اندیشه‌های سیاسی و نظم بین‌المللی

نویسنده: سید هادی زکی‌نژاد

نشر فـز آبتین

پاییز ۱۴۰۴

سرشناسه: اندیشه‌های سیاسی و نظم بین‌المللی
عنوان و نام پدیدآور: زکی‌نژاد، سید هادی
مشاور مذهبی: حجت‌الاسلام احسان قاسمی
ویراستار: مهرداد کاتبی
مشخصات نشر: تهران: نشر فرّ آبتین، ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری: ۲۵۰ ص. ۱۸×۲۴س‌م
شابک: ۰-۳۹-۸۷۰۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:
موضوع: علوم سیاسی
Political science
نظم نوین جهانی
* New world order
رده بندی کنگره: JA۷۱
رده بندی دیویی: ۰ ۳۲۰/۰۱

انتشارات فرّ آبتین تلفن: ۰۹۹۲۷۸۸۸۶۵۸
نام کتاب: اندیشه‌های سیاسی و نظم بین‌المللی
نام نویسنده: سید هادی زکی‌نژاد
مشاور مذهبی: حجت‌الاسلام احسان قاسمی
ویراستار: مهرداد کاتبی
ناشر: فرّ آبتین
شابک: ۰-۳۹-۸۷۰۹-۶۲۲-۹۷۸
شمارگان: ۱۰۰ نسخه
نوبت چاپ: یکم.
لیتوگرافی: چاپ آبان
چاپ: ۱۴۰۴

قدردانی و تشکر

در این مسیرپر فراز و نشیب که به ثمر رسیدن این کتاب را ممکن ساخت، بر خود لازم می‌دانم صمیمانه‌ترین سپاس‌هایم را تقدیم کنم به مادر فداکارم که با عشق بی‌پایان و دعای خیرش ستون استوار زندگی‌ام بوده است؛ به همسر مهربانم که با صبوری، همراهی و دلگرمی‌های بی‌دریغش یاری‌گر من در تمام لحظات سخت و شیرین این راه بود؛ و به فرزندان عزیزم که حضورشان انگیزه‌ای ناب برای پیشرفت و تلاش بیشتر به من بخشید.

این اثر را با تمام وجود به روح بلند پدر زحمتکش و مهربانم تقدیم می‌کنم، پدری که رنج و تلاش بی‌وقفه‌اش چراغی شد برای مسیر زندگی‌ام و یادش همچنان روشنی‌بخش دل و جان من است.

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مفاهیم بنیادین در اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی ۱

مقدمه ۲

۱-۱. تعریف اندیشه سیاسی ۳

۱-۱-۱. مفهوم‌شناسی اندیشه سیاسی ۳

۱-۱-۲. عناصر تشکیل‌دهنده اندیشه سیاسی ۴

۱-۱-۳. رویکردهای مختلف به اندیشه سیاسی ۵

۱-۱-۴. کارکردهای اندیشه سیاسی ۷

۱-۱-۵. اندیشه سیاسی در عصر جهانی‌شدن ۸

۱-۲. مفهوم نظم بین‌المللی ۹

۱-۲-۱. تعریف و مفهوم‌شناسی نظم بین‌المللی ۹

۱-۲-۲. انواع نظم بین‌المللی ۱۰

۱-۲-۳. مؤلفه‌های نظم بین‌المللی ۱۱

۱-۲-۴. نظریه‌های نظم بین‌المللی ۱۲

۱-۲-۵. تحولات تاریخی نظم بین‌المللی ۱۳

۱-۳. تمایز مفاهیم نظم، نظام و ساختار ۱۵

۱-۳-۱. ضرورت تمایزگذاری مفهومی ۱۵

۱-۳-۲. مفهوم نظام ۱۵

۱-۳-۳. مفهوم ساختار ۱۶

۱-۳-۴. مفهوم نظم ۱۶

۱-۳-۵. روابط متقابل میان نظم، نظام و ساختار ۱۷

۱-۳-۶. کاربرد عملی تمایزات مفهومی ۱۸

۱-۴. روش‌شناسی بررسی نظم جهانی ۱۸

۱-۴-۱. اهمیت روش‌شناسی در مطالعه نظم جهانی ۱۸

۱-۴-۲. رویکردهای روش‌شناختی اصلی ۱۹

۱-۴-۲-۱. رویکرد پوزیتیویستی ۱۹

۱-۴-۲-۲. رویکرد پست‌پوزیتیویستی ۱۹

۱-۴-۳. روش‌های جمع‌آوری داده..... ۱۹
۱-۴-۳-۱. روش‌های کیفی..... ۱۹
۱-۴-۳-۲. روش‌های کمی..... ۲۰
۱-۴-۴. رویکردهای تحلیلی چند سطحی..... ۲۰
۱-۴-۵. روش‌های تطبیقی و تاریخی..... ۲۱
۱-۴-۶. نظریه‌های بزرگ و متانظریه‌ها..... ۲۱
۱-۴-۷. ابزارهای تحلیل ساختاری..... ۲۲
۱-۴-۸. روش‌های ترکیبی و چندروشه..... ۲۲
۱-۴-۹. روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی..... ۲۲
۱-۴-۱۰. چالش‌های معرفت‌شناختی..... ۲۳
۱-۴-۱۱. فناوری و روش‌شناسی نوین..... ۲۳
۱-۴-۱۲. اخلاق پژوهش در مطالعات بین‌المللی..... ۲۴
۱-۴-۱۳. روش‌شناسی مقایسه‌ای تمدن‌ها..... ۲۴
۱-۴-۱۴. نوآوری‌های روش‌شناختی..... ۲۴
۱-۴-۱۵. ارزیابی و اعتبارسنجی..... ۲۵
تحول تاریخی نظم‌های بین‌المللی..... ۲۵
مقدمه..... ۲۶
۲-۱. نظم وستفالیایی و آغاز دولت‌ملت..... ۲۷
۲-۱-۱. زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری نظم وستفالیایی..... ۲۷
۲-۱-۱-۱. اصول بنیادین نظم وستفالیایی..... ۲۸
۲-۱-۱-۲. پیامدهای فکری و سیاسی نظم وستفالیایی..... ۲۹
۲-۱-۱-۳. تکامل مفهوم دولت-ملت..... ۳۰
۲-۱-۱-۴. چالش‌ها و تناقضات نظم وستفالیایی..... ۳۰
۲-۱-۱-۵. میراث و تداوم نظم وستفالیایی..... ۳۱
۲-۲. نظم استعماری و امپراتوری‌ها..... ۳۱
۲-۲-۱. تحول از نظم وستفالیایی به نظم استعماری..... ۳۱
۲-۲-۲. ایدئولوژی استعمار و توجیه فکری..... ۳۲
۲-۲-۳. انواع نظم‌های امپراتوری..... ۳۳
۲-۲-۴. ساختارهای حقوقی و نهادی نظم استعماری..... ۳۴

۲-۲-۵. مقاومت‌ها و جنبش‌های ضداستعماری..... ۳۵
۲-۲-۶. تحول فکری و ظهور ضدنظریات..... ۳۵
۲-۲-۷. بحران و فروپاشی نظم استعماری..... ۳۶
۲-۳. نظم جهانی پس از دو جنگ جهانی..... ۳۷
۲-۳-۱. بحران نظم قدیم و ضرورت نوسازی..... ۳۷
۲-۳-۲. تجربه جامعه ملل و نخستین تلاش برای نظم جمعی..... ۳۷
۲-۳-۳. سازمان ملل متحد و نظم پساجنگ..... ۳۸
۲-۳-۴. نهادهای اقتصادی نظم پساجنگ: برتون وودز و نظم لیبرال..... ۳۹
۲-۳-۵. تضادهای ایدئولوژیک و آغاز جنگ سرد..... ۳۹
۲-۳-۶. فرایند ضد نظام استعماری و ظهور جهان سوم..... ۴۰
۲-۴ نظم دوقطبی جنگ سرد..... ۴۰
۲-۴-۱ ساختار نظام دوقطبی..... ۴۰
۲-۴-۲ مرحله‌بندی جنگ سرد..... ۴۱
۲-۴-۳ ایدئولوژی‌ها و نبرد ایده‌ها..... ۴۱
۲-۴-۴ تأثیرات نظام دوقطبی بر نظم بین‌المللی..... ۴۲
۲-۵ نظم لیبرال پساجنگ سرد..... ۴۲
۲-۵-۱. «پایان تاریخ» و پیروزی ظاهری لیبرالیسم..... ۴۲
۲-۵-۲ ویژگی‌های نظم تک‌قطبی..... ۴۳
۲-۵-۳ نهادسازی نظم لیبرال..... ۴۴
۲-۵-۴ چالش‌های نظم تک‌قطبی..... ۴۴
۲-۶ بحران نظم در قرن بیست‌ویکم..... ۴۵
۲-۶-۱ حملات ۱۱ سپتامبر و تغییر ماهیت تهدیدات..... ۴۵
۲-۶-۲ بحران مالی ۲۰۰۸ و تزلزل اعتماد به نظم لیبرال..... ۴۵
۲-۶-۳ صعود چین و چالش نظم آمریکامحور..... ۴۶
۲-۶-۴ چالش‌های جدید نظم بین‌المللی..... ۴۶
۲-۶-۵ جنگ اوکراین و تحولات ژئوپلیتیکی..... ۴۷
۲-۶-۶ صعود قدرت‌های میانی و چندقطبی شدن..... ۴۸
۲-۶-۷ بحران مشروعیت نظم لیبرال..... ۴۸
۲-۶-۸ ضرورت نظم اسلامی جهانی..... ۴۸
نظریه‌های اصلی نظم بین‌المللی..... ۵۰

مقدمه..... ۵۱
۳-۱. رئالیسم کلاسیک و نئورئالیسم..... ۵۱
۳-۱-۱. رئالیسم کلاسیک: مبانی و مفاهیم..... ۵۱
۳-۱-۲. نئورئالیسم: ساختار نظام و رفتار دولت‌ها..... ۵۵
۳-۱-۳. کاربرد رئالیسم در نظم‌های بین‌المللی..... ۵۸
۳-۱-۳-۱. کاربرد رئالیسم در نظم‌های بین‌المللی..... ۵۸
۳-۱-۳-۲. نظم وستفالیایی و رئالیسم..... ۵۸
۳-۱-۳-۳. نظم استعماری و رقابت قدرت‌های بزرگ..... ۵۹
۳-۱-۳-۴. نظم لیبرال پساجنگ سرد و هژمونی آمریکا..... ۵۹
۳-۱-۳-۵. چالش‌های معاصر: جنگ اوکراین و رقابت چین و آمریکا..... ۶۰
۳-۱-۳-۶. محدودیت‌های رئالیسم در توضیح همکاری‌های جهانی..... ۶۱
۳-۲. لیبرالیسم و نئولیبرالیسم..... ۶۲
۳-۲-۱. لیبرالیسم: همکاری و نهادهای بین‌المللی..... ۶۲
۳-۲-۲. مفاهیم کلیدی لیبرالیسم: دموکراسی، تجارت آزاد، و نهادهای بین‌المللی..... ۶۲
۳-۲-۳. نظم جهانی لیبرالی: پساجنگ جهانی دوم و گسترش نهادهای بین‌المللی..... ۶۳
۳-۲-۴. رشد تجارت جهانی و نهادهای بین‌المللی..... ۶۴
۳-۲-۵. نقدهای وارد به لیبرالیسم..... ۶۴
۳-۲-۶. نئولیبرالیسم: تحول در اندیشه لیبرالی و تأکید بر نهادهای بین‌المللی..... ۶۵
۳-۲-۷. نئولیبرالیسم: نهادگرایی و وابستگی متقابل..... ۶۶
۳-۲-۸. وابستگی متقابل: همکاری‌های جهانی و مزایای آن..... ۶۶
۳-۲-۹. نظم برتون وودز: ساختار اقتصادی جهانی نئولیبرالی..... ۶۷
۳-۲-۱۰. قدرت نرم و نقش آن در حفظ نظم جهانی..... ۶۸
۳-۲-۱۱. انتقادات به نئولیبرالیسم: نابرابری و مقاومت در برابر جهانی‌شدن..... ۶۸
۳-۲-۱۲. ظهور پوپولیسم و ملی‌گرایی در برابر جهانی‌شدن نئولیبرال..... ۶۹
۳-۲-۱۳. نئولیبرالیسم در تحلیل نظم جهانی..... ۶۹
۳-۲-۱۴. کاربرد لیبرالیسم در نظم‌های بین‌المللی..... ۷۰
۳-۲-۱۵. نظم پساجنگ جهانی دوم و تأسیس نهادهای بین‌المللی..... ۷۰
۳-۲-۱۶. گسترش دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی در دهه ۱۹۹۰..... ۷۰
۳-۲-۱۷. چالش‌های جهانی در قرن بیست‌ویکم: تغییرات اقلیمی و همه‌گیری کووید..... ۷۱

۳-۲-۱۸. ناکامی‌ها و محدودیت‌های نهادهای بین‌المللی..... ۷۲
۳-۲-۱۹. همه‌گیری کووید-۱۹ و چالش‌های جهانی دیگر..... ۷۲
۳-۲-۲۰. نتیجه‌گیری: نیاز به اصلاحات و تقویت همکاری‌های جهانی..... ۷۳
۳-۳. سازه‌انگاری و نقش هنجارها..... ۷۳
۳-۳-۱. مبانی سازه‌انگاری..... ۷۳
۳-۳-۲. نقش هنجارها در نظم بین‌المللی..... ۷۵
۳-۳-۳. کاربرد سازه‌انگاری در نظم‌های بین‌المللی..... ۷۷
۳-۳-۴. نظریه‌های انتقادی..... ۷۸
۳-۳-۴-۱. مارکسیسم: نقد امپریالیسم و نابرابری..... ۷۸
۳-۳-۴-۲. فمینیسم: جنسیت و نظم بین‌المللی..... ۸۰
۳-۳-۴-۳. پساساختارگرایی: قدرت گفتمان و هویت..... ۸۲
۳-۳-۴-۴. کاربرد نظریه‌های انتقادی در نظم‌های بین‌المللی..... ۸۳
رئالیسم تهاجمی و تدافعی در نظم جهانی..... ۸۳
مقدمه..... ۸۴
۴-۱. پیشینه تاریخی و تکوین رئالیسم..... ۸۵
۴-۱-۱. توسیدید و مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل..... ۸۵
۴-۱-۲. ماکیاولی و سیاست مصلحت‌گرایانه..... ۸۵
۴-۱-۳. هابز و وضعیت طبیعی در روابط بین‌الملل ۸۶
۴-۱-۴. رئالیسم کلاسیک و تأسیس اصول اصلی آن..... ۸۷
۴-۱-۵. انتقادات و ظهور نئورئالیسم..... ۸۸
۴-۲. اصول بنیادین رئالیسم تدافعی والتز..... ۸۹
۴-۲-۱. فرضیه‌های اصلی رئالیسم تدافعی والتز..... ۸۹
۴-۲-۱-۱. آنارشی نظام بین‌المللی..... ۸۹
۴-۲-۱-۲. کارکرد یکسان واحدهای نظام بین‌المللی..... ۸۹
۴-۲-۱-۳. توزیع قدرت در نظام بین‌المللی..... ۹۰
۴-۲-۲. بقا و توازن قوا در رئالیسم تدافعی..... ۹۰
۴-۲-۲-۱. تمایز میان بقا و تسلط..... ۹۰
۴-۲-۲-۲. توازن قوا و متعادل‌سازی..... ۹۱

۴-۲-۲-۳. بازدارندگی..... ۹۱
۴-۲-۳. معضل امنیتی و ثبات در نظام‌های مختلف..... ۹۲
۴-۲-۳-۱. معضل امنیتی..... ۹۲
۴-۲-۳-۲.کاهش معضل امنیتی از طریق همکاری..... ۹۲
۴-۲-۳-۳. ثبات در نظام‌های دوقطبی..... ۹۲
۴-۲-۴. سلاح‌های هسته‌ای و بازدارندگی..... ۹۳
۴-۲-۴-۱. دیدگاه والتز درباره سلاح‌های هسته‌ای..... ۹۳
۴-۳. رئالیسم تهاجمی میرشایمر و اصول بنیادین آن..... ۹۳
۴-۳-۱.اصول بنیادین رئالیسم تهاجمی میرشایمر..... ۹۴
۴-۳-۱-۱. آنارشی و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل..... ۹۴
۴-۳-۱-۲. قابلیت نظامی تهاجمی..... ۹۴
۴-۳-۱-۳. نبود قطعیت و ترس از نیات دیگران..... ۹۵
۴-۳-۱-۴. بقا و حداکثر سازی قدرت..... ۹۵
۴-۳-۱-۵. عقلانیت دولت‌ها..... ۹۶
۴-۳-۲. هژمونی منطقه‌ای و تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ..... ۹۶
۴-۳-۳. سیاست خارجی و اتحادها در رئالیسم تهاجمی..... ۹۷
۴-۴. توازن قوا، بازدارندگی و جنگ پیش‌دستانه..... ۹۸
۴-۴-۱. توازن قوا در رئالیسم تدافعی..... ۹۸
۴-۴-۲. توازن قوا در رئالیسم تهاجمی میرشایمر..... ۹۹
۴-۴-۳. بازدارندگی در رئالیسم تدافعی..... ۹۹
۴-۴-۴. بازدارندگی در رئالیسم تهاجمی..... ۱۰۰
۴-۴-۵. جنگ پیش‌دستانه در رئالیسم تدافعی..... ۱۰۰
۴-۴-۶. جنگ پیش‌دستانه در رئالیسم تهاجمی..... ۱۰۱
۴-۴-۷. فناوری و جنگ پیش‌دستانه..... ۱۰۱
۴-۵. تحلیل نظم جهانی بر اساس منطق قدرت..... ۱۰۲
۴-۵-۱. ساختار نظام جهانی از دیدگاه والتز..... ۱۰۳
۴-۵-۲. هژمونی منطقه‌ای و رقابت‌های جهانی در رئالیسم تهاجمی..... ۱۰۳
۴-۵-۳. تأثیر جغرافیا بر نظم جهانی..... ۱۰۴

۴-۵-۴. تأثیر فناوری بر تحولات نظم جهانی..... ۱۰۵
۴-۵-۵. نقش نهادهای بین‌المللی..... ۱۰۵
۴-۵-۶. آینده نظم جهانی از دیدگاه رئالیستی..... ۱۰۶
۴-۶. مقایسه تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی..... ۱۰۶
۴-۶-۱. انگیزه‌های دولت‌ها در رئالیسم تدافعی و تهاجمی..... ۱۰۶
۴-۶-۲. معضل امنیتی: تفاوت‌های نظری و عملی..... ۱۰۷
۴-۶-۳. توازن قوا: تفاوت‌های درک و پیش‌بینی..... ۱۰۸
۴-۶-۴. سیاست‌های امنیتی: تأکید بر دیپلماسی و رقابت..... ۱۰۸
۴-۶-۵. اتحادها و ائتلاف‌ها: تفاوت‌های نگرش و پایداری..... ۱۰۹
۴-۶-۶. سلاح‌های هسته‌ای: تفاوت‌های نگرش..... ۱۰۹
۴-۷. تحلیل موردی: کاربرد دو رویکرد در فهم رقابت‌های معاصر..... ۱۱۰
۴-۷-۱. رئالیسم تدافعی و رقابت ایالات‌متحده و چین..... ۱۱۰
۴-۷-۲. رئالیسم تهاجمی و رقابت ایالات‌متحده و چین..... ۱۱۱
۴-۷-۳. مسئله تایوان: تفاوت در رویکردها..... ۱۱۲
۴-۷-۴. بحران اوکراین و کاربرد نظریه‌های رئالیسم..... ۱۱۲
۴-۷-۵ تحولات خاورمیانه و رقابت‌های منطقه‌ای..... ۱۱۳
۴-۸. پیامدهای نظری و سیاستی..... ۱۱۳
۴-۸-۱. سیاست‌های پیشنهادی در رئالیسم تدافعی..... ۱۱۴
۴-۸-۲. سیاست‌های پیشنهادی در رئالیسم تهاجمی..... ۱۱۵
۴-۸-۳. تحلیل انتقادی پیامدهای سیاستی..... ۱۱۶
۴-۹. نتقادات و محدودیت‌ها..... ۱۱۶
۴-۹-۱. انتقادات به رئالیسم تدافعی..... ۱۱۶
۴-۹-۲. انتقادات به رئالیسم تهاجمی..... ۱۱۷
۴-۹-۳. چالش‌های جدید در تبیین رفتار قدرت‌ها..... ۱۱۸
۴-۹-۴. نقد از منظر اندیشه اسلامی..... ۱۱۹
۴-۹-۵. راه‌های تکمیل نظریه‌های رئالیسم..... ۱۲۰
کاپیتالیسم جهانی و نظم بین‌المللی آموزه‌های دینی..... ۱۱۸
مقدمه..... ۱۱۹
۵-۱. نظام سرمایه‌داری و نظم اقتصادی جهانی..... ۱۲۰
۵-۲. جهانی‌سازی و امپریالیسم مدرن..... ۱۲۴

۵-۳. نقش نهادهای اقتصادی بین‌المللی..... ۱۳۰
۵-۴. نقد مارکسیستی نظم موجود..... ۱۳۱
۵-۵. نابرابری شمال-جنوب..... ۱۳۴
۵-۵-۱. ریشه‌های تاریخی نابرابری شمال-جنوب..... ۱۳۴
۵-۵-۲. ابعاد اقتصادی نابرابری..... ۱۳۵
۵-۵-۲-۱. شکاف درآمدی..... ۱۳۵
۵-۵-۲-۲. نابرابری تجاری..... ۱۳۵
۵-۵-۲-۳. بحران بدهی‌های خارجی..... ۱۳۶
۵-۵-۳. شکاف فناورانه و دیجیتالی..... ۱۳۷
۵-۵-۴. نابرابری در نظام آموزشی و سرمایه انسانی..... ۱۳۷
۵-۵-۵. چالش‌های زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی..... ۱۳۷
۵-۵-۶. نقش نهادهای بین‌المللی در تداوم یا کاهش نابرابری..... ۱۳۸
۵-۵-۷. مقاومت و جستجو برای جایگزین‌ها..... ۱۳۸
۵-۵-۸. چالش‌ها و فرصت‌های آینده..... ۱۳۹
۵-۶. چالش‌های معاصر کاپیتالیسم جهانی..... ۱۴۱
اندیشه سیاسی اسلامی و نظم بین‌المللی عادلانه..... ۱۴۱
مقدمه..... ۱۴۲
۶-۱ .مفهوم امت، خلافت و عدالت در اسلام..... ۱۴۳
۶-۱-۱ .مفهوم امت در اسلام..... ۱۴۳
۶-۱-۲ . مفهوم خلافت و حکومت اسلامی..... ۱۴۴
۶-۱-۳. عدالت به‌عنوان مبنای نظم اسلامی..... ۱۴۵
۶-۲. اسلام و نظم جهانی از منظر قرآن و سیره..... ۱۴۶
۶-۲-۱. مبانی قرآنی نظم بین‌المللی..... ۱۴۶
۶-۲-۲ .الگوی سیره نبوی در روابط بین‌المللی..... ۱۴۷
۶-۲-۳. اصول حکمرانی عادلانه در سیره خلفای راشدین..... ۱۴۸
۶-۳ .دیدگاه متفکران اسلامی معاصر..... ۱۴۹
۶-۳-۱. محمد اقبال و تجدید اندیشه اسلامی..... ۱۴۹
۶-۳-۲. سید قطب و مفهوم جاهلیت معاصر..... ۱۵۰
۶-۳-۳. علی شریعتی و بازخوانی انقلابی اسلام..... ۱۵۱

۶-۳-۴. آیت‌الله خمینی و ولایت‌فقیه ۱۵۱
۶-۳-۵. اندیشمندان معاصر و تنوع نظرات ۱۵۲
۶-۴ .نسبت اندیشه اسلامی با نظم لیبرال ۱۵۳
۶-۴-۱ .تحلیل تطبیقی دو پارادایم ۱۵۳
۶-۴-۲. چالش‌ها و فرصت‌های تعامل ۱۵۳
۶-۴-۳. اندیشه اسلامی معاصر؛ چهار روایت کلیدی ۱۵۴
۶-۴-۳-۱. اقبال و اصلاح‌گرایی سازگار ۱۵۴
۶-۴-۳-۲. قطب و تقابل بنیادین ۱۵۴
۶-۴-۳-۳. شریعتی و انقلاب فرهنگی-سیاسی ۱۵۴
۶-۴-۳-۴. خمینی و ولایت‌فقیه ۱۵۴
۶-۴-۳-۵. فضل‌الله و اسلام مدنی ۱۵۵
۶-۴-۴. تقاطع‌ها و تضادها در حوزه‌های کلیدی ۱۵۵
۶-۴-۴-۱. حقوق بشر و کرامت انسانی ۱۵۵
۶-۴-۴-۲. دموکراسی و مشروعیت ۱۵۵
۶-۴-۴-۳. اقتصاد و عدالت ۱۵۶
۶-۴-۵. تجربه‌های زیسته: از تونس تا ایران ۱۵۶
۶-۴-۵-۱. تونس: همزیستی آزمایشی ۱۵۶
۶-۴-۵-۲. ایران: تقابل ساختارمند ۱۵۶
۶-۴-۵-۳. ترکیه: اسلام‌گرایی لیبرال ۱۵۶
۶-۴-۶. چشم‌انداز آینده: سه سناریو ۱۵۷
۶-۴-۶-۱. همزیستی تعدیل‌شده ۱۵۷
۶-۴-۶-۲. تقابل ساختارمند ۱۵۷
۶-۴-۶-۳. اسلام لیبرال ۱۵۷
۶-۴-۷. جمع‌بندی: فراتر از تقابل یا سازگاری ۱۵۷
۶-۵. بازتعریف نظم جهانی از دیدگاه تمدنی اسلامی ۱۵۸
۶-۵-۱.مبانی نظری نظم اسلامی جهانی ۱۵۸
۶-۵-۲. ساختار نهادی نظم اسلامی ۱۵۸
۶-۵-۳. چالش‌ها و فرصت‌های پیاده‌سازی ۱۵۹

۶-۶. نقد و ارزیابی تطبیقی..... ۱۵۹
۶-۶-۱. نقاط قوت اندیشه اسلامی..... ۱۵۹
۶-۶-۲. نقاط ضعف و چالش‌ها..... ۱۶۰
۶-۶-۳. مقایسه با سایر جایگزین‌ها..... ۱۶۰
۶-۷. راه‌کارها و پیشنهادات عملی..... ۱۶۰
۶-۷-۱. اصلاحات درونی..... ۱۶۱
۶-۷-۲. تقویت نهادهای بین‌المللی اسلامی..... ۱۶۱
۶-۷-۳. تعامل سازنده با جهان..... ۱۶۲
چشم‌انداز آینده نظم بین‌المللی..... ۱۶۲
مقدمه..... ۱۶۳
۷-۱. سناریوهای محتمل برای آینده نظم بین‌المللی..... ۱۶۳
۷-۱-۱. نظم چندقطبی..... ۱۶۴
۷-۱-۱-۱. ویژگی‌های نظم چندقطبی..... ۱۶۴
۷-۱-۱-۲. مزایای نظم چندقطبی..... ۱۶۴
۷-۱-۱-۳. چالش‌های نظم چندقطبی..... ۱۶۵
۷-۱-۱-۴. چشم‌انداز نظم چندقطبی..... ۱۶۵
۷-۱-۲. نظم بی‌نظم..... ۱۶۶
۷-۱-۲-۱. ویژگی‌های نظم بی‌نظم..... ۱۶۶
۷-۱-۲-۲. مزایای نظم بی‌نظم..... ۱۶۷
۷-۱-۲-۳. چالش‌های نظم بی‌نظم..... ۱۶۸
۷-۱-۲-۴. پیامدهای نظم بی‌نظم برای ایران..... ۱۶۹
۷-۱-۲-۵. چشم‌انداز نظم بی‌نظم..... ۱۶۹
۷-۱-۳. نظم تحت سلطه چین..... ۱۷۰
۷-۱-۳-۱. ویژگی‌های نظم تحت سلطه چین..... ۱۷۰
۷-۱-۳-۲. مزایای نظم تحت سلطه چین..... ۱۷۲
۷-۱-۳-۳. چالش‌های نظم تحت سلطه چین..... ۱۷۳
۷-۱-۳-۴. پیامدهای نظم تحت سلطه چین برای ایران..... ۱۷۴
۷-۱-۳-۵. چشم‌انداز نظم تحت سلطه چین..... ۱۷۴

۷-۱-۴. نظم جهانی‌شده..... ۱۷۵
۷-۱-۴-۱. ویژگی‌های نظم جهانی‌شده..... ۱۷۶
۷-۱-۴-۲. مزایای نظم جهانی‌شده..... ۱۷۷
۷-۱-۴-۳. چالش‌های نظم جهانی‌شده..... ۱۷۸
۷-۱-۴-۴. پیامدهای نظم جهانی‌شده برای ایران..... ۱۷۹
۷-۱-۴-۵. چشم‌انداز نظم جهانی‌شده..... ۱۸۰
۷-۲. چالش‌های نظم آینده..... ۱۸۰
۷-۲-۱. فناوری..... ۱۸۱
۷-۲-۱-۱. هوش مصنوعی و اتوماسیون..... ۱۸۱
۷-۲-۱-۲. امنیت سایبری و حاکمیت دیجیتال..... ۱۸۲
۷-۲-۱-۳. نظارت و حریم خصوصی..... ۱۸۲
۷-۲-۲. محیط‌زیست..... ۱۸۳
۷-۲-۲-۱. گرمایش جهانی..... ۱۸۳
۷-۲-۲-۲. رقابت بر سر منابع..... ۱۸۳
۷-۲-۲-۳. عدالت زیست‌محیطی..... ۱۸۴
۷-۲-۳. مهاجرت..... ۱۸۴
۷-۲-۳-۱. مهاجرت اقلیمی..... ۱۸۵
۷-۲-۳-۲. مهاجرت اقتصادی..... ۱۸۵
۷-۲-۳-۳. مدیریت مهاجرت..... ۱۸۵
۷-۳. نقش ایران و جهان اسلام در نظم نوین..... ۱۸۶
۷-۳-۱. موقعیت ژئوپلیتیکی ایران..... ۱۸۶
۷-۳-۱-۱. دیپلماسی انرژی..... ۱۸۷
۷-۳-۱-۲. ائتلاف‌های منطقه‌ای..... ۱۸۷
۷-۳-۲. نقش جهان اسلام..... ۱۸۸
۷-۳-۲-۱. وحدت اسلامی..... ۱۸۸
۷-۳-۲-۲. دیپلماسی فرهنگی..... ۱۸۹
۷-۳-۲-۳. چالش‌های داخلی..... ۱۸۹

۷-۳-۳. ایران به‌عنوان پیشرو در جهان اسلام ۱۹۰
۷-۳-۳-۱. دیپلماسی عمومی ۱۹۰
۷-۳-۳-۲. همکاری‌های منطقه‌ای ۱۹۱
۷-۳-۳-۳. چالش‌ها ۱۹۱
۷-۴. اخلاق، سیاست، و انسان در نظم جهانی آینده ۱۹۲
۷-۴-۱. اخلاق در روابط بین‌المللی ۱۹۳
۷-۴-۱-۱. عدالت جهانی از منظر اسلامی ۱۹۳
۷-۴-۱-۲. حقوق بشر از دیدگاه اسلامی ۱۹۳
۷-۴-۱-۳. اخلاق زیست‌محیطی ۱۹۴
۷-۴-۲. نقش انسان در نظم آینده ۱۹۴
۷-۴-۲-۱. فناوری و انسان ۱۹۴
۷-۴-۲-۲. تنوع فرهنگی و گفتگوی تمدن‌ها ۱۹۵
۷-۴-۲-۳. مشارکت جهانی ۱۹۵
۷-۴-۳. چالش‌های اخلاقی نظم آینده ۱۹۶
۷-۴-۳-۱. نابرابری دیجیتال ۱۹۶
۷-۴-۳-۲. مدیریت بحران‌های انسانی ۱۹۷
منابع ۱۹۹
الف) کتاب‌ها ۱۹۹
ب) منابع فارسی ۱۹۹
پ) منابع انگلیسی ۲۰۱

پیشگفتار

کتاب حاضر با هدف تحلیل و بررسی مفاهیم و اصول اساسی در اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی نگاشته شده است. در دنیای امروز که با تحولات سریع و پیچیده مواجه است، درک عمیق از این مفاهیم بیش از هر زمان دیگری ضروری به نظر می‌رسد. نظم بین‌المللی به‌عنوان چارچوبی کلی و نظام‌مند برای تنظیم روابط میان دولت‌ها و سایر بازیگران جهانی، به‌طور پیوسته در حال تغییر است. این تغییرات نه‌تنها ناشی از تحولات داخلی کشورها، بلکه به‌واسطه تغییرات منطقه‌ای و جهانی نیز به وقوع می‌پیوندد. این کتاب سعی دارد تا درک جدیدی از این تحولات ارائه دهد و خواننده را با ابزارهای تحلیلی مناسب برای تحلیل و ارزیابی وضعیت جهانی آشنا کند. درک دقیق و جامع از مفاهیم بنیادین اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی در عصر حاضر، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر بوده که جهان با تغییرات سریع و پیچیده روبه‌رو است. این تحولات جهانی و منطقه‌ای، ظهور بازیگران جدید و بحران‌های متعددی که در ساختار قدرت جهانی ایجاد شده‌اند، نیاز به بازنگری در مفاهیم و چارچوب‌های موجود را برجسته می‌کند. ازاین‌رو، این کتاب به‌منظور تحلیل و بررسی این تحولات، به‌ویژه بر روابط متقابل بین اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی تمرکز دارد. هدف این اثر، ارائه یک تحلیل جامع و دقیق از اندیشه‌های سیاسی و نحوه شکل‌گیری نظم بین‌المللی در شرایط کنونی است. در این کتاب، به مفاهیم کلیدی مانند قدرت، حاکمیت، امنیت و عدالت پرداخته می‌شود و نحوه تعامل و رقابت میان بازیگران مختلف جهانی در بستر تغییرات و تحولات جهانی بررسی می‌گردد. فصل‌های کتاب به تحلیل و بررسی نظریات کلاسیک و معاصر در زمینه نظم جهانی اختصاص دارد و چالش‌های پیشِ روی آن در دنیای پیچیده امروزی را مورد واکاوی قرار می‌دهد. در این اثر، به‌ویژه به بررسی مفاهیم و ساختارهای نهادهای بین‌المللی پرداخته شده است. این نهادها نه‌تنها در تنظیم و هدایت روابط میان دولت‌ها و دیگر بازیگران جهانی نقش دارند، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای مدیریت بحران‌ها و ارتقای همکاری‌های جهانی نیز شناخته می‌شوند. همچنین، در این کتاب تلاش شده تا از دیدگاه‌های مختلف سیاسی و فلسفی به نظم جهانی نگریسته شود، به‌طوری‌که فصول مختلف کتاب هر یک به ابعاد متفاوت این پدیده پیچیده پرداخته و تحولات آن را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحلیل می‌کنند. با توجه به پیچیدگی‌های موجود در دنیای سیاست بین‌الملل، این کتاب به‌عنوان ابزاری برای تحلیل و درک بهتر تحولات جهانی و سیاست‌های بین‌المللی به پژوهشگران، دانشجویان و علاقه‌مندان به این حوزه کمک خواهد کرد. این کتاب تلاش دارد تا علاوه بر تبیین اصول و نظریات بنیادی، راه‌حل‌هایی برای مدیریت چالش‌های موجود و پیش‌بینی تحولات آینده ارائه دهد. درنهایت، هدف اصلی این اثر، فراهم کردن چارچوبی مفهومی و نظری است که بتواند به تحلیل دقیق‌تری از روابط جهانی و تحولات سیاسی منجر شود.

۱

مفاهیم بنیادین در اندیشه سیاسی و نظم

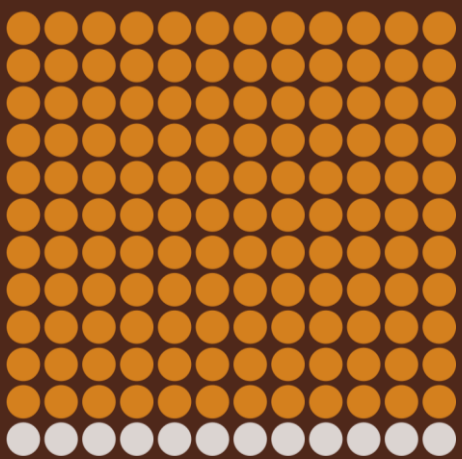

مقدمه

در عصر حاضر که جهان با تحولات سریع و پیچیده‌ای در عرصه سیاست بین‌الملل مواجه است، درک صحیح و عمیق از مفاهیم بنیادین اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی به یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. در این بستر، قرآن کریم با آیه شریفه «وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات/۱۳) چارچوبی بنیادین برای فهم نظم عادلانه بین‌المللی ارائه می‌دهد که بر تنوع ملل و قبایل به‌منظور تعارف و تعامل سازنده تأکید دارد، نه بر تسلط یک ملت بر دیگران. تغییرات پی‌درپی در ساختار قدرت‌ها، پیدایش بازیگران جدید، بحران‌های متعدد منطقه‌ای و جهانی، و همچنین تحولات فناورانه و فرهنگی همگی بر شکل‌گیری نظم بین‌المللی تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از چالش‌های اساسی در جهان اسلام، فقدان نظریه‌پردازی اصیل در حوزه نظم بین‌الملل است. متأسفانه، اکثر مطالعات به ترجمه و تکرار نظریات غربی بسنده می‌کنند که عمق تحلیلی لازم را ندارند. در چنین فضایی، فهم دقیق مبانی نظری و مفهومی که زیربنای روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، کلید گشایش راه به‌سوی تحلیل‌های جامع و واقع‌بینانه است. نظم بین‌المللی به‌عنوان نظامی از قواعد، نهادها و روابط میان دولت‌ها و دیگر بازیگران جهانی، شکل‌دهنده نحوه تعامل و همکاری یا رقابت آنان است. اندیشه سیاسی اسلامی با تکیه بر منابع اصیل دینی، ظرفیت‌های عظیمی برای نظریه‌پردازی در حوزه نظم بین‌المللی دارد که متأسفانه کمتر موردتوجه قرار گرفته است. این نظم بر اساس مجموعه‌ای از اصول و قواعد شکل می‌گیرد که اغلب ریشه در اندیشه‌های سیاسی و نظریات مربوط به قدرت، عدالت، امنیت و همکاری دارند. امام خمینی(ره) در تبیین رابطه اسلام و سیاست تأکید می‌کند که اسلام دین مبارزه با ستمگران و حمایت از مستضعفان است، که این رویکرد مبنایی قوی برای نقد نظم بین‌المللی موجود فراهم می‌آورد. به همین دلیل، مطالعه و بررسی اندیشه‌های سیاسی، اعم از نظریه‌های کلاسیک و معاصر، بدون توجه به تأثیرات و بازتاب‌های آن‌ها در عرصه نظم بین‌المللی، ناقص و محدود خواهد بود. خواجه‌نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» با طرح نظریه جامعه مطلوب و ضرورت تعامل عادلانه میان جوامع، زمینه‌های فکری مهمی برای اندیشیدن درباره نظم بین‌المللی اسلامی ارائه داده است. از سوی دیگر، اندیشه‌های سیاسی هنگامی‌که به عرصه عمل و روابط بین‌المللی وارد می‌شوند، وجهی ملموس‌تر و کاربردی‌تر پیدا می‌کنند. نظریه‌های مختلفی که درباره قدرت، حاکمیت، امنیت، و حقوق بین‌الملل ارائه شده‌اند، مستقیم بر شکل‌گیری سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و ساختارهای نهادهای بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. بنابراین، شناخت دقیق این اندیشه‌ها و نحوه تجلی آن‌ها در نظم جهانی، به فهم بهتر چالش‌ها، فرصت‌ها و راه‌کارهای مدیریت بحران‌ها و تحولات جهانی کمک می‌کند. این فصل به‌عنوان نقطه آغازین پژوهش حاضر، تلاش می‌کند تا چارچوبی مفهومی و نظری فراهم آورد که بتواند زمینه‌ساز درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر روابط متقابل میان اندیشه‌های سیاسی و نظم

بین‌المللی باشد. این چارچوب به‌جای تکیه صرف بر نظریات غربی، از منابع اصیل اسلامی همچون قرآن کریم و اندیشه متفکران برجسته مسلمان بهره می‌برد. همچنین هدف این است که نشان دهد چگونه این دو حوزه نه به‌صورت مجزا، بلکه به‌صورت پیوسته و تأثیرگذار بر یکدیگر عمل می‌کنند و فهم یکی بدون توجه به دیگری، تصویر کاملی از واقعیت‌های سیاسی جهان ارائه نخواهد داد. درنهایت، این فصل بر اهمیت تلفیق نظریه و عمل در مطالعات بین‌الملل تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که تحلیل مسائل پیچیده جهانی، نیازمند نگرشی است که هم به عمق فلسفی و نظری اندیشه‌های سیاسی توجه داشته باشد و هم به الزام‌ها و شرایط واقعی نظام بین‌المللی. این رویکرد چندجانبه و تلفیقی که بر مبانی اسلامی استوار است، کلید عبور از تحلیل‌های سطحی و جزئی به سمت درک جامع و کاربردی از تحولات سیاسی و نظم جهانی محسوب می‌شود[۱].

۱-۱. تعریف اندیشه سیاسی

۱-۱-۱. مفهوم‌شناسی اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی به‌مثابه یکی از شاخه‌های بنیادین علوم سیاسی، مجموعه‌ای از تأملات، نظریه‌ها، و تفسیرهای منسجم درباره ماهیت قدرت، حکومت، جامعه سیاسی، عدالت، آزادی، و سایر مفاهیم کلیدی حیات سیاسی انسان را شامل می‌شود. از منظر اندیشه اسلامی، اندیشه سیاسی فراتر از تأملات صرف فلسفی، دارای بُعد الهی و ارزشی است که انسان را به‌عنوان خلیفه‌الله فی‌الارض در نظر می‌گیرد. این حوزه از مطالعه، نه‌تنها به بررسی آنچه هست می‌پردازد، بلکه آنچه باید باشد را نیز مورد کاوش قرار می‌دهد. در قرآن کریم، انسان موجودی است که هم مسئولیت فردی دارد و هم مأموریت اجتماعی و سیاسی. آیه شریفه «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ» (آل‌عمران/۱۱۰) مأموریت امربه‌معروف و نهی از منکر را به‌عنوان وظیفه اجتماعی-سیاسی مسلمانان مطرح می‌کند که نشان‌دهنده ماهیت ذاتی سیاسی اسلام است. از منظر تاریخی، اندیشه سیاسی ریشه در تأملات فلسفی بزرگان اندیشه بشری چون افلاطون، ارسطو، آگوستین، آکویناس، ماکیاولی، هابز، لاک، روسو، کانت، هگل، مارکس، و معاصران آن‌ها دارد. اما این رویکرد غرب محور، سنت غنی اندیشه سیاسی اسلامی را نادیده می‌گیرد که با پیامبر اسلام(ص) آغازشده و توسط امیرمؤمنان علی(ع) و متفکرانی همچون فارابی، خواجه نصیر طوسی، و ابن خلدون توسعه یافته است. این متفکران با طرح پرسش‌های بنیادین درباره چگونگی سازمان‌دهی جامعه سیاسی، مشروعیت قدرت، حدود اختیارات حکومت، و روابط میان فرد و جامعه، بنیان‌های

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

نظری اندیشه سیاسی را بنا نهاده‌اند. اندیشه سیاسی اسلامی بر پایه چهار رکن اساسی استوار است: توحید سیاسی که به معنای پذیرش حاکمیت نهایی خداوند و رد هرگونه طاغوت سیاسی است؛ عدالت که محوری‌ترین مفهوم اندیشه سیاسی اسلامی بوده و در قرآن کریم با تأکید بر «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵) بیان شده؛ شورا و مشارکت که در آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری/۳۸) به‌عنوان روش تصمیم‌گیری اجتماعی مطرح شده؛ و مسئولیت جهانی که مسلمانان را مسئول عدالت‌خواهی در سطح جهانی می‌داند.

لئو اشتراوس، یکی از برجسته‌ترین منتقدان معاصر اندیشه سیاسی مدرن، اندیشه سیاسی را عبارت از تلاش برای دانستن درباره ماهیت امور سیاسی و نظم سیاسی عادلانه تعریف می‌کند. ازنظر او، اندیشه سیاسی در جستجوی پاسخ به این پرسش اساسی است که چگونه انسان‌ها باید با یکدیگر زندگی کنند تا بتوانند به کمال انسانی دست یابند. اما این تعریف، هرچند جامع، محدود به چارچوب معرفت‌شناختی غربی است که از منابع وحیانی غفلت می‌کند، درحالی‌که اندیشه اسلامی وحی و عقل را مکمل یکدیگر می‌داند[1].

۱-۱-۲. عناصر تشکیل‌دهنده اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی به‌عنوان مجموعه‌ای پیچیده و چندبعدی، از عناصر اساسی و درهم‌تنیده‌ای تشکیل شده است که هر یک نقشی کلیدی در شکل‌دهی و تحلیل پدیده‌های سیاسی ایفا می‌کنند. از منظر اندیشه اسلامی، این عناصر بر مبنای تعالیم قرآن و سنت شکل می‌گیرند و ساختاری چهارگانه دارند که هر عنصر آن بر اساس آموزه‌های دینی استوار است.

نخستین و بنیادی‌ترین این عناصر، بُعد توصیفی است که وظیفه تحلیل و توصیف واقعیت‌های موجود سیاسی را بر عهده دارد. از منظر اسلامی، این بُعد به «قرائت واقعیت» بر اساس آموزه‌های قرآنی می‌پردازد. قرآن کریم انسان را موجودی می‌داند که هم ظرفیت خیر دارد و هم امکان شر، چنانکه در آیه «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/۸) بیان شده است. در این سطح، متفکر سیاسی به مطالعه روابط قدرت، ساختارهای سیاسی، نهادها و فرآیندهای سیاسی موجود می‌پردازد و تلاش می‌کند آن‌ها را چنان‌که هستند، نه چنان‌که باید باشند، موردبررسی قرار دهد. این رویکرد به‌نوعی تأکید بر واقع‌گرایی سیاسی داشته و زمینه‌ای برای شناخت دقیق‌تر جهان سیاست فراهم می‌آورد.

در کنار این بُعد توصیفی، عنصر تجویزی قرار دارد که هدف آن ارائه راهکارها و الگوهایی برای بهبود وضعیت سیاسی است. این جنبه در اندیشه اسلامی «عنصر هنجاری- تجویزی» نامیده می‌شود که بر اساس احکام الهی و

[1] جواد ساغری، سوسن صفاوردی، احمد بخشایشی اردستانی، محمدرضا حاتمی (۱۴۰۱). مفهوم‌شناسی حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. نشریه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۶، ۱۹۸۳-۲۰۰۴.

اصول شریعت، چارچوبی برای «آنچه باید باشد» ارائه می‌دهد. امام خمینی(ره) در این زمینه تأکید می‌کند که اسلام برنامه کاملی برای زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد. این جنبه از اندیشه سیاسی بر پایه ارزش‌ها، آرمان‌ها و اصول اخلاقی شکل می‌گیرد و متفکران سیاسی در این حوزه با ارائه نسخه‌های مطلوب، به دنبال جهت‌دهی به نظم سیاسی و ارتقای آن هستند.

عنصر انتقادی یکی دیگر از وجوه مهم اندیشه سیاسی است که به نقد و ارزیابی نظام‌ها و ساختارهای سیاسی موجود می‌پردازد. در اندیشه اسلامی، این عنصر بر اساس معیار عدالت الهی، نظام‌های ظالمانه را نقد می‌کند. قرآن کریم در آیات متعددی بر مبارزه با فرعون و طاغوت‌ها تأکید دارد که مبنای نقد نظم‌های ستمگر را فراهم می‌آورد. این رویکرد تلاش می‌کند تناقضات، ناکارآمدی‌ها و مشکلات پنهان در درون ساختارهای سیاسی را آشکار سازد و از این طریق زمینه را برای تغییر و اصلاح فراهم کند.

درنهایت، عنصر تفسیری، بُعدی است که اندیشه سیاسی را به عرصه فهم و تفسیر پدیده‌ها، متون و رویدادهای سیاسی می‌کشاند. این عنصر در اندیشه اسلامی «عنصر تفسیری- حکمی» نامیده می‌شود که با بهره‌گیری از منابع اجتهادی، متون و رویدادها را در بستر آموزه‌های اسلامی تفسیر می‌کند. این بُعد فراتر از برداشت ظاهری می‌رود و به کشف معانی ضمنی، لایه‌های پنهان و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی پدیده‌های سیاسی توجه دارد.

به‌طورکلی، این چهار عنصر توصیفی، تجویزی، انتقادی و تفسیری به‌گونه‌ای درهم‌تنیده و مکمل یکدیگر عمل می‌کنند تا فهم جامع و همه‌جانبه‌ای از اندیشه سیاسی و تأثیر آن بر نظم‌های بین‌المللی و داخلی به دست دهند. این تعامل در آثار علمای بزرگ اسلامی همچون خواجه نصیر طوسی به‌وضوح مشاهده می‌شود که در «اخلاق ناصری» ضمن توصیف وضعیت جوامع انسانی، معیارهای عدالت را مطرح کرده و راه‌های رسیدن به جامعه مطلوب را نشان داده است[۱].

۱-۱-۳. رویکردهای مختلف به اندیشه سیاسی

در مطالعه اندیشه سیاسی، رویکردهای مختلفی وجود دارد که هر یک به جنبه‌ای خاص از این حوزه پیچیده و چندوجهی توجه می‌کنند و دیدگاه‌های متنوعی را برای فهم بهتر و جامع‌تر اندیشه‌های سیاسی فراهم می‌آورند. اما، این رویکردهای مرسوم، بیشتر با نگاه غرب‌محورانه شکل گرفته‌اند و از غنای سنت‌های فکری دیگر تمدن‌ها، به‌ویژه تمدن اسلامی غفلت می‌کنند.

---

[۱] دکتر اصغر منتظر قائم، کامبیز تقی‌زاده، مرضیه بیگی‌زاده (۱۳۹۳-۱۳۹۴). عناصر تشکیل‌دهنده گفتمان سیاسی امام خمینی(ره). اندیشه سیاسی در اسلام، ۲-۳، ۵۱.

یکی از مهم‌ترین این رویکردها، رویکرد تاریخی است که بر بررسی تحول اندیشه‌های سیاسی در طول زمان تأکید دارد. این رویکرد که توسط مکتب کمبریج و متفکرانی همچون کوئنتین اسکینر پیگیری شده، تحول اندیشه سیاسی را محدود به سیر تاریخی غرب می‌داند و از سنت‌های غنی اسلامی، چینی، هندی و سایر تمدن‌ها غفلت می‌کند. این دیدگاه، با توجه به بستر تاریخی زندگی و آثار متفکران بزرگ، تلاش می‌کند روند تکامل مفاهیم و نظریه‌های سیاسی را از گذشته تا به امروز دنبال کند. به‌عنوان نمونه، مکتب تاریخ اندیشه سیاسی کمبریج با حضور متفکرانی مانند کوئنتین اسکینر و جان پاکاک، به‌عنوان نمایندگان برجسته این رویکرد شناخته می‌شوند که با تحلیل تاریخی دقیق، فهم عمیق‌تری از زمینه‌ها و تحولات نظریه‌های سیاسی ارائه داده‌اند.

رویکرد فلسفی، وجه دیگری از مطالعات اندیشه سیاسی را تشکیل می‌دهد که بر مبانی فلسفی نظریه‌ها و تحلیل منطق درونی آن‌ها تمرکز دارد. این رویکرد را «رد فلسفی سکولار» می‌توان نامید که اندیشه سیاسی را محدود به عقلانیت سکولار می‌کند و منابع وحیانی را نادیده می‌گیرد. این رویکرد به کاوش در پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و هستی شناختی اندیشه‌های سیاسی می‌پردازد و با استفاده از ابزارهای فلسفی به تبیین و نقد مفاهیم کلیدی مانند عدالت، آزادی، و قدرت می‌پردازد. آثار جان رالز در زمینه نظریه عدالت و نیز اندیشه‌های رابرت نوزیک در حوزه لیبرالیسم و آزادی فردی نمونه‌های بارزی از این رویکرد فلسفی محسوب می‌شوند که تأثیر عمیقی بر فهم نظریه‌های سیاسی معاصر گذاشته‌اند.

رویکرد مقایسه‌ای، رویکردی است که با هدف شناخت شباهت‌ها و تفاوت‌های میان سنت‌ها و نظریه‌های مختلف سیاسی به بررسی تطبیقی می‌پردازد. اما این رویکرد اغلب به «مقایسه سطحی» محدود می‌شود که به‌جای درک عمیق مبانی، فقط به مقایسه ظاهری مفاهیم بسنده می‌کند. این رویکرد زمینه مناسبی برای تحلیل تأثیرات متقابل اندیشه‌های سیاسی در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف فراهم می‌آورد و به درک بهتر پیچیدگی‌ها و تنوع دیدگاه‌ها کمک می‌کند. مطالعه مقایسه‌ای اندیشه‌های سیاسی شرق و غرب یا بررسی تطبیقی لیبرالیسم و سوسیالیسم، نمونه‌های بارزی ازاین‌روش پژوهشی هستند.

سرانجام، رویکرد زمینه‌ای، بر اهمیت شرایط و بسترهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی تأکید دارد. این دیدگاه معتقد است که هیچ اندیشه سیاسی را نمی‌توان به‌صورت جداگانه و مستقل از زمینه تاریخی و اجتماعی‌اش فهمید، زیرا این عوامل نقشی اساسی در تعیین شکل و محتوای نظریات سیاسی ایفا می‌کنند.

در مقابل این رویکردهای محدود، رویکرد اسلامی مبتنی بر اصول جامع‌تری است: رویکرد توحیدی که همه ابعاد زندگی انسان را در چارچوب توحید بررسی می‌کند؛ رویکرد تاریخی جامع که سیر اندیشه سیاسی را از آدم تا خاتم

پیامبران پیگیری می‌کند؛ و رویکرد مقایسه‌ای عمیق که بر اساس معیارهای ارزشی اسلامی، سنت‌های مختلف را ارزیابی می‌کند[۱].

۱-۱-۴. کارکردهای اندیشه سیاسی

اندیشه سیاسی در حیات جوامع انسانی نقشی حیاتی و چندوجهی ایفا می‌کند که می‌توان آن را در قالب چند کارکرد اصلی دسته‌بندی کرد. از منظر اندیشه اسلامی، این کارکردها ماهیتی متمایز پیدا می‌کنند که آن‌ها را از نظریات سکولار متمایز می‌سازد.

نخستین و بنیادین‌ترین کارکرد اندیشه سیاسی، کارکرد تبیینی آن است. از این منظر، اندیشه سیاسی به توضیح و تحلیل پدیده‌های سیاسی می‌پردازد و روابط علّی میان متغیرها و عوامل مؤثر در سیاست را کشف می‌کند.

در اندیشه اسلامی، این کارکرد «کارکرد هدایتی» نام دارد که بر اساس آیه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ» (فتح/۲۸)، اندیشه سیاسی اسلامی وظیفه هدایت جامعه به‌سوی حقیقت را دارد. به‌عبارت‌دیگر، این کارکرد چارچوب‌های مفهومی و نظری را فراهم می‌آورد که به فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر واقعیت‌های سیاسی کمک می‌کند. نظریه‌های مرتبط با دولت، دموکراسی، قدرت و مشروعیت نمونه‌های شاخصی هستند که در قالب این کارکرد شکل می‌گیرند و مبنای تحلیل‌های سیاسی قرار می‌گیرند.

کارکرد دوم، کارکرد مشروعیت بخشی است که اندیشه سیاسی به‌عنوان ابزاری مهم در توجیه یا نقد نظام‌های سیاسی موجود عمل می‌کند. در چارچوب اسلامی، این کارکرد «کارکرد عدالت محوری» نامیده می‌شود که با تکیه بر اصل عدالت الهی، نظام‌های سیاسی را بر مبنای میزان تحقق عدالت ارزیابی می‌کند. این کارکرد می‌تواند به‌صورت حمایت از وضع موجود و تثبیت آن ظهور یابد یا بالعکس، با ارائه نقدهای عمیق و فراخوان به تغییر، به بیدارسازی و تغییرات سیاسی کمک کند. ازاین‌رو، اندیشه سیاسی نقشی دوگانه دارد که می‌تواند هم حافظ ثبات و هم محرک تحول در جوامع باشد.

سومین کارکرد، کارکرد راهنمایی عمل است. اندیشه سیاسی فقط به فهم نظری محدود نمی‌شود، بلکه به‌عنوان راهنمایی عملی برای کنشگران سیاسی عمل می‌کند. این کارکرد در اندیشه اسلامی «کارکرد سازندگی» نامیده می‌شود که الگوهای جامعه مطلوب را بر اساس تجربه مدینه پیامبر(ص) و حکومت علوی ارائه می‌دهد. ایدئولوژی‌های سیاسی، برنامه‌های احزاب، سیاست‌های دولت‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی همگی متأثر از

---

[۱] عارف وفایی، محمد رسول حسن‌یار (۱۳۹۸). رویکردهای مختلف روشی در مطالعات سیاسی اسلام. پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، ۳۵-۵۱.

مجموعه‌ای از اندیشه‌های سیاسی خاص هستند که چارچوبی برای تعیین اهداف، روش‌ها و مسیر حرکت سیاسی فراهم می‌کنند.

درنهایت، کارکرد انتقادی اندیشه سیاسی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در اندیشه اسلامی، این کارکرد «کارکرد مقاومتی» نام دارد که بر اساس فرمان قرآنی «لا تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ» (هود/۱۱۳)، در برابر نظام‌های ظالم موضع می‌گیرد. این بُعد، اندیشه سیاسی را به ابزاری قدرتمند برای نقد ساختارها، فرآیندها و نهادهای سیاسی موجود تبدیل می‌کند. از طریق این کارکرد، تناقضات، ناکارآمدی‌ها و ناعدالتی‌ها در نظام‌های سیاسی آشکار می‌شود و به ارائه راه‌حل‌های بدیل و اصلاحات احتمالی کمک می‌کند.

امام علی(ع) در نهج‌البلاغه کارکرد اندیشه سیاسی را چنین بیان می‌کند: «العدل اساس الملک» – عدالت اساس حکومت است. این بیان نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی اسلامی نه‌فقط تئوریک، بلکه عملی و کاربردی است. به‌طور خلاصه، کارکردهای تبیینی، مشروعیت بخشی، راهنمایی عمل و انتقادی اندیشه سیاسی در کنار یکدیگر نقش محوری در شکل‌دهی، پایداری و تحول نظام‌های سیاسی ایفا می‌کنند و به فهم عمیق‌تر و کاربردی‌تر سیاست و روابط قدرت کمک می‌کنند[۱].

۱-۱-۵. اندیشه سیاسی در عصر جهانی‌شدن

در عصر جهانی‌شدن، اندیشه سیاسی با چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی مواجه شده است. جهانی‌شدن به شکل کنونی، پروژه‌ای غربی– محور است که بر اساس ارزش‌های لیبرال سرمایه‌داری شکل گرفته و نه‌تنها به تنوع فرهنگی احترام نمی‌گذارد، بلکه به دنبال یکسان‌سازی جهان بر مبنای الگوی غربی است. جهانی‌شدن نه‌تنها مرزهای جغرافیایی را محو کرده، بلکه مرزهای مفهومی سنتی اندیشه سیاسی را نیز به چالش کشیده است. مفاهیمی چون حاکمیت، مشروعیت، شهروندی، و دموکراسی در بستر جهانی شده، معانی و ابعاد جدیدی پیدا کرده‌اند.

ظهور بازیگران فراملی مانند شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی، و شبکه‌های اجتماعی جهانی، اندیشه سیاسی سنتی که بر مفهوم دولت–ملت متمرکز بود را دستخوش تحول عمیق کرده است. اکنون متفکران سیاسی باید چگونگی حکمرانی در سطح جهانی، مسئولیت جهانی، عدالت جهانی، و دموکراسی فراملی را مورد کاوش قرار دهند.

اندیشه سیاسی اسلامی در مقابل این روند، الگوی «جهانی‌شدن عادلانه» را مطرح می‌کند که مبتنی بر اصول احترام به تنوع (بر اساس آیه «لِتَعَارَفُوا»، تنوع ملت‌ها و فرهنگ‌ها را از سنن الهی می‌داند)، عدالت اقتصادی (بر

[۱] محمدعلی نجفی (۱۴۰۲). کارکردهای سیاست در اندیشه سیاسی امام خمینی. مشرق موعود، ۶۹، ۱۰۹-۱۳۲.

اساس احکام اسلامی در زمینه منع ربا، زکات و عدالت توزیعی)، حاکمیت مردمی (که مردم هر سرزمین حق تعیین سرنوشت خود را دارند) و مقاومت در برابر هژمونی (که هیچ قدرتی حق تحمیل اراده خود بر دیگران را ندارد) استوار است.

همچنین، فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی، فضای جدیدی برای تعامل سیاسی و شکل‌گیری افکار عمومی فراهم کرده‌اند که اندیشه سیاسی کلاسیک آن را پیش‌بینی نکرده بود. مفاهیمی چون فضای مجازی، شهروندی دیجیتال، و دموکراسی الکترونیک، اکنون بخش‌های جدایی‌ناپذیری از اندیشه سیاسی معاصر محسوب می‌شوند . این رویکرد در اندیشه امام خمینی(ره) تحت عنوان «صدور انقلاب» مطرح شده که نه به معنای صدور نظامی، بلکه صدور ارزش‌ها و الگوهای عدالت‌خواهانه است [۱].

به‌عنوان نمونه، بحران اوکراین و جنگ غزه نشان داد که نظم موجود بین‌المللی قادر به تأمین عدالت برای همه ملت‌ها نیست و ضرورت بازنگری در مبانی این نظم احساس می‌شود[۲].

۱-۲. مفهوم نظم بین‌المللی

۱-۲-۱. تعریف و مفهوم‌شناسی نظم بین‌المللی

نظم بین‌المللی یکی از مفاهیم محوری در مطالعات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که طیف وسیعی از تعاریف و تفسیرها را در بر می‌گیرد. تعاریف مرسوم غربی نظم بین‌المللی، اگرچه جنبه‌هایی از واقعیت را منعکس می‌کنند، اما دارای محدودیت‌هایی هستند که ریشه در مبانی فکری غربی دارد. در ساده‌ترین تعریف، نظم بین‌المللی عبارت است از الگوی کلی روابط و تعاملات میان واحدهای سیاسی مستقل در عرصه جهانی که بر اساس قواعد، نرم‌ها، و سازوکارهای مشخص سازمان‌دهی شده است.

هدلی بول، نظریه‌پرداز برجسته مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل، نظم بین‌المللی را الگوی فعالیت‌هایی تعریف می‌کند که اهداف بنیادین زندگی اجتماعی را حمایت می‌کند. ازنظر او، نظم بین‌المللی زمانی وجود دارد که دولت‌ها در تعاملات خود، حداقل سه هدف مشترک را دنبال کنند: حفظ خود نظام دولت‌ها، حفظ استقلال یا حاکمیت خارجی آن‌ها، و حفظ صلح میان آن‌ها. رابرت کئوهن، از منظر نئولیبرال، نظم بین‌المللی را شامل مجموعه‌ای از قوانین رسمی و غیررسمی تعریف می‌نماید که رفتار بازیگران بین‌المللی را هدایت می‌کند.

---

[۱] محمد توحیدفام (۱۳۸۲). دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن: سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر غرب (نظریه‌های دولت و ...). روزنه.

[۲] خدابخشی؛ حسن‌خانی. (۲۰۲۳). ماهیت‌یابی جنگ روسیه و اوکراین از منظر رئالیسم تدافعی. مطالعات سیاسی، ۶۱(۱۶)، ۵۵-۸۲.

از منظر اندیشه اسلامی، نظم بین‌المللی تعریف جامع‌تر و عمیق‌تری دارد: «سامانه‌ای از روابط میان جوامع انسانی که بر اساس اصول عدالت، حکمت و مصلحت عمومی شکل گرفته و هدف آن تحقق خلافت انسان در زمین و عمارت عالم است». این تعریف بر چند اصل بنیادی استوار است که شامل وحدت نوع انسان (قرآن کریم می‌فرماید «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»- انبیا/۹۲)، تنوع در وحدت آیه (وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا)، عدالت به‌عنوان محور (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ- حدید/ ۲۵) و مسئولیت جمعی است که همه انسان‌ها در قبال یکدیگر مسئولیت دارند[۱].

خواجه‌نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» نظم بین‌الملل را «سیاست مدنیه عظمی» نامیده و آن را شامل روابط میان شهرها و کشورها می‌داند که باید بر اساس حکمت و عدالت اداره شود.

۱-۲-۲. انواع نظم بین‌المللی

نظم بین‌المللی به‌عنوان چارچوبی کلی و سامانمند برای تنظیم روابط میان بازیگران مختلف در عرصه جهانی، انواع و اشکال گوناگونی دارد که بر اساس معیارهای مختلفی طبقه‌بندی می‌شود. طبقه‌بندی‌های مرسوم غربی نظم بین‌المللی، اعم از تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی، بر مبنای توزیع قدرت مادی استوار هستند و از ابعاد ارزشی و معنوی غفلت می‌کنند.

یکی از رایج‌ترین و مهم‌ترین شیوه‌های دسته‌بندی نظم‌های بین‌المللی، بر اساس توزیع قدرت میان بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، نظم‌های بین‌المللی را می‌توان به سه نوع عمده تقسیم کرد: نظم تک‌قطبی، نظم دوقطبی و نظم چندقطبی.

نظم تک‌قطبی به نظامی اطلاق می‌شود که در آن، یک قدرت بزرگ یا ابرقدرت به‌طور انحصاری هژمونی و تسلط بر ساختار کلی نظام بین‌المللی را در اختیار دارد. این نوع نظم معمولاً پس از دوره‌های تنش و جنگ‌های جهانی شکل می‌گیرد و قدرت مرکزی با توانمندی اقتصادی، نظامی و سیاسی گسترده، نقش رهبری را بر عهده می‌گیرد.

در مقابل، نظم دوقطبی حالتی است که در آن دو ابرقدرت اصلی و غالب وجود دارند که سیستم بین‌المللی را میان خود تقسیم کرده‌اند و هژمونی و نفوذ برابر یا نسبی بر نظام جهانی دارند. نوع سوم، نظم چندقطبی است که در آن چندین قدرت بزرگ وجود دارند و هیچ‌یک از آن‌ها تسلط کامل بر سیستم بین‌المللی ندارند.

---

[۱] سیدمحمدهادی موسوی. ۱۴۰۲. الگوی گروه بریکس برای تغییر نظم بین‌المللی «نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران گذر». دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(ع)

از منظر اسلامی، نظم‌های بین‌المللی را می‌توان بر اساس معیارهای عمیق‌تری طبقه‌بندی کرد: بر اساس مبنای مشروعیت (نظم توحیدی که بر اساس اصول الهی و عدالت شکل گرفته، نظم طاغوتی که بر مبنای سلطه و زور استوار است، و نظم مختلط که ترکیبی از عناصر عادلانه و ناعادلانه دارد)؛ بر اساس روش حکمرانی (نظم شورایی که بر مبنای مشورت و مشارکت همگانی است و نظم استبدادی که بر اساس انحصار قدرت شکل می‌گیرد)؛ و بر اساس هدف (نظم عدالت محور که هدف آن تحقق عدالت جهانی است و نظم سلطه‌گر که هدف آن حفظ منافع قدرت‌های مسلط است).

علاوه بر طبقه‌بندی بر اساس توزیع قدرت، نظم بین‌المللی را می‌توان ازنظر ماهیت و چگونگی شکل‌گیری آن نیز به دو دسته نظم طبیعی و نظم مصنوعی تقسیم کرد. نظم طبیعی به‌نوعی نظم گفته می‌شود که بدون برنامه‌ریزی یا طراحی آگاهانه شکل گرفته است و بر اساس توزیع طبیعی قدرت و تعادل نیروها در نظام بین‌الملل ایجاد می‌شود. در نقطه مقابل، نظم مصنوعی به نظمی اشاره دارد که نتیجه تلاش آگاهانه و طراحی شده بازیگران قدرتمند برای ایجاد ساختاری منظم، قابل کنترل و مطلوب در نظام بین‌الملل است.

امام خمینی(ره) نظم موجود بین‌المللی را «نظم شیطانی» خوانده که بر پایه استکبار و استثمار بنا شده و در مقابل، «نظم اسلامی» را مطرح کرده که مبتنی بر عدالت و آزادی است. از دیدگاه دیگری، نظم بین‌المللی را می‌توان بر اساس نوع حکمرانی و مدیریت آن نیز طبقه‌بندی کرد که شامل نظم هژمونیک، نظم کنسرت و نظم نهادی می‌شود[۱].

۱-۲-۳. مؤلفه‌های نظم بین‌المللی

نظم بین‌المللی از عوامل مختلفی تشکیل شده است. هر یک از این عوامل نقش مهمی در ثبات و عملکرد نظام جهانی دارند. مؤلفه‌های نظم بین‌المللی از منظر اسلامی، فراتر از چارچوب‌های مادی‌گرایانه غرب است و شامل ابعاد معنوی و ارزشی می‌شود.

نخستین و مهم‌ترین مؤلفه، ساختار قدرت است که به توزیع قدرت میان بازیگران مختلف بین‌المللی اشاره دارد .در کنار این مؤلفه مادی، مؤلفه اعتقادی نیز وجود دارد که شامل باورها و ارزش‌های بنیادین جوامع است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد/۱۱) که نشان‌دهنده اهمیت تحول درونی است. این ساختار تعیین می‌کند کدام کشورها یا بازیگران قادر به تأثیرگذاری بر قوانین، هنجارها و تصمیمات کلان نظام جهانی هستند و کدام یک موظف به پیروی و پذیرش آن‌ها هستند.

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

مؤلفه بعدی، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی هستند که نقش واسطه‌ها و مجریان نظم را ایفا می‌کنند. بر اساس اندیشه اسلامی، مؤلفه حقوقی نظم بین‌المللی باید بر اساس عدالت الهی تنظیم شود، نه بر مبنای منافع زورمداران. سازمان‌هایی مانند سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سایر نهادهای تخصصی در حوزه‌های گوناگون، ابزارهایی برای پیاده‌سازی سیاست‌ها و حفظ ثبات در نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند.

مؤلفه سوم، هنجارها و اصول رفتاری است که چارچوب اخلاقی و سیاسی روابط بین‌الملل را تعیین می‌کند. مؤلفه اخلاقی نظم بر اساس اخلاق فاضله و تعامل بر مبنای صداقت شکل می‌گیرد، و مؤلفه اقتصادی مبتنی بر اصول اقتصاد اسلامی مانند منع ربا، زکات و عدالت توزیعی است. این مجموعه شامل اصولی مانند حاکمیت دولت‌ها، مداخله نکردن در امور داخلی سایر کشورها، برابری حقوقی دولت‌ها و حل مسالمت‌آمیز اختلافات است.

همچنین، قوانین و مقررات بین‌المللی که شامل معاهدات، کنوانسیون‌ها و قوانین عرفی می‌شوند، چارچوب رسمی و حقوقی نظم بین‌المللی را شکل می‌دهند. مؤلفه سیاسی نظم نیز بر اساس شورا، مسئولیت‌پذیری و خدمت به مردم شکل می‌گیرد. این قوانین به‌طور دقیق رفتار بازیگران را تنظیم کرده و مسئولیت‌ها و حقوق آن‌ها را مشخص می‌کنند.

درنهایت، سازوکارهای اجرایی به‌عنوان ابزارهایی برای تضمین رعایت قوانین و هنجارها شناخته می‌شوند. خواجه نصیر طوسی در بیان مؤلفه‌های نظم جهانی، بر سه اصل تأکید می‌کند: حکمت (که منجر به شناخت صحیح می‌شود)، عدالت (که موجب تقسیم عادلانه می‌شود) و شجاعت (که برای اجرای عدالت لازم است). این سازوکارها می‌توانند به‌صورت تحریم‌های اقتصادی، دیپلماسی فعال، میانجیگری در حل اختلافات و در موارد شدید، استفاده محدود از زور به‌منظور حفظ یا بازگرداندن نظم به کار گرفته شوند[۱].

۱-۲-۴. نظریه‌های نظم بین‌المللی

مطالعه نظم بین‌المللی بر پایه چندین رویکرد نظری شکل گرفته است که هر یک، بر جنبه‌ای خاص از این پدیده پیچیده و چندوجهی تمرکز می‌کنند. نظریه‌های مرسوم غربی نظم بین‌المللی (رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و انتقادی) هرچند جنبه‌هایی از واقعیت را بازتاب می‌دهند، اما، دارای کاستی‌های جدی‌اند که از منظر اسلامی قابل نقد هستند.

یکی از برجسته‌ترین این رویکردها، رویکرد رئالیستی است که نظم بین‌المللی را نتیجه توزیع قدرت و منافع ملی دولت‌ها می‌داند. این نظریه با تأکید صرف بر قدرت و منافع ملی، بُعد اخلاقی و معنوی انسان را نادیده می‌گیرد.

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

اسلام هرچند اهمیت قدرت را می‌پذیرد، اما آن را وسیله‌ای برای تحقق عدالت می‌داند، نه هدف. از دیدگاه رئالیست‌ها، ساختار نظام بین‌الملل بر اساس یک وضعیت آنارشیک شکل گرفته است که در آن دولت‌ها به دنبال حفظ بقا و افزایش قدرت خود هستند.

در مقابل، رویکرد لیبرالی بر اهمیت نهادها، قوانین بین‌المللی و همکاری‌های میان دولتی در شکل‌گیری نظم بین‌المللی تأکید می‌کند. این نظریه اگرچه بر اهمیت نهادها تأکید دارد، اما مبنای ارزشی آن سکولار و مادی است. نهادهای اسلامی بر اساس تعالیم الهی شکل می‌گیرند. لیبرال‌ها معتقدند که وجود نهادهای بین‌المللی می‌تواند حتی در شرایط آنارشیک نظام جهانی، امکان ایجاد ثبات و همکاری را فراهم سازد. آن‌ها نقش سازنده این نهادها را در کاهش بی‌اعتمادی میان کشورها و تسهیل حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات برجسته می‌کنند.

رویکرد سازه‌انگارانه یا کنستراکتیویستی، بر اهمیت ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در شکل‌گیری نظم بین‌المللی تمرکز دارد. این رویکرد هرچند اهمیت ایده‌ها را می‌پذیرد، اما منبع این ایده‌ها را محدود به عقل بشری می‌داند، درحالی‌که در اندیشه اسلامی وحی و عقل مکمل یکدیگرند. از دیدگاه سازه‌انگاران، نظم بین‌المللی فقط بر پایه قدرت مادی شکل نمی‌گیرد، بلکه به‌عنوان یک ساختار اجتماعی برساخته می‌شود که از طریق تعاملات و مفاهمه میان بازیگران ساخته و بازسازی می‌شود.

درنهایت، رویکرد انتقادی به ماهیت ایدئولوژیک نظم بین‌المللی و نقش آن در حفظ روابط قدرت موجود می‌پردازد. نظریه‌پردازان انتقادی معتقدند که نظم بین‌المللی نه‌تنها بازتاب دهنده منافع بازیگران قدرتمند است، بلکه به‌نوعی به حفظ نابرابری‌ها و استثمار نیز کمک می‌کند.

در مقابل این نظریات محدود، نظریه اسلامی نظم بین‌المللی مبتنی بر اصول جامع‌تری است: نظریه خلافت که انسان را خلیفه خداوند در زمین می‌داند و مسئول عمارت عالم؛ نظریه امامت که ضرورت رهبری عادل را در سطح جهانی مطرح می‌کند؛ نظریه عدالت جهانی که تحقق عدالت در سطح جهان را هدف نهایی می‌داند؛ و نظریه وحدت در تنوع که بر اساس آیه «لتعارفوا» تنوع را وسیله تکامل می‌داند.

۱-۲-۵. تحولات تاریخی نظم بین‌المللی

نظم بین‌المللی در طول تاریخ با تحولات و تغییرات بنیادینی مواجه شده است که هر یک نقش مهمی در شکل‌گیری ساختار و عملکرد نظام جهانی ایفا کرده‌اند. روایت مرسوم از تحولات تاریخی نظم بین‌المللی، که از صلح وستفالیا آغاز می‌شود، نوعی «اروپا محوری» محسوب می‌شود که از نظام‌های غنی و متنوع دیگر تمدن‌ها غفلت می‌کند.

نقطه آغاز این تحولات در روایت غربی را می‌توان در صلح وست‌فالیای سال ۱۶۴۸ جست‌وجو کرد؛ رویدادی که پایان دهنده جنگ سی‌ساله در اروپا بود و بنیان‌گذار سیستم دولت–ملت‌های مدرن محسوب می‌شود. از منظر تاریخ اسلامی، نظم بین‌المللی دارای سوابق غنی‌تری است که شامل دوره پیامبر(ص) با عقد پیمان‌های بین‌المللی مانند صلح حدیبیه، دوره خلفای راشدین که الگوی حکمرانی عادلانه حتی بر غیرمسلمانان ارائه داد، دوره عباسیان با نظام دیپلماتیک پیشرفته‌ای با امپراتوری‌های دیگر، و دوره عثمانی که قرن‌ها نظم منطقه‌ای پایداری را حفظ کرد.

پس‌ازآن، نظم کنسرت اروپا در دوره‌ای میانِ سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴، به دنبال شکست ناپلئون بنا شد. در این دوره، قدرت‌های بزرگ اروپایی با ایجاد نظام تعادل قوا تلاش کردند تا از بروز جنگ‌های گسترده جلوگیری کنند و ثبات و امنیت قاره را حفظ نمایند.

دوره بین دو جنگ جهانی (۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹) نیز شاهد شکل‌گیری نظمی متفاوت بود که با تأسیس جامعه ملل و تأکید بر امنیت جمعی همراه بود. این نظم جدید با هدف جلوگیری از جنگ‌های آینده و حفظ صلح جهانی طراحی شده بود، اما ناکامی در مهار تهاجمات و بحران‌های سیاسی منجر به شکست آن و آغاز جنگ جهانی دوم شد.

پس از جنگ جهانی دوم، نظم دوقطبی جنگ سرد پدید آمد که جهان را به دو اردوگاه ایدئولوژیک و راهبردی تحت رهبری ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم کرد. این دوره که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ ادامه داشت، با رقابت شدید سیاسی، نظامی و اقتصادی همراه بود و نظم بین‌المللی را حول دو قطب اصلی شکل داد.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، نظم تک‌قطبی پس از جنگ سرد شکل گرفت و هژمونی ایالات‌متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی تثبیت شد. این دوره تا حدود سال ۲۰۱۰ ادامه داشت و با تمرکز بر جهانی‌سازی، افزایش همکاری‌های بین‌المللی و تأکید بر نظم لیبرال بین‌المللی شناخته می‌شود.

امروزه، نظم بین‌المللی در حال گذار است. ظهور قدرت‌های نوظهوری مانند چین و هند، ظهور چالش‌های امنیتی جدید، تحولات سریع فناوری و تغییرات گسترده در روابط اقتصادی و سیاسی جهانی، نظم موجود را به چالش کشیده و نظام بین‌الملل را به‌سوی ساختارهای پیچیده‌تر و چندقطبی‌تر سوق می‌دهد.

این گذار در حوادث اخیر مانند رقابت راهبردی آمریکا و چین، جنگ تجاری جهانی، و چالش‌های ناشی از همه‌گیری کووید–۱۹ به‌وضوح قابل مشاهده است[۱].

[۱] خسروی، علیرضا؛ اسدی، علی‌اکبر. (۱۴۰۲). نظم بین‌المللی و سناریوهای آینده. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱-۳. تمایز مفاهیم نظم، نظام و ساختار

۱-۳-۱. ضرورت تمایزگذاری مفهومی

یکی از چالش‌های اساسی در مطالعه روابط بین‌الملل، استفاده نامناسب و گاه اشتباه از مفاهیم «نظم»، «نظام»، و «ساختار» است. این سه مفهوم اگرچه در بسیاری از موارد به‌طور مترادف استفاده می‌شوند، اما، دارای تمایزات مفهومی مهمی هستند که درک صحیح آن‌ها برای تحلیل دقیق روابط بین‌الملل ضروری است. این تمایزگذاری در سنت فکری اسلامی نیز اهمیت دارد، چراکه درک دقیق از ماهیت هر یک از این مفاهیم، امکان طراحی نظام‌های عدالت محور را فراهم می‌آورد.

این تمایزگذاری نه‌تنها از منظر نظری اهمیت دارد، بلکه تبعات عملی مهمی نیز دارد. درک نادرست از این مفاهیم می‌تواند منجر به تحلیل‌های نادقیق از وضعیت موجود بین‌المللی، پیش‌بینی‌های غلط از روندهای آینده، و طراحی سیاست‌های نامناسب شود[۱].

۱-۳-۲. مفهوم نظام[۲]

نظام بین‌المللی به مجموع واحدهای سیاسی، بیشتر دولت‌ها، و روابط میان آن‌ها اطلاق می‌شود و به‌عنوان چارچوبی تحلیلی و توصیفی، عملکرد سیستم جهانی، الگوهای تعامل و مکانیزم‌های بازخورد میان بازیگران مختلف را موردبررسی قرار می‌دهد. یکی از تأثیرگذارترین تحلیل‌ها در این حوزه متعلق به کنت والتز است که در کتاب مهم خود «نظریه سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹) نظام بین‌المللی را از سه سطح اصلی تحلیل می‌کند.

نخست، ساختار سیستم که شامل اصول سازمان‌دهی است؛ در نظام بین‌الملل، اصل آنارشی یعنی فقدان یک حکومت مرکزی یا مرجع عالی که بر تمامی واحدها حاکمیت داشته باشد، مشخصه بارز آن است. در این سیستم، واحدها (دولت‌ها) عملکردهای مشابهی دارند و تمایز میان آن‌ها بر اساس توزیع قابلیت‌ها و منابع قدرت صورت می‌گیرد.

دوم، ویژگی‌های واحدها که به خصوصیات داخلی دولت‌ها مانند نظام سیاسی، ساختار اقتصادی، فرهنگ سیاسی و منابع قدرت اشاره دارد. این ویژگی‌ها نقش مهمی در تعیین رفتار واحدها در نظام بین‌المللی ایفا می‌کنند.

---

[۱] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

[۲] System

سوم، تعاملات میان واحدهاست که شامل الگوهای رفتاری نظیر همکاری، رقابت، تعارض و حتی جنگ می‌شود. ویژگی آنارشی، اساساً نظام بین‌المللی را از سایر انواع نظام‌ها متمایز می‌سازد، چراکه در غیاب یک مرجع مرکزی، هر واحد سیاسی مسئول تأمین امنیت و بقای خود است[۱].

۱-۳-۳. مفهوم ساختار[۲]

ساختار بین‌المللی به شیوه سازمان‌یافتگی نظام بین‌الملل و الگوهای پایدار روابط قدرت میان واحدهای سیاسی، بیشتر دولت‌ها، اشاره دارد. این ساختار به‌عنوان چارچوبی محدودکننده و درعین‌حال امکان بخش عمل می‌کند که رفتار بازیگران را در نظام بین‌المللی تحت تأثیر قرار می‌دهد و محدوده انتخاب‌ها و اقدام‌های آن‌ها را مشخص می‌سازد.

از دیدگاه نظریه‌پردازان رئالیستی، ساختار اغلب بر اساس توزیع قابلیت‌های مادی مانند قدرت نظامی، ظرفیت اقتصادی و فناوری تعریف می‌شود. کنت والتز، یکی از نظریه‌پردازان برجسته این رویکرد، ساختار نظام بین‌الملل را بر سه عنصر اصلی مبتنی می‌داند: نخست، اصل سازمان‌دهی که در این نظام، آنارشی است؛ دوم، تمایز عملکردی که به معنای شباهت کارکردی همه واحدهاست؛ و سوم، توزیع قابلیت‌ها که نشان‌دهنده نحوه پراکندگی منابع قدرت میان واحدهای سیاسی است.

اما از منظر سازه‌انگارانه یا کنستراکتیویستی، ساختار تنها محدود به عوامل مادی نیست، بلکه شامل عناصر غیرمادی همچون ایده‌ها، هنجارها و فرهنگ‌های مشترک نیز می‌شود. در اندیشه اسلامی، ساختار بین‌المللی باید بر اساس اصول الهی و عدالت شکل گیرد تا بتواند زمینه رشد و تکامل همه جوامع انسانی را فراهم آورد.

۱-۳-۴. مفهوم نظم[۳]

نظم بین‌المللی مفهومی جامع‌تر و پیچیده‌تر از نظام یا ساختار است که نه‌تنها به الگوهای رفتاری و ساختارهای موجود اشاره دارد، بلکه شامل ابعاد ارزشی و هنجاری نیز می‌شود. از منظر اسلامی، نظم بین‌المللی نه‌فقط بازتاب توزیع قدرت مادی، بلکه تجلی اصول عدالت، حکمت و مصلحت جمعی است که هدف نهایی آن تحقق خلافت انسان در زمین است.

---

[۱] حسین سیاحی (۱۴۰۲). نظام بین‌الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین‌الملل. دوازدهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و تحول.

[۲] Structure

[۳] Order

به‌عبارت‌دیگر، نظم بیانگر مجموعه‌ای از ترجیحات، اهداف و آرمان‌هایی است که بازیگران بین‌المللی در راستای سازمان‌دهی روابط و تعاملات خود دنبال می‌کنند. این مفهوم فراتر از فقط وجود ساختار قدرت است و ارزش‌ها و قواعدی را نیز در بر می‌گیرد که چارچوب مناسبی برای رفتار بازیگران ایجاد می‌کند.

هدلی بول، نظریه‌پرداز برجسته روابط بین‌الملل، نظم بین‌المللی را بر اساس سه هدف اساسی تعریف می‌کند. نخست، حفظ امنیت و بقا که به معنای تضمین امنیت واحدهای سیاسی و استمرار حیات آن‌ها در محیط پیچیده بین‌المللی است. دوم، حفظ حاکمیت که بر استقلال و حق حاکمیت دولت‌ها تأکید دارد. و سوم، حفظ صلح که به‌ضرورت ایجاد سازوکارهایی برای پیشگیری از جنگ یا محدودسازی آن اشاره دارد.

جان ایکنبری، نظریه‌پرداز برجسته دیگر، نظم لیبرال بین‌المللی را بر اساس چهار ویژگی اساسی معرفی می‌کند: باز بودگی، متقابل بودن، نهادمندی، و دورنمایی. اما، این تعریف‌های غربی، محدودیت‌هایی دارند که در نظریه اسلامی نظم بین‌المللی رفع شده‌اند[۱].

۱-۳-۵. روابط متقابل میان نظم، نظام و ساختار

مفاهیم ساختار، نظام و نظم در مطالعات بین‌الملل هرچند متمایز هستند، اما، رابطه‌ای پیچیده و متقابل با یکدیگر دارند که فهم درست آن‌ها برای تحلیل جامع نظام جهانی ضروری است. ساختار بین‌المللی به‌عنوان زیربنای اصلی، چارچوب کلی و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که نظام و نظم بر پایه آن شکل می‌گیرند.

نظام بین‌المللی فرآیندها و مکانیزم‌هایی را نشان می‌دهد که از طریق آن‌ها ساختار عملیاتی می‌شود و بازیگران در تعامل با یکدیگر، روابط و مناسبات مشخصی را شکل می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر، نظام نمایانگر شیوه عملکرد و تعامل میان واحدهای سیاسی است که ساختار زمینه آن را تعیین می‌کند.

نظم بین‌المللی به‌عنوان هدف و غایت نهایی این مجموعه دیده می‌شود؛ مجموعه‌ای از قواعد، ارزش‌ها و اهداف که بازیگران در چارچوب نظام و در بستر ساختار موجود، تلاش می‌کنند آن را محقق سازند. در اندیشه اسلامی، این سه مؤلفه باید در خدمت تحقق عدالت الهی و رفاه همه انسان‌ها قرار گیرند[۲].

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

[۲] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

۱-۳-۶. کاربرد عملی تمایزات مفهومی

درک دقیق تمایزات میان مفاهیم ساختار، نظام و نظم بین‌المللی کاربردهای عملی مهم و متعددی دارد که در حوزه‌های مختلف تحلیل و سیاست‌گذاری نقش کلیدی ایفا می‌کند. نخست، در تحلیل سیاست‌های بین‌المللی، تفکیک این سطوح به تحلیلگران کمک می‌کند تا هر سطح را به‌صورت مستقل و دقیق بررسی کنند و از ترکیب نامناسب و کلی‌گویی‌های سطحی جلوگیری شود.

دوم، در طراحی سیاست‌های بین‌المللی، شناخت این تمایزات به سیاست‌گذاران اجازه می‌دهد سیاست‌هایی را تدوین کنند که متناسب با سطح موردنظر مداخله باشند. درنهایت، فهم روابط متقابل میان ساختار، نظام و نظم امکان پیش‌بینی بهتر تحولات آینده در عرصه بین‌المللی را فراهم می‌آورد.

۱-۴. روش‌شناسی بررسی نظم جهانی

۱-۴-۱. اهمیت روش‌شناسی در مطالعه نظم جهانی

مطالعه نظم جهانی به دلیل پیچیدگی ذاتی، چندبعدی بودن و تغییرپذیری مستمر آن، نیازمند رویکرد روش‌شناسی دقیق و منسجم است که بتواند ابعاد مختلف این پدیده را به‌درستی تبیین و تحلیل کند. در این زمینه، مسئله اساسی این است که آیا روش‌شناسی‌های غربی قابلیت درک و تحلیل نظم جهانی از منظر تمدن‌های غیر غربی، به‌ویژه تمدن اسلامی را دارند یا خیر.

انتخاب روش‌شناسی مناسب، نه‌تنها کیفیت تحلیل‌ها را افزایش می‌دهد بلکه به‌دقت و اعتبار نتایج پژوهش نیز کمک می‌کند و مسیر فهم عمیق‌تر نظام جهانی را هموار می‌سازد. به‌طورکلی، روش‌شناسی مطالعه نظم جهانی را می‌توان در سه بُعد اساسی بررسی کرد که شامل بُعد هستی شناختی، بُعد معرفت‌شناختی و بُعد روش‌شناختی است.

از منظر اسلامی، روش‌شناسی مطالعه نظم جهانی باید مبتنی بر اصول توحیدی باشد که وحی و عقل را مکمل یکدیگر می‌داند و هدف نهایی آن کشف حقیقت و تحقق عدالت است [۱].

[۱] عارف وفایی، محمد رسول حسن‌یار (۱۳۹۸). رویکردهای مختلف روشی در مطالعات سیاسی اسلام. پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، ۳۵-۵۱.

۱-۴-۲. رویکردهای روش‌شناختی اصلی

۱-۴-۲-۱. رویکرد پوزیتیویستی

رویکرد پوزیتیویستی در مطالعات بین‌الملل بر این اصل استوار است که می‌توان با استفاده از روش‌ها و اصول علوم طبیعی، پدیده‌های اجتماعی و سیاسی را نیز به‌طور علمی و عینی مطالعه کرد. این رویکرد، اگرچه در جنبه‌هایی مفید است، اما، محدود به چارچوب مادی‌گرایانه است و از ابعاد معنوی و غیبی واقعیت غفلت می‌کند.

این دیدگاه بر اهمیت داده‌های تجربی، اندازه‌گیری دقیق و تحلیل علمی تأکید دارد و معتقد است که می‌توان قوانین کلی و الگوهای تکرارشونده‌ای را در رفتار واحدهای سیاسی و روابط بین‌المللی شناسایی کرد. یکی از ویژگی‌های اصلی پوزیتیویسم، تجربه‌گرایی است که به معنای تکیه بر مشاهده مستقیم و داده‌های قابل مشاهده و اندازه‌گیری است.

۱-۴-۲-۲. رویکرد پست‌پوزیتیویستی

رویکردهای غیرپوزیتیویستی در مطالعات بین‌الملل شامل طیف گسترده‌ای از روش‌ها و نظریه‌ها هستند که هر یک بر جنبه‌های متفاوتی از واقعیت اجتماعی و سیاسی تأکید دارند. از منظر اسلامی، این رویکردها در جنبه‌هایی که به اهمیت معنا، فهم و تفسیر توجه دارند، قابل‌استفاده هستند، ولی، نیاز به تکمیل با منابع وحیانی دارند.

تفسیرگرایی به اهمیت معنا، فهم و تفسیر در تحلیل پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد و معتقد است جهان اجتماعی و سیاسی ذاتی با جهان طبیعی متفاوت است. سازه‌انگاری بر نقش ایده‌ها، هنجارها و فرهنگ در شکل‌دهی به واقعیت اجتماعی تأکید می‌کند. نظریه انتقادی به نقد روابط قدرت موجود و آشکارسازی ساختارهای ستمگر می‌پردازد.

۱-۴-۳. روش‌های جمع‌آوری داده

۱-۴-۳-۱. روش‌های کیفی

روش‌های کیفی در مطالعات بین‌الملل ابزارهای مهمی برای درک عمیق‌تر و جامع‌تر پدیده‌های سیاسی و اجتماعی فراهم می‌کنند. در سنت اسلامی، روش‌هایی مانند تحلیل متن برای درک قرآن و احادیث، و مصاحبه و مشورت برای تصمیم‌گیری جمعی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

تحلیل متن با بررسی دقیق اسناد، سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها و متون سیاسی، به کشف معانی، هنجارها و ایده‌های پنهان در آن‌ها می‌پردازد و به‌ویژه برای مطالعه اندیشه‌های سیاسی و تحلیل گفتمان‌های سیاسی بسیار کارآمد است. مصاحبه عمقی نیز از دیگر روش‌های کیفی است که از طریق گفت‌وگوهای ساختارمند یا نیمه‌ساختارمند با کارشناسان، سیاست‌مداران و ذی‌نفعان، نگرش‌ها، انگیزه‌ها و تفسیرهای عمیق‌تر را به دست می‌آورد.

مشاهده مشارکتی، روشی است که در آن پژوهشگر به‌طور مستقیم در محیط‌های سیاسی مانند اجلاس‌ها، مذاکرات و فرآیندهای تصمیم‌گیری حضور یافته و تجربه می‌کند تا از نزدیک فرآیندهای سیاسی را درک نماید. علاوه بر این، مطالعه موردی روشی است که به بررسی دقیق و جامع یک یا چند مورد خاص می‌پردازد و امکان فهم بهتر و عمیق‌تر پدیده‌های پیچیده را فراهم می‌سازد[۱].

۱-۴-۳-۲. روش‌های کمی

روش‌های کمی در مطالعات بین‌الملل به‌کارگیری فن‌های عددی و آماری برای تحلیل دقیق روابط میان متغیرها و پیش‌بینی روندهای مختلف سیاسی و اقتصادی است. از منظر اسلامی، این روش‌ها در حد ابزار قابل‌استفاده هستند، اما، نباید به‌عنوان تنها معیار حقیقت‌یابی تلقی شوند.

یکی از مهم‌ترین این روش‌ها، تحلیل آماری است که با استفاده از ابزارهای آماری، روابط علت و معلولی میان پدیده‌ها را بررسی می‌کند، فرضیه‌ها را آزمون می‌کند و الگوهای تجارت بین‌الملل، تعارضات و همکاری‌ها را شناسایی و تحلیل می‌نماید. روش دیگر، مدل‌سازی ریاضی است که با طراحی مدل‌های کمی، رفتار بازیگران بین‌المللی را شبیه‌سازی کرده و امکان پیش‌بینی نتایج سیاست‌ها را فراهم می‌آورد.

۱-۴-۴. رویکردهای تحلیلی چند سطحی

مطالعه نظم جهانی نیازمند رویکردی چند سطحی است که تمامی ابعاد و لایه‌های واقعیت بین‌المللی را به‌طور هم‌زمان موردتوجه قرار دهد. در سنت اسلامی، این رویکرد چند سطحی در آثار متفکرانی مانند ابن خلدون دیده می‌شود که جامعه را در سطوح مختلف فرد، خانواده، قبیله و امت تحلیل می‌کند.

در این چارچوب، سطح فردی نخستین و بنیادی‌ترین سطح محسوب می‌شود که بر نقش رهبران، تصمیم‌گیرندگان و شخصیت‌های تأثیرگذار تمرکز دارد. سطح ملی، دومین سطح تحلیل است که ویژگی‌های داخلی دولت‌ها را شامل می‌شود. سطح بین‌المللی به ساختار کلی سیستم بین‌الملل اختصاص دارد و بر توزیع قدرت میان دولت‌ها

---

[۱] مصطفی همدانی، محمدباقر تحریری، محسن خالقی‌موحد، کبری بیون. ۱۴۰۳. درآمدی بر روش‌شناسی اجتهاد در علم اخلاق اسلامی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

متمرکز است. درنهایت، سطح جهانی فراتر از چارچوب روابط میان دولت‌ها قرار دارد و به فرآیندها و نیروهای فراملی می‌پردازد[۱].

۱-۴-۵. روش‌های تطبیقی و تاریخی

روش‌های تطبیقی و تاریخی ابزارهای مهمی در مطالعه نظم بین‌المللی هستند که به پژوهشگران امکان می‌دهند تفاوت‌ها و شباهت‌های نظم‌های مختلف را در طول زمان و مکان‌های متفاوت تحلیل کنند. از منظر اسلامی، این روش‌ها برای مقایسه نظم اسلامی با سایر نظم‌ها و نیز بررسی تجارب تاریخی حکومت‌های اسلامی بسیار مفید هستند.

روش تطبیقی بر مقایسه نظم‌های مختلف بین‌المللی در شرایط و بسترهای گوناگون تمرکز دارد و چند نوع اصلی دارد که شامل مقایسه هم‌زمان، مقایسه درزمان، و مقایسه موردی است. روش تاریخی نیز نقش حیاتی در درک تحول نظم جهانی ایفا می‌کند و شامل تحلیل تاریخی طولی، تحلیل نقاط عطف، و تحلیل ساختاری-تاریخی است.

۱-۴-۶. نظریه‌های بزرگ و متانظریه‌ها

مطالعه نظم جهانی ارتباط تنگاتنگی با نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل دارد که هر یک دیدگاه متفاوتی نسبت به شکل‌گیری و پایداری نظم بین‌المللی ارائه می‌دهند. این نظریه‌های غربی، هرچند جنبه‌هایی از واقعیت را منعکس می‌کنند، اما، از منظر جامعیت و جهان‌شمولی دارای کاستی‌هایی هستند که نیاز به تکمیل و اصلاح دارند.

نخست، نظریه رئالیسم است که بر نقش قدرت، منافع ملی و آنارشی به‌عنوان ویژگی‌های بنیادین نظام بین‌المللی تأکید می‌کند. در مقابل، نظریه لیبرالیسم اهمیت نهادها، قوانین بین‌المللی و همکاری‌های چندجانبه را برجسته می‌کند. سومین نظریه اصلی، سازه‌انگاری است که بر نقش ایده‌ها، هنجارها و فرهنگ در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی تأکید دارد.

علاوه بر این نظریه‌ها، اندیشه اسلامی متانظریه‌ای جامع ارائه می‌دهد که شامل عقلانیت الهی (که فراتر از عقلانیت ابزاری غربی است)، تأملی‌گرایی مبتنی بر وحی و عقل، و تاریخی‌گرایی که بر سنت‌های پیامبران و ائمه استوار است[۱].

---

[۱] حسین سیاحی. ۱۴۰۲. نظام بین الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین الملل. دوازدهمین کنفرانس بین المللی علوم سیاسی، روابط بین الملل و تحول

۱-۴-۷. ابزارهای تحلیل ساختاری

تحلیل نهادی یکی از رویکردهای کلیدی در مطالعه نظم بین‌المللی است که به بررسی نقش نهادهای رسمی و غیررسمی در شکل‌گیری و حفظ این نظم می‌پردازد. در اندیشه اسلامی، نهادها نه‌فقط ساختارهای اداری، بلکه تجلی ارزش‌ها و اصول الهی محسوب می‌شوند.

در چارچوب نهادگرایی تاریخی، تأکید بر مفهوم مسیر وابستگی است؛ به این معنا که انتخاب‌ها و تصمیم‌های گذشته تأثیر قابل‌توجهی بر تحولات و روندهای بعدی نظم بین‌المللی دارند. نهادگرایی انتخاب عقلانی، نهادها را به‌عنوان راه‌حل‌هایی کارآمد برای مسائل عمل جمعی می‌بیند. از سوی دیگر، نهادگرایی جامعه‌شناختی بر نقش نهادها در شکل‌دهی هویت‌ها، منافع و ترجیح‌های بازیگران تأکید دارد.

۱-۴-۸. روش‌های ترکیبی و چند روش

پیچیدگی و چندبعدی بودن نظم جهانی معاصر ضرورت استفاده از روش‌های ترکیبی و چندروشه را به‌وضوح نشان می‌دهد. در سنت اسلامی، این رویکرد ترکیبی در آثار متفکرانی مانند غزالی و فخر رازی دیده می‌شود که از استدلال عقلی، نقلی و تجربی به‌طور هم‌زمان بهره می‌برند.

در این رویکرد، محققان از تلفیق روش‌های کیفی و کمی بهره می‌برند تا تحلیل‌های جامع‌تر، دقیق‌تر و معتبرتری ارائه دهند. یکی از مهم‌ترین فن‌ها در این زمینه مثلث سازی است که شامل استفاده از چندین منبع داده، روش جمع‌آوری مختلف یا نظریه‌های گوناگون برای افزایش اعتبار و صحت یافته‌ها می‌شود[۲].

۱-۴-۹. روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی

مطالعه اندیشه سیاسی نیازمند روش‌شناسی خاص و متناسب با ماهیت پیچیده و چندلایه آن است. در سنت اسلامی، هرمنوتیک یا علم تفسیر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که برای فهم قرآن، احادیث و آثار متفکران مسلمان به کار می‌رود.

---

[۱] حسین سیاحی. ۱۴۰۲. نظام بین الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین الملل. دوازدهمین کنفرانس بین المللی علوم سیاسی، روابط بین الملل و تحول

[۲] عارف وفایی*، محمد رسول حسن یار. ۱۳۹۸. رویکردهای مختلف روشی در مطالعات سیاسی اسلام. پژوهش های تاریخی، اجتماعی و سیاسی . ۳۵-۵۱.

یکی از مهم‌ترین رویکردها در این حوزه، هرمنوتیک سیاسی است که به علم تفسیر متون می‌پردازد و کاربرد گسترده‌ای در تحلیل اندیشه‌های سیاسی دارد. فرآیند تفسیر در هرمنوتیک به‌صورت دایره‌ای است؛ به این معنا که فهم متن مستلزم حرکت مداوم میان کل و اجزا، متن و بستر، و پیش فهم و فهم جدید است.

در کنار هرمنوتیک، مکتب کمبریج نیز رویکردی برجسته برای مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی ارائه داده است. اما، این مکتب محدود به سنت غربی است و از غنای سنت اسلامی غافل مانده است. این مکتب بر اهمیت درک هر اندیشه سیاسی در بستر تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی آن تأکید می‌کند.

۱-۴-۱۰. چالش‌های معرفت‌شناختی

مطالعه نظم جهانی با چالش‌های معرفت‌شناختی مهمی مواجه است که یکی از بارزترین آن‌ها مسئله نسبیت فرهنگی است. این چالش در اندیشه اسلامی با تأکید بر جهان‌شمولی پیام قرآن و درعین‌حال احترام به تنوع فرهنگی حل می‌شود.

این چالش حول پرسش‌های بنیادینی درباره امکان دستیابی به درک عینی از نظم بین‌المللی یا ضرورت پذیرش ذهنیت و نسبیت تفسیرها شکل می‌گیرد. در این زمینه، کثرت‌گرایی مفهومی پذیرفته‌شده است، که بر تنوع معانی و برداشت‌ها در فرهنگ‌های مختلف تأکید می‌کند.

چالش دیگر، مسئله ایدئولوژی و خنثی بودن در تحلیل‌های علمی است. پژوهشگران باید با دقت از جانب‌داری ناخودآگاه و تأثیر پیش‌فرض‌ها و تعصبات شخصی بر تحلیل‌های خود اجتناب کنند[۱].

۱-۴-۱۱. فناوری و روش‌شناسی نوین

انقلاب دیجیتال و پیشرفت‌های فناوری ابزارهای نوینی را برای مطالعه نظم جهانی فراهم کرده‌اند که امکان تحلیل دقیق‌تر و گسترده‌تر پدیده‌های بین‌المللی را میسر می‌سازند. از منظر اسلامی، این فناوری‌ها امانت‌هایی هستند که باید در خدمت حقیقت‌یابی و عدالت قرار گیرند.

یکی از مهم‌ترین این ابزارها تحلیل کلان داده است که با استفاده از حجم عظیم داده‌های موجود در فضای مجازی، امکان شناسایی روندها و الگوهای سیاسی را فراهم می‌کند. همچنین، تحلیل متن رایانه‌ای با به‌کارگیری

[۱] مصطفی همدانی، محمدباقر تحریری، محسن خالقی‌موحد، کبری بیون. ۱۴۰۳. درآمدی بر روش‌شناسی اجتهاد در علم اخلاق اسلامی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

الگوریتم‌های پیشرفته به پژوهشگران این امکان را می‌دهد تا متون حجیم و متنوع سیاسی را به‌صورت خودکار بررسی کرده و معانی و الگوهای نهفته در آن‌ها را کشف کنند.

۱-۴-۱۲. اخلاق پژوهش در مطالعات بین‌المللی

اخلاق پژوهش در مطالعات بین‌المللی نقش اساسی در تضمین صحت و اعتبار فرایند تحقیق ایفا می‌کند. در اندیشه اسلامی، پژوهش نه‌تنها فعالیتی علمی، بلکه عبادتی است که محقق در آن مسئول پاسخ‌گویی به خداوند و جامعه است.

اصول اخلاقی بنیادین شامل رضایت آگاهانه است که به معنای همکاری داوطلبانه و آگاهانه مشارکت‌کنندگان در پژوهش است، همچنین حفظ محرمانگی اطلاعات شخصی و حساس آن‌ها از دیگر اصول مهم است. در اسلام، حفظ اسرار و امانت‌داری از اصول اخلاقی مهم محسوب می‌شود که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ» (انفال/۲۷) بر آن تأکید شده است.

۱-۴-۱۳. روش‌شناسی مقایسه‌ای تمدن‌ها

در عصر جهانی‌شدن، مطالعه نظم بین‌المللی بدون توجه به بُعد تمدنی ناقص است. تمدن اسلامی با داشتن چارچوب جامع برای حکمرانی جهانی، می‌تواند الگوی مناسبی برای نظم عادلانه بین‌المللی ارائه دهد.

تفاوت‌های بنیادین میان تمدن‌ها در نگرش به قدرت، حکمرانی و مفهوم نظم، اهمیت این رویکرد را برجسته می‌کند. در این چارچوب، گفت‌وگوی میان تمدنی به‌عنوان راهی برای درک متقابل و کاهش تنش‌ها مطرح می‌شود و امکان‌سنجی نظم چندتمدنی، تلاشی برای ایجاد نظامی بین‌المللی مبتنی بر تعامل سازنده میان تمدن‌های مختلف است.

روش‌شناسی اسلامی در این زمینه مبتنی بر اصل «تعارف» قرآنی است که تنوع تمدن‌ها را فرصتی برای تکامل متقابل می‌داند، نه تهدیدی برای یکدیگر.

۱-۴-۱۴. نوآوری‌های روش‌شناختی

نوآوری‌های روش‌شناختی در مطالعه نظم جهانی به‌منظور درک بهتر پیچیدگی‌ها و تحولات این حوزه شکل گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین نوآوری‌ها، توسعه روش‌شناسی بومی است که متناسب با ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی جوامع اسلامی باشد.

یکی از این نوآوری‌ها، روش‌های ترکیبی نوین است که رویکردهای مختلف را تلفیق می‌کند. برای مثال، ژئوپلیتیک انتقادی با ترکیب تحلیل فضایی جغرافیایی و نقد روابط قدرت، چارچوبی تازه برای بررسی تأثیر مکان و قدرت ارائه می‌دهد.

در کنار این رویکردها، روش‌شناسی پست‌کلونیال نیز به‌عنوان یک نوآوری مهم مطرح است. این رویکرد با نقد مرکزمحوری غربی همسو با نگاه اسلامی است که بر عدالت و مقاومت در برابر استکبار تأکید دارد[۱].

۱-۴-۱۵. ارزیابی و اعتبارسنجی

ارزیابی و اعتبارسنجی پژوهش‌ها در مطالعه نظم جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و نقش مهمی در تضمین کیفیت و قابلیت اعتماد نتایج دارد. در اندیشه اسلامی، صدق و راست‌گویی در پژوهش از اصول اخلاقی بنیادین است که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/۱۱۹) بر آن تأکید شده است.

معیارهای اصلی ارزیابی شامل اعتبار داخلی، اعتبار خارجی، اعتبار سازه، و اعتبار محتوا می‌شوند. اعتبار داخلی به‌دقت و صحت یافته‌ها در چارچوب موارد خاص مطالعه‌شده اشاره دارد. اعتبار خارجی به امکان تعمیم این یافته‌ها به موارد یا موقعیت‌های مشابه دلالت دارد. اعتبار سازه به میزان انطباق مفاهیم نظری با شاخص‌های تجربی مربوط می‌شود. درنهایت، اعتبار محتوا به جامعیت و کامل بودن پوشش موضوع مطالعه مربوط است.

در فرایند ارزیابی از منظر اسلامی، علاوه بر معیارهای علمی، ملاک‌های ارزشی نیز اهمیت دارند که شامل انطباق با اصول اسلامی، خدمت به مصالح جامعه، و نبود تضاد با آموزه‌های دینی است. در فرایند ارزیابی، بازخورد و بازنگری نقش کلیدی ایفا می‌کنند. جامعه علمی به‌عنوان نهادی برای نقد و ارزیابی مستمر پژوهش‌ها عمل می‌کند[۲].

---

[۱] فرهاد قاسمی. ۱۴۰۱. گامی به سوی الگوی نظری نظم پراکنشی- شاخه ای در سیاست بین الملل نوین. ژئوپولیتیک ۱. ۲۸۹-۳۱۴.

[۲] مصطفی همدانی، محمدباقر تحریری، محسن خالقی‌موحد، کبری بیون. ۱۴۰۳. درآمدی بر روش‌شناسی اجتهاد در علم اخلاق اسلامی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

نتیجه‌گیری

این فصل با هدف ایجاد چارچوبی مفهومی جامع برای درک روابط متقابل اندیشه سیاسی و نظم بین‌المللی، مبانی نظری موردنیاز برای پژوهش حاضر را فراهم کرد. از مهم‌ترین دستاوردهای این فصل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یافته‌های کلیدی:

یکم، تمایزگذاری دقیق میان مفاهیم نظم، نظام و ساختار بین‌المللی نشان داد که درک صحیح از این مفاهیم برای تحلیل دقیق روابط بین‌الملل ضروری است. نظام بین‌المللی به‌عنوان مجموع واحدها و روابط آن‌ها، ساختار به‌عنوان الگوی سازمان‌یافته قدرت، و نظم به‌عنوان چارچوب ارزشی–هنجاری حاکم بر این روابط، هر یک نقش متمایز، اما، مکمل در تحلیل جهان سیاست دارند.

دوم، بررسی رویکردهای مختلف به اندیشه سیاسی آشکار ساخت که رویکردهای مرسوم غربی (تاریخی، فلسفی، مقایسه‌ای و زمینه‌ای) هرچند مفید هستند، اما، از محدودیت غرب‌محوری رنج می‌برند. در مقابل، رویکرد اسلامی با ترکیب عقل و وحی، چارچوبی جامع‌تر برای فهم اندیشه سیاسی ارائه می‌دهد.

سوم، تحلیل مؤلفه‌های نظم بین‌المللی نشان داد که این نظم نه‌تنها بر پایه عوامل مادی مانند توزیع قدرت شکل می‌گیرد، بلکه عوامل معنوی، ارزشی و اعتقادی نیز نقش حیاتی در آن دارند. از منظر اسلامی، مؤلفه‌های اعتقادی، اخلاقی و معنوی اهمیتی برابر با مؤلفه‌های مادی دارند.

ضرورت رویکرد اسلامی:

مرور نظریه‌های موجود نظم بین‌المللی (رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و انتقادی) نشان داد که هر یک بر جنبه‌ای خاص تأکید دارند ولی، فاقد نگاهی جامع هستند. نظریه اسلامی نظم بین‌المللی با تأکید بر اصول خلافت، امامت، عدالت جهانی و وحدت در تنوع، چارچوبی جامع‌تر و متوازن‌تر ارائه می‌دهد.

اهمیت روش‌شناسی:

بحث روش‌شناسی نشان داد که مطالعه نظم جهانی نیازمند رویکردی چند سطحی، چندروشه و ترکیبی است که هم از روش‌های کیفی و کمی بهره گیرد و هم ابعاد تمدنی را در نظر بگیرد. روش‌شناسی اسلامی با تأکید بر تلفیق وحی و عقل، امکان درک عمیق‌تری از پیچیدگی‌های نظم جهانی فراهم می‌کند.

نکات مهم برای فصول بعدی:

این چارچوب مفهومی زمینه را برای فصول بعدی آماده می‌کند تا بتوان:

- مبانی اندیشه سیاسی اسلامی را عمیق‌تر بررسی کرد؛
- نقد جامعی از نظم بین‌المللی موجود ارائه داد؛
- الگوی نظم اسلامی را به‌تفصیل طراحی کرد؛
- راهکارهای عملی برای تحقق این نظم را مطرح ساخت.

درنهایت، این فصل نشان داد که فهم صحیح نظم بین‌المللی مستلزم فراروی از چارچوب‌های محدود غربی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های غنی اندیشه اسلامی است که قابلیت ارائه الگوی عادلانه‌تر و جامع‌تری از نظم جهانی را دارد.

۲

تحول تاریخی نظم‌های بین‌المللی

مقدمه

بررسی تحول نظم‌های بین‌المللی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چگونه ساختارهای جهانی شکل می‌گیرند، رشد می‌کنند و فرو می‌پاشند. اما، بررسی این تحولات نباید محدود به روایت غرب محور باشد که از صلح وستفالیا آغاز می‌شود و تجارب غنی تمدن اسلامی را نادیده می‌گیرد. قرآن کریم در آیه شریفه «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ» (بقره/۱۴۳) امت اسلامی را به‌عنوان امت میانه و ناظر بر سایر ملت‌ها معرفی می‌کند که این مأموریت نشان‌دهنده رسالت جهانی اسلام در ایجاد نظم عادلانه بین‌المللی است. این فصل با رویکردی انتقادی به روایت مسلط غربی، به بررسی تاریخی نظم‌های بین‌المللی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا نقش و سهم تمدن اسلامی در شکل‌دهی نظم‌های تاریخی را برجسته سازد. هر نظم بین‌المللی، از نظم وستفالیایی که مفهوم دولت ملت و حاکمیت ملی را تثبیت کرد، تا نظم استعماری که با سلطه امپراتوری‌های اروپایی بر جهان مشخص شد، نشان‌دهنده تعامل پیچیده قدرت، ایدئولوژی، و تحولات اجتماعی است. اما، این نظم‌ها در تقابل با نظم اسلامی قرار داشتند که بر اساس اصول قرآنی عدالت، رحمت و حکمت شکل گرفته بودند. امام خمینی(ره) در تبیین نظم بین‌المللی اسلامی تأکید می‌کند که اسلام آمده تا بشریت را از ظلم و استبداد رها کند و نظمی عادلانه برقرار نماید که در آن‌همه انسان‌ها از حقوق برابر برخوردار باشند[۱]. پس از ویرانی‌های دو جنگ جهانی، تلاش‌هایی مانند تأسیس جامعه ملل و سازمان ملل متحد برای ایجاد نظمی مبتنی بر همکاری و صلح شکل گرفت، اما تقابل ایدئولوژیک جنگ سرد، جهان را به دو بلوک متخاصم تقسیم کرد. فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱، نظم لیبرال تحت هژمونی آمریکا را به‌عنوان نظم غالب معرفی کرد، ولی، این نظم نیز با چالش‌هایی مانند ظهور بازیگران غیردولتی، بحران‌های مالی، صعود قدرت‌های جدید مانند چین، و مسائل فراملی نظیر تغییرات اقلیمی و همه‌گیری‌ها مواجه شد. این چالش‌ها نشان‌دهنده ناکارآمدی نظم‌های سکولار هستند که فاقد پایه معنوی و اخلاقی محکم می‌باشند. خواجه‌نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» نظریه جامعه جهانی را مطرح می‌کند که بر اساس عدالت، حکمت و محبت استوار است و می‌تواند الگویی برای نظم بین‌المللی آینده باشد. این فصل با تحلیل این دوره‌های تاریخی، به دنبال شناسایی الگوهای تکرارشونده‌ای چون چرخه‌های صعود و سقوط قدرت‌های هژمون، نقش ایده‌ها در شکل‌دهی نظم‌ها، و تأثیر نهادهای بین‌المللی است. همچنین، با بررسی بحران‌های کنونی، ازجمله جنگ اوکراین و چندقطبی شدن جهان، درس‌هایی از منابع اسلامی برای طراحی نظمی عادلانه‌تر و پایدارتر در آینده ارائه می‌دهد. هدف این فصل، درک عمیق‌تر پویایی‌های تاریخی و ارائه چشم‌اندازی برای آینده

[۱] موسوی، سیدمحمدهادی. (۱۴۰۲). الگوی گروه بریکس برای تغییر نظم بین‌المللی. دانشگاه افسری امام حسین(ع).

نظام بین‌الملل است که با شتاب بی‌سابقه‌ای در حال تحول است و نیازمند رهیافت اسلامی برای رسیدن به نظم عادلانه جهانی است.

۲-۱. نظم وستفالیایی و آغاز دولت ملت

۲-۱-۱. زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری نظم وستفالیایی

صلح وست‌فالیا در سال ۱۶۴۸، که به پایان جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۱۶۴۸) منجر شد، یکی از نقاط عطف تاریخ روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. اما، این روایت که نقطه آغاز نظم بین‌المللی مدرن را وست‌فالیا می‌داند، نوعی تاریخ‌نگاری اروپا محور است که تجارب غنی تمدن‌های پیشین، به‌ویژه تمدن اسلامی را نادیده می‌گیرد. جنگ سی‌ساله، که در ابتدا به‌عنوان درگیری مذهبی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در قلمرو امپراتوری مقدس روم آغاز شد، به‌تدریج به یک جنگ سیاسی پیچیده تبدیل شد که قدرت‌های اروپایی مانند فرانسه، سوئد، اسپانیا، و خاندان هابسبورگ اتریش را درگیر کرد.

در همین دوره، امپراتوری عثمانی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی، نظام پیچیده‌ای از حکمرانی چند قومی و چندمذهبی را اجرا می‌کرد که بر اساس اصول عدالت اسلامی شکل گرفته بود. سیستم میلت در امپراتوری عثمانی نمونه‌ای از تسامح مذهبی و مدیریت تنوع فرهنگی بود که قرن‌ها پیش از وست‌فالیا اجرا شده بود.

این جنگ، که یکی از ویرانگرترین درگیری‌های تاریخ اروپا بود، نه‌تنها به تخریب گسترده زیرساخت‌ها و از دست رفتن میلیون‌ها نفر منجر شد، بلکه ناکارآمدی نظم سیاسی قرون وسطایی را آشکار ساخت. برآوردهای تاریخی نشان می‌دهد که جمعیت آلمان از حدود ۱۸ میلیون نفر به ۱۲ میلیون نفر کاهش یافت. این ویرانی نشان‌دهنده

وجود نداشتن اصول اخلاقی محکم در نظام سیاسی اروپایی بود، چیزی که در نظام اسلامی با تأکید بر آیه «وَلاَ تُفْسِدُواْ فی‌الارض بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» (اعراف/۵۶) مورد نهی قرار گرفته بود.

ریشه‌های این جنگ به تحولات عمیق‌تر بازمی‌گشت. صلح آگسبورگ (۱۵۵۵) که پس از جنگ‌های مذهبی اولیه امضا شده بود، اصل "cuius regio, eius religio" (هر سرزمین، همان مذهب) را بنیان نهاده بود، اما، این اصل تنها شامل کاتولیک‌ها و لوتری‌ها می‌شد و کالوینیست‌ها را در نظر نمی‌گرفت. در مقابل، نظام اسلامی از همان آغاز بر اساس آیه «لاَ إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ» (بقره/۲۵۶) آزادی مذهبی را به رسمیت شناخته بود[۱].

[۱] بزرگمهری، مجید. (۱۴۰۰)، *تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰–۱۹۴۵)*، تهران: سمت.

ساختار پیچیده امپراتوری مقدس روم، که شامل صدها واحد سیاسی کوچک و بزرگ بود، نیز زمینه‌ساز درگیری‌ها شده بود. شاهزادگان الکتور، که حق انتخاب امپراتور را داشتند، اغلب منافع متضادی داشتند. امپراتوران هابسبورگ تلاش می‌کردند قدرت مرکزی را تقویت کنند، درحالی‌که شاهزادگان محلی خواستار حفظ خودمختاری خود بودند.

جنبه بین‌المللی این درگیری نیز پیچیده بود. فرانسه، تحت رهبری کاردینال ریشلیو، اگرچه کشوری کاتولیک بود، اما، از پروتستان‌های آلمان حمایت کرد تا از قدرت هابسبورگ‌ها جلوگیری کند. این امر نشان‌دهنده تحول از سیاست مذهب محور به سیاست منفعت‌محور بود که یکی از ویژگی‌های کلیدی نظم آتی وست‌فالیایی شد. این رویکرد برخلاف اندیشه اسلامی بود که سیاست را در خدمت ارزش‌های اخلاقی و الهی قرار می‌دهد.

صلح وست‌فالیا، که در دو شهر مونستر و اوسنابروک امضا شد، نه‌تنها به جنگ پایان داد، بلکه چارچوبی نوین برای روابط بین‌الملل ارائه کرد که تا قرن‌ها بر ساختار نظام جهانی تأثیر گذاشت. ولی، این چارچوب، باوجود برخی نوآوری‌ها، فاقد پایه‌های معنوی و اخلاقی محکم بود که می‌تواند نظم پایداری را تضمین کند.

۲-۱-۱-۱. اصول بنیادین نظم وستفالیایی

صلح وست‌فالیا چهار اصل مهم داشت که هنوز هم در روابط بین کشورها مؤثر است. اما، این اصول، باوجود برخی جنبه‌های مثبت، دارای محدودیت‌های بنیادی هستند که ریشه در فقدان بنیان معنوی و اخلاقی دارد.

نخستین اصل، حاکمیت ملی، مفهومی بود که بر انحصار قدرت دولت در قلمرو جغرافیایی خود تأکید داشت. این مفهوم، اگرچه در مقابل مداخلات خارجی محافظت ایجاد می‌کند، اما، به شکل مطلق‌گرایانه تفسیر شده و گاه مانع تحقق عدالت جهانی می‌شود. در اندیشه اسلامی، حاکمیت نهایی متعلق به خداوند است و حاکمان خلیفه‌ای در زمین محسوب می‌شوند که باید بر اساس احکام الهی و مصالح عمومی حکمرانی کنند.

ژان بودن در اثر مشهور خود «شش کتاب درباره جمهوری» (Les Six Livres de la République) که در سال ۱۵۷۶ منتشر شد، حاکمیت را به‌عنوان «قدرت مطلق و دائمی یک جمهوری» تعریف کرده بود. ولی، این تعریف مطلق‌گرایانه با اندیشه اسلامی در تضاد است که حاکمیت را مشروط به تحقق عدالت و رعایت حقوق خداوند و بندگان می‌داند.

دومین اصل، برابری حقوقی دولت‌ها، گسستی انقلابی از نظم سلسله‌مراتبی قرون وسطایی بود که در آن امپراتوری‌ها و کلیسا برتری حقوقی داشتند. این اصل، اگرچه در ظاهر عادلانه است، ولی، در عمل برابری صوری را بر عدالت واقعی ترجیح داده و تفاوت‌های موجود در قدرت و امکانات را نادیده می‌گیرد. اسلام بر اساس آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) معیار برتری را تقوا و عمل صالح قرار می‌دهد، نه قدرت سیاسی.

سومین اصل، مداخله نکردن، به دولت‌ها اجازه می‌داد تا امور داخلی خود، ازجمله مسائل مذهبی، اداری، اقتصادی، و اجتماعی را بدون دخالت خارجی مدیریت کنند. اما این اصل، زمانی که به شکل مطلق تفسیر شود، می‌تواند مانع تحقق عدالت و دفاع از مظلومان باشد. قرآن کریم در آیه «وَ مَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاء وَ الْوِلْدَانِ» (نساء/۷۵) دفاع از مستضعفان را وظیفه مسلمانان قرار داده است.

چهارمین اصل، توازن قدرت، به‌عنوان مکانیسمی برای جلوگیری از سلطه یک قدرت واحد معرفی شد. این اصل، اگرچه تا حدی ثبات ایجاد می‌کند، اما، بر رقابت و کشمکش استوار است و فاقد هدف عالی تحقق عدالت جهانی است. خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» بر ضرورت همکاری و تعاون بین جوامع انسانی تأکید می‌کند که بر مبنای حکمت و عدالت استوار باشد[۱].

۲-۱-۱-۲. پیامدهای فکری و سیاسی نظم وستفالیایی

نظم وست‌فالیایی تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر اندیشه سیاسی و ساختار نظام بین‌المللی گذاشت که بسیاری از آن‌ها تا امروز ادامه دارند. ولی، مهم‌ترین این تأثیرات، سکولار شدن سیاست و جدایی آن از دین بود که پیامدهای منفی عمیقی برای بشریت داشته است.

پذیرش تنوع مذهبی، زمینه‌ساز ظهور سکولاریسم سیاسی شد و مذهب را از جایگاه تنها منبع مشروعیت سیاسی کنار زد. این تحول، که در ظاهر به تساهل مذهبی کمک کرد، اما، در عمل به حاشیه‌ای شدن دین در زندگی اجتماعی و سیاسی انجامید. در مقابل، اندیشه اسلامی بر یکپارچگی دین و سیاست تأکید دارد و معتقد است که سیاست باید در خدمت تحقق ارزش‌های الهی باشد.

این تحول، راه را برای ظهور نظریه‌های جدید در باب حاکمیت و مشروعیت سیاسی هموار کرد. توماس هابز، که زندگی او مصادف با جنگ سی‌ساله و جنگ داخلی انگلیس بود، در اثر مشهور خود «لویاتان» (۱۶۵۱) نظریه‌ای از حاکمیت ارائه داد که بر قدرت مطلق حاکم برای تأمین نظم تأکید داشت. نظریه هابز، که انسان را در حالت طبیعی موجودی خودخواه و متخاصم می‌داند، در تضاد کامل با اندیشه اسلامی است که انسان را «اشرف مخلوقات» و دارای فطرت الهی می‌داند.

در مقابل، جان لاک در «دو رساله درباره حکومت» (۱۶۸۹) ایده حکومتی محدود و پاسخگو را مطرح کرد که بر پایه قرارداد اجتماعی استوار بود. نظریه لاک، اگرچه بر حقوق فردی تأکید دارد، اما، همچنان در چارچوب سکولار قرار دارد و از منابع وحیانی غفلت می‌کند.

---

[۱] جهان بزرگی، احمد. (۱۳۸۸). اصول سیاست و حکومت. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

امام علی (ع) در نهج‌البلاغه مبانی حکمرانی اسلامی را چنین بیان می‌کند: «وَ إِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لاَ رَبَّ غَيْرُهُ»- من و شما همگی بندگان خداوندی هستیم که هیچ معبودی جز او نیست. این بیان نشان‌دهنده اندیشه توحیدی حکمرانی است که در آن حاکم و محکوم هر دو در برابر خداوند مسئول هستند.

متفکران دیگری نیز به توسعه نظریات سیاسی متناسب با نظم وست‌فالیایی پرداختند. هوگو گروتیوس، که به «پدر حقوق بین‌الملل» معروف است، در اثر «حقوق جنگ و صلح» (De Jure Belli ac Pacis, ۱۶۲۵) پایه‌های حقوق بین‌الملل مدرن را بنا نهاد. ولی، این حقوق بین‌الملل، باوجود برخی اصول مثبت، فاقد پایه معنوی محکم است و بیشتر بر منافع دولت‌ها متمرکز است تا بر عدالت جهانی[۱].

۲-۱-۱-۳. تکامل مفهوم دولت-ملت

اگرچه نظم وست‌فالیایی مفهوم دولت حاکم را تثبیت کرد، اما، مفهوم «ملت» هنوز در قرن هفدهم به‌طور کامل شکل نگرفته بود. در این دوره، دولت‌ها بیشتر بر پایه خاندان‌های سلطنتی و وفاداری‌های دودمانی سازمان‌دهی می‌شدند تا هویت ملی، که این امر با اندیشه اسلامی که بر وحدت امت بر اساس عقیده تأکید دارد، تفاوت اساسی داشت.

تحول تدریجی از دولت به دولت-ملت در قرن‌های بعدی رخ داد. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ نقطه عطفی در این مسیر بود. ولی، این انقلاب، باوجود شعارهای آزادی و برابری، به سکولاریسم افراطی و حتی دشمنی با دین انجامید که پیامدهای منفی عمیقی داشت.

در قرن هجدهم، ایده‌های روشنگری مانند آزادی، برابری، و حاکمیت مردمی، به‌تدریج در اروپا گسترش یافت و به تکامل مفهوم دولت-ملت کمک کرد. اما، این ایده‌ها، باوجود جنبه‌های مثبت، به دلیل قطع ارتباط با منابع دینی، منجر به ظهور ناسیونالیسم افراطی و تعارضات خونین شد[۲].

۲-۱-۱-۴. چالش‌ها و تناقضات نظم وستفالیایی

علی‌رغم دستاوردهایش، نظم وست‌فالیایی از همان ابتدا با چالش‌ها و تناقضاتی مواجه بود. یکی از مهم‌ترین این تناقضات، فقدان پایه اخلاقی و معنوی محکم بود که بتواند رفتار دولت‌ها را در چارچوب عدالت و حکمت هدایت کند.

---

[۱] مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. سمت.

[۲] پولادی، کمال. (۱۳۹۶). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام. نشر مرکز.

یکی از مهم‌ترین تناقضات، تضاد میان اصل حاکمیت مطلق و واقعیت‌های هم‌وابستگی اقتصادی و سیاسی بود. این تناقض نشان‌دهنده نقص در اندیشه وست‌فالیایی بود که نتوانست رابطه میان استقلال و وابستگی متقابل را به‌درستی درک کند.

چالش دیگر، نداشتن تطبیق مرزهای سیاسی با واقعیت‌های قومی و مذهبی بود. این مسئله نشان‌دهنده نقص رویکرد وست‌فالیایی در درک ماهیت جوامع انسانی بود که بیشتر بر عوامل سیاسی تأکید داشت تا بر عوامل فرهنگی و مذهبی.

۲-۱-۱-۵. میراث و تداوم نظم وستفالیایی

باوجود این چالش‌ها، نظم وست‌فالیایی تأثیر پایداری بر نظام بین‌المللی گذاشت. اصول آن، به‌ویژه حاکمیت ملی و مداخله نکردن، در اسناد بین‌المللی مدرن مانند منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) بازتولید شدند. اما، این بازتولید بدون اصلاح و تکمیل با ارزش‌های معنوی، منجر به تداوم مشکلات اساسی نظام بین‌المللی شده است.

امروزه، نیاز به بازنگری در نظم وست‌فالیایی و تکمیل آن با ارزش‌های اسلامی احساس می‌شود. اصل عدالت جهانی، تعاون بین‌المللی بر مبنای تقوا، و مسئولیت جمعی در برابر خداوند می‌توانند پایه‌های نظم بین‌المللی جدیدی باشند که پاسخگوی نیازهای عصر حاضر است.

۲-۲. نظم استعماری و امپراتوری‌ها

۲-۲-۱. تحول از نظم وستفالیایی به نظم استعماری

نظم وست‌فالیایی که در سال ۱۶۴۸ با امضای معاهدات صلح وست‌فالیا پایه‌گذاری شد، اصل بنیادین «برابری حقوقی دولت‌ها» را در فضای اروپا تثبیت کرد و به‌نوعی پایان دوران امپراتوری مقدس روم و آغاز دوران سیستم دولت–ملت‌های مستقل را رقم زد.

اما، این نظم، در عمل، دارای تناقض آشکاری بود که آن را از نظم اسلامی متمایز می‌ساخت. درحالی‌که امپراتوری عثمانی در همین دوران بر اساس اصول قرآنی «وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات/۱۳) نظامی چند قومی و چندمذهبی را اداره می‌کرد که بر عدالت و تساهل استوار بود، اروپاییان اصول وست‌فالیایی را تنها در درون اروپا اعمال می‌کردند.

این اصول، به‌رغم ظاهر جهان‌شمولشان، هرگز به‌طور کامل به سرزمین‌های خارج از مرزهای اروپا تعمیم نیافتند. در عمل، قرن‌های هفدهم تا نوزدهم شاهد شکل‌گیری نظمی کاملاً متفاوت بود که در آن اصول برابری و

حاکمیت ملی فقط برای کشورهای اروپایی معتبر بود و سرزمین‌های غیراروپایی به‌عنوان «خارج از حوزه حقوق» تلقی می‌شدند. این دوگانگی در تضاد کامل با اندیشه اسلامی بود که در آیه «یَا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَ أُنثَی» (حجرات/۱۳) برابری ذاتی همه انسان‌ها را اعلام می‌کند.

این تناقض آشکار میان اصول و عمل، یکی از ویژگی‌های برجسته نظم بین‌المللی این دوره بود؛ از یک‌سو، دولت‌های اروپایی در قاره خود به اصول مداخله نکردن و برابری حقوقی پایبند بودند و از سوی دیگر، در خارج از اروپا با استفاده از زور، قراردادهای نابرابر و اشغال نظامی، سیاست‌های تهاجمی و استعماری را در پیش می‌گرفتند. امام خمینی (ره) این تناقض آن‌ها به خود آزادی می‌دهند: «آن‌ها به خود آزادی می‌دهند و برای دیگران بردگی، به خود عدالت می‌دهند و برای دیگران ظلم[۱]».

این دوگانگی بر پایه تقسیم‌بندی جهان به «جهان متمدن» شامل اروپای مسیحی و «جهان غیرمتمدن» شامل آسیا، آفریقا و قاره آمریکا استوار بود. این تقسیم‌بندی که ریشه در نگرش برتری‌طلبانه و نژادپرستانه داشت، با آموزه‌های اسلامی که بر وحدت نوع انسان تأکید دارد، در تضاد کامل قرار داشت.

۲-۲-۲. ایدئولوژی استعمار و توجیه فکری

استعمار فقط یک پدیده اقتصادی یا سیاسی نبود؛ بلکه دارای ابعاد فکری و ایدئولوژیک عمیقی بود که با استفاده از زبان علم، دین، فلسفه و حقوق، سلطه اروپا را توجیه می‌کرد. اما این توجیهات در تضاد کامل با تعالیم اسلامی قرار داشتند که بر اساس آیه «وَ لاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فی‌الارض إِنّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ» (قصص/۷۷) هرگونه فساد و ستم را نهی می‌کند.

متفکران اروپایی برای مشروعیت بخشی به سلطه بر سایر ملت‌ها، چارچوب‌های فکری متنوعی ارائه دادند که هر یک در بستر تاریخی خود تأثیر گستر بودند. یکی از مهم‌ترین این چارچوب‌ها، نظریه «مأموریت تمدن بخشی» بود که ادعا می‌کرد اروپا وظیفه اخلاقی و تاریخی دارد تا تمدن، مسیحیت، حقوق بشر و پیشرفت مادی را به مناطق «عقب‌مانده» یا «غیرمتمدن» جهان منتقل کند. این نظریه، که در حقیقت نوعی استکبار فرهنگی بود، با رسالت جهانی اسلام تفاوت بنیادی داشت که بر اساس آیه «وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ» (انبیاء/۱۰۷) بر رحمت برای جهانیان تأکید دارد.

---

[۱] Antunes de Oliveira, F., & Kvangraven, I. H. (۲۰۲۳). Back to Dakar: Decolonizing international political economy through dependency theory. Review of International Political Economy, ۳۰(۵), ۱۶۷۶-۱۷۰۰.

جان استوارت میل، فیلسوف برجسته لیبرال، در کتاب «در باب آزادی» (۱۸۵۹) به‌صراحت اعلام کرد که اصول لیبرالی مانند آزادی، دموکراسی و حقوق فردی تنها برای ملت‌های «متمدن» قابل‌اعمال است و ملت‌های «عقب‌مانده» نیازمند «هدایت» و «نظارت» استعمارگران هستند. این دیدگاه تبعیض‌آمیز با اندیشه اسلامی در تناقض آشکار بود که بر اساس آیه «وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ» (اسراء/۷۰) کرامت ذاتی همه انسان‌ها را اعلام می‌کند.

در قرن نوزدهم، با گسترش علوم طبیعی و نظریه تکامل داروین، نظریه‌های شبه‌علمی برتری نژادی نیز ظهور کردند. این نظریه‌ها که در حقیقت انحراف از اصول علمی بودند و بر اساس تعصبات نژادی شکل گرفته بودند، با تعالیم اسلامی مغایرت داشت که معیار برتری را تقوا و عمل صالح قرار می‌دهد[۱].

خواجه‌نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» اصل برابری اساسی انسان‌ها را چنین بیان می‌کند: «چون همه مردم از یک اصل آمده‌اند، پس همگی در انسانیت شریک‌اند و تفاوت تنها در اعمال و اخلاق است نه در نژاد و رنگ». این دیدگاه اسلامی در تضاد کامل با ایدئولوژی نژادپرستانه استعمار قرار داشت.

۲-۲-۳. انواع نظم‌های امپراتوری

نظم استعماری در قرن‌های هفدهم تا نوزدهم به اشکال متنوعی ظاهر شد که هر یک بر اساس شرایط جغرافیایی، ساختارهای اجتماعی، اهداف اقتصادی و قدرت نظامی متروپل شکل گرفتند. اما، تمام این اشکال دارای ویژگی مشترکی بودند: استثمار و ستم بر ملت‌های تحت سلطه، که این امر در تضاد کامل با اصول اسلامی عدالت و رحمت قرار داشت.

یکی از این اشکال، امپراتوری‌های استقراری بودند که با مهاجرت گسترده جمعیت اروپایی به سرزمین‌های جدید همراه بودند. در این مدل، مهاجران اروپایی نه‌تنها منابع طبیعی را به تصرف درمی‌آوردند، بلکه ساختارهای سیاسی، حقوقی، آموزشی و مذهبی مشابه متروپل را نیز در این سرزمین‌ها ایجاد می‌کردند. این فرآیند اغلب با نابودی فرهنگ‌های بومی همراه بود که با آموزه اسلامی احترام به تنوع فرهنگی در تضاد قرار داشت.

در مقابل، امپراتوری‌های استثماری بر استخراج منابع و بهره‌برداری اقتصادی از جمعیت‌های بومی متمرکز بودند. هند بریتانیا، اندونزی هلند، و الجزایر فرانسه نمونه‌هایی از این نوع امپراتوری هستند که در آن‌ها ساختارهای اقتصادی به‌گونه‌ای طراحی شده بودند که بیشترین بهره‌وری را برای امپراتوری داشته باشند، حتی اگر این امر به

---

[۱] Bajwa, K. S., & Miller, S. E. (۲۰۲۳). Liberalism versus Liberalism: An Analysis of Muslim-American Amicus Curiae Arguments Concerning Complicity-Based Conscience Claims. Journal of Law and Religion, ۳۸(۲), ۲۲۴-۲۴۸.

قیمت فقر و رنج مردم بومی تمام شود. این رویکرد با اصل اسلامی «لاَ ضَرَرَ وَ لاَ ضِرَارَ» مغایرت آشکار داشت که نفی هرگونه ضرر رساندن به دیگران است.

نوع سوم، امپراتوری‌های تجاری بودند که بر کنترل مسیرهای تجاری، بندرها و پایگاه‌های راهبردی متمرکز بودند. اما، حتی این نوع امپراتوری نیز، باوجود تأکید بر تجارت، اغلب با زور و اکراه همراه بود و احترام به حقوق تجار محلی را رعایت نمی‌کرد.

۲-۲-۴. ساختارهای حقوقی و نهادی نظم استعماری

نظم استعماری دارای ساختارهای حقوقی و نهادی پیچیده‌ای بود که سلطه اروپا را در سطح جهانی تثبیت می‌کرد. اما این ساختارها در تضاد کامل با اصول عدالت اسلامی قرار داشتند که بر برابری همه انسان‌ها در برابر قانون تأکید دارد.

یکی از ویژگی‌های کلیدی این نظم، سلسله‌مراتب حقوقی بود که جهان را به طبقات مختلفی تقسیم می‌کرد. در بالاترین سطح این سلسله‌مراتب، کشورهای اروپایی قرار داشتند که از حقوق کامل حاکمیتی برخوردار بودند و در نظام حقوقی بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شدند. این تقسیم‌بندی طبقاتی با اندیشه اسلامی مغایرت داشت که بر اساس آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) تنها معیار برتری را تقوا قرار می‌دهد.

نهادهای امپراتوری نیز نقش حیاتی در اداره این نظم داشتند. شرکت‌های تجاری مانند شرکت هند شرقی بریتانیا (EIC) و شرکت هند شرقی هلند (VOC) نمونه‌های بارزی از ترکیب قدرت اقتصادی و سیاسی بودند که نه‌تنها تجارت بین‌المللی را به‌طور انحصاری مدیریت می‌کردند، بلکه وظایف حکومتی را نیز بر عهده داشتند. این انحصار قدرت در تضاد با اصل اسلامی عدالت توزیعی و منع انحصار قرار داشت.

امام علی(ع) در نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: «مال خدا است و همه بندگان در آن شریک‌اند». این اصل در تضاد کامل با نظام انحصاری شرکت‌های استعماری قرار داشت که منابع مشترک بشریت را در انحصار خود درآوردند[۱].

[۱] جلالی. (۲۰۱۰). رویکردی نوین به حقوق تطبیقی و رابطه آن با حقوق بین الملل. مطالعات حقوق خصوصی.

۲-۲-۵. مقاومت‌ها و جنبش‌های ضداستعماری

علی‌رغم قدرت ظاهری نظم استعماری، مقاومت‌ها و جنبش‌های ضداستعماری از همان ابتدای استعمار شکل گرفتند .این مقاومت‌ها، به‌ویژه در جهان اسلام، اغلب بر اساس اصول دینی و فریضه جهاد دفاعی علیه متجاوزان شکل می‌گرفتند.

این مقاومت‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شدند: مقاومت‌های سنتی و جنبش‌های مدرنیست .مقاومت‌های اسلامی، که بر اساس آیه «وَ قَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَ لاَ تَعْتَدُواْ» (بقره/۱۹۰) شکل می‌گرفتند، نشان‌دهنده مشروعیت دفاع از سرزمین و مقدسات در برابر متجاوزان بودند.

شورش سپاهیان در هند (۱۸۵۷) که به‌عنوان جنگ استقلال هند نیز شناخته می‌شود، یکی از بزرگ‌ترین قیام‌های ضداستعماری قرن نوزدهم بود .این قیام که بخش مهمی از آن توسط مسلمانان هندی رهبری می‌شد، بر اساس اصول اسلامی دفاع از سرزمین و حفظ کرامت انسانی شکل گرفت.

جنبش مهدی در سودان (۱۸۸۱–۱۸۹۸) نمونه بارز مقاومت اسلامی بود که با محوریت رهبر روحانی محمد احمد المهدی علیه سلطه بریتانیا و مصر شکل گرفت. این جنبش بر اساس اعتقاد به ظهور منجی و ضرورت اقامه عدالت الهی استوار بود[۱].

۲-۲-۶. تحول فکری و ظهور ضد نظریات

نظم استعماری از همان آغاز با نظریه‌های انتقادی مواجه شد که سلطه اروپا را به چالش کشیدند .اما مهم‌تر از نقدهای غربی، بیداری فکری در جهان اسلام بود که بر اساس منابع دینی اسلامی شکل گرفت.

جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) یکی از پیشگامان این بیداری اسلامی بود که ضرورت اتحاد جهان اسلام علیه استعمار را بر اساس آیه «وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لاَ تَفَرَّقُواْ» (آل‌عمران/۱۰۳) مطرح می‌کرد. او معتقد بود که مسلمانان باید با بازگشت به منابع اصیل دینی و درعین‌حال بهره‌گیری از علوم جدید، قدرت خود را بازیابند.

محمد عبده، شاگرد اسدآبادی، نیز بر ضرورت احیای اندیشه اسلامی و تطبیق آن با مقتضیات عصر تأکید می‌کرد. او معتقد بود که اسلام دینی پویا و قابل انطباق با تمام عصرها است و می‌تواند پاسخی مؤثر به چالش‌های استعمار باشد.

---

[۱] محمدمیرزائی. (۲۰۲۲). بررسی تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر افول هژمونی آمریکا. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی, ۱۱(۱), ۲۹-۵۴.

مارکسیسم، به‌ویژه در آثار کارل مارکس و فردریش انگلس، نقد تندی از امپریالیسم سرمایه‌داری ارائه داد. اما، این نقد، باوجود برخی نکات مثبت، بر اساس مادی‌گرایی شکل گرفته بود و فاقد بعد معنوی و اخلاقی بود که می‌تواند پایه محکمی برای مقاومت باشد.

در مقابل، مقاومت اسلامی بر اساس اصول معنوی و اخلاقی محکم شکل گرفت که قابلیت الهام‌بخشی و تداوم بیشتری داشت[۱].

در مقایسه با نظام عثمانی که هم‌زمان در منطقه حاکم بود، تفاوت آشکاری قابل مشاهده است. سیستم میلت عثمانی بر احترام به تنوع مذهبی و قومی استوار بود، درحالی‌که استعمار اروپایی بر نابودی فرهنگ‌های محلی متمرکز بود[۲].

۲-۲-۷. بحران و فروپاشی نظم استعماری

جنگ جهانی اول (۱۹۱۴–۱۹۱۸) نقطه آغاز فروپاشی نظم استعماری بود. این جنگ که نتیجه رقابت‌های امپریالیستی و فقدان عدالت در نظم بین‌المللی بود، نشان داد که نظم‌های مبتنی بر زور و ظلم، سرانجام به ویرانی می‌انجامند.

شعار «خودمختاری ملت‌ها» که توسط وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، در چهارده نقطه خود مطرح شد، اگرچه در ظاهر مثبت بود، اما در عمل همچنان برتری غرب را حفظ می‌کرد و به‌طور کامل اجرا نشد.

انقلاب روسیه (۱۹۱۷) نیز با شعار ضدامپریالیستی خود، الهام‌بخش جنبش‌های استقلال‌طلبانه در سراسر جهان شد، ولی، ایدئولوژی مارکسیستی آن فاقد پایه معنوی محکم بود.

جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹–۱۹۴۵) این روند را تسریع کرد. قدرت‌های استعماری مانند بریتانیا و فرانسه که از جنگ به‌شدت آسیب دیده بودند، دیگر قادر به حفظ کنترل بر مستعمرات خود نبودند. این ضعف، فرصتی برای ملت‌های تحت ستم فراهم آورد تا استقلال خود را بازیابند.

در جهان اسلام، این دوره شاهد ظهور رهبران بزرگی بود که بر اساس اصول اسلامی، جنبش‌های استقلال‌طلبانه را رهبری کردند و نشان دادند که اسلام می‌تواند منبع قدرت و الهام برای مبارزه با استعمار باشد[۳].

---

[۱] Esmaeili, A. M. (۲۰۲۲). Sectarianism, Hybrid War and Rebuilding New CENTO; Finding a Transnational Initiative for Revival of Muslim Ummah. Islamic Political Thought, ۹(۱), ۳۹-۵۳.

[۲] بزرگمهری، مجید. (۱۴۰۰). تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰–۱۹۴۵)، تهران: سمت.

[۳] ساوه درودی مصطفی, خلیلی ابراهیم, & ملکی عباس. (۲۰۱۳). بحران های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران.

۲-۳. نظم جهانی پس از دو جنگ جهانی

۲-۳-۱. بحران نظم قدیم و ضرورت نوسازی

دو جنگ جهانی، که به ترتیب در سال‌های ۱۹۱۴–۱۹۱۸ و ۱۹۳۹–۱۹۴۵ رخ دادند، نه‌تنها ویرانی‌های بی‌سابقه‌ای به بار آوردند، بلکه ناکارآمدی نظم بین‌المللی موجود را به‌وضوح نشان دادند .این جنگ‌ها در حقیقت نتیجه طبیعی نظم‌هایی بودند که بر اساس قدرت و منفعت‌طلبی شکل گرفته بودند، نه بر اساس عدالت و حکمت.

جنگ جهانی اول با حدود ۱۵ میلیون کشته و جنگ جهانی دوم با بیش از ۵۰ میلیون کشته، ازجمله تعداد زیادی غیرنظامی، ضرورت بازنگری بنیادین در ساختار نظام بین‌الملل را آشکار کردند. قرآن کریم در آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فی‌الارض فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً» (مائده/۳۲) حرمت کشتن یک انسان بی‌گناه را مانند کشتن تمام بشریت می‌داند که نشان‌دهنده اهمیت حفظ جان انسان در اسلام است.

این جنگ‌ها، که نتیجه رقابت‌های ژئوپلیتیکی، ناسیونالیسم افراطی، و ناکارآمدی نهادهای بین‌المللی بودند، نشان دادند که نظم‌های پیشین، ازجمله نظم وست‌فالیایی و نظم استعماری، دیگر قادر به حفظ صلح و ثبات نیستند. این شکست نشان‌دهنده لزوم بازگشت به اصول معنوی و اخلاقی در نظم بین‌المللی بود.

امام خمینی(ره) در تحلیل علل جنگ‌های جهانی چنین می‌فرماید: «زمانی‌که انسان از خدا غافل شود و تنها به دنبال قدرت و ثروت باشد، نتیجه آن جنگ و ویرانی است. صلح حقیقی تنها زمانی حاصل می‌شود که بشر به‌سوی خداوند بازگردد[۱]».

۲-۳-۲. تجربه جامعه ملل و نخستین تلاش برای نظم جمعی

جامعه ملل (۱۹۲۰–۱۹۴۶) نخستین تلاش نظام‌مند برای ایجاد یک سازمان بین‌المللی جهانی بود که هدف آن جلوگیری از جنگ‌های آینده و ترویج همکاری بین‌المللی بود. این سازمان بر اساس «چهارده اصل» وودرو ویلسون شکل گرفت، اما، فاقد پایه‌های معنوی و اخلاقی محکم بود که بتواند رفتار دولت‌ها را در جهت عدالت هدایت کند.

جامعه ملل نوآوری‌های نهادی مهمی را معرفی کرد، ازجمله شورای امنیت برای حفظ صلح، مجمع عمومی برای نمایندگی همه اعضا، دادگاه بین‌المللی دادگستری برای حل اختلافات حقوقی، و سازمان بین‌المللی کار برای توجه

---

[۱] Sezgin, F. S., Sutton, C. J., & Kalin, I. (۲۰۲۴). Cold War Echoes: Bipolar Lessons for a Multipolar World. Peace Review, ۳۶(۴), ۵۹۵-۶۱۲.

به مسائل اجتماعی و اقتصادی. اما، این نهادها، باوجود ساختار ظاهراً عادلانه، در عمل تحت سلطه قدرت‌های بزرگ قرار داشتند و منافع کشورهای قدرتمند را بر عدالت جهانی ترجیح می‌دادند.

بااین‌حال، جامعه ملل با محدودیت‌های جدی مواجه بود که نشان‌دهنده فقدان پایه‌های معنوی در ساختار آن بود. عضو نبودن قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا و خروج کشورهای مهمی مانند آلمان و ژاپن، نشان‌دهنده ناکارآمدی نظام‌های مبتنی بر منافع ملی‌گرا بود به‌جای منافع جهانی.

خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» اصول حکمرانی جهانی را چنین بیان می‌کند: «سیاست مدنیه عظمی زمانی کارآمد است که بر سه اصل استوار باشد: حکمت در تشخیص، عدالت در تقسیم، و قدرت در اجرا. اگر یکی از این سه مفقود باشد، نظام به فساد می‌گراید».

۲-۳-۳. سازمان ملل متحد و نظم پساجنگ

تجربه شکست جامعه ملل، همراه با ویرانی‌های جنگ جهانی دوم، منجر به تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ شد. این سازمان، که در اجلاس‌های تهران (۱۹۴۳)، یالتا، و پوتسدام (۱۹۴۵) طراحی شد، تلاش کرد تا نواقص جامعه ملل را برطرف کند. اما، این سازمان نیز، باوجود برخی بهبودها، همچنان بر اساس توازن قوا و منافع قدرت‌های بزرگ شکل گرفت، نه بر اساس اصول عدالت جهانی.

سازمان ملل با معرفی نوآوری‌هایی مانند حق وتو برای پنج عضو دائم شورای امنیت (آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه، و چین)، تضمین کرد که قدرت‌های بزرگ در تصمیم‌گیری‌های کلیدی مشارکت داشته باشند. ولی، این ساختار، که بازتاب توازن قدرت پس از جنگ جهانی دوم بود، درواقع برابری ملت‌ها را نقض می‌کرد و سلطه قدرت‌های بزرگ را نهادینه می‌ساخت.

منشور ملل متحد مجموعه‌ای از اصول حقوقی و هنجاری را تدوین کرد که شامل حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، برابری حاکمیتی دولت‌ها، خودمختاری ملت‌ها، احترام به حقوق بشر، و همکاری بین‌المللی بود. ولی، این اصول، باوجود ظاهر مثبت، فاقد پایه معنوی محکم بودند و اجرای آن‌ها منوط به موافقت قدرت‌های بزرگ بود.

امام خمینی(ره) در نقد ساختار سازمان ملل چنین می‌فرماید: «این سازمان که ادعای دفاع از صلح جهانی دارد، درواقع ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ است. تا زمانی صلح حقیقی حاصل نخواهد شد که عدالت حاکم نشود و حق و باطل تشخیص داده نشود[۱]».

---

[۱] اسدیان، مرمر؛ موالی زاده، سید باسم، & حسینی. (۲۰۲۲). بررسی تطبیقی دادگاه عدل اسلامی با دادگاه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۲(۴)، ۲۷۳-۳۰۰.

۲-۳-۴. نهادهای اقتصادی نظم پساجنگ: برتون وودز و نظم لیبرال

هم‌زمان با تأسیس سازمان ملل، اجلاس برتون وودز در سال ۱۹۴۴ نظام مالی بین‌المللی جدیدی را پایه‌گذاری کرد که بر سه رکن اصلی استوار بود: صندوق بین‌المللی پول (IMF) برای نظارت بر نظام ارزی و ارائه وام‌های کوتاه‌مدت، بانک جهانی برای بازسازی اروپا و توسعه کشورهای درحال‌توسعه، و نظام ارزی مبتنی بر دلار آمریکا به‌عنوان ارز ذخیره جهانی. این نظام، که ظاهراً برای ایجاد ثبات طراحی شده بود، درواقع سلطه اقتصادی آمریکا و غرب را بر جهان تثبیت می‌کرد.

این نظام، که بر اساس نظریات جان مینارد کینز و هری دکستر وایت شکل گرفت، رویکردی به نام «لیبرالیسم جاسازی‌شده» را دنبال می‌کرد که در حقیقت شکل نوینی از سلطه اقتصادی غرب بود. اصول اقتصاد اسلامی که بر عدالت توزیعی، منع ربا، و تأمین نیازهای اساسی همه انسان‌ها تأکید دارد، با این نظام در تضاد قرار داشت.

آمریکا، به‌عنوان تنها قدرت بزرگ آسیب‌ندیده از جنگ، نقش محوری در شکل‌گیری این نظم داشت. طرح مارشال (۱۹۴۷)، که ۱۳ میلیارد دلار برای بازسازی اروپای غربی اختصاص داد، و ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای مانند ناتو (۱۹۴۹)، نشان‌دهنده تعهد آمریکا به حفظ نظم لیبرال بود. اما، این «سخاوت» در حقیقت ابزاری برای تثبیت هژمونی اقتصادی و سیاسی آمریکا بود.

قرآن کریم در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ» (نساء/۲۹) اصل تراضی و عدالت در معاملات اقتصادی را تأکید می‌کند که در تضاد با نظام نابرابر برتون وودز قرار داشت[۱].

۲-۳-۵. تضادهای ایدئولوژیک و آغاز جنگ سرد

اتحاد میان قدرت‌های متفق در جنگ جهانی دوم به‌سرعت پس از پایان جنگ فروپاشید و جای خود را به تقابل ایدئولوژیک میان آمریکا و شوروی داد. این تقابل، که به جنگ سرد (۱۹۴۷–۱۹۹۱) منجر شد، در حقیقت رقابت دو شکل از مادی‌گرایی بود: سرمایه‌داری و کمونیسم، که هر دو فاقد بعد معنوی و الهی بودند.

آمریکا، با تأکید بر لیبرالیسم، دموکراسی، و اقتصاد بازار، خود را مدافع «جهان آزاد» می‌دانست، درحالی‌که شوروی، با تکیه بر مارکسیسم–لنینیسم، بر برابری اجتماعی، اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، و مبارزه طبقاتی جهانی تأکید داشت؛ اما، هر دو ایدئولوژی بر مادی‌گرایی استوار بودند و انسان را موجودی فقط مادی می‌دانستند.

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰.

در این تقابل، جهان اسلام گزینه سومی را ارائه می‌داد که بر توحید، عدالت اجتماعی، و تعادل میان فرد و جامعه استوار بود. ولی، متأسفانه این گزینه به دلیل ضعف سیاسی و فکری جهان اسلام موردتوجه جدی قرار نگرفت[۱].

۲-۳-۶. فرایند ضد نظام استعماری و ظهور جهان سوم

جنگ جهانی دوم شرایط مساعدی برای تسریع فرایند ضد نظام استعماری فراهم کرد .تضعیف قدرت‌های استعماری، تغییر هنجارهای بین‌المللی به نفع خودمختاری ملت‌ها، و حمایت ابرقدرت‌ها از استقلال‌طلبی، فرصتی برای ملت‌های مسلمان و سایر ملت‌های تحت ستم فراهم آورد تا استقلال خود را بازیابند.

این فرایند در سه مرحله رخ داد: مرحله یکم (۱۹۴۵–۱۹۵۵) با استقلال کشورهایی مانند پاکستان (که بر اساس نظریه دو ملت و هویت اسلامی شکل گرفت)، اندونزی (بزرگ‌ترین کشور مسلمان جهان)، و هند؛ مرحله دوم (۱۹۵۵–۱۹۶۵) با استقلال گسترده کشورهای آفریقایی، که بسیاری از آن‌ها دارای جمعیت مسلمان قابل‌توجه بودند؛ و مرحله سوم (۱۹۶۵–۱۹۸۰) با استقلال آخرین مستعمرات.

اجلاس باندونگ (۱۹۵۵) نقطه عطفی در شکل‌گیری جنبش عدم تعهد بود که ۲۹ کشور آسیایی و آفریقایی را گرد هم آورد. این اجلاس، که تعداد قابل‌توجهی از کشورهای مسلمان در آن شرکت داشتند، امکان ارائه گزینه‌ای فراتر از تقابل شرق و غرب را فراهم می‌آورد.

اما، متأسفانه این فرصت تاریخی به‌درستی مورداستفاده قرار نگرفت و جهان اسلام نتوانست گزینه جامع و منسجمی بر اساس اصول اسلامی ارائه دهد.

۲-۴ نظم دوقطبی جنگ سرد

۲-۴-۱ ساختار نظام دوقطبی

نظام دوقطبی جنگ سرد، که از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱ ادامه داشت، با سلطه دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بر نظام بین‌الملل مشخص می‌شد. این نظام، که در ظاهر دو ایدئولوژی متفاوت را در تقابل قرار می‌داد، درواقع دو شکل مختلف مادی‌گرایی بودند که هر دو انسان را موجودی یک‌بُعدی می‌دانستند.

---

[۱] والتس، کنث ن.، & طالبی آرانی، روح‌اله. (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل. مخاطب.

این نظام ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشت: تمرکز قدرت در دست دو ابرقدرت، تقابل همه‌جانبه در حوزه‌های نظامی، اقتصادی، و ایدئولوژیک، جهانی بودن رقابت، و توازن ترس ناشی از سلاح‌های هسته‌ای. این توازن ترس، اگرچه از جنگ مستقیم جلوگیری می‌کرد، ولی، فضای روانی نامطلوبی را در جهان ایجاد کرده بود.

در این شرایط، جهان اسلام می‌توانست گزینه سومی ارائه دهد که بر اساس آیه «وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً» (بقره/۱۴۳) امت میانه و متعادل باشد. اما، متأسفانه به دلیل تجزیه سیاسی و ضعف فکری، این فرصت از دست رفت[۱].

۲-۴-۲ مرحله‌بندی جنگ سرد

جنگ سرد را می‌توان به پنج مرحله تقسیم کرد که هر یک نشان‌دهنده تحولات مهم در نظم جهانی بود. در تمام این مراحل، جهان اسلام بیشتر نقش منفعلی داشت و نتوانست به‌عنوان قطب مستقلی عمل کند.

مرحله یکم (۱۹۴۷–۱۹۵۳) با بحران‌های اولیه مانند بحران ایران (۱۹۴۶)، دکترین ترومن، و جنگ کره مشخص شد. بحران ایران نشان داد که چگونه کشورهای اسلامی در میان رقابت‌های ابرقدرت‌ها قرار می‌گیرند.

مرحله دوم (۱۹۵۳–۱۹۶۲) با مرگ استالین و سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» خروشچف همراه بود، اما، با بحران‌هایی مانند بحران سوئز (که نشان‌دهنده ضعف قدرت‌های استعماری سنتی و قدرت‌یابی ابرقدرت‌ها بود) و بحران موشکی کوبا به اوج تنش رسید.

مرحله سوم (۱۹۶۲–۱۹۷۹) دوره تنش‌زدایی بود که با معاهدات کنترل تسلیحات همراه بود، ولی، جنگ ویتنام نشان داد که جنگ‌های نیابتی همچنان ادامه دارد. در این دوره، انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) رخدادی بود که نشان داد اسلام می‌تواند گزینه‌ای مستقل از هر دو بلوک ارائه دهد.

۲-۴-۳ ایدئولوژی‌ها و نبرد ایده‌ها

جنگ سرد نه‌تنها یک رقابت ژئوپلیتیکی، بلکه یک نبرد ایدئولوژیک بود. اما، این نبرد میان دو شکل مادی‌گرایی بود: لیبرالیسم که بر فردگرایی و سرمایه‌داری تأکید داشت، و کمونیسم که بر جمع‌گرایی و مالکیت دولتی متمرکز بود.

---

[۱] Kuhn, F. (۲۰۲۱). Offensive Realism and the Rise of China: A Useful Framework for Analysis?. E-International Relations, ۹.

هر دو ایدئولوژی فاقد بُعد معنوی و الهی بودند و انسان را موجودی فقط مادی می‌دانستند. در مقابل، اسلام انسان را موجودی دو بُعدی (مادی و معنوی) می‌داند که نیازمند تعادل میان این دو بُعد است.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نشان داد که ایدئولوژی اسلامی می‌تواند جایگزین قدرتمندی برای هر دو ایدئولوژی غربی و شرقی باشد. امام خمینی(ره) شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را مطرح کرد که نشان‌دهنده امکان گزینه سوم بود[۱].

۲-۴-۴ تأثیرات نظام دوقطبی بر نظم بین‌المللی

نظام دوقطبی ثبات راهبردی را از طریق بازدارندگی هسته‌ای و قوانین غیر نوشته تضمین کرد، درعین‌حال، به بی‌ثباتی منطقه‌ای از طریق جنگ‌های نیابتی و دخالت در امور داخلی کشورها منجر شد. این نظام، که بر تقابل استوار بود، فضای مناسبی برای رشد تفکر صلح‌آمیز و همکاری جهانی فراهم نمی‌کرد.

سازمان ملل به دلیل حق وتو در شورای امنیت اغلب ناکارآمد بود، اما، سازمان‌های منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی در حوزه‌های مختلف رشد کردند. در این شرایط، سازمان اجلاس اسلامی که در سال ۱۹۶۹ تأسیس شد، می‌توانست نقش مهمی در ارائه گزینه اسلامی ایفا کند، ولی، متأسفانه به دلیل اختلافات سیاسی میان کشورهای اسلامی، نتوانست به‌طور مؤثر عمل کند[۲].

۲-۵ نظم لیبرال پساجنگ سرد

۲-۵-۱. «پایان تاریخ» و پیروزی ظاهری لیبرالیسم

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ روابط بین‌الملل، نشانه‌ای از پیروزی ظاهری لیبرالیسم غربی تلقی شد. اما، این پیروزی در حقیقت شکست یکی از دو شکل مادی‌گرایی بود، نه پیروزی حقیقت بر باطل.

فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» (۱۹۹۲) استدلال کرد که دموکراسی لیبرال به تنها مدل مشروع و پایدار حکومتی تبدیل شده است. ولی، این نظریه در اساس نادرست بود، زیرا تاریخ بشریت همچنان در حال تکامل است و ایدئولوژی‌های جدید، ازجمله بازگشت به ارزش‌های دینی، در حال ظهور هستند.

---

[۱] دکتر اصغر منتظر قائم، کامبیز تقی‌زاده، مرضیه بیگی‌زاده (۱۳۹۳-۱۳۹۴). عناصر تشکیل‌دهنده گفتمان سیاسی امام خمینی(ره). اندیشه سیاسی در اسلام، ۲-۳، ۵۱.

[۲] علیرضا-بیگی. (۲۰۲۱). سیاست خارجی بایدن در قبال کشورهای شورای همکاری خلیج فارس.

اسلام، که قدیمی‌ترین و جامع‌ترین نظام زندگی است، همچنان زنده و پویا است و می‌تواند پاسخی مناسب به چالش‌های عصر جدید باشد. انقلاب اسلامی ایران نشان داد که اسلام نه‌تنها زنده است، بلکه قدرت تحول و تغییر دارد.

ساموئل هانتینگتون در مقاله «برخورد تمدن‌ها» (۱۹۹۳) استدلال کرد که منازعات آینده نه بر پایه ایدئولوژی، بلکه بر اساس تفاوت‌های تمدنی، مانند اسلام، مسیحیت، و کنفوسیانیسم شکل خواهند گرفت. اما، این نظریه نیز محدودیت داشت، زیرا «برخورد» را حتمی می‌دانست، درحالی‌که امکان گفت‌وگو و همکاری میان تمدن‌ها نیز وجود دارد.

قرآن کریم راه‌حل این تنش‌ها را در آیه «لِتَعَارَفُوا» (حجرات/۱۳) ارائه می‌دهد که بر تعارف و شناخت متقابل تأکید دارد، نه بر برخورد و تقابل[۱].

۲-۵-۲ ویژگی‌های نظم تک‌قطبی

پس از فروپاشی شوروی، ایالات‌متحده به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شد و نظمی تک‌قطبی را شکل داد که با برتری بی‌سابقه نظامی، اقتصادی، و فرهنگی این کشور مشخص بود. این هژمونی، باوجود قدرت ظاهری، فاقد مشروعیت معنوی و اخلاقی بود و بر زور و اکراه استوار بود.

بودجه دفاعی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ بیش از مجموع بودجه دفاعی ده کشور بعدی بود، و پایگاه‌های نظامی این کشور در سراسر جهان گسترش یافتند. ازنظر اقتصادی، آمریکا با کنترل نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نفوذ گسترده‌ای بر اقتصاد جهانی داشت که بیشتر شبیه به سلطه اقتصادی بود تا رهبری.

قدرت نرم آمریکا، از طریق فرهنگ پاپ، هالیوود، و ترویج سبک زندگی غربی، جذابیت جهانی یافت، ولی، این قدرت نرم اغلب با ارزش‌های معنوی و فرهنگی ملت‌ها در تضاد بود.

امام خمینی(ره) این هژمونی فرهنگی را «تهاجم فرهنگی» نامید و هشدار داد که خطرناک‌تر از تهاجم نظامی است، زیرا هویت و ارزش‌های ملت‌ها را نابود می‌کند[۲].

---

[۱] Rueda, D. (۲۰۲۱). Is populism a political strategy? A critique of an enduring approach. Political studies, ۶۹(۲), ۱۶۷-۱۸۴.

[۲] Zhang, B. (۲۰۲۲). China's Rise and the New World Order. In The Routledge Handbook of Diplomacy and Statecraft (pp. ۴۶-۵۹). Routledge.

۲-۵-۳ نهادسازی نظم لیبرال

نظم لیبرال پساجنگ سرد با تلاش‌های گسترده برای نهادسازی و تقویت همکاری بین‌المللی مشخص شد، اما، این نهادها بیشتر خدمت‌گذار منافع غرب بودند و عدالت جهانی را در اولویت قرار نمی‌دادند.

گسترش ناتو به‌سوی کشورهای اروپای شرقی، تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) در سال ۱۹۹۵، و ترویج کنسنسوس واشنگتن که مجموعه‌ای از سیاست‌های نئولیبرال مانند آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی، و مقررات‌زدایی را ترویج می‌کرد، همگی در راستای تقویت نظم لیبرال بود. ولی، این سیاست‌ها اغلب به افزایش نابرابری و ضعف کشورهای درحال‌توسعه منجر می‌شد.

اسلام رویکرد متفاوتی دارد که بر عدالت اقتصادی، منع انحصار، و تأمین نیازهای اساسی همه انسان‌ها تأکید می‌کند. نظام زکات، منع ربا، و اصل «لا ضرر و لا ضرار» می‌تواند پایه‌ای برای نظم اقتصادی عادلانه‌تری باشد[۱].

۲-۵-۴ چالش‌های نظم تک‌قطبی

نظم تک‌قطبی، باوجود برتری ظاهری آمریکا، با چالش‌های متعددی مواجه شد که محدودیت‌های هژمونی این کشور را آشکار کرد. این چالش‌ها نشان‌دهنده ناکارآمدی ذاتی نظم‌های مبتنی بر زور بودند.

ظهور تروریسم بین‌المللی، به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، نشان داد که تهدیدات نامتقارن می‌توانند حتی قدرتمندترین دولت‌ها را آسیب‌پذیر کنند. ولی، پاسخ آمریکا به این تهدیدات، یعنی جنگ‌های افغانستان و عراق، نشان داد که استفاده از زور نمی‌تواند مشکلات عمیق‌تر را حل کند.

در مقابل، اسلام رویکرد جامعی برای مقابله با طرف دارد که بر آموزش، عدالت اجتماعی، و رفع ریشه‌های نارضایتی تأکید می‌کند.

---

[۱] افشین ابراهیمی. (۲۰۲۵). تحلیل حقوقی نقش سازمان تجارت جهانی WTO در حل‌وفصل اختلافات تجاری با تمرکز بر کشورهای در حال توسعه: بررسی چالش‌ها و فرصت‌ها. دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی، ۳(۱)، ۱-۱۵.

۲-۶ بحران نظم در قرن بیست‌ویکم

۲-۶-۱ حملات ۱۱ سپتامبر و تغییر ماهیت تهدیدات

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نه‌تنها برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی و بخشی از ساختمان پنتاگون را فرو ریخت، بلکه شالوده نظم بین‌المللی پساجنگ‌سرد را نیز به لرزه درآورد. این حملات، که توسط گروهی افراطی انجام شد، تصویر منفی و نادرستی از اسلام ارائه داد که با آموزه‌های حقیقی این دین در تضاد کامل بود.

اسلام در آیه «مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فی‌الارض فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» (مائده/۳۲) کشتن یک انسان بی‌گناه را مانند کشتن تمام بشریت می‌داند. بنابراین، اعمال تروریستی هیچ توجیه دینی ندارد و در تضاد کامل با آموزه‌های اسلامی است.

در واکنش، دولت جورج دبلیو بوش «دکترین جنگ پیشگیرانه» را در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر کرد که عملاً اصل مداخله نکردن وست‌فالیایی را کنار گذاشت. نتیجه، اشغال افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ و عراق در مارس ۲۰۰۳ بود. این جنگ‌ها، که با شعار مبارزه با تروریسم آغاز شدند، درنهایت منجر به بی‌ثباتی بیشتر منطقه و رنج بیشتر مردم بی‌گناه شدند.

شکست نظامی–سیاسی این دو جنگ، که ۲۴۰۰ سرباز آمریکایی کشته، ۲ تریلیون دلار هزینه و درنهایت بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان و ظهور داعش در عراق را به همراه داشت، نشان‌دهنده ناکارآمدی رویکرد نظامی در حل مسائل پیچیده اجتماعی و سیاسی است[۱].

۲-۶-۲ بحران مالی ۲۰۰۸ و تزلزل اعتماد به نظم لیبرال

در سپتامبر ۲۰۰۸، ورشکستگی بانک لمان برادرز شالوده اقتصاد جهانی را لرزاند. این بحران، که ریشه در حرص و آز بی‌حد سرمایه‌داران و فقدان ضوابط اخلاقی در نظام مالی داشت، نشان‌دهنده ناکارآمدی نظام اقتصادی مبتنی بر ربا و سفته‌بازی بود.

ریشه‌های بحران به دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد: لغو قانون گلاس–استیگال (۱۹۹۹) فعالیت بانک‌های تجاری و سرمایه‌گذاری را آزاد گذاشت؛ مقررات‌زدایی مالی در وال‌استریت ابزارهایی پیچیده و مخرب را پدید آورد؛ بانک‌ها وام‌های بی‌کیفیت را در بسته‌های اوراق بهادار پیچیده می‌فروختند. این رویکردها در تضاد کامل با اصول اقتصاد اسلامی بودند که بر شفافیت، منع ربا، و مسئولیت‌پذیری تأکید دارند.

---

[۱] Robinson, F. (۲۰۲۱). Feminist foreign policy as ethical foreign policy? A care ethics perspective. Journal of International Political Theory, ۱۷(۱), ۲۰-۳۷.

در اوج بحران، ارزش بازارهای سهام جهان ۳۰ تریلیون دلار کاهش یافت؛ نرخ بیکاری در آمریکا به ۱۰٪ و در اروپا به ۱۲٪ رسید .اما پیامدهای اجتماعی عمیق‌تر بود: نابرابری ثروت در کشورهای توسعه‌یافته به‌شدت افزایش یافت و اعتراضات گسترده‌ای علیه نظام اقتصادی موجود شکل گرفت.

هم‌زمان، برخی کشورهای اسلامی که دارای نظام بانکداری اسلامی بودند، آسیب کمتری از این بحران دیدند، که نشان‌دهنده کارآمدی اصول اقتصادی اسلامی است[۱].

۲-۶-۳ صعود چین و چالش نظم آمریکا محور

صعود چین در دو دهه اخیر یکی از مهم‌ترین تحولات نظم جهانی بوده است. .چین با ترکیب عناصری از اقتصاد بازار و کنترل دولتی، مدل متفاوتی از توسعه ارائه داده که در تضاد با مدل نئولیبرال غرب قرار دارد.

چین در سال ۲۰۰۱ هنگام ورود به WTO هفتمین اقتصاد جهان بود؛ در ۲۰۲۴ به دومین اقتصاد با تولید ناخالص ۱۸ تریلیون دلاری بدل شده است. مدل «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» نشان داده که می‌توان بدون پذیرش کامل مدل غربی، توسعه اقتصادی دست یافت.

ابتکار «یک کمربند–یک جاده» (BRI) در ۲۰۱۳ آغاز شد و تا ۲۰۲۳ بیش از ۱۵۰ کشور قرارداد همکاری امضا کرده‌اند. این ابتکار، که بسیاری از کشورهای اسلامی در آن شرکت دارند، نشان‌دهنده امکان شکل‌گیری نظم اقتصادی جدیدی است که مبتنی بر همکاری متقابل باشد، نه بر سلطه.

پرسش مهم این است که آیا این نظم جدید می‌تواند بر اساس اصول عدالت و اخلاق شکل گیرد یا اینکه فقط جایگزین یک هژمونی با هژمونی دیگر خواهد شد[۲].

۲-۶-۴ چالش‌های جدید نظم بین‌المللی

قرن بیست‌ویکم شاهد ظهور چالش‌های فراملی است که نظم دولت‌محور وستفالیایی را به چالش کشیده‌اند. تغییرات اقلیمی، انقلاب دیجیتال، و همه‌گیری‌هایی مانند کووید–۱۹ نشان داده‌اند که جهان نیاز به همکاری جهانی دارد که بر اساس مسئولیت مشترک شکل گیرد.

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰.

[۲] Cheng, G. (۲۰۲۲). China’s digital silk road in the age of the digital economy: political analysis. Vestnik RUDN. International Relations, ۲۲(۲), ۲۷۱-۲۸۷.

تغییرات اقلیمی، با تأثیرات گسترده‌ای مانند گرمایش زمین، بالا آمدن سطح دریاها، و رویدادهای آب‌وهوایی شدید، به یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات جهانی تبدیل شده است .این چالش، که نیازمند تغییر اساسی در سبک زندگی و مصرف است، با اصول اسلامی میانه‌روی و اسراف نکردن همخوانی دارد.

قرآن کریم در آیه «وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (انعام/۱۴۱) از اسراف و تبذیر نهی می‌کند که می‌تواند پایه‌ای برای سبک زندگی پایدار باشد.

همه‌گیری کووید-۱۹ (۲۰۱۹-۲۰۲۳) آزمون بزرگی برای نظم بین‌المللی بود که ناتوانی در همکاری مؤثر جهانی را نشان داد .بسته شدن مرزها، رقابت بر سر واکسن، و نابرابری در توزیع آن، نشان‌دهنده فقدان عدالت و همبستگی جهانی بود.

مثال بارز این چالش‌ها در بحران کووید-۱۹ قابل مشاهده بود، زمانی که کشورهای غنی واکسن را انحصار کردند درحالی‌که کشورهای فقیر بی‌بهره ماندند. این رویکرد در تضاد کامل با آموزه اسلامی برابری همه انسان‌ها قرار داشت[۱].

۲-۶-۵ جنگ اوکراین و تحولات ژئوپلیتیکی

حمله روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی قرن بیست‌ویکم بود که نظم پساجنگ سرد را به چالش کشید .این جنگ، که با نقض آشکار اصل تمامیت ارضی همراه بود، نشان داد که قانون جنگل همچنان در روابط بین‌الملل حاکم است.

این جنگ همچنین ناتوانی سازمان ملل در توقف درگیری‌های بزرگ را نشان داد، زیرا حق وتو در شورای امنیت مانع از اقدام مؤثر شد. این ناکارآمدی نشان‌دهنده ضرورت اصلاح بنیادی در ساختار نهادهای بین‌المللی است.

اسلام با تأکید بر حل مسالمت‌آمیز اختلافات و عدالت، چارچوبی برای صلح پایدار ارائه می‌دهد که بر دیپلماسی، عدالت، و احترام متقابل استوار است[۲].

هم‌زمان با جنگ اوکراین، تجاوز اسرائیل به غزه و کشتار مردم فلسطین نشان داد که نظم بین‌المللی در مقابل نقض حقوق بشر دوگانه رفتار می‌کند. این دوگانگی نشان‌دهنده فقدان عدالت در نظم کنونی است [۳].

---

[۱] خسروی، علیرضا؛ اسدی، علی‌اکبر. (۱۴۰۲). نظم بین‌المللی و سناریوهای آینده. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

[۲] مددی. (۲۰۲۲). جنگ اوکراین و تاثیر سیاست های ناتو بر آن. مطالعات راهبردی جهان اسلام, ۹۱(۲۳), ۱۳۳-۱۵۴.

[۳] خدابخشی؛ حسن‌خانی. (۲۰۲۳). ماهیت‌یابی جنگ روسیه و اوکراین از منظر رئالیسم تدافعی. مطالعات سیاسی، ۶۱(۱۶)، ۵۵-۸۲.

۲-۶-۶ صعود قدرت‌های میانی و چندقطبی شدن

صعود قدرت‌های میانی مانند هند، ترکیه، اندونزی، و عربستان سعودی نشانه‌ای از گذار جهان به‌سوی نظمی چندقطبی است. بسیاری از این کشورها دارای هویت اسلامی قوی هستند و می‌توانند در شکل‌دهی نظم آینده نقش مهمی ایفا کنند.

سازمان‌های چندجانبه مانند گروه بریکس و سازمان همکاری شانگهای، که تعدادی از کشورهای اسلامی در آن‌ها عضو هستند، به‌عنوان بسترهایی برای همکاری قدرت‌های غیر غربی ظهور کرده‌اند. اما، این سازمان‌ها هنوز بر اساس منافع ملی عمل می‌کنند و فاقد چشم‌انداز ارزشی مشترک هستند.

جهان اسلام می‌تواند با ارائه چشم‌انداز مبتنی بر عدالت، رحمت، و حکمت، به این سازمان‌ها جهت ارزشی بدهد.

۲-۶-۷ بحران مشروعیت نظم لیبرال

نظم لیبرال در قرن بیست‌ویکم با بحران مشروعیت مواجه شده است که با صعود پوپولیسم، برگزیت، و انتخاب رهبرانی مانند دونالد ترامپ برجسته شد. این بحران نشان‌دهنده خلأ معنوی و ارزشی در نظم لیبرال است که نمی‌تواند نیازهای روحی و معنوی انسان‌ها را برآورده کند.

کاهش آزادی‌های دموکراتیک حتی در کشورهای سنتی دموکراتیک و پاسخگو نبودن نهادهای جهانی به مردم، مشروعیت نظم لیبرال را تضعیف کرده است. این بحران فرصتی است برای ارائه الگوهای جایگزین که بر ارزش‌های معنوی و اخلاقی استوار باشند[۱].

۲-۶-۸ ضرورت نظم اسلامی جهانی

تحولات قرن بیست‌ویکم نشان داده‌اند که نظم‌های مبتنی بر مادی‌گرایی، چه در شکل سرمایه‌داری و چه در شکل سوسیالیسم، نتوانستند صلح، عدالت، و رفاه پایدار را برای بشریت تأمین کنند. در این شرایط، بازگشت به ارزش‌های معنوی و الهی ضروری است.

---

[۱] Acharya, A. (۲۰۱۷). After liberal hegemony: The advent of a multiplex world order. Ethics & international affairs, ۳۱(۳), ۲۷۱-۲۸۵.

اسلام با دارا بودن نظام جامع زندگی که شامل ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است، می‌تواند پایه‌ای برای نظم بین‌المللی عادلانه باشد. اصول اسلامی مانند توحید، عدالت، شورا، و مسئولیت جهانی، چارچوبی مناسب برای حل مشکلات معاصر جهان فراهم می‌کنند.

امام خمینی(ره) در تبیین ضرورت صدور انقلاب اسلامی چنین می‌فرماید: «انقلاب ما فقط برای ایران نیست، بلکه برای تمام مستضعفان جهان است. اسلام دین جهانی است و باید در تمام جهان حاکم شود».

خواجه نصیر طوسی نیز در «اخلاق ناصری» چشم‌انداز جهانی اسلام را چنین ترسیم می‌کند: «سیاست مدنیه عظمی زمانی کامل می‌شود که همه شهرها و کشورها بر اساس حکمت، عدالت، و محبت اداره شوند و همکاری آن‌ها در جهت خیر و صلاح باشد».

مطالعه تحول تاریخی نظم‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از نظم‌هایی که بر اساس زور، منفعت‌طلبی، یا مادی‌گرایی شکل گرفته‌اند، نتوانسته‌اند صلح و عدالت پایداری را برای بشریت تأمین کنند. از نظم وست‌فالیایی گرفته تا نظم استعماری، از نظم دوقطبی جنگ سرد تا نظم تک‌قطبی پساجنگ سرد، همگی با شکست مواجه شده‌اند.

این شکست‌ها نشان‌دهنده ضرورت بازگشت به اصول معنوی و الهی در نظم بین‌المللی است. اسلام، که قدیمی‌ترین و جامع‌ترین نظام الهی است، چارچوبی مناسب برای نظم عادلانه جهانی ارائه می‌دهد.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نشان داد که امکان ایجاد نظم جایگزین بر اساس اصول اسلامی وجود دارد. این انقلاب، که با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» صورت گرفت، الگویی برای سایر ملت‌های اسلامی و حتی غیر اسلامی فراهم کرد.

امروزه، با توجه به بحران‌های موجود در نظم لیبرال و ظهور چالش‌های جدید مانند تغییرات اقلیمی، نابرابری جهانی، و بحران‌های اخلاقی، زمان مناسبی برای ارائه الگوی اسلامی نظم بین‌المللی فرا رسیده است.

این الگو باید بر اساس اصول قرآنی و سنت پیامبر(ص) شکل گیرد و تجارب غنی متفکران اسلامی مانند خواجه نصیر طوسی، فارابی، و ابن خلدون را نیز در نظر بگیرد. همچنین، تجربه عملی جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای اسلامی می‌تواند درس‌هایی برای این الگو فراهم کند.

جهان اسلام باید با وحدت و همکاری، نقش فعال‌تری در شکل‌دهی نظم آینده ایفا کند و نشان دهد که اسلام نه‌تنها دینی برای گذشته، بلکه راه‌حل مشکلات آینده بشریت است. آیه شریفه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» (توبه/۳۳) این وعده الهی را به ما یادآور می‌کند که اسلام سرانجام بر تمام نظام‌های دیگر غالب خواهد شد.

تحقق این هدف عالی نیازمند تلاش جدی، وحدت، و بازگشت به منابع اصیل اسلامی است تا بشریت بتواند از چرخه ظلم و فساد نجات یابد و به‌سوی نظمی عادلانه و رحمانی حرکت کند.

نتیجه‌گیری

بررسی تحولات تاریخی نظم‌های بین‌المللی در این فصل درس‌ها و نکات مهمی را برای فهم وضعیت کنونی و طراحی نظم آینده ارائه کرد که می‌توان آن‌ها را در محورهای زیر خلاصه کرد:

الگوهای تکراری در تحول نظم‌ها:

یکم، تمامی نظم‌های موردبررسی – از وست‌فالیایی تا لیبرال پساجنگ‌سرد – دارای یک ویژگی مشترک بودند: فقدان پایه معنوی و اخلاقی محکم. این نقص بنیادی منجر به ناپایداری و فروپاشی نهایی آن‌ها شده است.

دوم، الگوی مشترک صعود، اوج، و انحطاط در همه نظم‌ها قابل مشاهده است. نظم وست‌فالیایی با جنگ‌های ناپلئون، نظم استعماری با دو جنگ جهانی، نظم دوقطبی با فروپاشی شوروی، و نظم لیبرال با بحران‌های قرن بیست‌ویکم دچار انحطاط شدند.

سوم، همه این نظم‌ها محدود به جغرافیای مشخص یا گروه خاصی از قدرت‌ها بودند و فاقد جهان‌شمولی حقیقی بودند. این محدودیت مانع از ایجاد عدالت جهانی و صلح پایدار شد.

نقش جهان اسلام:

یکی از یافته‌های مهم این بررسی، فرصت‌های ازدست‌رفته جهان اسلام در شکل‌دهی نظم‌های تاریخی بود. در دوران نظم استعماری، مقاومت‌های اسلامی وجود داشت اما منسجم نبود. در دوران جنگ سرد، امکان ارائه گزینه سوم فراهم بود اما استفاده نشد. تنها با انقلاب اسلامی ایران، الگویی از نظم مبتنی بر اصول اسلامی عملیاتی شد.

درس‌های کلیدی:

نخست، نظم‌های مبتنی بر زور و منفعت‌طلبی ناپایدارند. تجربه نظم‌های وست‌فالیایی، استعماری، و حتی لیبرال نشان داد که فقدان عدالت سرانجام منجر به فروپاشی می‌شود.

دوم، فناوری و قدرت مادی به‌تنهایی نمی‌توانند نظم پایداری ایجاد کنند. نظم لیبرال باوجود برتری فناورانه و نظامی، با بحران مشروعیت مواجه شده است.

سوم، چالش‌های فراملی مانند تغییرات اقلیمی، همه‌گیری‌ها، و نابرابری جهانی نیازمند همکاری مبتنی بر ارزش‌های مشترک هستند که نظم‌های قدرت محور قادر به ارائه آن نیستند.

ضرورت نظم اسلامی:

تحلیل تاریخی نشان داد که اسلام تنها نظام جامعی است که قابلیت ارائه پاسخ به نیازهای بشریت در تمام ابعاد را دارد. ویژگی‌های منحصربه‌فرد اسلام عبارت‌اند از:

- **جهان‌شمولی**: برخلاف نظم‌های محدود به جغرافیا یا قدرت خاص؛
- **تعادل**: بین فرد و جامعه، مادی و معنوی، حقوق و تکالیف؛
- **عدالت‌محوری**: نه قدرت‌محوری یا منفعت‌محوری؛
- **پایه معنوی**: مبتنی بر وحی الهی که تضمین‌کننده پایداری است.

چشم‌انداز آینده:

بحران‌های کنونی نظم لیبرال و صعود قدرت‌های جدید فرصتی تاریخی برای ارائه الگوی اسلامی فراهم کرده است. جهان اسلام باید از تجارب گذشته درس بگیرد و این بار با وحدت و انسجام، نقش فعالی در شکل‌دهی نظم آینده ایفا کند.

شرایط مساعد کنونی شامل:

- بحران مشروعیت نظم غربی؛
- صعود کشورهای اسلامی مانند ترکیه، اندونزی، و عربستان؛
- نیاز جهانی به ارزش‌های معنوی و اخلاقی؛
- چالش‌های فراملی که نیازمند همکاری جهانی هستند.

راه پیش رو:

تحقق نظم اسلامی نیازمند:

۱- وحدت سیاسی جهان اسلام؛

۲- بازگشت به منابع اصیل قرآن و سنت؛

۳- نظریه‌پردازی جدی برای مسائل معاصر؛

۴- ایجاد نهادهای اسلامی کارآمد در سطح بین‌المللی؛

۵- ارائه الگوی عملی موفق در کشورهای اسلامی.

درنهایت، این بررسی تاریخی نشان داد که تاریخ در جهت تحقق وعده الهی حرکت می‌کند و نظم‌های مبتنی بر ظلم و فساد محکوم به فنا هستند. وظیفه جهان اسلام، آماده‌سازی خود برای ایفای نقش تاریخی در ایجاد نظم عدالت محور جهانی است.

۳

نظریه‌های اصلی نظم بین‌المللی

مقدمه

نظریه‌های روابط بین‌الملل ابزارهای مهمی برای فهم نظم‌های جهانی هستند. این نظریه‌ها نه‌تنها به ما کمک می‌کنند تا دینامیک‌های پیچیده تعاملات جهانی را درک کنیم، بلکه ابزارهایی برای پیش‌بینی روندها و ارائه راهکارهای سیاستی در اختیار قرار می‌دهند. بااین‌حال، موضوع روابط بین‌الملل اگر به‌صورت کلی و گسترده طرح شود، فاقد انسجام کافی خواهد بود؛ ازاین‌رو در این اثر، تلاش شده است با تمرکز بر پیوند میان اندیشه‌های سیاسی و شکل‌گیری نظم‌های بین‌المللی، دامنه بحث محدود و دقیق‌تر شود تا زمینه تحلیل عمیق‌تری فراهم شود. نظم بین‌المللی، به‌عنوان ساختاری که روابط میان دولت‌ها، بازیگران غیردولتی، و نهادهای جهانی را تنظیم می‌کند، تحت تأثیر ایده‌ها، هنجارها، و توزیع قدرت شکل می‌گیرد. در این فصل، چهار مکتب اصلی نظری در روابط بین‌الملل بررسی می‌شوند: رئالیسم کلاسیک و نئورئالیسم، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، سازه‌انگاری، و نظریه‌های انتقادی شامل مارکسیسم، فمینیسم، و پساساختارگرایی. هر یک از این مکاتب، با ارائه دیدگاه‌های متمایز درباره ماهیت قدرت، همکاری، و هویت در نظام بین‌الملل، به تحلیل چگونگی شکل‌گیری، تداوم، و تحول نظم‌های بین‌المللی کمک می‌کنند. یکی از کاستی‌های پژوهش‌های پیشین، اتکای بیش‌ازحد به منابع خارجی و غفلت از ظرفیت اندیشه سیاسی اسلامی بوده است. در این بازنویسی تلاش شده است تا علاوه بر مرور سنت‌های نظری غربی، جایگاه اندیشه اسلامی و برداشت‌های آن از نظم و قدرت نیز، هرچند به‌طور اجمالی، مطرح شود تا غنای تحلیلی بیشتری ایجاد گردد. این فصل با رویکردی تحلیلی–تطبیقی، به بررسی مفاهیم، پیش‌فرض‌ها، و کاربردهای این نظریه‌ها در توضیح نظم‌های تاریخی و معاصر می‌پردازد و تلاش می‌کند تا نقاط قوت، ضعف، و محدودیت‌های هر یک را در مواجهه با چالش‌های قرن بیست‌ویکم برجسته کند. بر همین اساس، هدف آن است که از سطح گزارش‌های ژورنالیستی فراتر رفته و تحلیلی انتقادی و پژوهشی‌تر عرضه شود تا ارتباط میان اندیشه و نظم سیاسی به شکلی عمیق‌تر و مستندتر روشن شود.

۳-۱. رئالیسم کلاسیک و نئورئالیسم

۳-۱-۱. رئالیسم کلاسیک: مبانی و مفاهیم

رئالیسم کلاسیک، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین و تأثیرگذارترین مکاتب فکری در روابط بین‌الملل، به بررسی رفتار دولت‌ها و تعاملات آن‌ها در عرصه جهانی پرداخته است. ریشه‌های این مکتب به متفکران بزرگ تاریخ سیاسی همچون توسیدید، ماکیاولی و توماس هابز بازمی‌گردد. این مکتب بر دو اصل کلیدی تکیه دارد: آنارشی در نظام بین‌الملل و اهمیت منافع ملی در رفتار دولت‌ها. بااین‌حال، آنچه در بازخوانی تحلیلی اهمیت دارد، بررسی این است

که چگونه اندیشه‌های فوق به ساخت نظم‌های سیاسی–امنیتی معین در تاریخ انجامیده و تا چه اندازه بر الگوهای حکمرانی جهانی اثرگذار بوده‌اند.

در رئالیسم کلاسیک، به‌ویژه در اندیشه توسیدید، منافع مادی، ترس و افتخار به‌عنوان محرک‌های اصلی رفتار دولت‌ها شناخته می‌شوند. توسیدید در تاریخ جنگ پلوپونزی، تحلیل خود را بر این اساس ارائه می‌دهد که در هر جنگ یا بحران بین‌المللی، ترس از تهدیدهای خارجی، امیال قدرت‌طلبانه و احترام به افتخار ملی، دولت‌ها را به اقدامات خاصی می‌کشاند. در این چارچوب، جنگ‌ها و رقابت‌های جهانی را نه‌فقط بر اساس سیاست‌های ایدئولوژیک یا اقتصادی، بلکه بر اساس انگیزه‌های انسان‌شناسی و روان‌شناختی دولت‌ها می‌بینیم. این نوع تحلیل اگرچه عمق خاصی دارد، اما بدون توجه به بنیان‌های فکری دیگر تمدن‌ها – به‌ویژه سنت‌های اسلامی در باب عدالت، قدرت مشروع و صلح – ناقص می‌ماند. برای نمونه، اندیشه‌های فارابی درباره «مدینه فاضله» یا تأکید اندیشمندان مسلمان بر عدالت به‌عنوان بنیان نظم سیاسی، می‌تواند معیاری متفاوت در برابر دیدگاه فقط قدرت محور رئالیسم ارائه دهد[۱].

در قرن بیستم، هانس مورگنتا یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک بود که به‌ویژه در کتاب «سیاست میان ملت‌ها» (۱۹۴۸) به بسط و گسترش این مکتب پرداخت[۲]. مورگنتا در این کتاب شش اصل مهم رئالیسم را معرفی کرد که ازجمله آن‌ها می‌توان به تأکید بر عقلانیت در تصمیم‌گیری، منافع ملی به‌عنوان معیار اصلی سیاست خارجی و اهمیت قدرت به‌عنوان ابزار دستیابی به اهداف اشاره کرد. این اصول نشان‌دهنده دیدگاه‌های اصلی رئالیسم کلاسیک در تحلیل روابط بین‌الملل است و هنوز هم به‌عنوان ابزاری مفید برای بررسی رقابت‌های جهانی، به‌ویژه در عرصه ژئوپلیتیک، مورداستفاده قرار می‌گیرد. بااین‌حال، تکیه بیش‌ازاندازه بر منابع غربی موجب شده است که بازنمایی مورگنتا در ادبیات علمی داخلی بیشتر رنگی آموزشی و ژورنالیستی داشته باشد تا تحلیلی انتقادی. در این بازنویسی، تلاش می‌شود به پرسش بنیادی‌تری پاسخ داده شود: آیا رئالیسم تنها چارچوب ممکن برای تبیین رقابت قدرت‌هاست یا می‌توان با اتکا به اندیشه‌های بومی و اسلامی، برداشت‌های بدیل از مفهوم «قدرت» و «امنیت» ارائه کرد؟

نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک معتقدند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل باعث ایجاد رقابت میان دولت‌ها می‌شود، چراکه هیچ نیروی فراملی یا مقامی برای تنظیم روابط بین دولت‌ها وجود ندارد. این مکتب به دولت‌ها این پیام را می‌دهد که هیچ‌گاه نمی‌توانند به‌طور کامل به دیگران اعتماد کنند، زیرا هر کشوری برای حفاظت از منافع

---

[۱] مورگنتا، هانس‌جواکیم، & تامپسون، کنت. (۱۳۸۴). سیاست میان ملتها: تلاش در راه قدرت و صلح (مترجم: حمیرا مشیرزاده). وزارت امور خارجه.

[۲] Morgenthau, H. J., Thompson, K. W., & Clinton, W. D. (۱۹۸۵). Politics among nations: The struggle for power and peace (Vol. ۶۸۸). New York: Knopf.

خود در دنیای آنارشی، مجبور به حفظ قدرت نظامی و اقتصادی خود خواهد بود .اما تحلیل نقادانه نشان می‌دهد که این نگاه بیش‌ازحد بدبینانه، امکان‌های همکاری میان دولت‌ها را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. به‌ویژه در دوران معاصر که چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی و بحران‌های انسانی، ماهیت فراملی دارند، فقط تکیه بر منطق قدرت کافی نیست.

یکی از ویژگی‌های مهم رئالیسم کلاسیک، توجه آن به قدرت است. از دیدگاه رئالیسم، قدرت نه‌تنها به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد منافع ملی، بلکه به‌عنوان معیار اصلی سنجش توانایی دولت‌ها در سیستم بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود. به‌ویژه، قدرت نظامی و اقتصادی دولت‌ها، عواملی هستند که می‌توانند بر جایگاه آن‌ها در نظام بین‌الملل تأثیرگذار باشند. درواقع، رئالیسم کلاسیک به قدرت به‌عنوان اساس سیاست خارجی و دلیل اصلی رقابت‌های جهانی نگاه می‌کند. این تأکید، به‌ویژه در سنت اندیشه اسلامی، با پرسش از «مشروعیت قدرت» تکمیل می‌شود؛ چراکه صرف دارا بودن قدرت، ضامن عدالت و نظم نیست و بدون اخلاق سیاسی، قدرت به استبداد منجر خواهد شد.

مفهوم «نظم بین‌المللی» از دیدگاه رئالیسم کلاسیک به‌طور عمده به رقابت میان قدرت‌های بزرگ در یک محیط آنارشیک اشاره دارد. برای نمونه، نظم وستفالیایی (۱۶۴۸) که به‌عنوان نخستین نظم بین‌المللی مدرن شناخته می‌شود، با ایجاد اصل توازن قدرت، از سلطه یک قدرت واحد در اروپا جلوگیری کرد. رئالیسم کلاسیک بر این باور است که نظم‌های پایدار تنها زمانی به وجود می‌آیند که توزیع قدرت در میان دولت‌ها به‌گونه‌ای باشد که هیچ دولت یا بازیگر واحد نتواند به‌طور کامل بر دیگران سلطه یابد. به‌عبارت‌دیگر، در نظم‌های پایدار، قدرت میان دولت‌ها توزیع می‌شود و هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توانند به‌طور کامل قدرتی برتر از سایرین ایجاد کنند. بااین‌وجود، نقد اسلامی بر این نوع نظم، آن را فاقد بُعد اخلاقی می‌داند و تأکید می‌کند که نظم پایدار، علاوه بر توازن قدرت، نیازمند عدالت و مشروعیت ارزشی است.

در دوران جنگ سرد نیز نظم بین‌المللی مورد تحلیل رئالیسم کلاسیک قرار گرفت. در این دوره، دو ابرقدرت آمریکا و شوروی رقابتی مستمر داشتند که خود را در قالب یک جنگ ایدئولوژیک و نظامی میان دو بلوک سیاسی و نظامی نشان می‌داد. از منظر رئالیسم، این رقابت یک نمونه از توازن قدرت در سطح جهانی بود، جایی که هیچ‌کدام از دو قدرت قادر به سلطه کامل بر دیگری نبودند و هر یک سعی می‌کرد تا قدرت خود را در برابر دیگری حفظ کند. در این دوران، رئالیسم کلاسیک به تحلیل روابط بین‌الملل و رقابت‌های جهانی با تأکید بر توازن قدرت و جنگ سرد پرداخته است .بااین‌حال، غفلت از عوامل فرهنگی و هویتی موجب شد که رئالیسم در توضیح بسیاری از تحولات اجتماعی–سیاسی جهان سوم، ازجمله انقلاب اسلامی ایران، ناتوان بماند؛ رخدادی که نشان داد ایدئولوژی و دین می‌تواند نیرویی دگرگون‌ساز در نظم بین‌المللی باشد.

منتقدان رئالیسم کلاسیک این مکتب را به دلیل تمرکز بیش‌ازحد بر قدرت نظامی و نادیده‌گرفتن عواملی چون هنجارها، فرهنگ، و هویت به‌شدت موردانتقاد قرار داده‌اند. آن‌ها بر این باورند که رئالیسم کلاسیک تنها به منافع مادی و قدرت می‌پردازد و از نقش ارزش‌های انسانی، روابط فرهنگی و هویتی در سیاست‌های بین‌المللی غفلت می‌کند. به‌عنوان‌مثال، بسیاری از مطالعات جدیدتر بر این نکته تأکید دارند که همکاری میان دولت‌ها در زمینه‌های مختلف، مانند محیط‌زیست و تجارت، ممکن است در چارچوب منافع مشترک و روابط دیپلماتیک شکل بگیرد و نه‌فقط از ترس و رقابت قدرت .این انتقادات نشان می‌دهد که برای تحلیل واقع‌بینانه نظم سیاسی، نمی‌توان فقط به نظریه‌های غربی بسنده کرد، بلکه باید تلفیقی از رویکردهای بومی و جهانی به کار گرفته شود.

همچنین، انتقاد دیگری که به رئالیسم کلاسیک وارد شده، تأکید آن بر آنارشیک بودن نظام بین‌الملل است. منتقدان این مکتب معتقدند که چنین تحلیلی، توانایی دولت‌ها برای همکاری و ایجاد نهادهای بین‌المللی مؤثر را نادیده می‌گیرد. در دنیای امروز، بسیاری از کشورها در زمینه‌هایی چون تغییرات اقلیمی، مبارزه با تروریسم، و بحران‌های انسانی، به‌طور فعال همکاری می‌کنند و این همکاری‌ها به‌نوعی نقض پیش‌فرض‌های رئالیسم کلاسیک محسوب می‌شود.

بااین‌حال، رئالیسم کلاسیک همچنان به‌عنوان یکی از قدرتمندترین ابزارهای تحلیل رقابت‌های جهانی و روابط بین‌الملل باقی‌مانده است. این مکتب نه‌تنها در تحلیل تاریخچه رقابت‌های بین‌المللی، بلکه در بررسی تنش‌های کنونی میان قدرت‌های بزرگ، ازجمله ایالات‌متحده و چین، همچنان کاربرد دارد. رئالیسم کلاسیک با تأکید بر قدرت، منافع ملی و آنارشیک بودن سیستم بین‌الملل، به ما ابزارهایی می‌دهد تا بهتر بتوانیم رقابت‌های جهانی را درک کرده و تحلیل کنیم. البته در این اثر، کوشش بر آن است که ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های این نظریه، محدودیت‌های آن در توضیح نظم‌های غیر غربی نیز آشکار شود.

درنهایت، رئالیسم کلاسیک با تمام انتقاداتی که به آن وارد شده، همچنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رویکردها در روابط بین‌الملل مطرح است و به تحلیل‌های ژئوپلیتیکی پیچیده و تغییرات مستمر در سیاست‌های جهانی کمک می‌کند. در این بازنگری، تلاش شد به‌جای تکرار صرف ادبیات خارجی، لایه‌های تحلیلی تازه‌ای افزوده شود تا هم ارتباط میان اندیشه و نظم سیاسی روشن‌تر شده و هم جایگاه اندیشه اسلامی در نقد و تکمیل رئالیسم آشکار شود.

۳-۱-۲. نئورئالیسم: ساختار نظام و رفتار دولت‌ها

نئورئالیسم، که در برخی منابع به‌عنوان رئالیسم ساختاری نیز شناخته می‌شود، در دهه ۱۹۷۰ توسط کنت والتز در کتاب مشهور خود با عنوان نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹) معرفی شد[۱]. این مکتب در تلاش بود تا برخی از ضعف‌های رئالیسم کلاسیک را اصلاح کند و به ارائه یک چارچوب علمی‌تر و ساختاری‌تر بپردازد. برخلاف رئالیسم کلاسیک که بر انگیزه‌های انسانی مانند ترس، افتخار و جاه‌طلبی تأکید داشت، نئورئالیسم بیشتر بر ساختار نظام بین‌الملل تأکید دارد و رفتار دولت‌ها را نتیجه ویژگی‌های این ساختار می‌داند. این جابه‌جایی از سطح فردی و روان‌شناختی به سطح ساختاری، تلاشی برای علمی‌تر کردن تحلیل‌ها بود؛ اما، هم‌زمان باعث شد برخی ابعاد فرهنگی و هویتی روابط بین‌الملل نادیده گرفته شوند.

کنت والتز در این مکتب استدلال کرد که آنارشی (بی‌نظمی) به‌عنوان ویژگی اصلی و ذاتی نظام بین‌الملل، دولت‌ها را وادار می‌کند که برای حفظ بقای خود و امنیت کشورشان به دنبال حداکثر کردن قدرت نسبی خود باشند. ازنظر نئورئالیسم، آنارشی به معنی نبود یک مقام مرکزی و بالاتر برای تنظیم روابط دولت‌هاست. این ویژگی باعث می‌شود که دولت‌ها به‌طور طبیعی در تلاش برای افزایش قدرت و امنیت خود باشند تا در برابر تهدیدات خارجی مقاوم‌تر شوند. بااین‌حال، نقدی که بر این دیدگاه وارد شده آن است که آنارشی بیشتر یک فرض انتزاعی است تا واقعیتی عینی؛ زیرا حتی در غیاب دولت مرکزی جهانی، نهادها و هنجارها می‌توانند تا حد زیادی کارکرد تنظیم‌گری داشته باشند.

نئورئالیسم به‌ویژه بر توزیع قابلیت‌های مادی، مانند قدرت نظامی و اقتصادی، تأکید دارد. طبق این دیدگاه، رفتار دولت‌ها نه‌تنها تحت تأثیر تصمیم‌های فردی یا ویژگی‌های داخلی آن‌ها قرار دارد، بلکه ساختار نظام بین‌الملل است که تعیین‌کننده رفتار دولت‌هاست. به‌عبارت‌دیگر، دولت‌ها به دلیل ساختار آنارشیستی که در آن قرار دارند، باید خود را با توزیع قدرت در نظام جهانی تطبیق دهند و همواره در تلاش برای حفظ و افزایش قدرت نسبی خود باشند. این نگاه، رابطه مستقیم میان «ساختار» و «رفتار» را توضیح می‌دهد؛ ولی، منتقدان معتقدند که چنین تحلیلی بیش‌ازحد تقلیل‌گرایانِ است و پیچیدگی‌های سیاست خارجی را ساده‌سازی می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مفاهیم در نئورئالیسم، تقسیم‌بندی انواع نظام‌های بین‌المللی بر اساس توزیع قدرت است. نئورئالیسم نظام‌های بین‌المللی را به سه نوع تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی تقسیم می‌کند. هر یک از این نظام‌ها ویژگی‌ها و پویایی‌های خاص خود را دارند که در تعیین رفتار دولت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند[۲].

---

[۱] Quinn, R., & Gibson, B. (۲۰۱۷). An Analysis of Kenneth Waltz's Theory of International Politics. Macat Library.

[۲] والتس، کنث ن.، & طالبی آرانی، روح‌اله. (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل. مخاطب.

- **نظام تک‌قطبی:** در این نظام، تنها یک قدرت بزرگ یا هژمون بر نظام جهانی تسلط دارد. این نوع نظام معمولاً به دلیل تسلط یک قدرت بر دیگر کشورها، به نسبت پایدار است. به‌عنوان‌مثال، در دوره پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی، ایالات‌متحده به‌عنوان یک قدرت هژمونیک در سطح جهانی ظاهر شد. در این نظام، قدرت نظامی و اقتصادی ایالات‌متحده باعث شد تا این کشور قادر باشد نظم جهانی را بر اساس منافع خود هدایت کند. بااین‌وجود، بسیاری از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که چنین نظمی اگر فاقد عدالت و مشروعیت باشد، درنهایت ناپایدار خواهد بود؛ زیرا سلطه بدون رضایت ملت‌ها دیر یا زود با مقاومت روبه‌رو می‌شود.
- **نظام دوقطبی:** نئورئالیسم از مثال‌های تاریخی همچون جنگ سرد استفاده می‌کند تا مفهوم نظام دوقطبی را توضیح دهد. در دوران جنگ سرد (۱۹۴۷–۱۹۹۱)، جهان به دو بلوک آمریکا و اتحاد شوروی تقسیم شد. این نوع نظام به‌ویژه در شرایطی که سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان عامل اصلی در توازن قدرت شناخته می‌شوند، نسبت به دیگر نظام‌ها پایدارتر است. ازنظر والتز، توازن قدرت در نظام دوقطبی به دلیل وجود ترس متقابل و تهدیدات هسته‌ای باعث می‌شود که هر دو ابرقدرت سعی کنند از درگیری مستقیم جلوگیری کنند. این تحلیل هرچند درست است، اما، نمی‌تواند ظهور بازیگران غیرمادی مانند جنبش‌های اسلامی یا شبکه‌های ترانس‌ملی را که نظم دوقطبی را به چالش کشیدند، توضیح دهد.
- **نظام چندقطبی:** در این نوع نظام، قدرت میان چندین کشور توزیع می‌شود و هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توانند به‌طور کامل بر دیگران تسلط داشته باشند. نظم کنسرت اروپا در قرن نوزدهم یکی از نمونه‌های معروف این نوع سیستم است که به دلیل تعدد ائتلاف‌ها و پیچیدگی محاسبات، ناپایدارتر از نظام‌های تک‌قطبی یا دوقطبی است. در این نوع نظام، خطرات محاسبات اشتباه و ایجاد ائتلاف‌های غلط افزایش می‌یابد که می‌تواند منجر به جنگ‌های گسترده شود. در تحلیل اسلامی، چنین نظامی اگر فاقد اصول اخلاقی باشد، به‌جای ایجاد توازن، بیشتر به هرج‌ومرج و ظلم ساختاری منجر خواهد شد.

در نئورئالیسم، مفهوم «تعادل قدرت» نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. تعادل قدرت، به‌عنوان مکانیسمی برای حفظ نظم بین‌المللی، به این‌گونه تعریف می‌شود که دولت‌ها از طریق ائتلاف‌ها یا مسابقات تسلیحاتی از سلطه یک قدرت جلوگیری می‌کنند. این ائتلاف‌ها به‌طورمعمول در پاسخ به تهدیدات یک قدرت بزرگ یا هژمون به وجود می‌آیند. به‌عنوان‌مثال، در دوران جنگ سرد، رقابت تسلیحاتی و تشکیل بلوک‌های نظامی مانند ناتو و پیمان ورشو، نمونه‌هایی از تلاش‌ها برای حفظ تعادل قدرت در سطح جهانی بودند. اما، این برداشت از تعادل قدرت بیشتر بر «بازدارندگی» استوار است تا «همکاری» و ازاین‌جهت نمی‌تواند ظرفیت‌های صلح محور تمدن‌ها و ادیان را بازتاب دهد.

نئورئالیسم در تحلیل پدیده‌های جهانی مانند جنگ سرد، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و گسترش هژمونی ایالات‌متحده در سطح جهانی، به‌ویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم، بسیار موفق بوده است. این مکتب به‌وضوح توانسته است توضیح دهد که چرا ابرقدرت‌ها در برخی از دوره‌ها ترجیح می‌دهند از جنگ‌های مستقیم خودداری کنند و به‌جای آن از ابزارهای دیگری مانند تحریم‌ها یا جنگ‌های نیابتی برای گسترش نفوذ خود استفاده کنند. بااین‌حال، نئورئالیسم در تحلیل جنبش‌های عدالت‌خواهانه و بیداری‌های اسلامی، ضعف جدی دارد که بیشتر بر مبانی ارزشی و فرهنگی استوارند.

بااین‌حال، نئورئالیسم نیز از برخی انتقادات رنج می‌برد. یکی از انتقادات اساسی به این مکتب این است که نئورئالیسم به‌طور عمده به عوامل مادی و قدرت‌های سخت مانند نظامی و اقتصادی توجه دارد و نقش عوامل غیرمادی مانند هنجارها، فرهنگ‌ها، و نهادهای بین‌المللی را نادیده می‌گیرد. این در حالی است که در دنیای معاصر، همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌هایی مانند تجارت آزاد، تغییرات اقلیمی و حقوق بشر در حال گسترش است. نئورئالیسم نمی‌تواند به‌طور کامل توضیح دهد که چگونه کشورها در این زمینه‌ها به همکاری‌های گسترده‌ای دست یافته‌اند .این محدودیت نشان می‌دهد که برای تبیین جامع نظم جهانی، باید نظریه‌های مکمل و حتی چارچوب‌های بومی نیز به کار گرفته شوند.

به‌عنوان‌مثال، در زمینه تغییرات اقلیمی، کشورهای مختلف به‌ویژه در چارچوب توافق‌نامه پاریس، همکاری‌های چشمگیری داشته‌اند، که این موضوع به‌طور کامل با پیش‌بینی‌های نئورئالیسم سازگار نیست. همچنین، در زمینه تجارت جهانی، نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی (WTO) و توافق‌نامه‌های تجاری دوجانبه، به‌طور فزاینده‌ای نقش مهمی در کاهش موانع تجاری و گسترش همکاری‌ها دارند که در تحلیل نئورئالیستی از آن غفلت شده است.

بااین‌حال، نئورئالیسم همچنان ابزار تحلیلی قدرتمندی برای تحلیل روابط بین‌الملل است و در بررسی رقابت‌های کنونی بین کشورهایی مانند چین و آمریکا یا بحران‌هایی مانند جنگ اوکراین، می‌تواند دیدگاه‌های مفیدی ارائه دهد. تحلیل‌های نئورئالیستی می‌توانند به‌ویژه در درک سیاست‌های امنیتی و نظامی دولت‌ها، به‌ویژه در دوران رقابت‌های قدرت بزرگ، بسیار مفید باشند. البته شرط آن است که این تحلیل‌ها با توجه به مؤلفه‌های فرهنگی، هویتی و ارزشی تکمیل شوند تا تصویر جامع‌تری از روابط بین‌الملل به دست آید.

درنهایت، نئورئالیسم به‌عنوان یک چارچوب ساختاری و علمی برای تحلیل رفتار دولت‌ها در سطح بین‌الملل، همچنان در تحلیل‌های ژئوپلیتیکی و تحلیل رقابت‌های جهانی مورداستفاده قرار می‌گیرد. اگرچه این مکتب نمی‌تواند به‌طور کامل تمامی پدیده‌های جهانی را توضیح دهد، ولی، همچنان یکی از مهم‌ترین رویکردهای موجود در مطالعات روابط بین‌الملل است. در این بازنگری، کوشش بر آن بوده است که متن فقط بازتاب‌دهنده ترجمه

منابع خارجی نباشد، بلکه با افزودن بعد تحلیلی، انتقادی و حتی ارجاع به اندیشه اسلامی، تصویری چندلایه از نئورئالیسم و جایگاه آن در مطالعه نظم سیاسی جهانی ارائه شود.

۳-۱-۳. کاربرد رئالیسم در نظم‌های بین‌المللی

۳-۱-۳-۱. کاربرد رئالیسم در نظم‌های بین‌المللی

رئالیسم و نئورئالیسم، به‌عنوان دو مکتب اصلی در تحلیل روابط بین‌الملل، در بررسی نظم‌های تاریخی و معاصر نقش مهمی ایفا می‌کنند. این مکاتب با تأکید بر توزیع قدرت، آنارشی در نظام بین‌الملل و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، ابزارهای تحلیلی قدرتمندی برای تبیین تحولات جهانی فراهم می‌سازند. کاربرد این رویکردها تنها محدود به توضیح رقابت قدرت‌ها نیست، بلکه در فهم چرایی ظهور و فروپاشی نظم‌ها نیز اهمیت دارد. ازاین‌رو، رئالیسم و نئورئالیسم در تحلیل نظم وستفالیایی، نظم استعماری، نظم لیبرال پساجنگ سرد و چالش‌های معاصر همچون جنگ اوکراین و رقابت چین و آمریکا کاربردهای گسترده‌ای دارند. بااین‌حال، از منظر انتقادی، این نظریه‌ها فاقد توجه کافی به مؤلفه‌های ارزشی و اخلاقی هستند؛ درحالی‌که سنت اسلامی بر عدالت و مشروعیت به‌عنوان عناصر بنیادین نظم سیاسی تأکید دارد[۱].

۳-۱-۳-۲. نظم وستفالیایی و رئالیسم

نظم وستفالیایی، که پس از پایان جنگ‌های سی‌ساله در اروپا در سال ۱۶۴۸ با امضای معاهدات وستفالی شکل گرفت، یکی از نخستین نظم‌های بین‌المللی مدرن بود که مبنای آن بر توازن قدرت و استقلال دولت‌ها استوار شد. اصل توازن قدرت، که در مرکز نظریات رئالیسم قرار دارد، در این نظم به‌طور ویژه‌ای به چشم می‌خورد. بر اساس این اصل، هیچ قدرت واحدی نباید آن‌چنان قدرتمند شود که قادر به سلطه کامل بر سایر دولت‌ها باشد. در نظم وستفالی، هدف جلوگیری از سلطه یک قدرت واحد، مانند امپراتوری هابسبورگ در قرن هفدهم بود .این رویکرد در عمل به ایجاد نظامی منجر شد که در آن رقابت مداوم میان قدرت‌ها به‌عنوان عامل ثبات تلقی می‌شد، هرچند ثباتی شکننده و مبتنی بر موازنه قوای صرف.

با توجه به رقابت‌های مداوم میان قدرت‌های بزرگ آن زمان، ازجمله فرانسه، اسپانیا، انگلستان و هابسبورگ‌ها، مفهوم توازن قدرت به ابزاری مهم برای حفظ ثبات و جلوگیری از جنگ‌های بیشتر تبدیل شد. در این ساختار، هیچ دولت یا گروهی نمی‌توانست به‌طور کامل بر دیگران تسلط یابد، زیرا چنین تسلطی موجب ایجاد واکنش‌های منفی

[۱] Kuhn, F. (۲۰۲۱). Offensive Realism and the Rise of China: A Useful Framework for Analysis?. E-International Relations, ۹.

از سوی سایر قدرت‌ها می‌شد. این فرآیند، که در تحلیل رئالیسم به‌عنوان تلاش برای جلوگیری از سلطه یک قدرت واحد در سطح بین‌المللی شناخته می‌شود، در نظم وستفالی به‌وضوح قابل مشاهده بود. بااین‌حال، از منظر اندیشه سیاسی اسلامی، نظم مبتنی بر صرف موازنه قدرت کافی نیست؛ زیرا عدالت، مشروعیت و رعایت حقوق ملت‌ها نیز عناصر بنیادین نظم پایدار محسوب می‌شوند. همین نکته ضعف مهم رئالیسم در تحلیل نظم وستفالیایی است، چراکه توجهی به بعد ارزشی ندارد[۱].

۳-۱-۳-۳. نظم استعماری و رقابت قدرت‌های بزرگ

در دوره استعماری، که از قرن شانزدهم تا قرن بیستم ادامه یافت، قدرت‌های اروپایی برای کسب منابع طبیعی، بازارهای جدید و نفوذ سیاسی در مناطق مختلف جهان رقابت می‌کردند. در این دوره، رئالیسم به‌ویژه در توضیح رفتارهای استعماری و سیاست‌های امپریالیستی این قدرت‌ها کاربرد دارد. رفتارهای استعماری، که شامل اشغال سرزمین‌ها، استثمار منابع و سرکوب مردم بومی بود، از منظر رئالیسم به‌عنوان تلاشی برای افزایش قدرت و امنیت قدرت‌های استعماری توضیح داده می‌شود. به‌بیان‌دیگر، استعمار تبلور نگاه قدرت محور رئالیستی به نظم جهانی بود؛ نظمی که بر مبنای سلطه و بهره‌کشی شکل گرفت.

قدرت‌های اروپایی مانند بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و پرتغال به‌ویژه در قرون شانزدهم و هفدهم با گسترش امپراتوری‌های استعماری خود در آفریقا، آسیا و آمریکا، درواقع در تلاش بودند تا کنترل منابع و مسیرهای تجاری را در دست گیرند و رقابت‌های خود را در سطح جهانی افزایش دهند. از دیدگاه رئالیسم، این سیاست‌ها تنها به‌منظور حفظ قدرت و تضمین بقا در دنیای آنارشیک و رقابتی نظام بین‌الملل آن زمان صورت می‌گرفت. به‌طور خاص، استعمار به‌عنوان یک مکانیسم برای افزایش منابع مالی، قدرت نظامی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شد. اما، اگر از زاویه‌ای اخلاقی‌تر و بر اساس اندیشه‌های اسلامی نگریسته شود، چنین نظمی نه نظم بلکه بی‌نظمی جهانی بود؛ چراکه بر ظلم، تبعیض و غارت استوار شد. همین نکته، تفاوت اساسی میان تحلیل فقط رئالیستی و تحلیل ارزش محور را نشان می‌دهد[۲].

۳-۱-۳-۴. نظم لیبرال پساجنگ سرد و هژمونی آمریکا

نظم جهانی پس از جنگ سرد که با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ‌های ایدئولوژیک بین بلوک شرق و غرب در اوایل دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت، نظمی لیبرالی بود که در آن ایالات‌متحده به‌عنوان یک هژمونی غالب در سطح

---

[۱] بزرگمهری، مجید. (۱۴۰۰). تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰-۱۹۴۵)،تهران: سمت.

[۲] مشیرزاده, & حمیرا. (۲۰۲۳). رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران. پژوهشنامه روابط جهانی، ۱(۱), ۱-۳۲.

بین‌المللی ظاهر شد. طبق تحلیل‌های رئالیستی، آمریکا به‌عنوان یک قدرت برتر، نه‌فقط «خیرخواه» بلکه بیشتر به‌مثابه قدرتی جویای تداوم برتری، در دوران پساجنگ سرد تلاش می‌کرد تا نظم جهانی را از طریق قدرت‌های نرم، دیپلماسی، و توسعه اقتصادی هدایت کند.

در این دوران، آمریکا با استفاده از نفوذ خود در سازمان‌های بین‌المللی، همچون سازمان ملل متحد، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به گسترش ایدئولوژی دموکراسی لیبرال و بازار آزاد پرداخت. این نظم، از منظر رئالیسم، به‌عنوان نوعی توازن قدرت جهانی تفسیر می‌شود که در آن ایالات‌متحده از موقعیت خود برای جلوگیری از ظهور رقبای جدید بهره‌برداری کرد. اما، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که این «نظم لیبرال» در عمل بیشتر به بازتولید سلطه اقتصادی و سیاسی آمریکا منجر شد تا تحقق ارزش‌های جهانی. در نگاه اسلامی، چنین نظمی به دلیل غلبه منافع قدرت محور و بی‌توجهی به عدالت و حقوق ملت‌ها، مشروعیت واقعی ندارد.

بااین‌حال، صعود چین و بازگشت روسیه به رقابت‌های ژئوپلیتیکی محدودیت‌های این هژمونی را آشکار ساخت. از دیدگاه رئالیسم، ظهور چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی چالش‌های جدیدی برای نظم جهانی تحت رهبری آمریکا ایجاد کرده است. همچنین، روسیه با بازگشت به سیاست خارجی فعال و تلاش برای بازسازی نفوذ خود در مناطق مختلف، ازجمله اوکراین، نشان‌دهنده تلاش برای بازتعریف توازن قدرت جهانی است. این تحولات ثابت می‌کند که نظم لیبرال پساجنگ سرد، برخلاف ادعای پایداری، شکننده بوده و در برابر ظهور قدرت‌های تازه‌نفس آسیب‌پذیر است[۱].

۳-۱-۳-۵. چالش‌های معاصر: جنگ اوکراین و رقابت چین و آمریکا

در سال‌های اخیر، رئالیسم همچنان ابزار تحلیلی مفیدی برای درک چالش‌های معاصر مانند جنگ اوکراین و رقابت چین و آمریکا ارائه می‌دهد. جنگ اوکراین، که از فوریه ۲۰۲۲ آغاز شد، نمونه‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ است که منجر به تغییرات عمده در سیاست‌های امنیتی اروپا و افزایش تنش‌ها میان روسیه و ناتو شد. از منظر رئالیسم، این جنگ تلاشی برای حفظ یا تغییر توازن قدرت جهانی است؛ به‌ویژه در منطقه‌ای که برای روسیه اهمیت راهبردی دارد. در این چارچوب، جلوگیری از گسترش ناتو به شرق و حفظ حوزه نفوذ، مهم‌ترین محرک سیاست روسیه محسوب می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که امنیت در منطق رئالیستی نه بر اساس اعتماد متقابل، بلکه بر اساس بازدارندگی و رقابت تعریف می‌شود.

---

[۱] بیگدلی, دهقانی فیروزآبادی, برزگر, کیهان, چگنی زاده, & غلامعلی. (۲۰۲۳). افول نظم بین‌المللی لیبرال از منظر رهیافت‌های نظری مکتب لیبرالیسم. نشریه «دانش سیاسی», ۱۹(۲), ۳۴۹-۳۷۴.

همچنین، رقابت چین و آمریکا در عرصه‌های مختلف، ازجمله تجارت، فناوری و سیاست خارجی، بیانگر چالش‌های جدید در سطح بین‌الملل است. چین به‌عنوان قدرتی نوظهور در حال افزایش توان نظامی، اقتصادی و سیاسی خود است و می‌کوشد نقش فعال‌تری در سیاست‌های جهانی ایفا کند. این رقابت‌ها از منظر رئالیسم، به‌ویژه در چارچوب حفظ قدرت نسبی و جلوگیری از هژمونی مطلق یک قدرت، قابل تحلیل است. بااین‌حال، آنچه در این تحلیل غایب می‌ماند، توجه به عناصر هویتی و ارزشی است؛ عناصری که در اندیشه اسلامی برای شکل‌گیری نظمی عادلانه و پایدار نقشی محوری دارند. به‌این‌ترتیب، رئالیسم اگرچه ابزاری نیرومند برای توضیح رقابت قدرت‌هاست، اما، به‌تنهایی قادر به تبیین همه ابعاد نظم جهانی معاصر نیست[۱].

همچنین، رقابت فناوری میان چین و آمریکا در حوزه هوش مصنوعی و فناوری‌های G۵ نمونه دیگری از تنش‌های معاصر است که رئالیسم می‌تواند آن را توضیح دهد.

۳-۱-۳-۶. محدودیت‌های رئالیسم در توضیح همکاری‌های جهانی

باوجود قدرت تحلیلی رئالیسم در توضیح رقابت‌های جهانی و چالش‌های ژئوپلیتیکی، این مکتب محدودیت‌های جدی نیز دارد. یکی از مهم‌ترین نقدها، ناتوانی رئالیسم در توضیح پدیده‌هایی است که شامل همکاری‌های جهانی و تعاملات میان کشورها در حوزه‌هایی مانند تغییرات اقلیمی، حقوق بشر و تجارت آزاد می‌شود. درحالی‌که رئالیسم بیشتر بر رقابت و تضاد منافع میان دولت‌ها تأکید دارد، در تبیین نقش نهادهای بین‌المللی در ترویج صلح و همکاری جهانی ناتوان است و اغلب آن‌ها را فقط ابزار قدرت‌های بزرگ می‌بیند.

در دنیای امروز، بسیاری از چالش‌های جهانی همچون بحران‌های زیست‌محیطی، بیماری‌های همه‌گیر و تروریسم، نیازمند همکاری‌های گسترده بین‌المللی هستند. این همکاری‌ها برخلاف پیش‌بینی‌های رئالیستی، در حال شکل‌گیری‌اند و نشان می‌دهند که دولت‌ها می‌توانند باوجود رقابت‌ها و اختلافات قدرت، در زمینه‌های مشترک همکاری کنند. به‌ویژه توافق‌هایی مانند توافق پاریس درباره تغییرات اقلیمی یا ابتکارات مشترک جهانی در زمینه سلامت عمومی، نمونه‌هایی روشن از ناکافی بودن رویکرد رئالیستی هستند.

رئالیسم و نئورئالیسم، به‌عنوان ابزارهای تحلیلی، از نظم وستفالیایی تا رقابت‌های معاصر چین و آمریکا، توضیحاتی دقیق در مورد رفتار دولت‌ها و تغییرات قدرت ارائه کرده‌اند. ولی، در تحلیل نقش بازیگران غیردولتی، جامعه مدنی و حتی ارزش‌های اخلاقی و دینی، ناکارآمد باقی مانده‌اند. از منظر اندیشه اسلامی، نظم پایدار تنها با ترکیب قدرت و عدالت معنا پیدا می‌کند؛ امری که رئالیسم کمتر به آن پرداخته است. ازاین‌رو، محدودیت‌های این مکاتب ضرورت

---

[۱] مددی. (۲۰۲۲). جنگ اوکراین و تاثیر سیاست های ناتو بر آن. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۹۱(۲۳)، ۱۳۳-۱۵۴.

توجه به دیگر رویکردها، مانند لیبرالیسم، سازه‌انگاری و همچنین دیدگاه‌های بومی و اسلامی در تحلیل روابط بین‌الملل را نمایان می‌سازد.

۳-۲. لیبرالیسم و نئولیبرالیسم

۳-۲-۱. لیبرالیسم: همکاری و نهادهای بین‌المللی

لیبرالیسم به‌عنوان یکی از نظریه‌های اصلی در روابط بین‌الملل، در تلاش است نشان دهد که همکاری میان دولت‌ها، حتی در شرایط آنارشی جهانی، امکان‌پذیر و مطلوب است. این مکتب برخلاف رئالیسم که بر رقابت و درگیری تأکید دارد، معتقد است دولت‌ها می‌توانند از طریق همکاری‌های متقابل، نهادهای بین‌المللی و وابستگی‌های اقتصادی، منافع مشترک خود را دنبال کنند و از درگیری‌های نظامی اجتناب ورزند. به‌بیان‌دیگر، لیبرالیسم بر این فرض استوار است که عقلانیت و منافع بلندمدت دولت‌ها آن‌ها را به همکاری سوق می‌دهد، نه‌فقط به رقابت و جنگ.

ریشه‌های لیبرالیسم در فلسفه سیاسی غرب و اندیشه‌های متفکرانی چون جان لاک، ایمانوئل کانت و جرمی بنتام قرار دارد. این متفکران بر عقلانیت، آزادی فردی و پیشرفت بشری تأکید کرده‌اند. آنان معتقد بودند که روابط انسانی می‌تواند مبتنی بر اصول همکاری و احترام متقابل باشد و بنابراین، در روابط بین‌الملل نیز امکان دستیابی به صلح و همکاری وجود دارد .کانت در آثار خود، به‌ویژه ایده «صلح پایدار»، بر این نکته تأکید کرد که اگر دولت‌ها به‌سوی جمهوریت و قانون‌مداری حرکت کنند، احتمال جنگ کاهش می‌یابد. این اندیشه‌ها در قرن هجدهم و نوزدهم به‌ویژه از طریق جنبش‌های دموکراتیک و نظریات حقوق بشر گسترش یافتند و بعدها پایه‌ای نظری برای همکاری‌های بین‌المللی شدند.

لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، به‌ویژه در دوره‌های مختلف تاریخ، با تمرکز بر همکاری میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، به‌عنوان یک رویکرد غالب در سیاست جهانی ظاهر شد. بااین‌حال، نقدهای متعددی به آن وارد است: ازجمله این‌که لیبرالیسم گاه بیش‌ازاندازه خوش‌بینانه است و از تضادهای عمیق منافع میان قدرت‌های بزرگ غفلت می‌کند[۱].

۳-۲-۲. مفاهیم کلیدی لیبرالیسم: دموکراسی، تجارت آزاد، و نهادهای بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین مفاهیم در اندیشه لیبرالی، اهمیت دموکراسی و تجارت آزاد است. کانت در رساله صلح پایدار (۱۷۹۵) استدلال کرد که برای دستیابی به صلح جهانی باید دموکراسی‌ها گسترش یابند، تجارت آزاد رونق گیرد و

[۱] ونت، الکساندر. (۱۳۹۸). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل (مترجم: حمیره مشیرزاده). وزارت امور خارجه.

فدراسیونی از دولت‌ها تشکیل شود که همکاری‌های بین‌المللی را تسهیل کند. او بر این باور بود که دولت‌های دموکراتیک به‌طور طبیعی کمتر وارد جنگ می‌شوند و روابط آن‌ها بر همکاری و منافع مشترک استوار است. این ایده بعدها به «فرضیه صلح دموکراتیک» شهرت یافت، اما واقعیت‌های تاریخی مانند جنگ‌های میان برخی دولت‌های لیبرال، نشان داده است که این فرضیه مطلق نیست.

لیبرالیسم همچنین بر این باور است که دولت‌ها می‌توانند از طریق نهادهای بین‌المللی، هنجارهای مشترک و وابستگی متقابل اقتصادی، منافع مشترک خود را دنبال کنند و از درگیری‌ها اجتناب کنند. این نهادها می‌توانند هزینه‌های همکاری را کاهش دهند، اعتماد متقابل ایجاد کنند و از طریق اصولی چون حقوق بشر، دموکراسی و عدالت، نظم جهانی را پایدارتر کنند. به‌طور خاص، سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول (IMF) ، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی (WTO) ابزارهایی برای تسهیل همکاری و ایجاد نظم جهانی شناخته می‌شوند. بااین‌حال، تجربه نشان داده است که این نهادها اغلب تحت سلطه قدرت‌های بزرگ عمل می‌کنند و در مواردی به‌جای عدالت، منافع هژمون را بازتولید کرده‌اند.

از منظر اندیشه اسلامی، همکاری بین‌المللی تنها زمانی مشروع و پایدار خواهد بود که بر پایه عدالت، برابری ملت‌ها و احترام به کرامت انسانی شکل گیرد. بنابراین، هرچند لیبرالیسم در نشان دادن امکان همکاری جهانی گامی مهم برداشته است، اما فقدان توجه به ارزش‌های اخلاقی و دینی یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های آن محسوب می‌شود.

۳-۲-۳. نظم جهانی لیبرالی: پساجنگ جهانی دوم و گسترش نهادهای بین‌المللی

پس از جنگ جهانی دوم، نظم جهانی لیبرالی با هژمونی ایالات‌متحده و گسترش نهادهای بین‌المللی برجسته‌تر شد. ایالات‌متحده در این دوره نقش رهبری در ساختار نظم جهانی را بر عهده گرفت و نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی برای تسهیل همکاری‌های اقتصادی و سیاسی میان دولت‌ها ایجاد شدند. این نظم لیبرال، که به نظم پساجنگ جهانی دوم معروف است، بر توسعه اقتصاد جهانی، گسترش دموکراسی و همکاری در زمینه‌هایی همچون بازسازی اقتصادی و مقابله با بحران‌های انسانی تأکید داشت. بااین‌حال، این نظم بیش از آن‌که تجسم عدالت جهانی باشد، بازتابی از برتری قدرت‌های پیروز جنگ بود و در بسیاری موارد منافع هژمون را بر منافع جمعی مقدم می‌داشت.

نظم لیبرال پساجنگ دوم، که ایالات‌متحده در آن به‌عنوان هژمون جهانی نقش ایفا می‌کرد، بر توسعه روابط اقتصادی، همکاری‌های سیاسی و گسترش حقوق بشر تأکید می‌کرد. یکی از اهداف اصلی این نظم، ترویج دموکراسی در کشورهای مختلف و کاهش احتمال بروز جنگ‌های جهانی جدید بود. آمریکا از طریق نهادهایی

مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به بازسازی اقتصادهای جنگ‌زده کمک کرد و درعین‌حال از توسعه دموکراسی در کشورهایی که تحت سلطه رژیم‌های استبدادی بودند حمایت نمود. بااین‌حال، تجربه نشان داد که این نهادها اغلب در خدمت تثبیت نفوذ آمریکا و متحدانش قرار گرفتند و مشروعیت ادعای بی‌طرفی آن‌ها بارها زیر سؤال رفت.

در دهه ۱۹۹۰، پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، شاهد گسترش دموکراسی در بسیاری از کشورهای جهان بودیم. این گسترش بیشتر به‌واسطه فرآیندهای اقتصادی و نهادهای بین‌المللی صورت گرفت. این فرآیندها به کشورهای درحال‌توسعه امکان دادند به بازارهای جهانی دسترسی پیدا کنند و از مزایای تجارت آزاد بهره‌مند شوند. اما، همین روند جهانی‌سازی شکاف‌های اقتصادی جدیدی ایجاد کرد که اغلب به نفع قدرت‌های صنعتی بود و نابرابری شمال–جنوب را افزایش داد[۱].

۳-۲-۴. رشد تجارت جهانی و نهادهای بین‌المللی

یکی از دستاوردهای مهم لیبرالیسم، توسعه و رشد تجارت جهانی است که می‌تواند به افزایش رفاه و توسعه اقتصادی کمک کند. نهادهایی همچون سازمان تجارت جهانی (WTO) و صندوق بین‌المللی پول (IMF) با تسهیل تجارت آزاد و کاهش موانع تجاری، به روابط اقتصادی میان دولت‌ها کمک کرده‌اند. لیبرالیسم، به‌ویژه در ایجاد و تقویت نهادهایی که همکاری‌های اقتصادی را ممکن می‌سازند، نقش حیاتی ایفا کرده است. بااین‌حال، بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه معتقدند این نهادها اغلب قواعدی تحمیل کرده‌اند که بیشتر منافع قدرت‌های غربی را تأمین می‌کند و استقلال اقتصادی دیگران را محدود می‌سازد[۲].

۳-۲-۵. نقدهای وارد به لیبرالیسم

لیبرالیسم در روابط بین‌الملل با انتقادات فراوانی روبه‌رو شده است. رئالیست‌ها معتقدند که این مکتب بیش‌ازحد خوش‌بینانه است و در ارزیابی طبیعت روابط بین‌الملل، منافع ملی و رقابت قدرت را نادیده می‌گیرد. آنان بر این باورند که در یک سیستم آنارشیک جهانی، رقابت قدرت‌ها همچنان عامل اصلی تعیین سیاست‌های دولت‌هاست و

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰.

[۲] Yagoubi, M. (۲۰۲۱). THE ALGERIAN APPROACH TO SOUTH-SOUTH ECONOMIC COOPERATION AND THE CHALLENGE OF EXPORT DIVERSIFICATION: AN ALTERNATIVE OR COMPLEMENTARY STRATEGY FOR NORTH-SOUTH COOPERATION. ۱۶۷–۱۵۰ ,(۲)۹.

نهادهای بین‌المللی نمی‌توانند به‌طور کامل از درگیری‌ها جلوگیری کنند. از دیدگاه رئالیسم، نهادهای بین‌المللی تنها ابزارهایی هستند که قدرت‌های بزرگ برای حفظ منافع خود از آن‌ها بهره می‌گیرند. همچنین نظریه‌پردازان انتقادی بر این نکته تأکید دارند که لیبرالیسم به نابرابری در دسترسی به نهادهای بین‌المللی بی‌توجه است و درنتیجه، مشروعیت نظم لیبرال زیر سؤال می‌رود.

یکی دیگر از نقدهای جدی، نابرابری در تصمیم‌گیری جهانی است. نهادهای بین‌المللی، که معمولاً تحت سلطه قدرت‌های غربی هستند، اغلب منافع کشورهای درحال‌توسعه را نمایندگی نمی‌کنند. کشورهایی که بیشترین نیاز به حمایت اقتصادی دارند، در فرآیندهای تصمیم‌گیری کمتر شنیده می‌شوند. از منظر عدالت محور، چنین وضعیتی با اصول همکاری واقعی مغایرت دارد. در اندیشه اسلامی، همکاری جهانی تنها زمانی مشروع است که بر اساس عدالت و رفع تبعیض شکل گیرد، نه بر مبنای بازتولید سلطه.

۳-۲-۶. نئولیبرالیسم: تحول در اندیشه لیبرالی و تأکید بر نهادهای بین‌المللی

نئولیبرالیسم، به‌عنوان نسخه‌ای تکامل‌یافته از لیبرالیسم، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شکل گرفت و بر نقش نهادهای بین‌المللی در تسهیل همکاری و کاهش هزینه‌های تعامل میان دولت‌ها تأکید بیشتری داشت. این مکتب معتقد است که حتی در شرایط آنارشی، همکاری‌های بین‌المللی از طریق نهادها می‌تواند مفید باشد و به ثبات جهانی کمک کند. این رویکرد، برخلاف رئالیسم، خوش‌بینانه‌تر به امکان تنظیم رفتار دولت‌ها از طریق رژیم‌های بین‌المللی می‌نگرد.

نئولیبرالیسم تأکید دارد که نهادهای بین‌المللی می‌توانند با فراهم آوردن چارچوبی منظم برای تعاملات، هزینه‌های همکاری را کاهش دهند و باعث افزایش شفافیت، اعتماد و هماهنگی میان دولت‌ها شوند. به‌عبارت‌دیگر، نهادهایی مانند سازمان ملل متحد، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی می‌توانند محیطی پیش‌بینی پذیر ایجاد کنند و از بروز جنگ‌های ناشی از محاسبات اشتباه جلوگیری نمایند. بااین‌حال، منتقدان معتقدند که این خوش‌بینی گاه واقع‌گرایانه نیست، چراکه بسیاری از این نهادها خود درگیر مناسبات قدرت هستند و بی‌طرفی ادعایی‌شان محل تردید است.

لیبرالیسم و نئولیبرالیسم به‌عنوان دو رویکرد مهم در روابط بین‌الملل، ابزارهایی برای توضیح همکاری‌های جهانی و نقش نهادها ارائه می‌دهند. این رویکردها بر اهمیت همکاری اقتصادی و اجتماعی و گسترش دموکراسی تأکید دارند. در دنیای امروز، نهادهای بین‌المللی در تسهیل تجارت جهانی، کاهش درگیری‌ها و حفظ نظم جهانی نقش اساسی دارند. اما، از منظر تحلیلی، نمی‌توان از محدودیت‌های این نظریات چشم‌پوشی کرد: نابرابری اقتصادی،

سلطه سیاسی و غفلت از ارزش‌های اخلاقی همچنان چالش‌های مهمی هستند. در چارچوب اندیشه اسلامی، نظم جهانی باید نه‌تنها بر همکاری و تجارت آزاد، بلکه بر عدالت، احترام به ملت‌ها و کرامت انسانی استوار باشد[۱].

۳-۲-۷. نئولیبرالیسم: نهادگرایی و وابستگی متقابل

نئولیبرالیسم، که در دهه ۱۹۸۰ به‌ویژه توسط نظریه‌پردازانی چون رابرت کوهن و جوزف نای در کتاب قدرت و وابستگی متقابل (۱۹۷۷)توسعه یافت[۲]، نسخه‌ای اصلاح‌شده از لیبرالیسم است که تأکید بیشتری بر نقش نهادهای بین‌المللی در کاهش اثرات آنارشی در نظام جهانی دارد. برخلاف رئالیسم که رقابت و درگیری را ویژگی ذاتی نظام بین‌الملل می‌داند، نئولیبرالیسم معتقد است که حتی در محیط آنارشیک نیز دولت‌ها می‌توانند با ایجاد نهادها، قوانین و هنجارهای مشترک، از درگیری‌ها جلوگیری کرده و همکاری را تسهیل کنند. نهادهایی مانند سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی(WTO) ، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی، در این چارچوب به‌عنوان ابزارهایی برای کاهش نبود اطمینان و افزایش شفافیت عمل می‌کنند .این نگاه درواقع تلاش می‌کند نشان دهد که قدرت نرم و ساختارهای نهادی می‌توانند جایگزینی برای منطق صرفِ قدرت سخت باشند، هرچند منتقدان معتقدند این نهادها اغلب تحت سلطه هژمون‌ها عمل می‌کنند[۳].

۳-۲-۸. وابستگی متقابل: همکاری‌های جهانی و مزایای آن

یکی از مفاهیم کلیدی در نئولیبرالیسم، «وابستگی متقابل» است. این مفهوم تأکید دارد که دولت‌ها از طریق تجارت، سرمایه‌گذاری و ارتباطات فرهنگی به هم پیوند می‌خورند و این پیوندها هزینه جنگ و تعارض را افزایش می‌دهد. در جهان امروز، ارتباطات میان دولت‌ها در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بیش از هر زمان دیگری پیچیده شده است. وابستگی متقابل انگیزه‌های زیادی برای همکاری ایجاد می‌کند، زیرا کشورها

---

[۱] Chan, S., Feng, H., He, K., & Hu, W. (۲۰۲۱). Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order. Oxford University Press.

[۲] Spindler, M. (۲۰۰۷). Robert O. Keohane/Joseph S. Nye, Power and Interdependence. World Politics in Transition, Boston ۱۹۷۷. In Schlüsselwerke der Politikwissenschaft (pp. ۲۰۵-۲۰۹). Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften.

[۳] Antunes de Oliveira, F., & Kvangraven, I. H. (۲۰۲۳). Back to Dakar: Decolonizing international political economy through dependency theory. Review of International Political Economy, ۳۰(۵), ۱۶۷۶-۱۷۰۰.

درمی‌یابند که در یک محیط جهانی‌شده، جنگ یا تنش می‌تواند منافع همه را تهدید کند .از این منظر، تجارت آزاد و زنجیره‌های تأمین جهانی عملاً به‌مثابه «بازدارنده»های نوین عمل می‌کنند.

به‌عنوان نمونه، وابستگی‌های اقتصادی ناشی از تجارت جهانی که تحت نظارت سازمان تجارت جهانی قرار دارد، دولت‌ها را از تشدید درگیری‌ها بازمی‌دارد. نئولیبرالیسم همچنین بر این باور است که کشورها می‌توانند با تدوین قوانین مشترک در نهادهای بین‌المللی به هم‌افزایی اقتصادی دست یابند. این وابستگی نه‌تنها هزینه‌های جنگ را بالا می‌برد، بلکه دولت‌ها را به سمت راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز سوق می‌دهد. به‌ویژه در حوزه‌هایی همچون تغییرات اقلیمی، بهداشت جهانی و بحران‌های مالی، منطق وابستگی متقابل نشان داده است که بقا و پیشرفت هر کشور در گرو همکاری جمعی است. درعین‌حال، از منظر اندیشه اسلامی، وابستگی متقابل زمانی مثبت و مشروع است که به سلطه اقتصادی قدرت‌های بزرگ و وابستگی تحمیلی ملت‌های ضعیف منجر نشود.

۳-۲-۹. نظم برتون وودز: ساختار اقتصادی جهانی نئولیبرالی

نظم برتون وودز (۱۹۴۴) یکی از مهم‌ترین نمونه‌های تلاش نئولیبرالی برای ایجاد نظم اقتصادی جهانی است. پس از جنگ جهانی دوم، نهادهای بین‌المللی تحت این چارچوب برای تثبیت اقتصاد جهانی و جلوگیری از بحران‌های مالی ایجاد شدند. هدف اصلی آن‌ها کمک به کشورهای جنگ‌زده و سازمان‌دهی اقتصاد جهانی بر اساس اصول همکاری و تجارت آزاد بود. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از مهم‌ترین نهادهای این نظم بودند که وظیفه ارائه وام و تنظیم سیاست‌های اقتصادی را بر عهده گرفتند. این نظم با اتکا به اصل «نهادگرایی اقتصادی» سعی داشت ثبات را از طریق قواعد و قراردادها تضمین کند.

هدف اصلی برتون وودز ایجاد دستگاهی بود که منافع اقتصادی بین‌المللی را از طریق همکاری دولت‌ها تأمین کند. این نظم بر کاهش موانع تجاری، تسهیل جریان سرمایه و ایجاد ثبات مالی جهانی تأکید داشت. قوانین تجارت آزاد، که بعدها با تشکیل سازمان تجارت جهانی (WTO) تکامل یافت، بخش مهمی از این چارچوب بود و زمینه‌ساز رشد تجارت بین‌الملل شد .بااین‌حال، این نظم به‌طور عینی بیشتر بازتاب منافع قدرت‌های پیروز جنگ بود تا خواسته‌های جمعی ملت‌ها.

در دهه ۱۹۹۰، «اجماع واشنگتن» به‌عنوان ادامه سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی ظهور کرد. این سیاست‌ها شامل خصوصی‌سازی صنایع دولتی، آزادسازی تجارت و کاهش مداخله دولت‌ها در اقتصاد بود. طرفداران آن ادعا می‌کردند که چنین اصلاحاتی توسعه را تسهیل می‌کند، اما، بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه معتقد بودند که این سیاست‌ها بیشتر به نفع اقتصادهای پیشرفته است و موجب افزایش نابرابری جهانی شد .از دیدگاه انتقادی و به‌ویژه بر اساس اندیشه اسلامی، نظم برتون وودز و سیاست‌های نئولیبرالی بعدی با ضعف بزرگی مواجه بودند: بی‌توجهی

به عدالت اجتماعی و تمرکز بیش‌ازحد بر منافع اقتصادی نخبگان جهانی. نظم اقتصادی پایدار باید بر مبنای عدالت، حمایت از ملت‌های ضعیف و جلوگیری از سلطه مالی قدرت‌های بزرگ شکل گیرد[۱].

۳-۲-۱۰. قدرت نرم و نقش آن در حفظ نظم جهانی

نئولیبرالیسم همچنین به مقوله «قدرت نرم» و نقش آن در حفظ نظم جهانی توجه ویژه دارد. قدرت نرم بدین معناست که کشورها نه‌فقط از طریق ابزارهای سخت مانند نیروی نظامی و اقتصاد، بلکه با جذب فرهنگی، انتقال ارزش‌ها و مشروعیت بخشی به نظم مطلوب خود می‌توانند نفوذشان را گسترش دهند. ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر، که توسط نهادهایی چون سازمان ملل و اتحادیه اروپا ترویج می‌شوند، بخشی از قدرت نرم به شمار می‌آیند که در خدمت تقویت نظم جهانی قرار می‌گیرند.

قدرت نرم به‌ویژه در ایجاد روابط مثبت میان کشورها و کاهش احتمال تنش‌های بین‌المللی مؤثر است. این راهبرد به دولت‌ها امکان می‌دهد به‌جای توسل به زور، اهداف خود را از طریق جذابیت فرهنگی و ایدئولوژیک دنبال کنند. برای مثال، ایالات‌متحده و اتحادیه اروپا با بهره‌گیری از قدرت نرم خود در گسترش دموکراسی و حقوق بشر، کوشیده‌اند نظمی جهانی مبتنی بر اصول لیبرالی ایجاد کنند .بااین‌حال، از دیدگاه انتقادی، قدرت نرم در بسیاری مواقع ابزاری برای بازتولید هژمونی غربی بوده است، نه وسیله‌ای برای عدالت یا همکاری واقعی. از منظر اسلامی نیز اگر ارزش‌های تبلیغ‌شده فاقد عدالت و احترام به هویت ملت‌ها باشند، قدرت نرم به‌جای ابزار صلح، به سازوکاری برای نفوذ و سلطه بدل خواهد شد.

۳-۲-۱۱. انتقادات به نئولیبرالیسم: نابرابری و مقاومت در برابر جهانی‌شدن

باوجود مزایای ادعایی، نئولیبرالیسم با نقدهای جدی روبه‌روست. یکی از مهم‌ترین انتقادات این است که نهادهای نئولیبرالی اغلب منافع قدرت‌های بزرگ را بازتولید کرده و نابرابری جهانی را تشدید می‌کنند. این نهادها در دست کشورهای غربی متمرکز هستند و تصمیماتشان بیش از آنکه بازتاب منافع جمعی باشد، بر اساس منافع اقتصادی قدرت‌های صنعتی اتخاذ می‌شود .نتیجه آن است که کشورهای درحال‌توسعه با بدهی‌های سنگین، شرایط تحمیلی و نابرابری‌های تجاری مواجه می‌شوند، درحالی‌که کشورهای توسعه‌یافته بیشترین سود را می‌برند.

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰.

انتقاد دیگر، محدودیت نئولیبرالیسم در ایجاد نظم اقتصادی متوازن است. سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر کاهش مداخله دولت، خصوصی‌سازی و آزادسازی تجارت، در برخی کشورها پیامدهای منفی مانند افزایش فقر و بیکاری ایجاد کرده است. در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه، اجرای نسخه‌های تجویزی نهادهای بین‌المللی به تضعیف دولت‌های رفاه و کاهش خدمات عمومی انجامید و این امر موجب نارضایتی اجتماعی گسترده شد. در اندیشه اسلامی، چنین سیاست‌هایی به دلیل غفلت از عدالت اجتماعی و حمایت از محرومان، ناقص و حتی مضر قلمداد می‌شوند.

۳-۲-۱۲. ظهور پوپولیسم و ملی‌گرایی در برابر جهانی‌شدن نئولیبرال

ظهور پوپولیسم و ملی‌گرایی در قرن بیست‌ویکم نشان‌دهنده واکنشی جدی به جهانی‌شدن نئولیبرالی است. در این دوره، بسیاری از کشورها با تقویت سیاست‌های ملی‌گرایانه و محافظه‌کارانه، از ایده‌های جهانی‌شدن فاصله گرفتند. پدیده‌هایی همچون برگزیت (خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا) و انتخاب دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، نمونه‌های بارز این روند هستند. این تحولات نشان داد که جهانی‌شدن لیبرالی و نئولیبرالی نه‌تنها همه جوامع را منتفع نکرده، بلکه موجب تشدید نابرابری و بی‌اعتمادی عمومی شده است.

جنبش‌های پوپولیستی و ملی‌گرایانه ریشه در احساسات ضد جهانی‌شدن دارند؛ مخالفت با تجارت آزاد، انتقاد از نهادهای بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی، و تأکید بر حمایت از صنایع داخلی، از مهم‌ترین جلوه‌های این مقاومت است. کشورهای مختلف در مواجهه با بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، بیش‌ازپیش به سیاست‌های ملی‌گرایانه روی آورده‌اند؛ امری که در تضاد با اصول نئولیبرالیسم قرار دارد. از این منظر، می‌توان گفت که مشروعیت نظم نئولیبرالی به چالش کشیده شده و چشم‌انداز بازگشت به سیاست‌های متکی بر حاکمیت ملی پررنگ‌تر شده است. از دیدگاه اسلامی نیز چنین مقاومت‌هایی زمانی معنادار خواهد بود که به‌جای بازتولید ناسیونالیسم افراطی، به‌سوی ایجاد نظمی عادلانه و مردم محور سوق داده شود[۱].

۳-۲-۱۳. نئولیبرالیسم در تحلیل نظم جهانی

باوجود انتقادات گسترده، نئولیبرالیسم همچنان چارچوبی قدرتمند برای تحلیل همکاری‌های جهانی محسوب می‌شود. به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند توافق‌نامه‌های اقلیمی (مانند پیمان پاریس) یا رژیم‌های تجاری، این مکتب با

[۱] Rueda, D. (۲۰۲۱). Is populism a political strategy? A critique of an enduring approach. Political studies, ۶۹(۲), ۱۶۷-۱۸۴.

تأکید بر اهمیت نهادهای بین‌المللی و وابستگی متقابل توضیح می‌دهد که چگونه دولت‌ها می‌توانند از طریق همکاری چندجانبه و ایجاد رژیم‌های جهانی به حل مشکلات مشترک بپردازند. این رویکرد نشان می‌دهد که حتی در محیط آنارشیک نیز می‌توان سازوکارهایی طراحی کرد که مانع از بازتولید صرف منطق قدرت شوند.

از این منظر، نئولیبرالیسم همچنان چارچوبی معتبر برای تحلیل نظم بین‌المللی مدرن است. این نظریه می‌تواند در بررسی چالش‌هایی همچون تغییرات اقلیمی، بحران‌های انسانی و تنش‌های تجاری به کار رود. بااین‌حال، نقطه‌ضعف آن بی‌توجهی به ابعاد اخلاقی و ارزشی همکاری‌هاست؛ جایی که از منظر اسلامی، عدالت و رعایت کرامت ملت‌ها شرط اساسی برای مشروعیت نظم جهانی است.

۳-۲-۱۴. کاربرد لیبرالیسم در نظم‌های بین‌المللی

لیبرالیسم و نئولیبرالیسم دو نظریه اصلی برای تحلیل نظم‌های جهانی مبتنی بر همکاری هستند. این دو مکتب، به‌ویژه در شرایطی که دولت‌ها به دنبال جلوگیری از درگیری و ایجاد نهادهای بین‌المللی هستند، اهمیت دارند. لیبرالیسم، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، با تمرکز بر همکاری میان دولت‌ها، تقویت ارزش‌های دموکراتیک و تأکید بر حقوق بشر و عدالت، به‌عنوان رویکردی غالب مطرح شد. نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در این چارچوب به‌عنوان ابزارهایی برای همکاری و ایجاد نظم جهانی معرفی شدند. اما در عمل، این نهادها اغلب با نبود توازن قدرت مواجه بوده‌اند و بسیاری از دولت‌های ضعیف‌تر، آن‌ها را بیشتر به‌عنوان ابزار قدرت‌های بزرگ تلقی کرده‌اند.

۳-۲-۱۵. نظم پساجنگ جهانی دوم و تأسیس نهادهای بین‌المللی

نظم پساجنگ جهانی دوم، به‌ویژه با تأسیس نهادهایی چون سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و مؤسسات برتون وودز، با هدف همکاری چندجانبه و مدیریت مسائل جهانی شکل گرفت. این نهادها وظیفه داشتند از بروز جنگ‌های بزرگ جلوگیری کنند و ساختارهایی برای تنظیم روابط اقتصادی و سیاسی بین دولت‌ها فراهم سازند .ایالات‌متحده به‌عنوان قدرت پیروز جنگ در این نظم نقش هژمونیک ایفا کرد و توانست قواعد بین‌المللی را در جهت منافع خود نیز طراحی کند.

سازمان ملل متحد به‌عنوان نهاد اصلی برای حفظ صلح و ارتقای حقوق بشر تأسیس شد و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای بازسازی اقتصادهای جنگ‌زده و حمایت از رشد جهانی ایجاد شدند. این نهادها در دهه‌های نخست پس از جنگ، به تقویت همکاری‌های چندجانبه کمک کردند. بااین‌وجود، نقدهای فراوانی به ساختار

تصمیم‌گیری آن‌ها وارد شد؛ چراکه مشارکت کشورهای درحال‌توسعه اغلب محدود بود و این امر موجب تداوم نابرابری در نظام جهانی شد[۱].

۳-۲-۱۶. گسترش دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی در دهه ۱۹۹۰

گسترش دموکراسی در دهه ۱۹۹۰ نیز در چارچوب لیبرالیسم قابل تبیین است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بسیاری از کشورها در اروپا و آمریکای لاتین به‌سوی نظام‌های دموکراتیک حرکت کردند. این روند با حمایت سیاسی و اقتصادی قدرت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تسریع شد. اما تجربه نشان داد که این گسترش اغلب با فشارهای بیرونی و شروط اقتصادی همراه بود و در بسیاری موارد دموکراسی‌های شکننده و وابسته ایجاد کرد.

نهادهای بین‌المللی با ارائه کمک‌های مالی و مشاوره‌های اقتصادی، نقش مهمی در هدایت کشورهای تازه دموکرات ایفا کردند. سازمان‌های غیردولتی (NGOها) نیز در این دوره رشد کردند و در زمینه‌هایی مانند حقوق بشر و محیط‌زیست فعال شدند. این پویایی‌ها هرچند به تقویت نظم لیبرال کمک کردند، اما به دلیل غفلت از عدالت اجتماعی و احترام به هویت‌های فرهنگی، در برخی کشورها به مقاومت و بازگشت به ملی‌گرایی انجامید. از منظر اسلامی، گسترش ارزش‌ها زمانی پایدار است که با عدالت، احترام به تنوع و استقلال ملت‌ها همراه باشد، نه‌فقط با فشار قدرت‌های خارجی.

۳-۲-۱۷. چالش‌های جهانی در قرن بیست‌ویکم: تغییرات اقلیمی و همه‌گیری کووید-۱۹

در قرن بیست‌ویکم، چالش‌هایی نوین مانند تغییرات اقلیمی و همه‌گیری کووید-۱۹ بیش‌ازپیش ضرورت همکاری‌های جهانی را آشکار ساختند. این مسائل که تأثیرات گسترده‌ای بر سلامت، اقتصاد و محیط‌زیست جهان دارند، اهمیت نهادهای بین‌المللی و سیاست‌های چندجانبه را برجسته کرده‌اند. در این چارچوب، نئولیبرالیسم با تأکید بر وابستگی متقابل، همکاری اقتصادی و نهادهای جهانی، ابزاری تحلیلی برای توضیح تلاش‌های بین‌المللی در مقابله با این بحران‌ها ارائه می‌دهد، هرچند در عمل محدودیت‌های آن نیز آشکار شده است.

سازمان‌هایی مانند سازمان بهداشت جهانی (WHO) و برنامه محیط‌زیست سازمان ملل (UNEP) نقش مهمی در مدیریت این بحران‌ها ایفا کردند. در بحران کووید-۱۹، این نهادها توانستند هماهنگی‌هایی برای توزیع واکسن و مدیریت منابع بهداشتی فراهم آورند. این اقدام‌ها نشان دادند که همکاری جهانی برای حل مسائل مشترک

---

[۱] فقیه حبیبی علی. (۲۰۲۲). مسئولیت بین المللی دولت ها در قبال نقض حقوق محیط زیست.

ضروری است. بااین‌حال، ناکامی در توزیع عادلانه واکسن و اولویت یافتن منافع ملی قدرت‌های بزرگ ضعف‌های بنیادین نظم موجود را نمایان ساخت[۱].

بحران آب در خاورمیانه و تنش‌های ناشی از تغییرات اقلیمی نیز نمونه‌های جدیدی از ضرورت همکاری جهانی هستند.

۳-۲-۱۸. ناکامی‌ها و محدودیت‌های نهادهای بین‌المللی

باوجود اهمیت نهادها، ناکامی‌های آن‌ها نیز به چشم می‌آید. در حوزه تغییرات اقلیمی، نهادهای بین‌المللی نتوانسته‌اند توافقات الزام‌آوری برای کاهش گازهای گلخانه‌ای وضع کنند. پیمان پاریس اگرچه گامی مثبت تلقی شد، اما بسیاری از کشورها، به‌ویژه بزرگ‌ترین تولیدکنندگان مانند چین و ایالات‌متحده، در اجرای واقعی آن کوتاهی کردند. این مسئله نشان داد که منطق همکاری نئولیبرالی در برابر منافع ملی قدرت‌های بزرگ به‌سادگی به حاشیه رانده می‌شود.

نهادهای زیست‌محیطی موجود تاکنون قادر نبوده‌اند سازوکارهای الزام‌آور و مؤثری برای وادار کردن دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی به کاهش آلاینده‌ها ایجاد کنند. این وضعیت ضرورت اصلاحات اساسی در ساختارها و تدوین سیاست‌های قوی‌تر را نشان می‌دهد. از منظر اسلامی نیز، این ناکامی ناشی از غفلت از عدالت زیست‌محیطی است؛ زیرا بهره‌کشی نامحدود از منابع طبیعی بدون رعایت مسئولیت اخلاقی در قبال نسل‌های آینده، خلاف اصول اخلاقی و دینی محسوب می‌شود.

۳-۲-۱۹. همه‌گیری کووید-۱۹ و چالش‌های جهانی دیگر

همه‌گیری کووید-۱۹ نمونه‌ای دیگر از ضعف همکاری جهانی بود. هرچند سازمان بهداشت جهانی نقشی اساسی در مدیریت بحران ایفا کرد، اما، بسیاری از کشورها در مراحل اولیه به سیاست‌های ملی‌گرایانه و بستن مرزها روی آوردند. این امر نشان داد که در شرایط بحران، منطق منافع ملی بر همکاری جهانی غالب می‌شود .مشکل اصلی، نبود سازوکارهای الزام‌آور و بی‌اعتمادی دولت‌ها به تعهدات بین‌المللی بود.

---

[۱] Wahaj, Z., Alam, M. M., & Al-Amin, A. Q. (۲۰۲۲). Climate change and COVID-۱۹: shared challenges, divergent perspectives, and proposed collaborative solutions. Environmental Science and Pollution Research, ۲۹(۱۱), ۱۶۷۳۹-۱۶۷۴۸.

کشورهای کم برخوردار به‌ویژه در دسترسی به واکسن با مشکلات جدی مواجه شدند و این امر نابرابری‌های جهانی را تشدید کرد. این تجربه نمایانگر نیاز به ساختارهایی است که بتوانند توزیع منابع را عادلانه‌تر سازمان‌دهی کنند. از این منظر، اصلاح نهادهای بهداشتی جهانی نه‌فقط یک ضرورت فنی بلکه یک الزام اخلاقی است؛ چراکه در نگاه دینی و انسانی، سلامت یک حق عمومی و جهانی است و نباید قربانی رقابت‌های ژئوپلیتیک شود[۱].

۳-۲-۲۰. نتیجه‌گیری: نیاز به اصلاحات و تقویت همکاری‌های جهانی

در مجموع، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم همچنان چارچوب‌های مهمی برای تحلیل نظم‌های جهانی مبتنی بر همکاری هستند. نهادهای بین‌المللی در حوزه‌هایی همچون تجارت، حقوق بشر و امنیت جهانی نقشی کلیدی ایفا می‌کنند و یکی از ابزارهای اصلی برای ایجاد ثبات جهانی محسوب می‌شوند .اما تجربه بحران‌های معاصر نشان داده است که بدون اصلاحات بنیادین و الزام‌آوری، این نهادها نمی‌توانند پاسخگوی چالش‌های جهانی باشند.

نظریه‌های روابط بین‌الملل باید به‌طور مستمر با تحولات نوین مواجه شوند و نهادهای بین‌المللی نیز باید خود را با شرایط متغیر وفق دهند. همکاری در زمینه تغییرات اقلیمی، بحران‌های بهداشتی و نابرابری‌های اقتصادی نیازمند تعهد جدی‌تر دولت‌ها و مشارکت عادلانه‌تر همه کشورهاست. از منظر اسلامی، اصلاح نظم جهانی تنها در صورتی پایدار خواهد بود که عدالت، کرامت انسانی و مسئولیت اخلاقی نسبت به محیط‌زیست و ملت‌های ضعیف در مرکز آن قرار گیرد. چنین اصلاحی می‌تواند راه را برای نظمی جهانی‌تر و پایدارتر هموار سازد[۲].

۳-۳. سازه‌انگاری و نقش هنجارها

۳-۳-۱. مبانی سازه‌انگاری

سازه‌انگاری یا کنستراکتیویسم در روابط بین‌الملل، به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ و تحت تأثیر نظریه‌پردازانی چون الکساندر ونت در کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل (۱۹۹۹)، به‌طورجدی مطرح شد. این رویکرد بر اهمیت ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی تأکید دارد[۳]. برخلاف رئالیسم و لیبرالیسم که بیشتر به عوامل

---

[۱] Wahaj, Z., Alam, M. M., & Al-Amin, A. Q. (۲۰۲۲). Climate change and COVID-۱۹: shared challenges, divergent perspectives, and proposed collaborative solutions. Environmental Science and Pollution Research, ۲۹(۱۱), ۱۶۷۳۹-۱۶۷۴۸.

[۲] Acharya, A. (۲۰۱۷). After liberal hegemony: The advent of a multiplex world order. Ethics & international affairs, ۳۱(۳), ۲۷۱-۲۸۵.

[۳] Wendt, A. (۱۹۹۹). Social theory of international politics (Vol. ۶۷). Cambridge university press.

مادی مانند قدرت، امنیت و اقتصاد توجه دارند، سازه‌انگاری نظام بین‌الملل را یک ساخت اجتماعی می‌داند که از طریق تعاملات میان بازیگران شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، آنارشی فقط به معنای نبود مرجع بالادستی نیست، بلکه نتیجه معانی و انتظاراتی است که دولت‌ها از خلال تعاملات خود می‌سازند.

وند با جمله مشهور خود که «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌سازند» بر این نکته تأکید کرد که نظم بین‌المللی وضعیتی ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه محصول فرآیندهای اجتماعی و هنجاری است که به‌طور مداوم بازتولید می‌شود. این نگاه تفاوتی بنیادی با رئالیسم دارد که آنارشی را ذاتی و تغییرناپذیر می‌بیند. درحالی‌که رئالیست‌ها ساختارهای مادی را تعیین‌کننده می‌دانند، سازه‌انگاری بر کنش متقابل هویت‌ها و ایده‌ها تأکید دارد و نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها در خلق نظم بین‌المللی فعالانه مشارکت دارند.

نظم بین‌المللی از منظر سازه‌انگاری مجموعه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و معانی مشترک است که رفتار دولت‌ها را هدایت می‌کنند. برای نمونه، اصل «مداخله نکردن» در نظم وستفالیایی، که پس از جنگ‌های سی‌ساله در اروپا (۱۶۴۸) پدید آمد، محصول اجماع تاریخی دولت‌ها بر احترام به حاکمیت ملی بود. این هنجار نه بر قدرت صرف، بلکه بر پذیرش اجتماعی و تاریخی یک قاعده مشترک استوار شد.

به‌طور مشابه، در نظم لیبرال پساجنگ سرد، هنجار «حقوق بشر» به‌عنوان یکی از اصول سیاست بین‌الملل تثبیت شد. نهادهایی همچون سازمان ملل و دادگاه‌های بین‌المللی این هنجار را ترویج کردند تا به‌تدریج به یک ارزش جهانی بدل شود .بااین‌حال، منتقدان بر این نکته تأکید دارند که این هنجارها گاه بیشتر بازتاب ارزش‌های غربی بوده‌اند تا یک اجماع واقعی جهانی. از منظر اسلامی، هنجارهایی همچون عدالت، حرمت خون بی‌گناهان و کرامت انسانی نیز می‌توانند به‌عنوان اصولی جهان‌شمول در نظم بین‌الملل موردتوجه قرار گیرند.

سازه‌انگاری همچنین هویت را یکی از عناصر کلیدی در تبیین رفتار دولت‌ها می‌داند. دولت‌ها تنها بر اساس منافع مادی عمل نمی‌کنند، بلکه بر پایه برداشت‌های هویتی و فرهنگی خود نیز تصمیم می‌گیرند. برای مثال، کشوری که هویت خود را «قدرت دموکراتیک» تعریف می‌کند، ممکن است سیاست خارجی‌اش را بر حمایت از رژیم‌های دموکراتیک بنا کند، درحالی‌که کشوری با هویت انقلابی یا مذهبی، سیاستی متفاوت اتخاذ خواهد کرد. این امر نشان می‌دهد که هویت و باورها به‌اندازه قدرت مادی در شکل‌دهی به سیاست جهانی تعیین‌کننده‌اند[۱].

نمونه بارز آن، نقش هویت‌های دموکراتیک در نظم جهانی دهه ۱۹۹۰ بود. بسیاری از کشورهای غربی با اتکا به هویت مشترک دموکراتیک، انگیزه بیشتری برای همکاری در نهادهای بین‌المللی داشتند. در مقابل، کشورهایی با هویت‌های متفاوت یا غیر دموکراتیک، مقاومت بیشتری در برابر نظم مبتنی بر حقوق بشر و ارزش‌های لیبرالی از

[۱] ونت، الکساندر. (۱۳۹۸). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل (مترجم: حمیره مشیرزاده). وزارت امور خارجه.

خود نشان دادند. این نشان می‌دهد که اختلاف در هویت‌ها می‌تواند هم عامل همکاری و هم عامل تعارض در نظام بین‌الملل باشد.

سازه‌انگاری به ما کمک می‌کند بفهمیم چرا برخی هنجارها و ارزش‌ها در طول زمان تغییر می‌کنند و چگونه این تغییرات بر نظم جهانی اثر می‌گذارند. برای نمونه، هنجارهایی چون «برده‌داری»، «استعمار» یا «حق توسعه» در طول تاریخ دگرگون شده‌اند و امروز معانی کاملاً متفاوتی دارند. این تحول‌پذیری نشان می‌دهد که نظم جهانی یک پدیده ایستا نیست، بلکه در فرایند اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مداوم ساخته و بازسازی می‌شود.

درنهایت، سازه‌انگاری با تمرکز بر نقش ایده‌ها و هنجارها، چشم‌اندازی متفاوت از روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. این نظریه بر این باور است که آینده نظم جهانی وابسته به آن است که دولت‌ها و ملت‌ها چه هویت‌ها و ارزش‌هایی را به رسمیت بشناسند .از منظر اسلامی، اگر این هویت‌ها و هنجارها با اصولی چون عدالت، تعاون و احترام به کرامت انسانی پیوند یابند، می‌توانند زمینه‌ساز نظمی جهانی‌تر و پایدارتر شوند.

۳-۳-۲. نقش هنجارها در نظم بین‌المللی

هنجارها در روابط بین‌الملل به‌عنوان قواعد مشترک رفتاری که توسط بازیگران جهانی پذیرفته می‌شوند، نقشی کلیدی در حفظ نظم جهانی ایفا می‌کنند. این هنجارها می‌توانند از طریق تعاملات دیپلماتیک، فشار نهادهای بین‌المللی و فعالیت سازمان‌های غیردولتی شکل گیرند و بر تصمیمات دولت‌ها اثرگذار باشند. آنچه سازه‌انگاری برجسته می‌کند این است که هنجارها محصولی اجتماعی‌اند و مشروعیتشان از پذیرش جمعی ناشی می‌شود، نه‌فقط از قدرت مادی.

هنجارهای حقوقی، اخلاقی و فرهنگی که در سطح جهانی به رسمیت شناخته می‌شوند، معمولاً از فرآیندهای اجتماعی و گفت‌وگوهای مداوم میان بازیگران بین‌المللی نشئت می‌گیرند. این هنجارها می‌توانند از تعاملات دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و حتی بازیگران غیردولتی همچون سازمان‌های حقوق بشری و جامعه مدنی برآمده و سپس به معیارهای سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها بدل شوند.

برای نمونه، هنجار «برابری حاکمیتی» که در منشور سازمان ملل (۱۹۴۵) تثبیت شد، بیان می‌کند که همه دولت‌ها باید در برابر حقوق بین‌الملل برابر باشند و استقلال سیاسی یکدیگر را محترم بشمارند. این اصل، از همان ابتدا در تنظیم روابط دیپلماتیک و توسعه حقوق بین‌الملل، نقشی بنیادین ایفا کرد .اما واقعیت تاریخی نشان داده است که این اصل گاه بیشتر جنبه نمادین داشته و در عمل، قدرت‌های بزرگ آن را نقض کرده‌اند؛ همین شکاف میان هنجار و واقعیت، نقطه‌ضعف نظم موجود است.

نمونه دیگر، هنجار «حقوق بشر» است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) تدوین شد. این هنجار به‌تدریج به بخشی از نظم لیبرال جهانی بدل گردید و مبنای مشروعیت بخشی به مداخلات بشردوستانه شد. در سطح داخلی نیز بسیاری از کشورها قوانین خود را با آن هماهنگ کردند. بااین‌حال، منتقدان بر این باورند که حقوق بشر در بسیاری موارد ابزار سیاست قدرت‌های غربی بوده است و نه یک هنجار جهان‌شمول. از منظر اسلامی نیز، هرچند کرامت انسانی اصل بنیادی است، اما، استفاده ابزاری از آن برای مداخله در امور کشورها فاقد مشروعیت تلقی می‌شود.

در چارچوب سازه‌انگاری، این هنجارها حاصل فرآیندهای اجتماعی‌اند. به گفته ونت، «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌سازند»؛ به همین ترتیب، هنجارهایی چون مداخله نکردن، احترام به حقوق بشر یا پذیرش دموکراسی نیز از طریق گفت‌وگوهای دیپلماتیک، تصمیمات نهادهای بین‌المللی و فشار سازمان‌های مدنی ساخته و تقویت می‌شوند .این نشان می‌دهد که تغییر هنجارها می‌تواند به تغییرات اساسی در نظم جهانی بینجامد، همان‌گونه که در پایان جنگ سرد مشاهده شد.

بااین‌حال، سازه‌انگاری نیز با انتقاداتی مواجه است. رئالیست‌ها معتقدند که این رویکرد اهمیت قدرت‌های مادی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. از دید آنان، در شرایط آنارشی جهانی، رقابت قدرت و منافع ملی همچنان عوامل تعیین‌کننده‌اند و هنجارها تنها تا جایی مؤثرند که با منافع قدرت‌های بزرگ در تضاد نباشند. به‌بیان‌دیگر، هنجارها درنهایت توسط دولت‌های قدرتمند ابزارمند می‌شوند و نه الزاماً مستقل از قدرت[۱].

از سوی دیگر، نظریه‌پردازان انتقادی بر این نکته تأکید دارند که سازه‌انگاری به نابرابری‌های ساختاری توجه کافی ندارد. آن‌ها استدلال می‌کنند که نهادهای بین‌المللی که مدعی حمایت از هنجارهای جهانی‌اند، اغلب تحت سلطه قدرت‌های غربی عمل می‌کنند. درنتیجه، بسیاری از هنجارها بیش از آنکه بازتاب اجماع جهانی باشند، برساخته‌هایی در خدمت تداوم سلطه سیاسی و اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته هستند.

باوجوداین انتقادات، سازه‌انگاری ابزار تحلیلی قدرتمندی برای توضیح تحولاتی چون پایان جنگ سرد ارائه می‌دهد. تغییرات هویتی و هنجاری در شوروی و بلوک شرق، که به پذیرش ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر منجر شد، نمونه بارزی از تأثیر هنجارها بر نظم جهانی است .این تجربه نشان داد که فروپاشی یک نظم مادی می‌تواند درنتیجه تغییر در ایده‌ها و هویت‌ها رخ دهد، نه‌فقط شکست نظامی یا اقتصادی.

در مجموع، هنجارها یکی از ارکان اصلی نظم بین‌المللی در چارچوب سازه‌انگاری محسوب می‌شوند. آن‌ها قادرند رفتار دولت‌ها را شکل دهند و مسیر همکاری‌های جهانی را تغییر دهند. درعین‌حال، محدودیت‌های ناشی از سلطه قدرت‌ها و استفاده ابزاری از هنجارها نیز نباید نادیده گرفته شود. از منظر اسلامی، تنها هنجارهایی می‌توانند

---

[۱] مشیرزاده، & حمیرا. (۲۰۲۳). رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران. پژوهشنامه روابط جهانی، ۱(۱)، ۱-۳۲.

مشروعیت پایدار داشته باشند که بر پایه عدالت، کرامت انسانی و برابری واقعی ملت‌ها شکل گیرند؛ در غیر این صورت، به‌جای تقویت نظم جهانی، به بازتولید بی‌عدالتی خواهند انجامید.

۳-۳-۳. کاربرد سازه‌انگاری در نظم‌های بین‌المللی

سازه‌انگاری به‌ویژه در تحلیل نظم‌های بین‌المللی که بر پایه هنجارها و هویت‌ها شکل گرفته‌اند، کاربرد گسترده‌ای دارد. این مکتب تأکید دارد که نظم‌های جهانی نه‌فقط محصول منافع مادی و رقابت‌های قدرت، بلکه نتیجه تعاملات اجتماعی، شکل‌گیری هویت‌ها و پذیرش جمعی هنجارها هستند. از این منظر، فهم نظم بین‌المللی بدون توجه به ارزش‌ها و ایده‌های مشترک ممکن نیست.

در نظم‌های مبتنی بر همکاری و تعاملات فرهنگی، سازه‌انگاری توانایی توضیح روندهایی همچون گسترش دموکراسی، حقوق بشر و پیدایش قواعد جدید در سیاست بین‌الملل را دارد. نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی، در این میان، نقش مهمی در نهادینه‌سازی هنجارها و تغییر رفتار دولت‌ها ایفا می‌کنند. این نهادها نه‌تنها قواعد را بازتاب می‌دهند، بلکه با اعمال فشار و ایجاد گفتمان‌های جدید، به بازتولید نظم کمک می‌کنند.

نمونه بارز این تحلیل، نظم لیبرال پساجنگ سرد است. در این دوره، بسیاری از کشورهای بلوک شرق به هویت‌های دموکراتیک جدیدی روی آوردند و ارزش‌هایی چون حقوق بشر را پذیرفتند. این تحول بیشتر تحت تأثیر نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) و فشار جامعه مدنی جهانی و سازمان‌های حقوق بشری همچون عفو بین‌الملل شکل گرفت .سازه‌انگاری در این زمینه نشان می‌دهد که تغییر هویت و پذیرش هنجارهای تازه می‌تواند مسیر سیاست جهانی را دگرگون کند، بی‌آنکه الزاماً تغییرات مادی پیش‌زمینه آن باشد.

نمونه دیگر، جنبش عدم تعهد در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. این جنبش بر اساس هویت‌های مشترک کشورهای تازه استقلال‌یافته در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین شکل گرفت و اصولی چون صلح، استقلال و همکاری را در برابر دو ابرقدرت وقت مطرح کرد .این جنبش نشان داد که هویت‌های فرهنگی و ملی می‌توانند نظمی بدیل در برابر دوگانه‌های قدرت جهانی ایجاد کنند و بازیگران کوچک‌تر را به کنشگری فعال بدل سازند.

یکی از مهم‌ترین تحولات دهه ۲۰۰۰، پیدایش هنجار «مسئولیت حمایت (R۲P) بود». این هنجار در واکنش به بحران‌های انسانی و نسل‌کشی‌ها شکل گرفت و دولت‌ها را موظف به حمایت از شهروندان خود معرفی کرد. پذیرش این اصل جهانی، بازتاب تغییری در هویت دولت‌ها بود؛ از تمرکز بر حق حاکمیت مطلق به پذیرش مسئولیت‌های مشترک انسانی. بااین‌حال، اجرای گزینشی آن در بحران‌هایی مانند لیبی یا سوریه نشان داد که قدرت‌های بزرگ همچنان می‌توانند هنجارها را در خدمت منافع خود به‌کارگیرند.

در قرن بیست‌ویکم، سازه‌انگاری برای تحلیل تحولات پیچیده‌ای همچون «بیداری عربی» یا نقش فضای سایبر اهمیت یافته است. بیداری عربی (۲۰۱۰–۲۰۱۱) نشان داد که هویت‌ها و هنجارهای جدید اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه از طریق شبکه‌های اجتماعی، می‌توانند تغییرات سیاسی عمده‌ای رقم بزنند. شهروندان با خلق هویت‌های نوین آزادی‌خواهانه و عدالت محور، نظم سیاسی سنتی را به چالش کشیدند. این تحول بیانگر قدرت فضای عمومی مجازی در بازسازی هویت‌های جمعی و تغییر رفتار دولت‌ها بود.

فضای سایبر امروز بستری نوین برای شکل‌گیری هنجارهای جهانی است. هنجارهایی چون آزادی بیان آنلاین، حقوق دیجیتال و حفاظت از حریم خصوصی به‌تدریج در حال تثبیت هستند. این هنجارها محصول تعاملات اجتماعی، فشار نهادهای بین‌المللی و فعالیت‌های سازمان‌های مدنی‌اند و اهمیتشان در سیاست جهانی روزبه‌روز بیشتر می‌شود .اما درعین‌حال، قدرت‌های بزرگ با کنترل زیرساخت‌های سایبری و اطلاعاتی، بار دیگر نشان داده‌اند که حتی هنجارهای دیجیتال نیز می‌توانند به عرصه‌ای برای بازتولید نابرابری بدل شوند.

درنهایت، سازه‌انگاری نشان می‌دهد که نظم بین‌المللی نه یک پدیده ایستا، بلکه نتیجه تغییر مداوم هویت‌ها و هنجارهاست. این نظریه کمک می‌کند بفهمیم چگونه تحولات اجتماعی و فرهنگی می‌توانند رفتار دولت‌ها را بازتعریف کنند .از منظر اسلامی، اگر این هنجار سازی‌ها با عدالت، برابری ملت‌ها و کرامت انسانی پیوند یابند، می‌توانند پایه‌گذار نظمی عادلانه‌تر باشند؛ اما، اگر به ابزاری برای سلطه قدرت‌های بزرگ بدل شوند، مشروعیت خود را از دست خواهند داد[۱].

۳-۳-۴. نظریه‌های انتقادی

۳-۳-۴-۱. مارکسیسم: نقد امپریالیسم و نابرابری

مارکسیسم که ریشه در آثار کارل مارکس و فردریش انگلس دارد، در تحلیل نظم‌های بین‌المللی بر پایه روابط سرمایه‌داری و نابرابری طبقاتی استوار است. در این رویکرد، نظام بین‌الملل یک ساخت اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شود که در آن طبقات حاکم در کشورهای صنعتی، از طریق کنترل اقتصادی و سیاسی بر کشورهای درحال‌توسعه، نظم جهانی را به نفع خود بازتولید می‌کنند. به باور مارکسیست‌ها، نظم‌هایی مانند نظم استعماری یا نظم لیبرال پساجنگ سرد، چیزی جز ابزار سلطه قدرت‌های سرمایه‌داری نیستند که منابع جهان پیرامون را استخراج و به سود خود مصرف می‌کنند.

---

[۱] Esmaeili, A. M. (۲۰۲۲). Sectarianism, Hybrid War and Rebuilding New CENTO; Finding a Transnational Initiative for Revival of Muslim Ummah. Islamic Political Thought, ۹(۱), ۳۹-۵۳.

ولادیمیر لنین در کتاب امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری (۱۹۱۶) استدلال کرد که سرمایه‌داری در مراحل پیشرفته‌تر خود نیازمند گسترش سلطه بر دیگر کشورهاست. او امپریالیسم را پیامد طبیعی سرمایه‌داری دانست که از طریق سرمایه‌گذاری‌های خارجی، استثمار منابع طبیعی و کنترل بازارها اعمال می‌شود. از این منظر، کشورهای پیشرفته کشورهای مستعمره و درحال‌توسعه را به منابع ارزان‌قیمت بدل کرده و شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تری ایجاد می‌کنند.

در تحلیل مارکسیستی، نظم‌های بین‌المللی ساختارهایی هستند که نابرابری‌های جهانی را استمرار می‌بخشند. نظم برتون وودز (۱۹۴۴) و نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی، از نگاه مارکسیست‌ها ابزارهایی برای حفظ هژمونی غرب، به‌ویژه ایالات‌متحده، در اقتصاد جهانی بوده‌اند. سیاست‌های تحمیلی مانند برنامه‌های تعدیل ساختاری دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نمونه‌ای از این سلطه‌گری محسوب می‌شوند. این سیاست‌ها اغلب موجب افزایش بدهی، کاهش خدمات عمومی و وابستگی بیشتر کشورهای ضعیف به اقتصادهای پیشرفته شدند.

مارکسیسم همچنین بر مبارزه طبقاتی به‌عنوان نیروی محرکه تغییرات جهانی تأکید دارد. از دیدگاه آن، تحولات بزرگ بین‌المللی محصول نبرد میان طبقات حاکم و فرودست است. نمونه روشن آن جنبش‌های ضد استعماری قرن بیستم است؛ کشورهایی چون هند، الجزایر و ویتنام توانستند با مقاومت در برابر سلطه استعماری غرب استقلال یابند. مارکسیست‌ها این رخدادها را نمادی از رهایی طبقاتی و ایستادگی در برابر امپریالیسم می‌دانند.

از نگاه مارکسیستی، سرمایه‌داری جهانی به‌طور مستمر نابرابری‌ها را بازتولید می‌کند. کشورهای پیشرفته نه‌تنها با سرمایه‌گذاری خارجی و کنترل منابع طبیعی، بلکه با سلطه بر نهادهای اقتصادی بین‌المللی، قدرت خود را تثبیت می‌کنند. این امر به شکل‌گیری نظمی جهانی منجر می‌شود که در آن کشورهای ضعیف بیشتر به‌عنوان تأمین‌کننده مواد خام و نیروی کار ارزان عمل می‌کنند .چنین ساختاری، به‌جای برابری و عدالت، وابستگی و فقر را نهادینه می‌سازد.

مارکسیسم همچنین نقد جدی به جهانی‌شدن وارد می‌کند. جهانی‌شدن از منظر این مکتب نه یک فرآیند طبیعی همکاری، بلکه مرحله‌ای جدید از امپریالیسم اقتصادی است که به سلطه اقتصادهای بزرگ بر کشورهای پیرامون منجر می‌شود. سازمان‌هایی چون سازمان تجارت جهانی (WTO) در این دیدگاه نه‌تنها ابزار تسهیل تجارت آزاد، بلکه نهادهایی برای بازتولید سلطه سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شوند. پیامد چنین فرایندی، افزایش شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی در سطح بین‌الملل است.

درنهایت، مارکسیسم با تمرکز بر روابط طبقاتی، نظم‌های جهانی را به‌مثابه میدان مبارزه‌ای میان سلطه و مقاومت می‌بیند. تغییرات بزرگ در سیاست بین‌الملل زمانی رخ می‌دهند که طبقات فرودست یا ملت‌های تحت سلطه در

برابر سلطه‌گری برخیزند. این نگاه به ما یادآور می‌شود که نظم جهانی خنثی و بی‌طرف نیست، بلکه همواره بازتاب منافع گروه‌های مسلط است.

از منظر اسلامی نیز، بخشی از نقد مارکسیسم بر امپریالیسم قابل‌توجه است؛ به‌ویژه تأکید بر نابرابری‌های ناشی از سلطه قدرت‌های بزرگ. بااین‌حال، مارکسیسم به دلیل نادیده گرفتن ابعاد معنوی و اخلاقی عدالت، نمی‌تواند راهکاری جامع برای نظم جهانی عادلانه ارائه کند. در اندیشه اسلامی، عدالت نه‌تنها در حوزه اقتصادی بلکه در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی نیز بنیاد نظم مشروع جهانی است؛ امری که در نقد مارکسیسم بر نظم‌های بین‌المللی می‌تواند تکمیل‌کننده باشد[۱].

۳-۳-۴-۲. فمینیسم: جنسیت و نظم بین‌المللی

فمینیسم در روابط بین‌الملل به تحلیل چگونگی تأثیر جنسیت در شکل‌دهی نظم‌های جهانی و تعاملات بین‌المللی می‌پردازد. این مکتب بر این باور است که نظام بین‌الملل در بطن خود دارای ساختارهای مردسالارانه و نابرابر است که زنان و مسائل مرتبط با جنسیت را به حاشیه می‌راند .از این دیدگاه، سیاست جهانی نه یک حوزه بی‌طرف، بلکه عرصه‌ای است که در آن قدرت به‌طور جنسیتی باز توزیع می‌شود. فمینیسم که از دهه ۱۹۸۰ به بعد رشد چشمگیری یافت، نشان داد که بسیاری از ساختارهای بین‌المللی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که منافع مردان، به‌ویژه نخبگان قدرت، را در سطح جهانی تقویت کنند، درحالی‌که زنان اغلب به‌عنوان نیروی کار ارزان یا قربانیان جنگ و بحران دیده می‌شوند.

یکی از نظریه‌پردازان برجسته این مکتب، سینتیا انلو، در کتاب موزها، سواحل و پایگاه‌ها (۱۹۸۹) نشان داد که چگونه زنان در نظم جهانی در موقعیت‌های فرودست قرار دارند. او استدلال کرد که در دوران استعمار و پس‌ازآن، زنان به‌طور گسترده به‌عنوان نیروی کار ارزان یا قربانیان خاموش سیاست‌های اقتصادی و نظامی به کار گرفته شدند .زنان در جنگ‌ها بیشتر در معرض خشونت جنسی و استثمار قرار گرفتند، اما، در میزهای مذاکره صلح حضور نداشتند؛ این خود بازتابی از حذف سامانمند آنان در تصمیم‌گیری‌های کلان جهانی است.

فمینیسم نظم‌های بین‌المللی را به‌عنوان ساختارهایی می‌بیند که نابرابری‌های جنسیتی را بازتولید می‌کنند. این نابرابری‌ها در اقتصاد جهانی آشکارتر است: برنامه‌های تعدیل ساختاری دهه‌های پایانی قرن بیستم، که به کشورهای درحال‌توسعه تحمیل شد، خدمات اجتماعی مانند بهداشت و آموزش را کاهش داد و بیشترین آسیب را

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰.

متوجه زنان کرد. زنان نه‌تنها به‌عنوان نیروی کار در صنایع صادراتی بهره‌کشی شدند، بلکه بیشترین بار فقر، بیکاری و مسئولیت‌های خانوادگی نیز بر دوش آنان افتاد.

درعین‌حال، فمینیسم بر نقش مثبت زنان در ایجاد صلح و بازسازی پس از جنگ‌ها تأکید می‌کند. نمونه بارز آن، مشارکت زنان در مذاکرات صلح ایرلند شمالی در دهه ۱۹۹۰ است؛ جایی که زنان توانستند اعتماد میان گروه‌های متخاصم را تقویت کنند و پیشنهادهایی عملی برای برقراری صلح پایدار ارائه دهند. این نمونه نشان می‌دهد که حضور زنان می‌تواند کیفیت و پایداری فرآیندهای صلح را ارتقا دهد، اما، همچنان حضور آنان استثناست نه قاعده.

در سطح جهانی، نهادهایی مانند یونسکو و UN Women تلاش کرده‌اند تا مشارکت زنان در مذاکرات صلح و پروژه‌های توسعه‌ای را افزایش دهند. بااین‌حال، هنوز موانع جدی وجود دارد: بسیاری از زنان از فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی حذف می‌شوند و درگیری‌های نظامی همچنان پیامدهای سنگینی بر زندگی آنان دارد .ازاین‌رو، فمینیسم خواستار تغییر ساختاری در نهادهای بین‌المللی و به رسمیت شناختن نقش زنان به‌عنوان بازیگران کلیدی در سیاست جهانی است.

باوجود پیشرفت‌ها، چالش‌ها همچنان پابرجاست. فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که بدون بازتعریف هویت‌های جنسیتی و ارتقای آگاهی جهانی نسبت به مسائل زنان، تغییر واقعی حاصل نخواهد شد .در این چارچوب، فمینیسم نه‌تنها بر حقوق زنان، بلکه بر نقد کل نظم جهانی مردسالارانه تأکید دارد.

از منظر اسلامی نیز، نقد فمینیسم بر حاشیه‌نشینی زنان در ساختارهای جهانی قابل‌توجه است. بااین‌حال، راهکار اسلامی بر عدالت جنسیتی به‌جای تقابل جنسیتی متمرکز است؛ بدین معنا که زنان و مردان در کنار یکدیگر و بر پایه عدالت، کرامت انسانی و نقش‌های مکمل، می‌توانند در شکل‌دهی به نظم جهانی عادلانه‌تر مشارکت داشته باشند.

درنهایت، فمینیسم در روابط بین‌الملل می‌کوشد نشان دهد که جنسیت و ساختارهای جنسیتی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی نظم‌های جهانی دارند .نادیده‌گرفتن این عامل، به معنای تحلیل ناقص روابط بین‌الملل است. بنابراین، گنجاندن مسائل جنسیتی در تحلیل نظم‌های جهانی نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی برای فهم جامع سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود[۱].

[۱] Robinson, F. (۲۰۲۱). Feminist foreign policy as ethical foreign policy? A care ethics perspective. Journal of International Political Theory, ۱۷(۱), ۲۰-۳۷.

۳-۳-۴-۳. پساساختارگرایی: قدرت گفتمان و هویت

پساساختارگرایی در روابط بین‌الملل بر نقش گفتمان‌ها، معانی و هویت‌ها در شکل‌دهی نظم جهانی تأکید دارد. این مکتب، که از اندیشه‌های میشل فوکو و ژاک دریدا الهام گرفته است، استدلال می‌کند که مفاهیمی چون امنیت، توسعه یا دموکراسی نه واقعیت‌هایی ذاتی، بلکه ساخته‌های اجتماعی و محصول گفتمان‌های قدرت هستند. از این منظر، گفتمان‌ها نه‌تنها معانی را می‌سازند بلکه ابزارهایی برای باز توزیع قدرت و نهادینه‌سازی سلطه در سطح جهانی محسوب می‌شوند.

یکی از مفاهیم محوری در پساساختارگرایی، «گفتمان قدرت» است. این گفتمان‌ها از طریق زبان، رسانه‌ها، نهادهای بین‌المللی و سیاست‌های جهانی بازتولید می‌شوند و به‌گونه‌ای شکل می‌دهند که چه تعریفی از دولت، امنیت یا حقوق بشر مشروع تلقی شود .قدرت، در این دیدگاه، فقط در نهادهای سیاسی یا نظامی متمرکز نیست بلکه در شیوه گفتار و اندیشه درباره مسائل جهانی جاری است.

برای نمونه، مفهوم «جهان متمدن» در نظم استعماری با گفتمان‌های یوروسنتریک ساخته شد. اروپا خود را مظهر تمدن معرفی می‌کرد و آسیا و آفریقا را «وحشی» و «ناتوسعه‌یافته» می‌نامید. این گفتمان نه‌تنها سلطه استعماری را مشروع جلوه می‌داد بلکه هویت‌های بومی را تضعیف و فرهنگ‌های محلی را در موقعیت حاشیه‌ای قرار می‌داد.

پساساختارگرایی همچنین نظم‌های بین‌المللی را نتیجه گفتمان‌های مسلط می‌داند که منافع گروه‌های خاص را بازتاب می‌دهند. برای مثال، در نظم لیبرال پس از جنگ سرد، گفتمان‌های حقوق بشر و دموکراسی به ابزار مشروعیت بخشی برای مداخلات غربی بدل شدند. مداخلات بشردوستانه در بوسنی یا خاورمیانه اغلب با زبان حقوق بشر توجیه شدند، ولی، در عمل در خدمت بازتولید نظم نئولیبرال قرار گرفتند.

فوکو تأکید داشت که قدرت نه‌فقط از طریق ابزارهای نظامی یا اقتصادی بلکه از طریق زبان و شبکه‌های دانایی عمل می‌کند. گفتمان‌های جهانی درباره توسعه، کشورها را به پذیرش سیاست‌هایی سوق داده‌اند که بیشتر منافع کشورهای پیشرفته را تأمین می‌کند .در این چارچوب، کشورهای درحال‌توسعه به‌طور ساختاری در موقعیت تابع باقی مانده‌اند.

پساساختارگرایی همچنین بر اهمیت مقاومت در برابر گفتمان‌های مسلط تأکید دارد. جنبش‌های ضد جهانی‌سازی نمونه‌ای روشن از این مقاومت‌اند که سیاست‌های نئولیبرالی نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را به چالش کشیدند و مفاهیم جدیدی چون «توسعه پایدار» یا «حقوق اقتصادی–اجتماعی» را وارد گفتمان جهانی کردند. این مقاومت‌ها نشان می‌دهند که گفتمان‌های مسلط همواره مطلق و تغییرناپذیر نیستند، بلکه می‌توانند با کنش جمعی جوامع و گروه‌ها بازتعریف شوند.

ژاک دریدا نیز نشان داد که زبان و گفتمان توانایی ساختن و سلطه بر معانی را دارند. ازاین‌رو، پساساختارگرایی مأموریت خود را نقد گفتمان‌های غالب می‌داند؛ گفتمان‌هایی که در پشت مفاهیمی چون امنیت جهانی، توسعه اقتصادی یا حقوق بشر پنهان شده‌اند. این نقد نه‌تنها سازوکار سلطه را افشا می‌کند، بلکه، امکان بدیل‌هایی برای نظم‌های جهانی عادلانه‌تر فراهم می‌آورد.

از منظر اسلامی، نقد پساساختارگرایی بر گفتمان‌های مسلط قابل‌توجه است، زیرا، بسیاری از مفاهیم جهانی‌سازی یا حقوق بشر در عمل به‌گونه‌ای به کار رفته‌اند که سلطه سیاسی و فرهنگی غرب را تقویت کرده‌اند. بااین‌حال، اندیشه اسلامی به‌جای نسبی‌گرایی مطلق پساساختارگرایان، بر وجود معیارهای ثابت عدالت، کرامت انسانی و حاکمیت اخلاق تأکید دارد .این دیدگاه می‌تواند نقد گفتمان‌های مسلط را با ارائه بدیل‌های هنجاری مبتنی بر عدالت جهانی تکمیل کند.

درنهایت، پساساختارگرایی روابط بین‌الملل را به‌عنوان محصول گفتمان‌ها و ساختارهای قدرت می‌فهمد و نشان می‌دهد که هیچ نظم جهانی «بی‌طرف» نیست. این نظریه یادآور می‌شود که مقاومت و خلق گفتمان‌های جدید می‌تواند مسیرهای متفاوتی برای نظم جهانی بگشاید؛ نظمی که در آن هویت‌ها و معانی تازه شکل گیرند و امکان بازاندیشی در بنیان‌های قدرت بین‌المللی فراهم شود[۱].

۳-۳-۴-۴. کاربرد نظریه‌های انتقادی در نظم‌های بین‌المللی

نظریه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل با تمرکز بر تحلیل ساختارهای سلطه، نابرابری‌ها و قدرت‌های مسلط، به بازاندیشی در نظم‌های جهانی می‌پردازند. این نظریه‌ها – شامل مارکسیسم، فمینیسم و پساساختارگرایی – به‌جای پذیرش وضع موجود، سازوکارهای بازتولید قدرت و نابرابری را آشکار می‌کنند و امکان شکل‌گیری نظم‌های جایگزین را بررسی می‌نمایند. آن‌ها ابزارهای مهمی برای تحلیل چالش‌های جهانی قرن بیست‌ویکم فراهم کرده‌اند.

مارکسیسم با تمرکز بر روابط سرمایه‌داری، نقش پررنگی در توضیح نظم استعماری و استمرار نابرابری‌های اقتصادی در نظم‌های لیبرال و فرآیند جهانی‌شدن ایفا کرده است. از دیدگاه مارکسیستی، نظم‌های بین‌المللی همچون نظم استعماری یا نظم نئولیبرال ابزار سلطه کشورهای سرمایه‌دار صنعتی بر جهان پیرامونی بوده‌اند. منابع طبیعی و انسانی کشورهای درحال‌توسعه به‌طور سامانمند برای تأمین منافع اقتصادهای پیشرفته استخراج و مصرف می‌شوند. نمونه بارز این تحلیل، نظم برتون وودز و نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که

[۱] مشیرزاده، & حمیرا. (۲۰۲۳). رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران. پژوهشنامه روابط جهانی، ۱(۱)، ۱-۳۲.

از منظر مارکسیسم ابزارهای حفظ هژمونی غرب محسوب می‌شوند. سیاست‌های تعدیل ساختاری این نهادها، به‌ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین، اغلب باعث تشدید فقر و افزایش وابستگی شده‌اند.

فمینیسم، بُعد جنسیتی نظم جهانی را برجسته می‌سازد. این رویکرد نشان می‌دهد که نظم‌های بین‌المللی نه‌تنها مردسالارانه‌اند، بلکه مسائل زنان را به حاشیه می‌رانند .زنان اغلب قربانی مستقیم سیاست‌های جهانی‌اند و هم‌زمان از مشارکت در فرآیند تصمیم‌گیری محروم می‌شوند. تجربه مذاکرات صلح ایرلند شمالی یا جنبش‌های فمینیستی در جهان جنوب، نشان داد که حضور فعال زنان می‌تواند اعتمادسازی، صلح پایدار و بازسازی اجتماعی را تسهیل کند. اما، ساختارهای موجود همچنان سهم زنان را محدود کرده و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال نیز بیشترین فشار را بر دوش آنان قرار می‌دهند.

پساساختارگرایی، تحت تأثیر فوکو و دریدا، بر نقش گفتمان‌ها در شکل‌دهی نظم جهانی تأکید دارد. این نظریه نشان می‌دهد که مفاهیمی مانند امنیت، دموکراسی یا توسعه، محصول گفتمان‌های مسلط‌اند که اغلب در خدمت مشروعیت بخشی به سیاست‌های قدرت‌های بزرگ قرار دارند .گفتمان «جنگ علیه ترور» پس از ۱۱ سپتامبر نمونه بارزی است که چگونه ایالات‌متحده و متحدانش از زبان امنیت برای توجیه مداخلات نظامی در خاورمیانه بهره گرفتند. پساساختارگرایی علاوه بر افشای این گفتمان‌ها، بر مقاومت‌های بدیل – مانند جنبش‌های ضد جهانی‌سازی یا جنبش‌های محیط‌زیستی – تأکید می‌کند که در برابر نظم نئولیبرال و سلطه‌گرایانه ایستادگی کرده‌اند.

در قرن بیست‌ویکم، نظریه‌های انتقادی اهمیت بیشتری یافته‌اند، زیرا چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، بحران‌های مالی، فناوری‌های نوین و نابرابری‌های فزاینده، نیازمند تحلیل‌های عمیق‌تر از صرف موازنه قدرت هستند .این نظریه‌ها با افشای پیوند میان اقتصاد سیاسی جهانی، ساختارهای مردسالار و گفتمان‌های سلطه، چشم‌اندازهایی برای اصلاح نظم بین‌المللی و حرکت به‌سوی عدالت اجتماعی ارائه می‌دهند.

از منظر اسلامی نیز، بخشی از نقدهای نظریه‌های انتقادی قابل‌پذیرش است؛ به‌ویژه تأکید بر نابرابری، امپریالیسم اقتصادی و سلطه‌گری فرهنگی. اما رویکرد اسلامی علاوه بر نقد سلطه، بر ارائه بدیل هنجاری استوار است :نظمی که بر عدالت، کرامت انسانی، مشارکت واقعی ملت‌ها و اخلاق جهانی مبتنی باشد. درحالی‌که نظریه‌های انتقادی بیشتر در سطح نقد باقی می‌مانند، اندیشه اسلامی می‌تواند چارچوبی مثبت برای بازطراحی نظم جهانی ارائه دهد.

درنهایت، نظریه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل با تأکید بر تحلیل قدرت و سلطه، به ما یادآور می‌شوند که هیچ نظمی خنثی و بی‌طرف نیست. آن‌ها ابزارهایی مؤثر برای درک پیچیدگی‌ها و بحران‌های معاصرند و با ترکیب این رویکردها با ارزش‌های عدالت محور می‌توان چشم‌اندازی نوین برای نظم جهانی عادلانه‌تر ترسیم کرد[۱].

نتیجه‌گیری

نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل هر یک دیدگاه متفاوتی درباره نظم جهانی ارائه می‌دهند. رئالیسم بر قدرت و رقابت، لیبرالیسم بر همکاری و نهادها، سازه‌انگاری بر هنجارها و هویت‌ها، و نظریه‌های انتقادی بر نابرابری و سلطه تمرکز دارند.

برای فهم جامع نظم بین‌المللی، نیاز به تلفیق این رویکردها با چشم‌انداز اسلامی است که عدالت، کرامت انسانی و تعاون سازنده را در مرکز قرار می‌دهد. این ترکیب می‌تواند راه را برای طراحی نظمی عادلانه‌تر و پایدارتر هموار کند.

[۱] Lake, D. A., Martin, L. L., & Risse, T. (۲۰۲۱). Challenges to the liberal order: Reflections on international organization. International organization, ۷۵(۲), ۲۲۵-۲۵۷.

۴

رئالیسم تهاجمی و تدافعی در نظم جهانی

مقدمه

رئالیسم یکی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل است. این نظریه بر قدرت، امنیت و بقا تأکید دارد. این رویکرد که ریشه در اندیشه‌های کلاسیک توسیدید، نیکولو ماکیاولی و توماس هابز دارد، در دوران معاصر دچار تحولات عمیقی شده و به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است. تحلیل انتقادی این پارادایم نشان می‌دهد که رئالیسم به دلیل تمرکز صرف بر قدرت و نادیده‌گیری ابعاد عدالت و ارزش‌های اخلاقی، از منظر چارچوب‌های هنجاری، به‌ویژه اندیشه اسلامی، دارای نواقص جدی است. دو شاخه مهم رئالیسم معاصر یعنی رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی، برداشت‌های متفاوتی از منطق رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل و چگونگی شکل‌گیری نظم جهانی ارائه می‌دهند. کنت والتز به‌عنوان بنیان‌گذار رئالیسم ساختاری، با تأکید بر ماهیت آنارشیک نظام بین‌المللی، مبانی رئالیسم تدافعی را بنیان نهاد. در مقابل، جان میرشایمر با نقد دیدگاه‌های والتز، رئالیسم تهاجمی را مطرح کرد و استدلال نمود که دولت‌ها برای بقا ناچارند به‌طور مداوم در پی افزایش قدرت باشند. از منظر تحلیلی انتقادی، هر دو رویکرد با محدودیت‌های اساسی مواجه‌اند: غفلت از نقش کلیدی ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی در شکل‌دهی نظم بین‌المللی، تمرکز مفرط بر بازیگران دولتی و نادیده‌گیری عوامل غیردولتی نوظهور، و ناتوانی در تبیین تحولات معاصری نظیر تهدیدات سایبری، تغییرات اقلیمی و بحران‌های فرامرزی. این تمایز نظری، پیامدهای عمیقی برای تبیین رقابت‌های ژئوپلیتیکی و پیش‌بینی آینده نظم بین‌الملل دارد. بررسی این نظریه‌ها در پرتو ارزش‌های عدالت محور نشان می‌دهد که اندیشه اسلامی بدیل‌هایی غنی برای رئالیسم فقط قدرت محور ارائه می‌دهد. مفاهیم «عدل» و «قسط» در قرآن کریم، اصل «تعارف» در روابط بین‌الملل، و تأکید بر «تعاون بر اساس بر و تقوا» چارچوبی ارائه می‌دهند که در آن قدرت و عدالت به‌صورت متوازن و متکامل در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. درک تفاوت‌های این دو رویکرد برای تحلیل تحولات معاصر نظام جهانی، ازجمله رقابت‌های راهبردی میان قدرت‌های بزرگ، چالش‌های امنیتی منطقه‌ای و سیاست‌های دفاعی کشورها ضروری است. این فصل با تحلیلی جامع و انتقادی، ضمن واکاوی مبانی نظری، پیشینه تاریخی و کاربردهای عملی این دو شاخه، نقدی بنیادی بر محدودیت‌های آن‌ها ارائه می‌دهد. همچنین با بررسی موارد معاصری نظیر رقابت راهبردی آمریکا–چین، بحران اوکراین و تحولات خاورمیانه، تصویری کامل از تأثیر رئالیسم بر شکل‌گیری نظم جهانی و لزوم توسعه چارچوب‌های نظری جایگزین فراهم می‌آورد.

۴-۱. پیشینه تاریخی و تکوین رئالیسم

۴-۱-۱. توسیدید و مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل

مطالعه تطبیقی آثار توسیدید با سایر متفکران یونان باستان نشان می‌دهد که رئالیسم ریشه‌های عمیق‌تری در تاریخ اندیشه سیاسی دارد. رئالیسم به‌طور مستقیم از آثار و اندیشه‌های فلاسفه و سیاستمداران یونان باستان متأثر است. یکی از نخستین نشانه‌های این مکتب فکری در تاریخ اندیشه سیاسی به آثار تاریخی توسیدید بازمی‌گردد. او در کتاب خود «تاریخ جنگ پلوپونز» به تحلیل جنگ‌های میان آتن و اسپارت پرداخت و در آن رابطه میان قدرت و عدالت را بررسی کرد.

در مکالمه معروف میان آتن و ملوس، که به «دیالوگ ملوس» شهرت یافته و یکی از تأثیرگذارترین متون در ادبیات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، توسیدید این اصل بنیادی را مطرح کرد که «قدرتمندان هر آنچه می‌توانند انجام می‌دهند و ضعیفان آنچه باید تحمل می‌کنند». او نتیجه گرفت که در روابط میان واحدهای سیاسی، قدرت اصل بنیادین تعیین‌کننده است. بر اساس این دیدگاه، دولت‌های قدرتمند آنچه را می‌خواهند تحمیل می‌کنند و دولت‌های ضعیف باید آن را بپذیرند.

اما این برداشت تک‌بعدی از روابط بین‌الملل با نقدهای بنیادی مواجه است. پژوهش‌های معاصر در حوزه روابط بین‌الملل نشان می‌دهند که حتی در دوران باستان، قدرت خام تنها عامل تعیین‌کننده نبوده و عوامل فرهنگی، مذهبی و اقتصادی نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. از منظر اندیشه اسلامی، عدالت نه‌تنها مکمل قدرت، بلکه شرط اصلی مشروعیت و پایداری هر نظم سیاسی محسوب می‌شود. این تحلیل همچنان در مباحث معاصر درباره بی‌عدالتی در نظم جهانی و سلطه قدرت‌های بزرگ قابل مشاهده است[۱].

۴-۱-۲. ماکیاولی و سیاست مصلحت‌گرایانِ

نیکولو ماکیاولی در قرن شانزدهم، در اثر مشهور خود «شهریار»، رئالیسم را به سیاست داخلی و خارجی گسترش داد. تجزیه‌وتحلیل دقیق آثار ماکیاولی نشان می‌دهد که او نه‌تنها یک منطق قدرت صرف، بلکه فلسفه‌ای کامل از حکمرانی مبتنی بر واقع‌بینی سیاسی ارائه داده است. او استدلال می‌کرد که یک حکمران باید در سیاست‌های خود، چه داخلی و چه خارجی، میان فضیلت و ضرورت انتخاب کند و در مواقعی برای بقا ناگزیر است اقدام‌هایی انجام دهد که ازنظر اخلاقی مذموم باشند.

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

ماکیاولی مفهوم «راجون دی استاتو» (منطق دولت) را پیش‌کشید که بر اساس آن، حفظ و بقای دولت مقدم بر رعایت اصول اخلاقی فردی است. او همچنین مفهوم «ورتو» (virtù) را که متفاوت از فضیلت اخلاقی مسیحی بود، به‌عنوان ترکیبی از قدرت، مهارت سیاسی و سازگاری با شرایط زمانه تعریف کرد[۱]. ماکیاولی بر این باور بود که برای حفظ دولت، باید از هر وسیله‌ای حتی اگر غیراخلاقی باشد استفاده شود. این نگرش، جداسازی سیاست از اخلاق را نهادینه کرد و بعدها به یکی از ستون‌های رئالیسم بدل شد.

بااین‌حال، این جداسازی مطلق سیاست از اخلاق با انتقادات اساسی مواجه شده است. منتقدان معاصر استدلال می‌کنند که چنین رویکردی در بلندمدت به بحران مشروعیت و درنهایت فروپاشی نظم سیاسی منجر می‌شود. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که حکومت‌هایی که فقط بر قدرت خام تکیه کرده‌اند، نتوانسته‌اند پایداری طولانی‌مدت کسب کنند[۲].

۴-۱-۳. هابز و وضعیت طبیعی در روابط بین‌الملل

توماس هابز، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، با طرح مفهوم «وضعیت طبیعی» در «لویاتان»، بُعدی تازه و عمیق به رئالیسم افزود. هابز در تحلیل خود از طبیعت انسان، سه اصل بنیادی رقابت، بی‌اعتمادی و جاه‌طلبی را به‌عنوان محرک‌های اصلی درگیری معرفی کرد[۳]. او وضعیت طبیعی را فضایی دانست که در آن هیچ مرجع بالادستی برای تنظیم روابط وجود ندارد و زندگی انسان‌ها «خشن، بی‌رحم، وحشیانه و کوتاه» است.

هابز این قیاس معروف را به‌نظام بین‌المللی تعمیم داد و مطرح کرد که همان‌گونه که انسان‌ها در وضعیت طبیعی در "bellum omnium contra omnes" (جنگ همه علیه همه) قرار دارند، دولت‌ها نیز در غیاب حکومت جهانی، در وضعیت مشابهی زندگی می‌کنند. از دید او، همان‌گونه که انسان‌ها برای امنیت به قدرت مطلقه نیاز دارند، دولت‌ها نیز برای بقا در نظام بین‌الملل باید پیوسته قدرت خود را افزایش دهند. این قیاس، پایه‌گذار درک رئالیستی از آنارشی بین‌المللی شد.

اما، این تحلیل هابزین با نقدهای قابل‌توجهی مواجه است. پژوهش‌های انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی نشان داده‌اند که بسیاری از جوامع انسانی در طول تاریخ، بدون وجود دولت قدرتمند متمرکز، قادر به ایجاد نظم، همکاری

---

[۱] Machiavelli, N. (۱۹۹۸). The Prince, trans. Harvey C. Mansfield. Chicago, IL: The University of Chicago Press, ۳۲, ۲۲-۵.

[۲] محمد توحیدفام (۱۳۸۲). دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن: سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر غرب (نظریه‌های دولت و ...). روزنه.

[۳] Hobbes, T. (۱۹۹۶). Leviathan. Richard Tuck, ed. Cambridge, Cambridge UP, ۸۷.

و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بوده‌اند. همچنین در عرصه بین‌المللی، شواهد فراوانی از همکاری و تعامل سازنده میان دولت‌ها حتی در غیاب مرجع بالادست وجود دارد[۱].

۴-۱-۴. رئالیسم کلاسیک و تأسیس اصول اصلی آن

در قرن بیستم، رئالیسم کلاسیک توسط اندیشمندانی چون ادوارد هال کار و هانس مورگنتا بازسازی و توسعه یافت. ادوارد هال کار در اثر تأثیرگذار خود «بحران بیست‌ساله» (۱۹۳۹) نقدی سازنده اما تند بر آرمان‌گرایی دوران بین دو جنگ جهانی وارد کرد و مفهوم «واقع‌گرایی» را در مقابل «آرمان‌گرایی» قرار داد. او شکست سیاست‌ورزان آرمان‌گرا در جلوگیری از جنگ جهانی دوم را نشانه ضعف جدی روش‌های ایده‌آلیستی دانست و بر لزوم نگاه علمی و واقع‌بینانه به روابط قدرت تأکید کرد.

هانس مورگنتا در اثر جامع خود «سیاست میان ملت‌ها» (۱۹۴۸) شش اصل بنیادی رئالیسم را مطرح ساخت:

۱) سیاست بر قوانین عینی ریشه در طبیعت انسان استوار است؛

۲) مفهوم کلیدی منافع ملی است که برحسب قدرت تعریف می‌شود؛

۳) منافع ملی نسبی و متغیر است؛

۴) اخلاق جهانی نمی‌تواند بر اعمال دولت‌ها حکم کند؛

۵) نظم اخلاقی یک ملت برای ملل دیگر الزام‌آور نیست؛

۶) سیاست از سایر حوزه‌های فعالیت انسانی مستقل است. او منافع ملی و قدرت را محور تحلیل روابط بین‌الملل دانست و تأکید کرد که قدرت نه‌تنها ابزار بلکه معیار اصلی ارزیابی توانایی دولت‌هاست.

تحلیل انتقادی اصول مورگنتا نشان می‌دهد که رئالیسم کلاسیک با تأکید مفرط بر قدرت خام و منافع ملی، به مقوله‌های حیاتی عدالت، مشروعیت و ارزش‌های فراملی اهمیت کافی نمی‌دهد. این غفلت موجب شده که این نظریه در تبیین بسیاری از پدیده‌های معاصر روابط بین‌الملل نظیر نقش سازمان‌های بین‌المللی، جنبش‌های حقوق بشر و همکاری‌های فرامرزی با کمبود مواجه شود.

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

از منظر اندیشه اسلامی، نظم سیاسی پایدار و مشروع نیازمند تلفیق هماهنگ قدرت با عدالت است، نه غلبه مطلق یکی بر دیگری. قرآن کریم در آیه «و جعلنا منهم أئمهٔ یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» بر این نکته تأکید می‌کند که رهبری حقیقی نیازمند ترکیب قدرت با هدایت اخلاقی است[۱].

۴-۱-۵. انتقادات و ظهور نئورئالیسم

رئالیسم کلاسیک با انتقادات گسترده و چندبعدی مواجه شد که شامل موارد زیر بود: تمرکز بیش‌ازحد بر شخصیت و تصمیمات رهبران فردی و نادیده‌گیری ساختارهای نظام‌مند، غفلت از عوامل اقتصادی، فناوری و اجتماعی در تعیین رفتار دولت‌ها، ناتوانی در پیش‌بینی دقیق و علمی رفتار دولت‌ها در شرایط مختلف، و کم‌توجهی به نقش ایدئولوژی و فرهنگ در سیاست خارجی.

این انتقادات زمینه‌ساز ظهور رئالیسم نوین یا ساختاری در دهه ۱۹۷۰ توسط کنت والتز شد. والتز در اثر مشهور خود «نظریه سیاست بین‌المللی» (۱۹۷۹) سه سطح تحلیل را مطرح کرد: ۱) سطح فرد (انسان، رهبران)؛

۲) سطح دولت (ساختار داخلی، فرهنگ سیاسی)؛

۳) سطح نظام بین‌المللی (ساختار و توزیع قدرت). او استدلال کرد که سطح سوم، یعنی ساختار نظام بین‌المللی، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها است.

والتز با این نوآوری روش‌شناختی، رئالیسم را از حالت توصیفی به حالت تبیینی و علمی تبدیل کرد. او نشان داد که دولت‌ها برای بقا و امنیت ناگزیرند رفتار خود را با الزامات ساختاری نظام بین‌الملل هماهنگ سازند، فارغ از ترجیحات فردی رهبران یا ویژگی‌های فرهنگی آن‌ها.

بدین ترتیب، نئورئالیسم با انتقال تمرکز از سطح فردی به سطح دستگاهی، تحلیلی علمی‌تر و پیش‌بینی پذیرتر ارائه داد، اما همچنان با محدودیت اساسی رئالیسم در نادیده‌گیری ارزش‌ها، عدالت و ابعاد هنجاری روابط بین‌الملل مواجه بود[۲].

---

[۱] حسین سیاحی (۱۴۰۲). نظام بین‌الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین‌الملل. دوازدهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و تحول

[۲] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

۴-۲. اصول بنیادین رئالیسم تدافعی والتز

کنت والتز یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم تدافعی در روابط بین‌الملل است که با انتشار اثر برجسته‌اش «نظریه سیاست بین‌المللی» (۱۹۷۹)، چارچوبی جدید برای درک روابط بین‌الملل و تحلیل رفتار دولت‌ها در نظام‌های آنارشیک بین‌المللی ارائه داد. رئالیسم تدافعی در برابر رئالیسم تهاجمی، بقای دولت‌ها و امنیت نسبی آن‌ها را به‌عنوان اهداف اصلی در نظر می‌گیرد. این رویکرد استدلال می‌کند که دولت‌ها ذاتی «جویای امنیت» (security seeking) هستند، نه «حداکثرساز قدرت» (power maximizing) ، و بیشتر درگیری‌ها ناشی از ترس و احساس تهدید است تا طمع و جاه‌طلبی.

۴-۲-۱. فرضیه‌های اصلی رئالیسم تدافعی والتز

۴-۲-۱-۱. آنارشی نظام بین‌المللی

اولین و مهم‌ترین فرضیه رئالیسم تدافعی والتز، تأکید بر آنارشی (بی‌مرجعی) نظام بین‌المللی است. والتز آنارشی را اصل سازمان‌دهی نظام بین‌المللی می‌داند. این اصل با سلسله‌مراتب نظام‌های داخلی متفاوت است . برخلاف نظام‌های داخلی که دارای سلسله‌مراتب و مرجع نهایی قدرت‌اند، در سطح بین‌الملل هیچ حکومتی وجود ندارد که بتواند بر رفتار دولت‌ها نظارت یا آن را تنظیم کند.

والتز تأکید می‌کند که این آنارشی «نظم یافته» (ordered anarchy) است و دولت‌ها قادرند در این ساختار، روابط نسبتاً پایداری برقرار کنند. اما نکته کلیدی این است که همه دولت‌ها مجبورند برای بقا و امنیت خود نخست و بالذات به توانایی‌های خویش تکیه کنند (self-help principle)[۱] .

۴-۲-۱-۲. کارکرد یکسان واحدهای نظام بین‌المللی

دومین فرضیه والتز این است که همه دولت‌ها، فارغ از ایدئولوژی، اندازه، نوع حکومت یا فرهنگ، کارکردی مشابه دارند: حفظ بقا، تأمین امنیت و پاسداری از استقلال سیاسی. در تعبیر والتز، دولت‌ها «واحدهای» like-unit هستند که همگی در پی انجام وظایف اساسی یکسانی هستند. اختلاف اصلی دولت‌ها نه در ماهیت اهداف، بلکه در «قابلیت‌ها» (capabilities) است که شامل منابع اقتصادی، نظامی، جمعیتی، فناوری و جغرافیایی می‌شود.

---

[۱] سیدمحمدهادی موسوی. ۱۴۰۲. الگوی گروه بریکس برای تغییر نظم بین‌المللی «نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران گذر». دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(ع).

به‌این‌ترتیب، قدرت‌های بزرگ به دلیل منابع وسیع‌تر، قادرند نقش تعیین‌کننده‌تری در سیاست جهانی ایفا کنند، درحالی‌که دولت‌های کوچک‌تر برای تأمین امنیت خود به ائتلاف‌ها و ترتیبات جمعی متوسل می‌شوند. این دیدگاه با نقدی مواجه است که تنوع عمیق فرهنگی، ایدئولوژیک و ارزشی دولت‌ها را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و پیچیدگی‌های موجود در تعریف «منافع ملی» را نادیده می‌گیرد.

۴-۲-۱-۳. توزیع قدرت در نظام بین‌المللی

سومین فرضیه والتز بر توزیع قدرت میان دولت‌ها متمرکز است. او «ساختار نظام» را بر اساس «قطبیت» (polarity) تعریف می‌کند و معتقد است که این توزیع قدرت مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها و ثبات نظام است .این توزیع می‌تواند تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی باشد و هر یک پیامدهای متفاوتی برای رفتار دولت‌ها دارد.

- **نظام دوقطبی:** والتز معتقد است که این نوع نظام بیشترین ثبات را دارد زیرا مسئولیت‌ها و خطوط قرمز به‌وضوح مشخص هستند و خطر محاسبات غلط (miscalculation) کمینه است.
- **نظام چندقطبی:** این نظام به دلیل پیچیدگی ائتلاف‌ها، احتمال بالای سوءتفاهم و کثرت بازیگران کلیدی، دارای پتانسیل بی‌ثباتی بیشتری است.
- **نظام تک‌قطبی:** در نظر والتز، این نوع نظام در بلندمدت ناپایدار است زیرا قدرت‌های دیگر به‌طور طبیعی در جهت متعادل‌سازی با آن حرکت می‌کنند.

۴-۲-۲. بقا و توازن قوا در رئالیسم تدافعی

۴-۲-۲-۱. تمایز میان بقا و تسلط

یکی از نوآوری‌های کلیدی والتز، تمایز دقیق میان دولت‌های «جویای امنیت» (security seekers) و «حداکثر ساز قدرت» (power maximizers) است. درحالی‌که رئالیسم تهاجمی بر حداکثر سازی قدرت و تسلط بر سایر کشورها تأکید دارد، رئالیسم تدافعی معتقد است که دولت‌ها بیشتر در پی بقای خود هستند. این تمایز نظری پیامدهای عملی مهمی دارد: دولت‌های جویای امنیت تنها در صورت تهدید مستقیم و قریب‌الوقوع دست به اقدام‌های تهاجمی می‌زنند و بیشتر به دنبال «کفایت امنیتی» (security sufficiency) هستند تا برتری مطلق.

به‌بیان‌دیگر، رفتار دولت‌ها به‌طور طبیعی به سمت محافظه‌کاری و احتیاط سوق داده می‌شود و تنها در شرایطی به اقدام تهاجمی دست می‌زنند که تهدیدی مستقیم متوجه امنیتشان باشد. این تحلیل نشان می‌دهد که بسیاری از جنگ‌ها یا رقابت‌های ژئوپلیتیکی، ریشه در ترس و احساس تهدید دارد، نه در جاه‌طلبی صرف.

۴-۲-۲-۲. توازن قوا و متعادل‌سازی

مفهوم توازن قوا در اندیشه والتز جایگاهی محوری دارد. او «متعادل‌سازی» (balancing) را یک «قانون طبیعی» سیاست بین‌الملل می‌داند که بر اساس آن، دولت‌ها به‌طور خودکار و غریزی در برابر تهدیدات قدرت متعادل‌سازی می‌کنند. این توازن می‌تواند به دو شکل تحقق یابد:

متعادل‌سازی داخلی(Internal Balancing) : افزایش توان نظامی، اقتصادی، فناوری یا جمعیتی خود کشور. این شامل تقویت صنایع دفاعی، گسترش نیروهای مسلح، تقویت اقتصاد ملی و توسعه فناوری‌های نوین است.

متعادل‌سازی خارجی(External Balancing) : تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادها با سایر کشورها برای مقابله جمعی با تهدیدات. این نوع متعادل‌سازی اغلب سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر از نوع داخلی است.

والتز تأکید می‌کند که این فرآیند «خودکار» و «تلقائی» است؛ یعنی دولت‌ها بدون نیاز به هماهنگی یا برنامه‌ریزی مرکزی، به‌طور طبیعی در برابر تهدیدات متعادل‌سازی می‌کنند. اما این فرض با چالش‌هایی مواجه است، چراکه شواهد تاریخی نشان می‌دهند برخی دولت‌ها ممکن است بر قدرت غالب «شرط‌بندی»(bandwagoning) کنند یا از متعادل‌سازی «رایگان‌سواری» (free-riding) کنند.

۴-۲-۲-۳. بازدارندگی

رئالیسم تدافعی والتز بر اهمیت بازدارندگی تأکید ویژه‌ای دارد. در این دیدگاه، «بازدارندگی» (deterrence) راهبردی کلیدی برای جلوگیری از جنگ محسوب می‌شود. بازدارندگی موفق زمانی شکل می‌گیرد که مهاجم بالقوه متقاعد شود که هزینه‌های حمله از منافع احتمالی آن بیشتر است. دولت‌ها با نمایش توان دفاعی و افزایش هزینه‌های جنگ برای دشمنان بالقوه، تلاش می‌کنند از وقوع حمله پیشگیری کنند.

بازدارندگی در نظر والتز فقط به ابزار نظامی محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند شامل اقدامات سیاسی، اقتصادی و حتی روانی باشد که مهاجم احتمالی را از درگیری منصرف کند. کلید موفقیت بازدارندگی، اعتبار (credibility) و قابلیت (capability) است.

۴-۲-۳. معضل امنیتی و ثبات در نظام‌های مختلف[۱]

۴-۲-۳-۱. معضل امنیتی

والتز به‌طور مفصل مفهوم «دیلمای امنیتی» (Security Dilemma) را که نخستین بار توسط جان هرتز مطرح شده بود، توسعه داد. این معضل زمانی رخ می‌دهد که تلاش یک کشور برای تقویت امنیت خود، موجب احساس ناامنی در دیگران شود و واکنش زنجیره‌ای از مسابقات تسلیحاتی و افزایش تنش‌ها به وجود آورد.

نکته بحرانی در این پدیده آن است که حتی در غیاب نیت تهاجمی، رقابت قدرت می‌تواند به ناامنی ساختاری و درنهایت درگیری منجر شود. این وضعیت «تراژیک» است زیرا همه طرف‌ها می‌خواهند امنیت داشته باشند، اما، اعمال آن‌ها نتیجه معکوس می‌دهد.

۴-۲-۳-۲.کاهش معضل امنیتی از طریق همکاری

باوجود ماهیت اجتناب‌ناپذیر معضل امنیتی، والتز بر این باور بود که می‌توان از طریق سیاست‌های هوشمندانه از شدت آن کاست:

- **شفاف‌سازی نیات:** دولت‌ها باید به‌طور صریح و مستمر نیات دفاعی خود را اعلام کنند؛
- **تمایز سلاح‌ها:** تفکیک واضح میان تسلیحات تهاجمی و تدافعی؛
- **اعتمادسازی متقابل:** ایجاد کانال‌های ارتباطی و نظارت متقابل؛
- **همکاری‌های امنیتی چندجانبه:** مشارکت در رژیم‌های کنترل تسلیحات.

این بخش نشان می‌دهد که حتی در پارادایم رئالیستی نیز همکاری و مذاکره می‌توانند ابزاری برای مدیریت ناامنی باشند، اگرچه این امکان محدود و شرطی است.

۴-۲-۳-۳. ثبات در نظام‌های دوقطبی

والتز به‌طور خاص نظام دوقطبی را نسبت به‌نظام چندقطبی پایدارتر می‌دانست. دلایل این ترجیح عبارت‌اند از:

- **سادگی ساختاری:** تنها دو بازیگر اصلی وجود دارد؛
- **وضوح مسئولیت‌ها:** هر ابرقدرت می‌داند چه مناطقی را باید حفظ کند؛

---

[۱] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

- **کاهش خطر**miscalculation : محاسبات ساده‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر است؛
- **تعادل ترس:** هر دو طرف از عواقب درگیری مستقیم می‌هراسند.

در مقابل، در نظام چندقطبی به دلیل کثرت بازیگران، پیچیدگی ائتلاف‌ها و نبود وضوح خطوط قرمز، امکان بروز سوءتفاهم و جنگ‌های ناخواسته بیشتر است.

۴-۲-۴. سلاح‌های هسته‌ای و بازدارندگی

۴-۲-۴-۱. دیدگاه والتز درباره سلاح‌های هسته‌ای

والتز دیدگاه انقلابی و درعین‌حال بحث‌برانگیز درباره نقش سلاح‌های هسته‌ای ارائه داد. او مفهوم «انقلاب هسته‌ای» (Nuclear Revolution) را مطرح کرد و استدلال نمود که این سلاح‌ها ماهیت بنیادی جنگ و روابط بین‌الملل را دگرگون کرده‌اند. برخلاف تصور رایج که گسترش این سلاح‌ها را عامل بی‌ثباتی می‌دانست، او معتقد بود که وجود سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند ثبات‌آفرین باشد.

استدلال اصلی والتز این بود که هزینه‌های جنگ هسته‌ای آن‌قدر فاجعه‌بار و غیر قابل‌محاسبه است که حتی رهبران غیرعقلانی نیز از آغاز چنین درگیری‌ای واهمه دارند. در دوران جنگ سرد، این استدلال تا حد زیادی با واقعیت‌های رقابت میان آمریکا و شوروی سازگار بود؛ چراکه تهدید «نابودی متقابل تضمین‌شده» (MAD) دو قدرت را از رویارویی مستقیم بازداشت.

والتز همچنین معتقد بود که «گسترش محدود» سلاح‌های هسته‌ای به کشورهای مسئول می‌تواند به ثبات منطقه‌ای کمک کند. او استدلال می‌کرد که کشورهایی که در معرض تهدیدات جدی قرار دارند، با دستیابی به بازدارندگی هسته‌ای قادر خواهند بود از جنگ‌های تمام‌عیار جلوگیری کنند.

اما این دیدگاه با نقدهای قابل‌توجهی مواجه است: خطر تصادفات و سوءبرداشت‌ها، امکان دستیابی گروه‌های تروریستی به مواد هسته‌ای، تأثیر منفی بر تعادل‌های منطقه‌ای، و هزینه‌های اقتصادی و زیست‌محیطی سنگین.

۴-۳. رئالیسم تهاجمی میرشایمر و اصول بنیادین آن

جان میرشایمر، استاد برجسته روابط بین‌الملل در دانشگاه شیکاگو، یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان رئالیسم در دوران معاصر است که با طرح نظریه «رئالیسم تهاجمی» مرزهای تحلیل رئالیستی را گسترش داد. اثر شاخص او

«تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» (۲۰۰۱) چارچوبی بدیع و رادیکال برای فهم رفتار قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی ارائه داد که با نقد عمیق بر رئالیسم تدافعی والتز همراه بود[۱].

میرشایمر بر پایه مبانی رئالیسم ساختاری والتز حرکت کرد، اما با وارد کردن نقدهایی اساسی، رویکردی توسعه داد که بر ماهیت اجتناب‌ناپذیر رقابت قدرت‌ها و گرایش ساختاری دولت‌ها به حداکثر سازی قدرت تأکید داشت. درحالی‌که والتز در قالب رئالیسم تدافعی، بقا را هدف اصلی دولت‌ها می‌دانست، میرشایمر استدلال کرد که بقا تنها از طریق گسترش قدرت و ایجاد برتری نسبی تضمین می‌شود.

۴-۳-۱.اصول بنیادین رئالیسم تهاجمی میرشایمر

۴-۳-۱-۱. آنارشی و پیامدهای آن در روابط بین‌الملل

نقطه عزیمت میرشایمر همانند والتز، پذیرش آنارشی در نظام بین‌الملل است، اما، تفسیر او از پیامدهای آنارشی بنیادی متفاوت است. بااین‌حال، او برخلاف والتز که آنارشی را شرطی خنثی و غیر تحریک‌آمیز می‌دید، آن را عامل محرک و مولد رقابت دائمی میان دولت‌ها قلمداد می‌کند.

از نگاه میرشایمر، فقدان مرجع عالی جهانی نه‌تنها نبود قطعیت ایجاد می‌کند، بلکه محیطی ترسناک و خطرناک خلق می‌کند که در آن دولت‌ها نمی‌توانند نیات واقعی یکدیگر را پیش‌بینی کنند. این وضعیت موجب می‌شود که دولت‌ها به‌اجبار ساختاری برای افزایش قدرت کشانده شوند، زیرا در غیر این صورت ممکن است قربانی جاه‌طلبی‌های دیگران شوند.

در این تفسیر، آنارشی نه شرطی خنثی، بلکه «محرک ساختاری رقابت» است که دولت‌ها را به‌طور مستمر به سمت افزایش قدرت و گسترش نفوذ سوق می‌دهد. به‌بیان‌دیگر، دولت‌ها حتی در شرایط صلح ظاهری نیز به دلیل بی‌اعتمادی متقابل، ناچارند به سمت توسعه ابزارهای نظامی و گسترش حوزه نفوذ خود حرکت کنند[۲].

۴-۳-۱-۲. قابلیت نظامی تهاجمی

دومین اصل محوری در نظریه میرشایمر، تأکید بر قابلیت ذاتی دولت‌ها برای تهاجم است. او استدلال می‌کند که همه دولت‌ها، صرف‌نظر از نیت‌های اعلامی آن‌ها، به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های نظامی و اقتصادی، می‌توانند

---

[۱] Reicher, D. (۲۰۰۴). Mearsheimer, John J.: The Tragedy of Great Power Politics. Österreichische Zeitschrift für Soziologie, ۲۹(۴), ۹۷-۱۰۰.

[۲] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

به تهدیدی بالفعل برای دیگران تبدیل شوند. این قابلیت «ذاتی» و غیرقابل‌انکار است؛ حتی اگر کشوری امروز نیت تهاجمی نداشته باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا همین نیت را نخواهد داشت.

در محیط آنارشیک، هیچ دولت یا نهادی نمی‌تواند تضمین کند که قدرت‌های بزرگ فقط به دفاع بسنده کنند. این نبود قطعیت بنیادی موجب می‌شود که حتی دولت‌هایی با رویکردهای صلح‌طلبانِ، تحت‌فشار محیط بین‌المللی، به سمت افزایش توان تهاجمی سوق پیدا کنند.

از نگاه میرشایمر، این‌یک «قانون ساختاری» است: اگر کشوری از قدرت افزایی باز بایستد، دیر یا زود توسط رقبای قدرتمندتر به حاشیه رانده یا حتی نابود خواهد شد. این منطق در قرن بیست‌ویکم همچنان قابل مشاهده است، ازجمله در رقابت‌های نظامی آمریکا با روسیه در اروپای شرقی یا با چین در اقیانوس آرام.

۴-۳-۱-۳. نبود قطعیت و ترس از نیات دیگران

سومین فرضیه کلیدی در رئالیسم تهاجمی میرشایمر، بر نبود قطعیت دائمی و غیرقابل‌حل در مورد نیات واقعی دیگران استوار است. در نظام آنارشیک، هیچ دولت یا نهادی وجود ندارد که بتواند تضمین کند اهداف و برنامه‌های آینده کشورها صلح‌آمیز خواهد ماند. حتی متحدان نزدیک نیز ممکن است در بزنگاه‌های تاریخی تغییر موضع دهند یا منافع متفاوتی دنبال کنند.

این نبود قطعیت «ساختاری» و «اجتناب‌ناپذیر» است؛ یعنی نه ناشی از بدنیتی خاص، بلکه نتیجه طبیعی آنارشی بین‌المللی. حتی اگر تمام کشورها نیت صلح‌آمیز داشته باشند، هیچ‌کدام نمی‌توانند از نیات آینده دیگران مطمئن باشند. این وضعیت سبب می‌شود که دولت‌ها همواره با دیده تردید به یکدیگر نگاه کنند و برای جلوگیری از غافلگیری، به دنبال افزایش قدرت خود باشند.

نمونه تاریخی بارز این پدیده در آغاز جنگ جهانی اول قابل مشاهده است، جایی که هیچ‌یک از قدرت‌های اروپایی خواهان جنگ فراگیر نبودند، اما، نبود اطمینان از نیات یکدیگر و ترس از عقب ماندن، آن‌ها را به مسابقه تسلیحاتی و سرانجام جنگ کشاند.

۴-۳-۱-۴. بقا و حداکثر سازی قدرت

میرشایمر در این فرضیه بر بقا به‌عنوان هدف اصلی همه قدرت‌های بزرگ تأکید دارد، ولی، برخلاف والتز که بر بقا در چارچوب محدودتری تأکید می‌کند، میرشایمر معتقد است که در شرایط آنارشیک و با در نظر گرفتن قابلیت‌های

تهاجمی، تنها راه تضمین بقا، حداکثر سازی قدرت است. در نظر او، دولت‌ها تنها زمانی می‌توانند از امنیت خود مطمئن باشند که قدرت خود را نسبت به سایر بازیگران بین‌المللی به حداکثر برسانند.

این فرضیه به این معناست که دولت‌ها نه‌تنها برای مواجهه با تهدیدات فعلی، بلکه برای آماده‌سازی خود در برابر تهدیدات آینده و غیرقابل‌پیش‌بینی، به‌طور مداوم به تقویت توانایی‌های نظامی و اقتصادی خود پرداخته و در جهت گسترش نفوذ خود در سطح جهانی تلاش می‌کنند.

«رقابت برای هژمونی منطقه‌ای»، که در آن یک کشور می‌کوشد تا به تنها قدرت غالب در یک منطقه خاص تبدیل شود، یکی از نتایج اصلی این رویکرد است. مثال‌های معاصر آن شامل تلاش چین برای هژمونی در شرق آسیا یا کوشش روسیه برای بازیابی نفوذ در فضای پساشوروی است[۱].

۴-۳-۱-۵. عقلانیت دولت‌ها

آخرین فرضیه در نظریه رئالیسم تهاجمی میرشایمر به عقلانیت دولت‌ها اشاره دارد. او فرض می‌کند که قدرت‌های بزرگ بازیگران عقلانی هستند که قادر به ارزیابی دقیق شرایط خود و انتخاب بهترین راهبردی برای دستیابی به اهداف خود هستند. این عقلانیت شامل قابلیت محاسبه هزینه–فایده، پیش‌بینی واکنش‌های دیگران، و انطباق راهبردی با تغییر شرایط است.

میرشایمر این فرضیه را در پاسخ به انتقاداتی مطرح می‌کند که معتقدند دولت‌ها ممکن است به دلیل احساسات، فشارهای سیاسی داخلی یا اشتباهات محاسباتی، رفتارهای غیرعقلانی از خود نشان دهند. او تأکید می‌کند که حتی در صورت بروز اشتباهات کوتاه‌مدت، سیستم آنارشیک و رقابت شدید بین کشورها به‌طور اجتناب‌ناپذیر دولت‌ها را به‌سوی انتخاب‌های عقلانی هدایت می‌کند، زیرا کشورهایی که مستمر تصمیمات غیرعقلانی بگیرند، از صحنه سیاست بین‌الملل حذف خواهند شد.

۴-۳-۲. هژمونی منطقه‌ای و تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ

میرشایمر در اثر خود، مفهوم «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» را مطرح می‌کند که در آن بیان می‌کند حتی اگر تمامی قدرت‌های بزرگ فقط به دنبال امنیت و صلح باشند، منطق نظام بین‌المللی آن‌ها را مجبور می‌کند تا در

[۱] حسین سیاحی (۱۴۰۲). نظام بین‌الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین‌الملل. دوازدهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و تحول

رقابت مستمر برای قدرت شرکت کنند. این وضعیت «تراژیک» است زیرا نتایج ناخواسته تولید می‌کند: کشورهایی که صلح می‌خواهند، ناگزیر برای جنگ آماده می‌شوند.

این رقابت‌ها، حتی اگر هیچ‌کدام از طرفین نخواهند جنگی رخ دهد، می‌تواند منجر به «دیلمای امنیتی شدید»، مسابقات تسلیحاتی مخرب، و درنهایت درگیری‌های نظامی و جنگ‌های فاجعه‌بار شود. این فرآیند شبیه تراژدی یونانی است که در آن شخصیت‌ها باوجود نیت خیر، به دلیل نقص‌های ساختاری، به سمت فاجعه حرکت می‌کنند.

بر اساس این نظریه، «هژمونی منطقه‌ای» بهترین و ایمن‌ترین حالت برای هر قدرت بزرگ است. هژمونی منطقه‌ای به معنای برتری قاطع و غیرقابل چالش یک کشور در یک منطقه جغرافیایی مشخص است که در آن هیچ رقیب جدی برای آن در منطقه وجود ندارد. در این شرایط، دولت هژمون می‌تواند منابع خود را بر سایر مناطق متمرکز کرده و از ظهور هژمون‌های رقیب در جای دیگر جلوگیری کند.

میرشایمر ایالات‌متحده را به‌عنوان تنها مثال موفق هژمونی منطقه‌ای در تاریخ معاصر معرفی می‌کند. آمریکا پس از کنترل کامل بر نیمکره غربی، توانسته است از ظهور هژمون‌های رقیب در اروپا، آسیا و خاورمیانه جلوگیری کند[۱].

۴-۳-۳. سیاست خارجی و اتحادها در رئالیسم تهاجمی

میرشایمر همچنین دیدگاه بدبینانه‌تری نسبت به اتحادها نسبت به والتز دارد. او معتقد است که اتحادها در نظام بین‌المللی ذاتاً ناپایدار هستند زیرا منافع کشورها همواره در حال تغییر است و دولت‌ها درنهایت بیش از همه به خود اعتماد دارند. بر اساس این دیدگاه، دولت‌ها همواره نگران این هستند که متحدان آن‌ها در زمان بحران‌ها از آن‌ها حمایت نکنند یا آن‌ها را درگیر درگیری‌هایی کنند که در راستای منافع آن‌ها نباشد.

میرشایمر دو دیلمای اساسی اتحادها را شناسایی می‌کند: «ترس از ترک شدن» (fear of abandonment) و «ترس از گرفتار شدن» (fear of entrapment). کشورها می‌ترسند که متحدانشان در مواقع بحرانی آن‌ها را تنها بگذارند، اما، همچنین نگران‌اند که به دلیل تعهدات اتحاد، به جنگ‌هایی کشانده شوند که منافع حیاتی‌شان در میان نیست.

این دیدگاه به‌ویژه در مواقعی اهمیت پیدا می‌کند که کشورهای مختلف در معرض تهدیدات متفاوت قرار دارند و باید برای حفظ امنیت خود به متحدان خود تکیه کنند. میرشایمر با تأکید بر این‌که اتحادها نباید به‌عنوان ضمانت

---

[۱] محمودی کیا، & فرهادی. (۲۰۱۹). بررسی مقایسه‌ای کنش سیاست خارجی ایران و ترکیه در قبال بحران سوریه بر اساس نظریه سازه‌انگاری. فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، ۱۲(۴۷)، ۱۵۱-۱۷۸.

مطلق امنیتی در نظر گرفته شوند، معتقد است که دولتمردان باید همواره آماده مقابله با تهدیدات و تغییرات غیرمنتظره در روابط بین‌المللی باشند و بر توانایی‌های داخلی خود تکیه کنند.

رئالیسم تهاجمی میرشایمر، بر اساس تحلیل دقیق رفتار قدرت‌های بزرگ و رقابت‌های آن‌ها در نظام آنارشیک، چارچوبی برای درک رقابت‌های جهانی و احتمال وقوع درگیری‌ها فراهم می‌آورد. اما، این رویکرد با نقدهایی مواجه است که به بدبینی مفرط آن نسبت به امکان همکاری و صلح اشاره دارند.

۴-۴. توازن قوا، بازدارندگی و جنگ پیش‌دستانه

مفهوم توازن قوا، بازدارندگی، و جنگ پیش‌دستانه در نظریه‌های رئالیستی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در دو شاخه اصلی رئالیسم، یعنی رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی، به‌طور متفاوت تفسیر می‌شود. این مفاهیم در تحلیل معاصر روابط بین‌الملل، به‌ویژه در درک رقابت‌های ژئوپلیتیکی آمریکا-چین، بحران اوکراین، و تنش‌های خاورمیانه، کاربرد حیاتی دارند. در این بخش، ابتدا به توازن قوا، بازدارندگی و جنگ پیش‌دستانه در نظریه رئالیسم تدافعی والتز پرداخته می‌شود و سپس دیدگاه میرشایمر در رئالیسم تهاجمی در مورد این مفاهیم مورد تحلیل قرار می‌گیرد[۱].

۴-۴-۱. توازن قوا در رئالیسم تدافعی

توازن قوا یکی از مفاهیم بنیادی در رئالیسم است که والتز آن را به‌عنوان «قانون طبیعی» سیاست بین‌الملل تلقی می‌کند. در رئالیسم تدافعی، توازن قوا به‌عنوان یک مکانیزم طبیعی و خودکار در نظام بین‌المللی عمل می‌کند که به حفظ ثبات در روابط بین دولت‌ها کمک می‌کند. طبق این نظریه، دولت‌ها به‌طور غریزی در برابر تهدیدات قدرت‌های بزرگ متحد می‌شوند و این فرآیند مانع از تسلط یک قدرت بزرگ بر کل نظام بین‌المللی می‌شود.

والتز معتقد است که توازن قوا از دو طریق اصلی قابل تحقق است که هر کدام پیامدهای راهبردی متفاوتی دارند:

«**متعادل‌سازی داخلی**» (Internal Balancing): این روش شامل تقویت منابع و قابلیت‌های داخلی یک کشور است. منابع مذکور می‌توانند شامل تقویت اقتصاد ملی، گسترش و مدرن‌سازی نیروی نظامی، توسعه فناوری‌های نوین (به‌ویژه فناوری‌های دوگانه), افزایش جمعیت و بهبود آموزش، و تقویت زیرساخت‌های کشور باشند. کشورها با این روش سعی دارند تا خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی آماده کنند.

---

[۱] مصطفی مظاهری (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی. جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲-۱۳۱.

«**متعادل‌سازی خارجی**»(External Balancing) : این شامل تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادها با سایر کشورها برای مقابله جمعی با تهدیدات مشترک می‌شود. این نوع توازن معمولاً سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر از نوع داخلی است و امکان دسترسی به منابع و قابلیت‌های ترکیبی فراهم می‌آورد.

در رئالیسم تدافعی، توازن قوا به‌عنوان یک فرآیند خودکار و نیمه‌هوشمند عمل می‌کند که در آن هیچ‌یک از کشورها نمی‌توانند به‌طور یک‌جانبه بر سایر کشورها تسلط مطلق پیدا کنند. این مکانیزم به‌طورکلی به‌عنوان عامل اصلی حفظ ثبات و جلوگیری از ظهور قدرت‌های سلطه‌گر شناخته می‌شود.

۴-۴-۲. توازن قوا در رئالیسم تهاجمی میرشایمر

در مقابل، میرشایمر در رئالیسم تهاجمی توازن قوا را فرآیندی پیچیده‌تر، کمتر قابل‌اتکا و گاهی ناکارآمد می‌داند. او معتقد است که کشورهای بزرگ نمی‌توانند همیشه بر تشکیل خودکار ائتلاف‌های متعادل‌کننده حساب کنند، زیرا ممکن است برخی از کشورها ترجیح دهند که بر قدرت غالب «شرطبندی» (bandwagoning) کنند تا در مقابل آن مقاومت کنند.

این پدیده که به «پیوستن به قدرت غالب» معروف است، یکی از چالش‌های اساسی در نظریه توازن قوا محسوب می‌شود. بر اساس دیدگاه میرشایمر، کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر ممکن است به دلایل مختلف- ازجمله ترس از تهدیدات بزرگ‌تر، انتظار منافع اقتصادی، یا ناتوانی در مقاومت- به قدرت‌های غالب بپیوندند و از تلاش برای ایجاد تعادل قدرت خودداری کنند.

میرشایمر همچنین مفهوم «رایگان‌سواری» (free-riding) را مطرح می‌کند که در آن برخی کشورها از تلاش‌های متعادل‌سازی دیگران بهره‌مند می‌شوند بدون اینکه خود هزینه‌ای متقبل شوند. این وضعیت موجب می‌شود که توازن قوا در نظام بین‌المللی همیشه به‌طور طبیعی به وجود نیاید و شرایطی برای به هم خوردن تعادل قدرت فراهم شود.

۴-۴-۳. بازدارندگی در رئالیسم تدافعی

بازدارندگی یکی از مفاهیم اساسی در رئالیسم است که در هر دو شاخه تدافعی و تهاجمی، اهمیت ویژه‌ای دارد. در رئالیسم تدافعی، بازدارندگی اغلب به‌عنوان یک راهبردی دفاعی و پیشگیرانه برای جلوگیری از تهاجم احتمالی کشورهای دیگر در نظر گرفته می‌شود. والتز تأکید می‌کند که کشورها می‌توانند از طریق حفظ قابلیت‌های دفاعی قوی و ایجاد نبود قطعیت در مورد پیامدهای حمله، سایر کشورها را از اقدام علیه خود منصرف کنند.

در رئالیسم تدافعی، دو نوع بازدارندگی شناسایی می‌شود:

«بازدارندگی از طریق انکار»(Deterrence by Denial) : این نوع بازدارندگی به این معناست که کشور مدافع تلاش می‌کند نشان دهد که حتی در صورت حمله، مهاجم قادر به دستیابی به اهداف خود نخواهد بود. این هدف از طریق تقویت دفاع‌های نظامی، ایجاد موانع طبیعی یا مصنوعی، آموزش نیروهای مسلح برای مقاومت طولانی‌مدت، و توسعه فناوری‌های دفاعی پیشرفته قابل‌دستیابی است.

«بازدارندگی از طریق مجازات» (Deterrence by Punishment) : در این روش، تأکید بر قابلیت تحمیل هزینه‌های سنگین به مهاجم پس از آغاز حمله است، حتی اگر هدف اولیه حمله محقق شود.

۴-۴-۴. بازدارندگی در رئالیسم تهاجمی

در رئالیسم تهاجمی، بازدارندگی مفهومی پیچیده‌تر و چالش‌برانگیزتر دارد. میرشایمر معتقد است که بازدارندگی تنها زمانی مؤثر است که بر «بازدارندگی از طریق مجازات» استوار باشد و قدرت مدافع قادر باشد هزینه‌های غیرقابل‌پذیرشی بر مهاجم تحمیل کند.

به‌عبارت‌دیگر، در رئالیسم تهاجمی، بازدارندگی نیازمند قابلیت تحمیل «آسیب غیرقابل‌جبران» به مهاجم است که از منافع احتمالی حمله فراتر رود. این رویکرد بر توانایی‌های تهاجمی متقابل و قدرت «انتقام‌گیری» تأکید دارد.

میرشایمر بر مفهوم «بازدارندگی ممتد» (Extended Deterrence) تأکید ویژه دارد. این نوع بازدارندگی زمانی اتفاق می‌افتد که یک قدرت بزرگ سعی می‌کند از متحدان یا کشورهای تحت حمایت خود در برابر تهدیدات خارجی دفاع کند. میرشایمر معتقد است که بازدارندگی ممتد بسیار دشوارتر از بازدارندگی مستقیم است، زیرا، اعتبار و منافع حیاتی کشور حامی مستقیم در خطر نیست و مهاجم ممکن است شک کند که آیا حامی واقعاً حاضر به پرداخت هزینه دفاع از متحد خود است یا نه.

۴-۴-۵. جنگ پیش‌دستانه در رئالیسم تدافعی

جنگ پیش‌دستانه یکی از مفاهیم بحث‌برانگیز و پیچیده در رئالیسم معاصر است که تفسیرهای متفاوتی در دو شاخه تدافعی و تهاجمی دارد. در رئالیسم تدافعی، جنگ پیش‌دستانه معمولاً به‌عنوان آخرین گزینه و در شرایط تهدید فوری و انکارناپذیر امنیت ملی توجیه می‌شود.

والتز معتقد است که دولت‌ها باید از دیپلماسی، مذاکره، اعتمادسازی و ایجاد توازن قوا برای حل مشکلات استفاده کنند و جنگ پیش‌دستانه تنها زمانی توجیه‌پذیر است که شرایط زیر محقق شده باشند:

- شواهد قانع‌کننده از تهدید قریب‌الوقوع وجود داشته باشد؛
- هیچ‌گونه راه‌حل دیپلماتیک مؤثر وجود نداشته باشد؛
- منافع حیاتی کشور در خطر جدی قرار گرفته باشد؛
- محاسبات هزینه- فایده نشان دهد که انتظار بیشتر هزینه‌های بالاتری خواهد داشت.

در دیدگاه والتز، تصمیم‌گیری برای جنگ پیش‌دستانه باید بر اساس محاسبات عقلانی و دقیق هزینه- فایده صورت گیرد و نه بر اساس احساسات، ترس‌های غیرمنطقی، یا فشارهای سیاسی داخلی.

۴-۴-۶. جنگ پیش‌دستانه در رئالیسم تهاجمی

میرشایمر در رئالیسم تهاجمی دیدگاه متفاوت و رادیکال‌تری نسبت به جنگ پیش‌دستانه دارد. او معتقد است که در دنیای رقابتی قدرت‌های بزرگ، جنگ پیش‌دستانه گاهی اوقات نه‌تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه منطقی، ضروری و حتی عقلانی است.

میرشایمر بر این باور است که اگر یک قدرت بزرگ با قطعیت بداند که رقیب آن در حال افزایش سریع قدرت است و در آینده نزدیک تهدید بزرگ‌تری خواهد شد، ممکن است تصمیم بگیرد پیش از اینکه «پنجره فرصت» بسته شود، دست به حمله بزند.

میرشایمر مفهوم کلیدی «پنجره فرصت» (Window of Opportunity) را در تحلیل جنگ پیش‌دستانه مطرح می‌کند. این مفهوم به دوره زمانی محدود و گذرایی اشاره دارد که در آن یک کشور دارای مزیت نسبی بر رقیب خود است و می‌تواند با موفقیت و هزینه نسبتاً کم علیه او اقدام کند. اگر این پنجره فرصت بسته شود، ممکن است کشور هرگز دوباره چنین شرایط مناسبی نداشته باشد و در آینده با رقیب قدرتمندتری مواجه شود.

مثال تاریخی مهم این مفهوم، تصمیم آلمان در آغاز جنگ جهانی اول است، زمانی که آلمان به این نتیجه رسید که قدرت‌های رقیب (به‌ویژه روسیه) به‌سرعت در حال تقویت هستند و فرصت جنگ پیروزمندانه به‌زودی از دست خواهد رفت.

۴-۴-۷. فناوری و جنگ پیش‌دستانه

در دنیای مدرن، فناوری نقش بحرانی و تعیین‌کننده در محاسبات جنگ پیش‌دستانه ایفا می‌کند. پیشرفت‌های فناوری می‌تواند پنجره‌های فرصت جدیدی ایجاد کند یا پنجره‌های موجود را ببندد. برای مثال، سلاح‌های

هسته‌ای، فناوری‌های سایبری، سامانه‌های دفاع موشکی، و هوش مصنوعی نظامی محاسبات راهبردی را به‌شدت تغییر داده‌اند.

در عصر هسته‌ای، جنگ پیش‌دستانه ریسک‌های بسیار بیشتری دارد و تصمیم به آغاز جنگ با کشوری که دارای سلاح‌های هسته‌ای است می‌تواند به‌طور قابل‌توجهی هزینه‌ها را افزایش دهد. والتز معتقد بود که سلاح‌های هسته‌ای احتمال جنگ پیش‌دستانه را به‌شدت کاهش می‌دهند، زیرا، هزینه‌های احتمالی چنین جنگی فراتر از هر منفعت ممکن است.

میرشایمر نیز موافق تأثیر بازدارنده سلاح‌های هسته‌ای است، اما، تأکید می‌کند که این سلاح‌ها تنها جنگ‌های تمام‌عیار و مستقیم را غیرمحتمل می‌کنند و نه لزوماً تمام انواع درگیری‌ها را. کشورهای هسته‌ای همچنان می‌توانند در سطح پایین‌تری از خشونت، مانند جنگ‌های نیابتی، درگیری‌های محدود، یا تهدیدات سایبری، با یکدیگر رقابت کنند.

همچنین ظهور فناوری‌های جدید نظیر جنگ سایبری، سلاح‌های فضایی، و سامانه‌های خودمختار، محاسبات جنگ پیش‌دستانه را پیچیده‌تر کرده است. این فناوری‌ها امکان حملات سریع، مخفیانه و دور از انتظار را فراهم می‌آورند که ممکن است آستانه تصمیم‌گیری برای جنگ پیش‌دستانه را تغییر دهند.

۴-۵. تحلیل نظم جهانی بر اساس منطق قدرت

تحلیل نظم جهانی بر اساس منطق قدرت، قلب تئوری رئالیسم در روابط بین‌الملل است. این رویکرد از فرض بنیادی آغاز می‌شود که توزیع قدرت در نظام بین‌المللی، عامل اصلی شکل‌دهنده ساختار نظم جهانی و الگوهای تعامل میان کشورها است. اما، تحلیل انتقادی این رویکرد نشان می‌دهد که تمرکز انحصاری بر قدرت، ابعاد مهم دیگر نظیر عدالت، مشروعیت و ارزش‌های مشترک را نادیده می‌گیرد.

درواقع، تحلیل رئالیستی روابط بین‌الملل به‌طور عمده به این مسئله می‌پردازد که چگونه قدرت‌ها بر اساس موقعیت خود در نظام بین‌المللی، راهبردهای خود را تنظیم می‌کنند و این قدرت‌ها به‌طور مستمر به دنبال حفظ و گسترش نفوذ خود در این نظام هستند. از دیدگاه رئالیستی، تغییرات در توزیع قدرت به‌طور مستقیم منجر به تحولات در نظم بین‌المللی می‌شود، و به همین دلیل رئالیست‌ها تحولات در قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را عامل تعیین‌کننده‌ای در تبیین روندهای جهانی می‌دانند.

۴-۵-۱. ساختار نظام جهانی از دیدگاه والتز

کنت والتز با ارائه نظریه ساختاری، تحولی بنیادی در فهم نظام بین‌المللی ایجاد کرد. او معتقد است که نظام بین‌المللی را می‌توان بر اساس تعداد قدرت‌های بزرگ به سه دسته تقسیم کرد: تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی. هر یک از این ساختارها الگوهای متفاوتی از رفتار دولت‌ها را به دنبال دارند و پیامدهای متمایزی برای ثبات یا بی‌ثباتی نظام دارند[۱].

نظام دوقطبی: در نظام دوقطبی که بهترین نمونه آن دوران جنگ سرد بین ایالات‌متحده و اتحاد جماهیر شوروی بود، قدرت‌های اصلی جهانی به دو قطب اصلی تقسیم می‌شوند. در چنین نظامی، مسئولیت‌ها و خطوط قرمز به‌وضوح مشخص هستند و هر دو ابرقدرت می‌دانند که بقای نظام به‌طور عمده بر عهده آن‌هاست. یکی از مزیت‌های این نوع از نظام جهانی این است که احتمال وقوع محاسبات نادرست بین قدرت‌ها کاهش می‌یابد، زیرا تنها دو بازیگر اصلی وجود دارند و تصمیمات عمده از سوی این دو بازیگر اتخاذ می‌شود.

نظام‌های چندقطبی: برعکس، در نظام‌های چندقطبی که در آن قدرت‌های مختلف جهانی وجود دارند، بی‌ثباتی بیشتر است. این بی‌ثباتی ناشی از عوامل متعددی است: پیچیدگی‌های بیشتر محاسبات راهبردی، احتمال تشکیل ائتلاف‌های متغیر و غیرقابل‌پیش‌بینی، نبود اطمینان در مورد واکنش‌های سایر بازیگران، و امکان بروز «مسئله رایگان‌سواری» که در آن برخی کشورها از تلاش‌های دیگران بهره‌برداری می‌کنند.

نظام تک‌قطبی: نظام تک‌قطبی که در آن تنها یک ابرقدرت وجود دارد، از دیدگاه والتز در بلندمدت ناپایدار است .او معتقد بود که چنین نظامی نمی‌تواند برای مدت طولانی برقرار بماند زیرا قدرت‌های دیگر به‌طور طبیعی تمایل دارند که در برابر هژمونی یک قدرت غالب واکنش نشان دهند و متعادل‌سازی کنند. این فرآیند متعادل‌سازی ممکن است در ابتدا صورت نگیرد، اما، درنهایت قدرت‌های دیگر به دنبال برهم زدن سلطه یک قدرت برتر خواهند بود.

۴-۵-۲. هژمونی منطقه‌ای و رقابت‌های جهانی در رئالیسم تهاجمی

جان میرشایمر، بر مفهوم هژمونی منطقه‌ای تأکید مخصوص دارد و آن را محور اصلی راهبرد قدرت‌های بزرگ می‌داند. او معتقد است که هدف نهایی هر قدرت بزرگ در نظام بین‌المللی، دستیابی به هژمونی در منطقه خود است و هم‌زمان باید از ظهور هژمون‌های رقیب در دیگر مناطق جلوگیری کند. این دیدگاه تفسیر متفاوت و

[۱] والتس، کنث ن، & طالبی آرانی، روح‌اله. (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل. مخاطب.

رادیکالی از نظم جهانی ارائه می‌دهد که در آن رقابت‌های منطقه‌ای نسبت به رقابت‌های فقط جهانی اهمیت محوری‌تری دارند.

مثال ایالات‌متحده و هژمونی منطقه‌ای: میرشایمر ایالات‌متحده را به‌عنوان تنها هژمون منطقه‌ای موفق در تاریخ معاصر معرفی می‌کند، نمونه‌ای ازآنچه سایر قدرت‌های بزرگ به دنبال آن هستند. آمریکا پس از کنترل کامل بر نیمکره غربی (دکترین مونرو)، به‌طور فعال و سامانمند در مناطق مختلف جهان مداخله کرده تا از ظهور هژمونی رقیب جلوگیری کند. به‌عنوان نمونه، آمریکا در خاورمیانه، آسیا و اروپا همواره در تلاش برای جلوگیری از قدرت گرفتن هر کشور دیگری بوده است. میرشایمر این سیاست را «توقف بیگانه» (Offshore Balancing) می‌نامد.

توازن قوای نامتقارن: مفهوم «توازن قوای نامتقارن» نیز یکی از نوآوری‌های میرشایمر در تحلیل نظم جهانی است. او معتقد است که در دنیای واقعی، قدرت‌ها همیشه در سطح برابر با یکدیگر رقابت نمی‌کنند و توزیع قدرت در مناطق مختلف متفاوت است. به‌عنوان‌مثال، ممکن است یک قدرت در یک منطقه خاص برتری قابل‌توجهی داشته باشد، درحالی‌که در مناطق دیگر در موقعیت ضعیفی قرار داشته باشد. این نامتقارنی در توزیع قدرت موجب می‌شود که رقابت‌های جهانی پیچیده‌تر و متنوع‌تر شوند.

۴-۵-۳. تأثیر جغرافیا بر نظم جهانی

جغرافیا نقش تعیین‌کننده و اغلب نادیده گرفته‌شده‌ای در تحلیل رئالیستی نظم جهانی ایفا می‌کند. میرشایمر بر این نکته حیاتی تأکید می‌کند که حتی قدرت‌های بزرگ نیز به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی قادر به اعمال قدرت کامل و یکسان در همه‌جا نیستند. به‌ویژه، محدودیت‌های جغرافیایی مانند اقیانوس‌ها، رشته‌کوه‌های بزرگ، بیابان‌ها و سایر موانع طبیعی، باعث می‌شود که هژمونی جهانی مطلق بسیار دشوار یا حتی غیرممکن باشد.

به همین دلیل، میرشایمر بر اهمیت «هژمونی منطقه‌ای» تأکید می‌کند و معتقد است که قدرت‌ها اغلب به دنبال تسلط بر مناطق جغرافیایی مجاور خود هستند، زیرا اعمال قدرت در مسافات دور هزینه‌بر و دشوار است. این محدودیت جغرافیایی همچنین تبیین می‌کند که چرا حتی ابرقدرت‌هایی مانند ایالات‌متحده نیز در مناطق دوردست با چالش‌های جدی مواجه می‌شوند.

۴-۵-۴. تأثیر فناوری بر تحولات نظم جهانی

تأثیر فناوری بر تغییرات در نظم جهانی به یکی از مسائل بحرانی و کلیدی در تحلیل‌های رئالیستی معاصر تبدیل شده است. پیشرفت‌های فناوری می‌تواند توزیع قدرت را به‌طور بنیادی تغییر دهد و فرصت‌ها و تهدیدات جدیدی ایجاد کند که قبلاً غیرقابل‌تصور بودند.

فناوری‌های انقلابی نوین مانند سلاح‌های هسته‌ای، فناوری‌های سایبری پیشرفته، سامانه‌های فضایی، هوش مصنوعی نظامی، رباتیک دفاعی، و فناوری‌های کوانتومی، همگی پتانسیل تغییرات بنیادی در ساختار و عملکرد نظم جهانی را دارند. بااین‌حال، والتز معتقد بود که ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی، همچنان عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها باقی می‌ماند، حتی باوجود انقلاب‌های فناوری.

میرشایمر نیز موافق است که پیشرفت‌های فناوری می‌تواند سرعت تغییرات را افزایش دهد و ابزارهای جدیدی در اختیار قدرت‌ها قرار دهد، اما او نیز تأکید می‌کند که فناوری به‌تنهایی نمی‌تواند منطق بنیادی نظام بین‌المللی را تغییر دهد. به‌عبارت‌دیگر، فناوری می‌تواند ابزاری مؤثرتر برای دستیابی به اهداف راهبردی قدرت‌ها باشد، اما ساختار کلی نظام همچنان تحت تأثیر توزیع قدرت در سطح جهانی قرار دارد[۱].

۴-۵-۵. نقش نهادهای بین‌المللی

در تحلیل رئالیستی نظم جهانی، نهادهای بین‌المللی نقش ثانویه و تابع توزیع قدرت دارند. هر دو شاخه رئالیسم معتقدند که نهادهای بین‌المللی اغلب به‌عنوان «متغیر وابسته» عمل می‌کنند، یعنی محصول توزیع قدرت هستند و نه عوامل مستقل تأثیرگذار بر نظم جهانی.

از دیدگاه والتز، نهادهای بین‌المللی تنها زمانی مؤثر و پایدار هستند که منافع قدرت‌های بزرگ را منعکس کنند و با ساختار قدرت موجود سازگار باشند. هنگامی‌که توزیع قدرت تغییر کند، این نهادها یا بازسازی می‌شوند یا منحل می‌گردند.

میرشایمر دیدگاه انتقادی‌تر و رادیکال‌تری نسبت به نهادهای بین‌المللی دارد و معتقد است که این نهادها اساسی «ابزارهایی در خدمت منافع قدرت‌های بزرگ» هستند. او به تجربه‌های تاریخی مانند انحلال سریع اتحاد شوروی و فروپاشی فوری پیمان ورشو اشاره می‌کند که نشان‌دهنده این واقعیت است که نهادهای بین‌المللی در شرایطی نمی‌توانند پایدار بمانند که منافع و توانایی‌های قدرت‌های بزرگ تغییر کند.

---

[۱] گودرزی فرشاد. (۲۰۲۵). اینستاگرام به مثابه فناوری مکمل نئولیبرالیسم.

۴-۵-۶. آینده نظم جهانی از دیدگاه رئالیستی

آینده نظم جهانی از دیدگاه رئالیستی به‌طور عمده و انحصاری به تحولات در توزیع قدرت و نتایج رقابت‌های راهبردی بستگی دارد. والتز پیش‌بینی می‌کرد که نظام تک‌قطبی پس از جنگ سرد وضعیتی موقت و گذرا خواهد بود و به‌تدریج سایر قدرت‌ها در برابر هژمونی آمریکا متعادل‌سازی خواهند کرد. میرشایمر نیز به همین نتیجه می‌رسد، اما، او تأکید می‌کند که این فرآیند ممکن است با درگیری‌های شدید و خطرناک همراه باشد.

ظهور چین به‌عنوان قدرت اقتصادی، نظامی و فناوری بزرگ، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظم جهانی معاصر محسوب می‌شود. از دیدگاه رئالیستی، رشد مستمر قدرت چین به‌طور طبیعی و اجتناب‌ناپذیر منجر به رقابت راهبردی شدید با ایالات‌متحده خواهد شد و ممکن است این رقابت‌ها به جنگ‌های تجاری، رقابت‌های ژئوپلیتیکی پیچیده، مسابقات تسلیحاتی، و حتی تهدیدات نظامی مستقیم منجر شود.

نظم جهانی در تحلیل‌های رئالیستی حاصل تغییرات مستمر در توزیع قدرت و رقابت‌های راهبردی دائمی قدرت‌ها است. این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی به دنبال حفظ و گسترش نفوذ خود هستند و این رقابت‌ها به‌طور مداوم موجب تحولات در ساختار نظم جهانی می‌شوند. در دنیای معاصر، رقابت‌های ژئوپلیتیکی آمریکا–چین، تحولات اقتصادی–نظامی روسیه، و تنش‌های منطقه‌ای در خاورمیانه مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده آینده نظم جهانی محسوب می‌شوند.

۴-۶. مقایسه تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی

مقایسه تطبیقی میان رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی میرشایمر تفاوت‌های بنیادی و عمیقی در نگرش به سیاست‌های بین‌المللی، ماهیت انگیزه‌های دولت‌ها، و چگونگی مدیریت تنش‌ها و بحران‌ها در نظام جهانی آشکار می‌سازد. این مقایسه به ما این امکان را می‌دهد که تفاوت‌های بنیادین در فرضیات، روش‌شناسی و پیش‌بینی‌های هر یک از این دو نظریه را درک کنیم و بفهمیم که چگونه هر یک از آن‌ها تحلیل‌های مختلفی از دنیای بین‌الملل و روابط قدرت‌ها ارائه می‌دهند.

۴-۶-۱. انگیزه‌های دولت‌ها در رئالیسم تدافعی و تهاجمی

یکی از اصلی‌ترین و عمیق‌ترین تفاوت‌ها میان رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی میرشایمر در تحلیل انگیزه‌های بنیادی دولت‌ها نهفته است. رئالیسم تدافعی بر بقا به‌عنوان هدف اولیه و انحصاری دولت‌ها تأکید دارد. در این دیدگاه، دولت‌ها بیشتر محافظه‌کار هستند و فقط زمانی دست به اقداماتی تهاجمی می‌زنند که امنیتشان مستقیماً، فوری و غیرقابل‌انکار تهدید شود.

به‌عبارت‌دیگر، در تفسیر والتز، دولت‌ها "status quo" محور هستند و در پی حفظ وضعیت موجود و نبود تغییر عمده در تعادل قدرت‌های جهانی هستند. ازاین‌رو، جنگ‌ها و درگیری‌ها بیشتر ناشی از ترس، احساس تهدید و «دیلمای امنیتی» است به‌جای طمع، جاه‌طلبی و خواست تسلط. در این تفسیر، قدرت‌های بزرگ تنها زمانی دست به حملات پیش‌دستانه می‌زنند که تهدیدات به‌طور مشخص، آشکار و قریب‌الوقوع برای بقا و امنیت آن‌ها وجود داشته باشد.

در مقابل، رئالیسم تهاجمی میرشایمر استدلال رادیکال می‌کند که دولت‌ها به‌طور ساختاری و اجتناب‌ناپذیر مجبور به حداکثر سازی قدرت خود هستند. به‌عبارت‌دیگر، بقا تنها زمانی تأمین می‌شود که یک کشور در تلاش مستمر برای کسب قدرت بیشتر باشد. دولت‌ها نمی‌توانند به امنیت «کافی» قناعت کنند، بلکه باید همواره به دنبال فرصت‌هایی برای افزایش قدرت خود باشند، زیرا، در نظام آنارشیک هیچ‌گونه ضمانتی برای بقا بدون قدرت نسبی بیشتر وجود ندارد.

۴-۶-۲. معضل امنیتی: تفاوت‌های نظری و عملی

معضل امنیتی، که در آن اقدامات یک دولت برای تقویت امنیت خود می‌تواند باعث افزایش احساس تهدید در سایر کشورها شود، یکی از مفاهیم مرکزی در هر دو شاخه رئالیسم است، اما تفسیرهای کاملاً متفاوتی از این مفهوم ارائه می‌دهند.

در رئالیسم تدافعی، والتز معتقد است که معضل امنیتی، اگرچه واقعی و مهم است، اما «قابل مدیریت» و «کاهش یافتنی» است. این کاهش از طریق اقداماتی مانند شفافیت در برنامه‌های نظامی، اعتمادسازی متقابل، تمایز واضح میان قابلیت‌های تهاجمی و تدافعی، و ایجاد کانال‌های ارتباطی مؤثر امکان‌پذیر است. او بر این باور است که دولت‌های عقلانی قادرند از طریق دیپلماسی هوشمندانه، مذاکره صادقانه، و همکاری مشروط، تنش‌ها را مدیریت کنند و به نتایج صلح‌آمیز دست یابند.

اما میرشایمر دیدگاه بدبینانه‌تر و واقع‌بینانه‌تری نسبت به معضل امنیتی دارد. او معتقد است که در شرایط نبود قطعیت ساختاری و بنیادی، دولت‌ها مجبورند بر اساس «بدترین سناریوهای ممکن» (worst-case scenarios) عمل کنند. درنتیجه، معضل امنیتی تا حد زیادی اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل‌حل است. تلاش‌های اعتمادسازی، به گفته او، اثربخشی بسیار محدودی دارند و نمی‌توانند معضل امنیتی را به‌طور کامل و پایدار از بین ببرند.

۴-۶-۳. توازن قوا: تفاوت‌های درک و پیش‌بینی

نگرش به مفهوم توازن قوا و مکانیزم‌های آن نیز در دو رویکرد بنیادی متفاوت است. والتز توازن قوا را به‌عنوان یک «قانون طبیعی» و مکانیزم خودکار در نظام بین‌المللی می‌بیند که به‌طور طبیعی و غریزی دولت‌ها را به سمت ثبات و تعادل سوق می‌دهد. او معتقد است که دولت‌ها در برابر تهدیدات و قدرت‌های غالب به‌طور طبیعی و تلقائی متحد می‌شوند و این فرآیند خودکار مانع از تسلط کامل یک قدرت بر سیستم می‌شود.

درواقع، بر اساس این دیدگاه خوش‌بینانه، توازن قوا «خودتنظیم» است و این وضعیت موجب حفظ ثبات نسبی در روابط بین‌الملل می‌شود. دولت‌ها بدون نیاز به هماهنگی مرکزی یا برنامه‌ریزی پیچیده، به‌طور طبیعی در جهت متعادل‌سازی حرکت می‌کنند.

در مقابل، میرشایمر معتقد است که توازن قوا همیشه و به‌طور قابل‌اتکا به‌طور طبیعی شکل نمی‌گیرد و کشورها گاهی اوقات ترجیح می‌دهند به‌جای پیروی از منطق توازن قوا، راهبرد «پیوستن به قدرت غالب» (bandwagoning) را انتخاب کنند. او به‌ویژه مفهوم «شرط‌بندی بر قدرت غالب» را مطرح می‌کند و استدلال می‌کند که در بسیاری از موارد تاریخی، کشورهای کوچک‌تر و ضعیف‌تر ممکن است بر روی قدرت‌های بزرگ‌تر و غالب شرط‌بندی کنند تا در برابر تهدیدات مقاومت کنند.

۴-۶-۴. سیاست‌های امنیتی: تأکید بر دیپلماسی و رقابت

در زمینه سیاست‌های امنیتی عملی، تفاوت‌های چشمگیر و کاربردی مهمی میان دو رویکرد وجود دارد. رئالیسم تدافعی بر اهمیت محوری بازدارندگی، دیپلماسی فعال و ایجاد نهادهایی برای افزایش شفافیت و کاهش نبود اطمینان تأکید دارد. در این رویکرد، دولت‌ها ترجیح می‌دهند تا از طریق گفتگوی سازنده، دیپلماسی چندجانبه، و ایجاد رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای، بحران‌ها را کاهش دهند و تنش‌ها را مدیریت کنند تا به درگیری‌ها و جنگ‌های مخرب نرسند.

والتز معتقد است که دیپلماسی، نهادسازی بین‌المللی، و ایجاد شبکه‌های همکاری، ابزارهای کلیدی و مؤثر برای جلوگیری از وقوع جنگ و ترویج ثبات پایدار در روابط بین‌الملل هستند. این رویکرد بر اهمیت «پیشگیری از جنگ» تأکید دارد.

در مقابل، رئالیسم تهاجمی بر آمادگی دائمی برای رقابت، مقابله و درگیری تأکید بیشتری دارد. میرشایمر معتقد است که دولت‌ها باید همواره آماده مقابله قاطع با تهدیدات باشند و نباید به دیپلماسی و مذاکرات بیش‌ازحد اعتماد

و تکیه کنند. این رویکرد تأکید زیادی بر ایجاد توانمندی‌های نظامی پیشرفته و راهبردهای تهاجمی دارد، به‌ویژه در شرایطی که رقابت برای قدرت به‌شدت افزایش می‌یابد.

۴-۶-۵. اتحادها و ائتلاف‌ها: تفاوت‌های نگرش و پایداری

اتحادها و ائتلاف‌ها در هر دو رویکرد رئالیسم از اهمیت زیادی برخوردارند، اما نگرش‌های کاملاً متفاوتی به آن‌ها وجود دارد. در رئالیسم تدافعی، والتز نگرش نسبتاً خوش‌بینانه‌ای نسبت به پایداری و اثربخشی اتحادها دارد. او معتقد است که اتحادها زمانی شکل می‌گیرند که کشورها با تهدید مشترک و مشخصی مواجه باشند و می‌توانند در کاهش مؤثر تنش‌ها و حفظ ثبات نظام بسیار مؤثر باشند.

در دیدگاه والتز، اتحادهای دفاعی بخشی طبیعی از مکانیزم توازن قوا هستند که به تقویت امنیت جمعی و ایجاد بازدارندگی مؤثر کمک می‌کنند. اتحادها می‌توانند ابزاری برای کاهش هزینه‌های دفاعی و افزایش اثربخشی بازدارندگی باشند.

اما میرشایمر دیدگاه بدبینانه و شکاک‌تری نسبت به پایداری و قابلیت اتکای اتحادها دارد. او بر دو مشکل و دیلمای اساسی اتحادها تأکید می‌کند: «ترس از ترک شدن» (abandonment) و «ترس از گرفتار شدن» (entrapment). در این شرایط پیچیده، کشورها به‌طور هم‌زمان نگران‌اند که متحدانشان در مواقع بحرانی آن‌ها را تنها بگذارند، اما، همچنین می‌ترسند که به دلیل تعهدات اتحاد، به درگیری‌هایی کشانده شوند که منافع حیاتی‌شان در میان نیست.

۴-۶-۶. سلاح‌های هسته‌ای: تفاوت‌های نگرش

در زمینه سلاح‌های هسته‌ای، هر دو رویکرد اتفاق‌نظر کلی دارند که این سلاح‌ها احتمال جنگ‌های بزرگ و مستقیم را به‌طور قابل‌توجه کاهش می‌دهند، ولی، در جزئیات و پیامدها تفاوت‌های مهمی دارند. والتز معتقد است که انتشار محدود و کنترل‌شده سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند به ثبات منطقه‌ای و جهانی کمک کند، زیرا هزینه‌های جنگ را به حدی فاجعه‌بار بالا می‌برد که حتی رهبران غیرعقلانی نیز از آغاز درگیری خودداری خواهند کرد.

او مفهوم «انقلاب هسته‌ای» را مطرح می‌کند که بر تغییر بنیادی ماهیت جنگ و روابط بین‌الملل تأکید دارد. این انقلاب شامل تغییر در ماهیت بازدارندگی، کاهش اهمیت جنگ‌های متعارف، و افزایش اهمیت ثبات راهبردی است.

میرشایمر نیز موافق تأثیر بازدارنده کلی سلاح‌های هسته‌ای است، اما، تأکید می‌کند که این سلاح‌ها تنها جنگ‌های تمام‌عیار و مستقیم را غیرمحتمل می‌کنند و نه لزوماً تمامی انواع درگیری‌ها و رقابت‌ها را. او معتقد است که کشورهای هسته‌ای همچنان می‌توانند در سطح پایین‌تری از خشونت، مانند جنگ‌های نیابتی، درگیری‌های محدود، مسابقات اقتصادی، یا حملات سایبری، با یکدیگر رقابت شدید داشته باشند.

مقایسه تطبیقی رئالیسم تدافعی و تهاجمی نه‌تنها تفاوت‌های بنیادی در تحلیل انگیزه‌ها، ماهیت تهدیدات، و سیاست‌های امنیتی دولت‌ها آشکار می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه نگرش‌های متفاوت به توازن قوا، اتحادها، و سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند به شکل‌دهی کاملاً متفاوت سیاست‌های بین‌المللی منجر شود.

۴-۷. تحلیل موردی: کاربرد دو رویکرد در فهم رقابت‌های معاصر

برای درک عمیق‌تر و کاربردی تفاوت‌های عملی میان رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی میرشایمر، تحلیل تطبیقی موارد معاصری نظیر رقابت راهبردی میان ایالات‌متحده و چین، بحران اوکراین و تحولات خاورمیانه، بینش‌های ارزشمندی فراهم می‌آورد. در این تحلیل، هر دو رویکرد به چالش‌ها و دگرگونی‌های جهانی در پیوستگی با قدرت‌های بزرگ و تحولات ژئوپلیتیکی پیچیده در کانون توجه قرار می‌گیرند.

۴-۷-۱. رئالیسم تدافعی و رقابت ایالات‌متحده و چین

رئالیسم تدافعی به‌ویژه در تفکر والتز، تأکید زیادی بر بقا، حفظ وضعیت موجود و اجتناب از تغییرات ناگهانی در تعادل قدرت دارد. در این دیدگاه، هنگامی‌که یک قدرت بزرگ نظیر چین شروع به افزایش توانمندی‌های اقتصادی، نظامی و فناوری خود می‌کند، منطق رئالیستی تدافعی بر آن استوار است که اگر هر دو طرف، یعنی چین و ایالات‌متحده، سیاست‌های عقلانی، محافظه‌کارانه و مسئولانه‌ای در پیش گیرند، هیچ‌گونه درگیری مخرب اجتناب‌ناپذیر نخواهد بود.

والتز معتقد است که در هر نظام آنارشیک، دولت‌ها تنها زمانی دست به اقدام‌ها تهاجمی می‌زنند که تهدید به‌طور مستقیم، فوری و غیرقابل‌انکار برای امنیت و بقا آن‌ها وجود داشته باشد. ازاین‌رو، چین و ایالات‌متحده باید در مواجهه با یکدیگر، سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که منجر به توازن قوا، کاهش نبود اطمینان، و نبود تشدید بحران‌ها شود.

در این چارچوب تحلیلی، رئالیسم تدافعی پیش‌بینی می‌کند که درصورتی‌که شفافیت در رفتارها و برنامه‌های نظامی، اعتمادسازی متقابل از طریق کانال‌های دیپلماتیک، و استفاده هوشمندانه از نهادهای بین‌المللی به‌منظور

کاهش سوءتفاهم‌ها تقویت شود، رقابت چین و ایالات‌متحده می‌تواند بدون تبدیل به جنگ ویرانگر، به‌طور مسالمت‌آمیز و پایدار ادامه یابد[۱].

مثلاً در موضوع حساس تایوان، اگر هر دو طرف به ایجاد آرایش‌های امنیتی پیچیده و متعادل پرداخته و از اقدامات تحریک‌آمیز یک‌طرفه اجتناب کنند، این مسئله می‌تواند از طریق دیپلماسی صبورانه و مذاکرات چندمرحله‌ای مدیریت شود. همچنین، رقابت فناوری در حوزه هوش مصنوعی و شبکه‌های G۵ بین این دو کشور نمونه مناسبی از تحلیل رئالیستی تدافعی است.

۴-۷-۲. رئالیسم تهاجمی و رقابت ایالات‌متحده و چین

در مقابل، رئالیسم تهاجمی میرشایمر رویکردی بدبینانه‌تر، واقع‌بینانه‌تر و پویاتر در تحلیل رقابت‌های قدرت‌های بزرگ ارائه می‌دهد. میرشایمر بر این باور بنیادی است که در نظام‌های آنارشیک، دولت‌ها به‌طور ساختاری و اجتناب‌ناپذیر مجبورند که برای حفظ بقا و امنیت خود، قدرت خود را حداکثر کنند و در رقابت دائمی برای تسلط قرار گیرند.

بر اساس این دیدگاه، رشد سریع و مستمر قدرت چین به‌طور طبیعی و قانونمند منجر به رقابت شدید، چندبعدی و احتمالاً خطرناک با ایالات‌متحده خواهد شد، چراکه هر دو کشور به دنبال کنترل منابع راهبردی، حفظ و گسترش موقعیت برتر خود در منطقه و در سطح جهانی هستند.

میرشایمر مفهوم کلیدی «تله توسیدید» (Thucydides Trap) را که گراهام آلیسون مطرح کرده، در تحلیل‌های خود به کار می‌گیرد. این تله زمانی ایجاد می‌شود که قدرتی در حال ظهور (در اینجا چین) به‌طور مستقیم و جدی تهدیدی برای هژمونی یک قدرت حاکم (ایالات‌متحده) در یک منطقه حیاتی باشد. از منظر میرشایمر، هرگاه قدرت‌های بزرگ به چنین مرحله‌ای از رقابت ساختاری و تهدید متقابل برسند، درگیری‌ها و تنش‌های شدید اجتناب‌ناپذیر می‌شوند.

در تحلیل میرشایمر، رقابت‌های چین و ایالات‌متحده به‌ویژه در زمینه‌های حیاتی اقتصادی، نظامی، فناوری و نفوذ ژئوپلیتیکی ادامه و تشدید خواهد یافت، چراکه هر دو کشور در حال تلاش مستمر برای اطمینان از برتری نسبی خود در برابر دیگری هستند.

---

[۱] خدابخشی، & حسن‌خانی. (۲۰۲۳). ماهیت‌یابی جنگ روسیه و اوکراین از منظر رئالیسم تدافعی. مطالعات سیاسی، ۶۱(۱۶)، ۵۵-۸۲.

۴-۷-۳. مسئله تایوان: تفاوت در رویکردها

یکی از شاخص‌ترین و پیچیده‌ترین نمونه‌های تفاوت در تحلیل‌های رئالیسم تدافعی و تهاجمی، مسئله حساس و پیچیده تایوان است. این بحران به‌عنوان یکی از بحرانی‌ترین و خطرناک‌ترین نقاط رقابت ایالات‌متحده و چین در نظر گرفته می‌شود و ظرفیت تبدیل شدن به درگیری گسترده‌تری را دارد.

در چارچوب رئالیسم تدافعی، بحران تایوان می‌تواند و باید از طریق دیپلماسی پیچیده، ایجاد ترتیبات امنیتی پیشرفته و چندلایه میان ایالات‌متحده و چین مدیریت و تثبیت شود. بر اساس این دیدگاه، هر دو کشور باید از اقدامات تحریک‌آمیز یک‌طرفه نظیر عملیات نظامی تهدیدآمیز، تغییر وضعیت موجود به‌طور ناگهانی، یا تهدید به استفاده از زور اجتناب کنند و به‌جای آن به حفظ «وضعیت موجود» پیچیده اما نسبتاً ثبات بپردازند.

این رویکرد تأکید می‌کند که توازن ظریف قدرت باید حفظ شود و چین باید به محدودیت‌های قانونی و بین‌المللی احترام بگذارد و از سوی دیگر، ایالات‌متحده نیز باید از سیاست‌هایی همچون «راهبرد ابهام» برای جلوگیری از اقدامات یک‌طرفه تایوان استفاده کند، بدون اینکه وضعیت قانونی پیچیده تایوان را به‌طور رسمی و رادیکال تغییر دهد.

در مقابل، رئالیسم تهاجمی با تمرکز بر رویکرد میرشایمر، تایوان را نقطه‌ای راهبرد و حیاتی در رقابت ژئوپلیتیکی بلندمدت میان دو ابرقدرت می‌داند. در این دیدگاه، تایوان ازلحاظ راهبردی برای چین اهمیت حیاتی و غیرقابل‌مذاکره دارد، چراکه دستیابی به تایوان به چین امکان دسترسی مستقیم‌تر به اقیانوس آرام، شکستن زنجیره جزایر اول، و تقویت موقعیت آن در رقابت‌های جهانی را می‌دهد.

برای ایالات‌متحده نیز، حمایت قاطع از تایوان نه‌تنها به‌منظور جلوگیری از هژمونی چین در آسیا، بلکه به‌عنوان یک راهبرد بازدارندگی در برابر گسترش نفوذ چین در مناطق بحرانی دیگر نظیر دریای چین جنوبی، جزایر سنکاکو، و کره جنوبی عمل می‌کند.

۴-۷-۴. بحران اوکراین و کاربرد نظریه‌های رئالیسم

بحران اوکراین و تهاجم روسیه در فوریه ۲۰۲۲ نمونه معاصر مهمی برای آزمون کاربرد نظریه‌های رئالیسم فراهم آورده است. این وقایع تفسیرهای متفاوتی از دو شاخه رئالیسم تولید کرده‌اند.

از دیدگاه رئالیسم تدافعی، تهاجم روسیه را می‌توان تا حدی نتیجه «دیلمای امنیتی» تلقی کرد که در آن گسترش ناتو به سمت شرق و نزدیک شدن به مرزهای روسیه، احساس تهدید در مسکو تولید کرده است. این تحلیل بر این

موضوع تأکید می‌کند که روسیه ممکن است عمل خود را واکنشی «تدافعی» در برابر آن توجیه کرده باشد که تهدیدی برای امنیت ملی‌اش تلقی می‌کرده است.

اما رئالیسم تهاجمی میرشایمر تفسیر متفاوتی ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که اقدام روسیه نمونه‌ای از تلاش برای بازیابی نفوذ در منطقه‌ای است که آن را «حوزه نفوذ طبیعی» خود می‌داند. این رویکرد بر جاه‌طلبی‌های هژمونیک روسیه در فضای پساشوروی و تلاش برای جلوگیری از ادغام کامل اوکراین در نظام غربی تأکید دارد. تحولات اخیر در قفقاز جنوبی و تنش‌های دریای چین جنوبی نیز نمونه‌های دیگری از کاربرد نظریه‌های رئالیسم در تحلیل بحران‌های معاصرند.

۴-۷-۵ تحولات خاورمیانه و رقابت‌های منطقه‌ای

خاورمیانه معاصر صحنه رقابت‌های پیچیده‌ای است که شامل ایران، عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل و قدرت‌های بزرگ جهانی می‌شود. این منطقه آزمایشگاه مناسبی برای بررسی کاربرد نظریه‌های رئالیسم است.

رئالیسم تدافعی رقابت ایران و عربستان را تا حدی نتیجه دیلمای امنیتی منطقه‌ای می‌داند که در آن تقویت نفوذ یک‌طرف، احساس تهدید در طرف دیگر تولید می‌کند. این رویکرد بر امکان کاهش تنش‌ها از طریق اعتمادسازی، کانال‌های ارتباطی، و توافقات امنیتی منطقه‌ای تأکید دارد.

رئالیسم تهاجمی این رقابت را بیشتر نتیجه تلاش هر دو کشور برای کسب هژمونی منطقه‌ای تفسیر می‌کند. از این منظر، ایران با توسعه «محور مقاومت» و عربستان با ایجاد ائتلاف‌های ضد ایرانی، هر دو در پی تقویت موقعیت خود و تضعیف رقیب هستند.

تحلیل موارد معاصر نشان می‌دهد که هر دو نظریه رئالیسم بینش‌های مفیدی ارائه می‌دهند، اما، هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به تبیین کامل پیچیدگی‌های روابط معاصر نیستند. ترکیب تحلیل‌های آن‌ها با توجه به عوامل فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک، درک جامع‌تری از تحولات جهانی فراهم می‌آورد.

۴-۸. پیامدهای نظری و سیاستی

تفاوت‌های عمیق و بنیادی موجود میان رئالیسم تدافعی والتز و رئالیسم تهاجمی میرشایمر به‌طور مستقیم و قابل‌توجه بر سیاست‌های بین‌المللی و رفتارهای دولت‌ها در حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. این دو رویکرد، هرچند مبانی نظری و فرضیات اولیه مشابهی دارند، ولی، در نحوه تفسیر انگیزه‌های دولت‌ها،

ویژگی‌های رقابت‌های جهانی، و ابزارهای سیاستی مورداستفاده در عرصه بین‌الملل تفاوت‌هایی عمیق و گاهی ضدونقیض دارند.

این تفاوت‌ها پیامدهای عملی و راهبردی خاصی برای سیاست‌گذاران، رهبران دولتی، و تحلیلگران امنیت ملی دارند که می‌توانند بر اتخاذ راهبردهای دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی و فرهنگی تأثیرگذار و حتی تعیین‌کننده باشند.

۴-۸-۱. سیاست‌های پیشنهادی در رئالیسم تدافعی

رئالیسم تدافعی با تمرکز بر حفظ توازن قوا، تقویت ثبات در نظام بین‌المللی، و کاهش احتمال درگیری‌های مخرب، بر این باور اساسی است که سیاست‌های عقلانی باید بر اساس احتیاط، اعتدال و اجتناب از درگیری‌های غیرضروری و مخرب تنظیم شوند. این رویکرد در پی کاهش بحران‌ها، افزایش شفافیت در روابط بین‌المللی، و ایجاد محیطی پایدار برای همکاری محدود است.

شفافیت و اعتمادسازی: رئالیسم تدافعی بر اهمیت محوری شفافیت و ایجاد اعتماد تدریجی میان کشورها تأکید ویژه‌ای دارد. سیاست‌گذاران باید با استفاده مؤثر از کانال‌های دیپلماتیک رسمی و غیررسمی، نشست‌های چندجانبه منظم، و ارتباطات مستقیم، اطلاعات مربوط به نیات دفاعی، برنامه‌های نظامی بلندمدت، و فعالیت‌های امنیتی خود را به‌طور کامل، دقیق و قابل‌تأیید به رقبای خود منتقل کنند.

تمایز میان قابلیت‌های تهاجمی و دفاعی: در سیاست‌های دفاعی، رئالیسم تدافعی پیشنهاد قاطع می‌کند که کشورها باید به‌طور واضح، آشکار و غیرقابل تأویل تمایز میان توانایی‌های تهاجمی و دفاعی خود قائل شوند. این تمایز به‌ویژه در سرمایه‌گذاری‌های دفاعی، تدارکات نظامی، و توسعه فناوری‌های نوین اهمیت حیاتی دارد. کشورها باید از توسعه تسلیحات یا سامانه‌هایی اجتناب کنند که اغلب ماهیت تهاجمی دارند و به‌طور گسترده تهدیدآمیز تلقی می‌شوند.

تقویت نهادهای بین‌المللی: رئالیسم تدافعی بر نقش سازنده و تثبیت‌کننده نهادهای بین‌المللی تأکید دارد. ازنظر این رویکرد، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، اتحادیه‌های منطقه‌ای، سازمان‌های کنترل تسلیحات و سایر سازمان‌های چندجانبه باید به‌عنوان ابزاری کارآمد برای میانجی‌گری، حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، و کاهش نبود قطعیت‌های بین‌المللی عمل کنند.

خویشتن‌داری در مواجهه با تحریکات: در رئالیسم تدافعی، بر اهمیت حیاتی خویشتن‌داری، اعتدال و عکس‌العمل‌های متناسب در مواجهه با تحریکات و اقدام‌های تحریک‌آمیز تأکید می‌شود. کشورها باید از

واکنش‌های بیش‌ازحد، نامتناسب یا هیجانی به اقدامات رقیب خود اجتناب کنند، به‌ویژه اگر آن اقدامات بیشتر برای حفظ آبرو، نمایش قدرت داخلی، یا اهداف سیاسی کوتاه‌مدت انجام شوند.

۴-۸-۲. سیاست‌های پیشنهادی در رئالیسم تهاجمی

رئالیسم تهاجمی، به‌ویژه در تفکر میرشایمر، بر رقابت مستمر قدرت‌ها، حداکثر سازی قدرت در هر فرصت ممکن، و آمادگی دائم برای مقابله با تهدیدات تأکید دارد. در این رویکرد، کشورها باید به‌طور فعال، پیش‌دستانه و راهبردی در رقابت‌ها شرکت کنند و از تشکیل ائتلاف‌ها و شراکت‌های قدرتمند برای مقابله با رقبای بالقوه استفاده کنند.

حفظ برتری نسبی: یکی از اصول محوری در رئالیسم تهاجمی این است که کشورها باید برتری نسبی خود را در عرصه‌های حیاتی اقتصادی، نظامی، فناوری و فرهنگی حفظ و تقویت کنند. ازاین‌رو، دولت‌ها باید به‌طور مستمر، سامانمند و بلندمدت در قابلیت‌های نظامی پیشرفته، توسعه اقتصاد ملی، تحقیق و توسعه فناوری، و نرم‌افزار قدرت سرمایه‌گذاری کنند تا از تغییر نامطلوب توازن قوا جلوگیری کنند.

جلوگیری از ظهور هژمون‌های منطقه‌ای: در رئالیسم تهاجمی، کشورها باید به‌طور فعال، هوشمندانه و بی‌وقفه از افزایش خطرناک قدرت رقبای منطقه‌ای خود جلوگیری کنند. به‌عنوان‌مثال، اگر کشوری قصد و توانایی تسلط بر منطقه‌ای راهبردی را داشته باشد، دولت‌ها باید به‌طور فعال در آن منطقه مداخله کرده، از تشکیل ائتلاف‌های ضدهژمونیک حمایت کرده، و هرگونه اقدام یک‌طرفه برای ایجاد تسلط را خنثی کنند.

آمادگی برای رقابت: در رئالیسم تهاجمی، رقابت میان کشورها اجتناب‌ناپذیر، طبیعی و حتی مفید تلقی می‌شود. بنابراین، دولت‌ها باید به‌طور مستمر آمادگی خود را برای رقابت کارآمد در عرصه‌های متنوع تقویت کنند. این آمادگی شامل افزایش توانمندی‌های نظامی نوین، توسعه روابط اقتصادی راهبردی، تقویت دیپلماسی فعال، و بهبود قابلیت‌های اطلاعاتی برای مقابله با هرگونه تهدید خارجی است.

اتحاد سازی فعال: رئالیسم تهاجمی بر لزوم و اهمیت حیاتی تشکیل اتحادهای قدرتمند و کارآمد تأکید می‌کند. در این رویکرد، دولت‌ها باید با شناسایی دقیق تهدیدات مشترک، ائتلاف‌هایی برای متعادل کردن و خنثی کردن رقبای خطرناک خود تشکیل دهند. این ائتلاف‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت هزینه‌بر باشند، اما، در بلندمدت می‌توانند به تقویت قابل‌توجه موقعیت راهبردی کشور کمک کنند.

۴-۸-۳. تحلیل انتقادی پیامدهای سیاستی

تفاوت‌های میان رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی به‌طور گسترده و قابل‌توجه به نحوه تعامل کشورهای مختلف در عرصه بین‌المللی بستگی دارد. درحالی‌که رئالیسم تدافعی بر ثبات، شفافیت، اعتمادسازی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات تأکید دارد، رئالیسم تهاجمی رقابت، حداکثرسازی قدرت و آمادگی برای مقابله قاطع را به‌عنوان اصول اساسی و غیرقابل‌اجتناب در نظر می‌گیرد.

این تفاوت‌ها پیامدهای عملی و راهبردی عمیقی برای سیاست‌های خارجی دولت‌ها دارند و بر چگونگی مدیریت بحران‌ها، رقابت‌ها، همکاری‌ها و تعاملات بین‌المللی تأثیر تعیین‌کننده می‌گذارند. اما، نقد اساسی بر هر دو رویکرد این است که آن‌ها نقش محوری عدالت، ارزش‌های اخلاقی و مشروعیت را در پایداری نظم بین‌المللی نادیده می‌گیرند.

۴-۹. انتقادات و محدودیت‌ها

رئالیسم، به‌ویژه دو شاخه اصلی آن، یعنی رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی، همواره با انتقادات بنیادی و محدودیت‌هایی جدی مواجه بوده است که بسیاری از اندیشمندان، کارشناسان روابط بین‌الملل و منتقدان اجتماعی مطرح کرده‌اند. این انتقادات به ویژگی‌های نظری، روش‌شناختی و عملی هر کدام از این رویکردها اشاره دارند و به‌ویژه در مورد توانایی آن‌ها در تبیین پیچیدگی‌های جهان معاصر سؤالات جدی مطرح می‌کنند.

ازجمله این محدودیت‌ها می‌توان به نادیده‌گیری نقش قدرت‌های کوچک و متوسط، غفلت از بازیگران غیردولتی نوظهور، ناتوانی در تبیین چالش‌های فناوری‌های نوین، و نبود توجه به مسائل غیرقابل‌پیش‌بینی نظیر تغییرات اقلیمی، بحران‌های زیست‌محیطی و تهدیدات فرامرزی اشاره کرد.

۴-۹-۱. انتقادات به رئالیسم تدافعی

رئالیسم تدافعی، که به‌ویژه از سوی کنت والتز به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران آن مطرح شده است، فرض اساسی می‌کند که دولت‌ها بیشتر به دنبال حفظ بقا و تأمین امنیت خود هستند و تنها در شرایط خاص و استثنایی، که تهدیدی فوری و غیرقابل‌انکار وجود دارد، دست به اقدامات تهاجمی می‌زنند. این رویکرد معمولاً به دلیل

خوش‌بینی بیش‌ازحد نسبت به عقلانیت دولت‌ها و قابلیت آن‌ها برای ایجاد اعتماد متقابل موردنقد قرار گرفته است[۱].

خوش‌بینی مفرط نسبت به عقلانیت دولت‌ها: یکی از انتقادات اساسی به رئالیسم تدافعی، خوش‌بینی غیرواقعی این رویکرد نسبت به عقلانیت کامل دولت‌هاست. رئالیسم تدافعی فرض می‌کند که دولت‌ها همواره عقلانی عمل می‌کنند و قادر به تجزیه‌وتحلیل دقیق، علمی و بی‌طرفانه شرایط هستند. منتقدان این رویکرد با ارائه شواهد تاریخی متعدد معتقدند که در دنیای واقعی، عوامل غیرعقلانی مانند فشارهای سیاسی داخلی، تصمیم‌گیری‌های هیجانی، واکنش‌های نامتناسب نسبت به تهدیدات، و محاسبات اشتباه اغلب بر تصمیمات دولت‌ها تأثیر تعیین‌کننده می‌گذارند.

نادیده‌گرفتن تأثیر عوامل داخلی، ایدئولوژی و هویت: منتقدان دیگری ازجمله نظریه‌پردازان ساختارگرایی اجتماعی، لیبرال‌ها و پست‌مدرنیست‌ها، معتقدند که رئالیسم تدافعی اغلب عوامل بسیار مهم داخلی و ساختارهای هویتی را در تحلیل‌های خود نادیده می‌گیرد یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. درحالی‌که رئالیسم تدافعی انحصاراً بر منافع ملی تعریف‌شده برحسب قدرت و امنیت تمرکز دارد، عواملی چون ایدئولوژی‌های حاکم، فرهنگ‌های ملی و منطقه‌ای، هویت‌های قومی و مذهبی، و ساختارهای سیاسی داخلی در بسیاری از موارد تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر سیاست خارجی دارند.

دشواری در پیش‌بینی رفتار دولت‌ها در شرایط جدید: رئالیسم تدافعی همچنین در پیش‌بینی رفتار دولت‌ها در مواجهه با تحولات جدید و غیرمتعارف نظیر تهدیدات ناشی از تغییرات اقلیمی، جنگ سایبری، تروریسم فرامرزی، و بحران‌های مهاجرتی با چالش‌های جدی و اساسی روبه‌رو است. در شرایطی که تهدیدات غیرنظامی، غیرمتعارف و فرامرزی در حال افزایش سریع است، رئالیسم تدافعی که بیشتر بر تهدیدات نظامی سنتی و امنیتی متمرکز است، قادر به تبیین صحیح و پیش‌بینی دقیق رفتار دولت‌ها در برابر این تهدیدات نوظهور نیست.

۴-۹-۲. انتقادات به رئالیسم تهاجمی

رئالیسم تهاجمی، که به‌ویژه از سوی جان میرشایمر مطرح شده است، فرض محوری می‌کند که دولت‌ها به‌طور ساختاری و اجتناب‌ناپذیر مجبور به حداکثر سازی قدرت خود هستند و در این راه رقابت‌های شدید بین‌المللی و درگیری‌های احتمالی اجتناب‌ناپذیر است. این رویکرد، با فرض پیش‌بینی حتمی درگیری میان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه در شرایط افزایش قدرت یک کشور و تهدید هژمونیک آن، نقدهای گسترده‌ای را برانگیخته است.

---

[۱] والتس، کنث ن. & طالبی آرانی، روح‌اله. (۱۳۹۴). نظریه سیاست بین‌الملل. مخاطب.

بدبینی مفرط و پیش‌بینی حتمی درگیری‌ها: یکی از انتقادات اساسی و مهم به رئالیسم تهاجمی، بدبینی غیرواقعی و مفرط نسبت به روابط بین‌الملل و پیش‌بینی درگیری‌ها است. منتقدان این رویکرد معتقدند که رئالیسم تهاجمی، به‌ویژه در تحلیل روابط قدرت‌های بزرگ، زمینه را برای «خود تحقق‌یابی منفی» فراهم می‌آورد و با تأکید بیش‌ازحد بر رقابت و درگیری، خود به تشدید تنش‌ها کمک می‌کند.

نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های همکاری و منافع مشترک: منتقدان رئالیسم تهاجمی همچنین به نادیده‌گرفتن سامانمند ظرفیت‌های همکاری سازنده و ایجاد منافع مشترک میان کشورها اشاره دارند. درحالی‌که میرشایمر به‌شدت بر رقابت صفر جمع و حداکثر سازی قدرت تأکید دارد، منتقدان تأکید می‌کنند که بسیاری از دولت‌ها در عمل ترجیح می‌دهند که در زمینه‌های متعدد با یکدیگر همکاری کنند، به‌ویژه در زمینه‌هایی چون مبارزه با تروریسم، مقابله با تغییرات اقلیمی، حل بحران‌های بهداشتی جهانی، و مدیریت بحران‌های اقتصادی.

مشکلات در تحلیل رفتار قدرت‌های کوچک و متوسط: رئالیسم تهاجمی معمولاً بر قدرت‌های بزرگ و رقابت‌های میان آن‌ها متمرکز است و کمتر به تحلیل دقیق رفتار کشورهایی که در سایه این قدرت‌ها قرار دارند می‌پردازد. این رویکرد به‌درستی نمی‌تواند نقش پیچیده، خلاقانه و گاهی تعیین‌کننده قدرت‌های کوچک و متوسط را در نظام بین‌المللی تبیین کند. بسیاری از این کشورها با استفاده از دیپلماسی هوشمندانه، انعطاف‌پذیری راهبردی، و بهره‌برداری از فرصت‌ها، قادرند نقش مهمی در تحولات منطقه‌ای و جهانی ایفا کنند.

۴-۹-۳. چالش‌های جدید در تبیین رفتار قدرت‌ها

نقش بازیگران غیردولتی: با توجه به افزایش چشمگیر نقش بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل، مانند سازمان‌های غیرانتفاعی بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی قدرتمند، گروه‌های تروریستی فرامرزی، جنبش‌های اجتماعی جهانی، و شبکه‌های مجرمانه فرامرزی، هر دو رویکرد رئالیسم با چالش‌های جدی در تحلیل و در نظرگیری این بازیگران مواجه هستند. این گروه‌ها به‌طور فزاینده‌ای تأثیر قابل‌توجه و گاهی تعیین‌کننده‌ای بر سیاست‌های دولت‌ها و روندهای جهانی دارند، اما، رئالیسم که بیشتر بر دولت‌ها و روابط میان آن‌ها متمرکز است، نمی‌تواند به‌طور کامل نقش این بازیگران را در تبیین رفتار دولت‌ها و روندهای جهانی توضیح دهد.

تأثیر فناوری: تحولات انقلابی در حوزه فناوری، ازجمله جنگ سایبری پیشرفته، تهدیدات هسته‌ای جدید، پیشرفت‌های چشمگیر در زمینه هوش مصنوعی نظامی، فناوری‌های فضایی، و بیوتکنولوژی، چالش‌های بنیادی جدیدی را برای هر دو شاخه رئالیسم ایجاد کرده است. این تحولات می‌تواند ماهیت تهدیدات بین‌المللی را به‌طور کامل دگرگون کند و به‌نوبه خود سیاست‌های دفاعی و امنیتی کشورهای مختلف را تحت تأثیر رادیکال قرار دهد.

هیچ‌کدام از رویکردهای رئالیسم قادر به پیش‌بینی دقیق و تحلیل جامع این تهدیدات و فرصت‌های نوظهور نیستند.

تغییرات اقلیمی و بحران‌های انسانی: تغییرات اقلیمی و بحران‌های انسانی گسترده به‌ویژه در رابطه با مهاجرت‌های عظیم جمعیتی، کمبود منابع آب و غذا، و تأثیرات منفی بر امنیت جهانی، از دیگر چالش‌های جدی برای هر دو رویکرد رئالیسم به شمار می‌روند. رئالیسم بیشتر به تهدیدات نظامی و سیاسی سنتی توجه دارد و ناتوان است از این منظر که چگونه این بحران‌های جدید ممکن است روابط میان کشورها را دستخوش تغییرات بنیادی کند و نحوه تعامل کشورها در مواجهه با این بحران‌ها را به‌طور کامل دگرگون سازد.

۴-۹-۴. نقد از منظر اندیشه اسلامی

از منظر اندیشه اسلامی، نقدهای بنیادی‌تری بر رئالیسم وارد است که ریشه در نگاه جامع اسلام به انسان، جامعه و روابط بین‌المللی دارد:

غفلت از عدالت به‌عنوان پایه مشروعیت: اندیشه اسلامی عدالت را نه‌تنها یکی از ارزش‌های مهم، بلکه پایه اصلی مشروعیت هر نظم سیاسی می‌داند. قرآن کریم در آیه «إنا أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط» بر این نکته تأکید دارد که هدف اصلی رسالت الهی برقراری عدالت در جامعه انسانی است.

نادیده‌گیری اخلاق در روابط بین‌الملل: درحالی‌که رئالیسم سیاست را از اخلاق جدا می‌کند، اندیشه اسلامی معتقد است که سیاست باید در خدمت اهداف اخلاقی قرار گیرد. مفهوم «خلافت» در اندیشه سیاسی اسلام بر مسئولیت انسان در برقراری عدالت و اصلاح در زمین تأکید دارد.

تأکید بر تعاون بر اساس خیر: اصل «تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الإثم و العدوان» چارچوبی برای روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که بر همکاری سازنده و اجتناب از تعدی تأکید دارد. این اصل در تضاد آشکار با رویکرد رئالیستی است که رقابت صفر جمع را اجتناب‌ناپذیر می‌داند[۱].

[۱] جهان بزرگی، احمد. (۱۳۸۸). اصول سیاست و حکومت. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴-۹-۵. راه‌های تکمیل نظریه‌های رئالیسم

درنهایت، رئالیسم تدافعی و تهاجمی هر دو با محدودیت‌ها و چالش‌های اساسی خود روبه‌رو هستند که نیازمند تکمیل و اصلاح هستند:

تلفیق با رویکردهای هنجاری: نظریه‌های رئالیسم باید با رویکردهایی تکمیل شوند که بر اهمیت ارزش‌ها، عدالت و مشروعیت تأکید دارند. این تلفیق می‌تواند درک جامع‌تری از پیچیدگی‌های روابط بین‌الملل فراهم آورد.

توجه به بازیگران غیردولتی: نظریه‌های آینده باید قادر به تحلیل نقش فزاینده بازیگران غیردولتی در شکل‌دهی نظم بین‌المللی باشند. این امر نیازمند توسعه چارچوب‌های نظری جدید است که فراتر از تمرکز انحصاری بر دولت‌ها باشد.

پاسخ به چالش‌های جدید: تحولات فناوری، تغییرات اقلیمی و بحران‌های جهانی جدید نیازمند بازنگری در مبانی نظری رئالیسم هستند. نظریه‌های معاصر باید قادر به تبیین و پیش‌بینی این تحولات باشند.

در مجموع، رئالیسم به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی اگرچه بینش‌های مفیدی ارائه می‌دهد، اما برای درک کامل پیچیدگی‌های جهان معاصر نیازمند تکمیل با رویکردهای دیگر، به‌ویژه آن‌هایی است که بر عدالت، ارزش‌ها و مشروعیت تأکید دارند.

تحلیل جامع و انتقادی رئالیسم تهاجمی و تدافعی در این فصل نشان داد که این دو رویکرد اگرچه بینش‌های مهمی درباره ماهیت قدرت و رقابت در نظام بین‌المللی ارائه می‌دهند، اما با محدودیت‌های جدی مواجه‌اند که ناشی از نگاه تک‌بعدی آن‌ها به پیچیدگی‌های روابط بین‌الملل است.

رئالیسم تدافعی والتز با تأکید بر بقا، توازن قوا و ثبات، چارچوبی برای درک اهمیت احتیاط و اعتدال در سیاست بین‌الملل فراهم می‌آورد. این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها می‌توانند از طریق دیپلماسی، شفافیت و اعتمادسازی، از درگیری‌های مخرب اجتناب کنند. اما، انتقاد اساسی بر این رویکرد این است که خوش‌بینی مفرط آن نسبت به عقلانیت دولت‌ها و امکان همکاری، پیچیدگی‌های واقعی روابط بین‌الملل را ساده‌انگارانه می‌بیند.

رئالیسم تهاجمی میرشایمر با تأکید بر حداکثر سازی قدرت و رقابت اجتناب‌ناپذیر، تصویری واقع‌بینانه‌تر از چالش‌های امنیتی ارائه می‌دهد و اهمیت آمادگی برای مقابله با تهدیدات را نشان می‌دهد. این رویکرد قادر است بسیاری از رقابت‌های معاصر نظیر تنش آمریکا–چین را تبیین کند. ولی، بدبینی مفرط آن و نادیده‌گیری ظرفیت‌های همکاری، خطر خود تحقق یابی منفی و تشدید بی ضرورت تنش‌ها را به همراه دارد.

مقایسه تطبیقی این دو رویکرد در موارد معاصر نشان داد که هیچ‌کدام به‌تنهایی قادر به تبیین کامل پیچیدگی‌های روابط بین‌الملل نیستند. موضوعاتی نظیر بحران اوکراین، رقابت آمریکا–چین، و تحولات خاورمیانه نیازمند ترکیب بینش‌های هر دو رویکرد با توجه به عوامل فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک هستند.

از منظر انتقادی، هر دو شاخه رئالیسم با نواقص بنیادی مواجه‌اند: نادیده‌گیری نقش ارزش‌ها و عدالت در پایداری نظم سیاسی، تمرکز مفرط بر بازیگران دولتی و غفلت از عوامل غیردولتی، و ناتوانی در تبیین تحولات نوین نظیر تهدیدات سایبری، تغییرات اقلیمی و بحران‌های فرامرزی.

اندیشه اسلامی با تأکید بر تلفیق قدرت و عدالت، اهمیت اخلاق در سیاست، و اصل تعاون بر پایه خیر، بدیل‌هایی غنی برای رئالیسم فقط قدرت محور ارائه می‌دهد. مفاهیم «عدل» و «قسط» در قرآن کریم، اصل «تعارف» در روابط بین‌الملل، و تأکید بر مسئولیت جهانی انسان، چارچوبی ارائه می‌دهند که در آن قدرت در خدمت عدالت قرار می‌گیرد نه برعکس.

برای آینده، نیاز به توسعه چارچوب‌های نظری جدید احساس می‌شود که قادر باشند پیچیدگی‌های جهان معاصر را در نظر بگیرند. این چارچوب‌ها باید بینش‌های مفید رئالیسم درباره اهمیت قدرت را حفظ کنند، اما، آن‌ها را با توجه به ارزش‌های عدالت، نقش بازیگران غیردولتی، و چالش‌های نوین تکمیل نمایند.

درنهایت، درک نظم جهانی آینده نیازمند رویکردی جامع است که فراتر از منطق صرف قدرت، به تلفیق هماهنگ قدرت، عدالت و مشروعیت بپردازد و قادر باشد پاسخی مناسب به نیازهای پیچیده جهان معاصر ارائه دهد.

نتیجه‌گیری

تحلیل مقایسه‌ای رئالیسم تدافعی و تهاجمی نشان می‌دهد که هر دو رویکرد بینش‌های مهمی درباره ماهیت قدرت در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند. رئالیسم تدافعی بر ثبات و همکاری محدود تأکید دارد، درحالی‌که رئالیسم تهاجمی رقابت و حداکثر سازی قدرت را محوری می‌داند.

موارد معاصری مانند رقابت آمریکا–چین و بحران اوکراین نشان می‌دهند که هیچ‌کدام از این نظریه‌ها به‌تنهایی قادر به تبیین کامل پیچیدگی‌های جهان امروز نیستند.

از منظر اندیشه اسلامی، ضرورت تلفیق قدرت با عدالت و اخلاق در روابط بین‌الملل بر محدودیت‌های رئالیسم فقط قدرت محور تأکید می‌کند. نظم پایدار جهانی نیازمند چارچوبی است که فراتر از منطق قدرت، به کرامت انسانی و عدالت توجه داشته باشد.

۵

کاپیتالیسم جهانی و نظم بین‌المللی آموزه‌های دینی

مقدمه

نظام سرمایه‌داری در قرون اخیر نه‌تنها دستگاهی اقتصادی بوده است. این نظام نیرویی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظم بین‌المللی نیز محسوب می‌شود . تحلیل انتقادی این نظام نشان می‌دهد که کاپیتالیسم فراتر از یک مکانیزم تولید و توزیع ثروت، دستگاهی فراگیر است که کلیه ابعاد زندگی بشری را تحت تأثیر قرار داده و ساختار نابرابر روابط قدرت جهانی را بنیان نهاده است. این فصل به بررسی تأثیرات عمیق کاپیتالیسم بر ساختار روابط بین‌الملل، فرآیند جهانی‌سازی، و چگونگی تعامل قدرت‌های اقتصادی و سیاسی در عرصه جهانی می‌پردازد. از منظر تحلیلی انتقادی، کاپیتالیسم جهانی نه‌فقط یک پدیده اقتصادی، بلکه نظامی هژمونیک محسوب می‌شود که از طریق ابزارهای متنوع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک، نظم جهانی را بر اساس منافع قدرت‌های مسلط تنظیم می‌کند. تحلیل رابطه میان کاپیتالیسم و نظم بین‌المللی مستلزم درک عمیقی از تحولات تاریخی است که این دو پدیده را به یکدیگر پیوند داده است. از ظهور نظام وستفالی در قرن هفدهم تا شکل‌گیری نظام بین‌المللی معاصر، سرمایه‌داری همواره نقش محوری در تعیین قواعد بازی سیاسی جهانی ایفا کرده است. مطالعه تطبیقی منابع متنوع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد که این نقش نه‌تنها محدود به مبادلات اقتصادی نبوده، بلکه در حوزه‌های امنیت، دیپلماسی، فرهنگ و حتی تعریف هویت‌های ملی نیز تجلی یافته است. در دوران معاصر، جهانی‌سازی اقتصادی به‌عنوان تازه‌ترین مرحله از تکامل کاپیتالیسم، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را پیش روی نظم بین‌المللی قرار داده است. این فرآیند که با افزایش درهم‌تنیدگی اقتصادهای ملی، گسترش فناوری اطلاعات، و تقویت نهادهای فراملی همراه بوده، سؤالات بنیادی درباره حاکمیت ملی، عدالت اقتصادی، دموکراسی اقتصادی، و آینده نظام بین‌المللی را مطرح کرده است. نقد مارکسیستی کاپیتالیسم که بر تناقضات ذاتی این نظام و تمایل آن به امپریالیسم تأکید می‌کند، دیدگاه مهمی درباره ماهیت نظم اقتصادی جهانی ارائه می‌دهد. تحلیل‌های اقتصاد سیاسی انتقادی حاکی از آن است که کاپیتالیسم جهانی نه‌تنها عامل ایجاد ثروت بلکه منشأ اصلی نابرابری‌های عمیق میان کشورها، طبقات اجتماعی، و گروه‌های مختلف انسانی محسوب می‌شود. این نابرابری‌ها که در قالب شکاف شمال–جنوب تجلی می‌یابد، یکی از چالش‌های اساسی نظم بین‌المللی معاصر را تشکیل می‌دهد و بازتولید روابط نابرابر قدرت در سطح جهانی را تضمین می‌کند. نهادهای اقتصادی بین‌المللی ازجمله صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی نقش کلیدی در تنظیم و هدایت فرآیندهای اقتصادی جهانی ایفا می‌کنند. تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که این نهادها، که اغلب متأثر از منافع قدرت‌های بزرگ اقتصادی عمل می‌کنند، هم به‌عنوان ابزاری برای تسهیل همکاری اقتصادی و هم به‌مثابه مکانیزمی برای حفظ هژمونی اقتصادی و سیاسی قدرت‌های مسلط عمل می‌کنند. از منظر اندیشه اسلامی، نظم اقتصادی مطلوب بر اصول عدالت، تعادل، و مسئولیت اجتماعی استوار است که با منطق انباشت سرمایه و حداکثر سازی سود در تضاد قرار دارد. مفاهیم

اسلامی نظیر «اقتصاد عدالت محور»، «توزیع عادلانه ثروت»، و «منع ربا» الگوهای جایگزینی را برای نظم اقتصادی بین‌المللی ارائه می‌دهند که می‌تواند مبنایی برای نقد بنیادی کاپیتالیسم جهانی فراهم آورد.

۵-۱. نظام سرمایه‌داری و نظم اقتصادی جهانی

نظام سرمایه‌داری که در اوایل دوران مدرن شکل گرفت، به‌تدریج به یکی از نیروهای اصلی شکل‌دهنده نظم بین‌المللی تبدیل شد. این نظام که بر مالکیت خصوصی ابزار تولید، رقابت آزاد، تجمع سرمایه، و اصل حداکثر سازی سود استوار است، نه‌تنها ساختار اقتصادهای ملی را دگرگون کرد بلکه روابط میان کشورها را نیز بر اساس منطق سرمایه و بازار متحول ساخت. درک این تحول مستلزم بررسی تاریخی شکل‌گیری کاپیتالیسم و نحوه تأثیر آن بر نظام بین‌المللی است.

- ریشه‌های تاریخی و انقلاب تجاری

تاریخ کاپیتالیسم از قرون شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود. در این دوران، تجارت آتلانتیک، استعمار اروپایی، و تجارت برده منجر به انباشت سرمایه و ظهور طبقه بورژوا شد. این دوران که با کشف قاره آمریکا و راه‌های دریایی جدید همراه بود، نقطه عطفی در تاریخ اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. تجار اروپایی که از طریق تجارت برده‌ها، فلزات گران‌بها، و محصولات استعماری سرمایه‌های هنگفتی جمع‌آوری کردند، زمینه‌های لازم برای ظهور سیستم تولید سرمایه‌دارانِ را فراهم آوردند.

مطالعه اسناد تاریخی حاکی از آن است که در این دوران، شهرهای تجاری بزرگی چون آمستردام، لندن، و ونیز به‌عنوان مراکز مالی اولیه ظهور کردند و «انقلاب مالی» را رقم زدند. سیستم بانکی مدرن و ابزارهای مالی پیشرفته‌ای چون سهام، اوراق قرضه، و بیمه در این شهرها شکل گرفتند. شرکت‌های بزرگ تجاری نظیر شرکت هند شرقی هلند و انگلیس نخستین نمونه‌های شرکت‌های سهامی مدرن محسوب می‌شوند که سرمایه‌گذاری در مقیاس بزرگ و توزیع ریسک را ممکن ساختند.

- انقلاب صنعتی و دگرگونی ساختار قدرت

انقلاب صنعتی قرن هجدهم و نوزدهم نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای در تکامل کاپیتالیسم بود که تأثیرات انقلابی بر نظم بین‌المللی برجای گذاشت. این انقلاب که نخست در انگلستان آغاز شد و سپس به سایر کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی گسترش یافت، نه‌تنها شیوه‌های تولید را متحول کرد بلکه ساختار قدرت در عرصه بین‌المللی را نیز دگرگون ساخت. کشورهایی که زودتر وارد مرحله صنعتی شدند، برتری نظامی و اقتصادی قابل‌توجهی نسبت به سایر نقاط جهان کسب کردند.

بررسی آماری نشان می‌دهد که استفاده از ماشین بخار، گسترش راه‌آهن، و مکانیزه شدن تولید، بهره‌وری را به‌طور چشمگیری افزایش داد و «انقلاب بهره‌وری» را رقم زد. این تحولات منجر به شکل‌گیری طبقه کارگر صنعتی و مالکان سرمایه شد که رابطه پیچیده‌ای میان این دوطبقه برقرار گردید. کارل مارکس و فردریش انگلس در تحلیل‌های خود این تناقضات طبقاتی را موردبررسی قرار دادند و پیامدهای اجتماعی انباشت سرمایه را تشریح کردند.

- امپریالیسم و نظام استعماری

این برتری فناورانه و اقتصادی منجر به شکل‌گیری امپراتوری‌های استعماری گسترده شد که بخش‌های عظیمی از آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین را تحت سلطه خود درآوردند و «نظام جهانی استعماری» را پایه‌گذاری کردند. نظام استعماری نه‌فقط یک پدیده سیاسی بود بلکه بازتابی از منطق سرمایه‌داری بود که مدام در جستجوی بازارهای جدید، مواد خام ارزان، و نیروی کار مقرون‌به‌صرفه قرار داشت.

تحلیل ساختاری نشان می‌دهد که این سیستم منجر به شکل‌گیری «تقسیم کار جهانی» شد که در آن کشورهای صنعتی نقش مرکز و مستعمرات نقش پیرامون را ایفا می‌کردند. امپریالیسم اقتصادی از طریق مکانیسم‌های مختلفی عمل می‌کرد: استخراج منابع طبیعی، ایجاد بازارهای انحصاری برای کالاهای صنعتی، و بهره‌گیری از نیروی کار ارزان. در هند، آفریقا، و آمریکای لاتین، اقتصادهای محلی بر اساس نیازهای متروپل‌ها بازسازی شدند و صنایع محلی در برابر رقابت کالاهای ارزان اروپایی نابود شدند.

- مبانی نظری و توجیه علمی

نظریه‌پردازان کلاسیک اقتصاد سیاسی از آدام اسمیت تا دیوید ریکاردو، تئوری‌هایی را ارائه دادند که مبنای نظری و ایدئولوژیک برای نظم اقتصادی سرمایه‌دارانِ فراهم آورد. نظریه مزیت نسبی ریکاردو به‌عنوان‌مثال، توجیه نظری برای تخصص گرایی و تجارت بین‌المللی ارائه داد که در خدمت منافع کشورهای پیشرفته صنعتی قرار گرفت[۱].

تحلیل انتقادی این نظریه‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها ظاهراً مبتنی بر منطق اقتصادی بودند، اما در عمل سازوکارهایی برای توجیه و تقویت روابط نابرابر اقتصادی میان کشورها فراهم آوردند. آدام اسمیت با مفهوم «دست نامرئی» بازار، پایه‌گذار اندیشه لیبرالیسم اقتصادی شد. او معتقد بود که تعقیب منافع فردی درنهایت به بهبود رفاه عمومی منجر خواهد شد.

[۱] Ricardo, D. (۱۸۱۷). On the principles of political economy and taxation: London.

- دوران پس از جنگ جهانی دوم: نظام برتون‌وودز

پس از جنگ جهانی دوم، نظم اقتصادی جهانی دستخوش تحولات عمده‌ای شد که منجر به شکل‌گیری «نظام برتون‌وودز» و تثبیت هژمونی اقتصادی آمریکا گردید. این نظام که بر اساس توافقات صورت گرفته در برتون‌وودز در سال ۱۹۴۴ شکل گرفت، چارچوب نهادی جدیدی برای تنظیم روابط اقتصادی بین‌المللی فراهم آورد. در مرکز این نظام، دلار آمریکا به‌عنوان ارز ذخیره جهانی قرار گرفت و نهادهای جدیدی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای نظارت بر نظم اقتصادی جهانی ایجاد شدند.

نظام برتون‌وودز بازتاب «هژمونی بی‌چون‌وچرای» اقتصادی و سیاسی آمریکا در دوران پس از جنگ بود. ایالات‌متحده که از جنگ جهانی دوم به‌عنوان قدرت اقتصادی برتر جهان خارج شده بود، از این موقعیت برای تحمیل نظم اقتصادی مطلوب خود بر جهان استفاده کرد. این نظم که بر اصول آزادسازی تجاری، ثبات پولی، و نقش مرکزی بازار استوار بود، در حقیقت تعمیم الگوی سرمایه‌داری آمریکایی به سطح جهانی محسوب می‌شد[۱].

- فروپاشی برتون‌وودز و ظهور نئولیبرالیسم

بااین‌حال، نظام برتون‌وودز در دهه ۱۹۷۰ با بحران‌های عدیده‌ای مواجه شد که نهایتاً منجر به فروپاشی آن و آغاز دوران «بی‌ثباتی ساختاری» شد. لغو تبدیل‌پذیری دلار به طلا توسط ریچارد نیکسون در ۱۹۷۱، پایان عملی این نظام را رقم زد و دوران جدیدی از نوسانات نرخ ارز و بی‌ثباتی مالی را آغاز کرد.

این تحولات زمینه‌ساز ظهور نئولیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژی غالب اقتصادی شد که بر کاهش نقش دولت، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، و آزادسازی بازارها تأکید داشت. بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ و تورم هم‌زمان با رکود اقتصادی (استگ‌فلیشن) اعتبار سیاست‌های کینزی را زیر سؤال برد. اقتصاددانان مکتب شیکاگو با رهبری میلتون فریدمن راه‌حل‌هایی مبتنی بر کاهش دخالت دولت و اتکا به مکانیسم‌های بازار ارائه دادند که مبنای سیاست‌های نئولیبرالی قرار گرفت.

- عصر نئولیبرالی و تحولات ساختاری

دوران نئولیبرالی که از دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، مرحله جدیدی در تکامل کاپیتالیسم جهانی را نشان می‌دهد که با «انقلاب محافظه‌کار» در سیاست‌گذاری اقتصادی همراه بود. این دوران با سیاست‌های مارگارت تاچر در بریتانیا و رونالد ریگان در آمریکا شکل گرفت و بر اساس عقاید اقتصاددانانی چون میلتون فریدمن و فردریک هایک استوار بود. نئولیبرالیسم نه‌تنها یک نظریه اقتصادی بود بلکه فلسفه‌ای فراگیر درباره نقش بازار، دولت، و جامعه ارائه می‌داد که تأثیرات عمیقی بر نظم بین‌المللی داشت.

---

[۱] مشیرزاده، & حمیرا. (۲۰۲۳). رویکرد پسا استعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران. پژوهشنامه روابط جهانی، ۱(۱)، ۱-۳۲.

خصوصی‌سازی بخش‌های عمومی، اجرای «برنامه‌های تعدیل ساختاری»، و «درمان شوک» تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول، از ویژگی‌های بارز این دوران بود. کشورهای درحال‌توسعه برای دریافت وام‌های بین‌المللی مجبور به پذیرش این سیاست‌ها شدند که اغلب منجر به تشدید نابرابری‌ها و ناآرامی‌های اجتماعی شد.

- مالی‌سازی اقتصاد جهانی

یکی از ویژگی‌های مهم دوران نئولیبرال، تأکید بر «مالی‌سازی» (Financialization) اقتصاد جهانی بود که به تسلط بخش مالی بر اقتصاد واقعی منجر شد. این فرآیند که با رشد بازارهای مالی، ابداع ابزارهای مالی پیچیده، و افزایش حجم سرمایه‌گردانی بین‌المللی همراه بود، ماهیت کاپیتالیسم را عمیقاً دگرگون کرد. سرمایه مالی که قدرت جابه‌جایی فوق‌العاده‌ای داشت، به نیرویی تأثیرگذار در سیاست‌گذاری کشورها تبدیل شد و قدرت دولت‌های ملی را در کنترل اقتصادهایشان محدود کرد.

ابداع ابزارهای مالی پیچیده‌ای چون مشتقات، اوراق قرضه تضمین شده، و سایر محصولات ساخته شده، بازارهای مالی را از اقتصاد واقعی جدا کرد و «اقتصاد کازینو» را پدید آورد. این فرآیند منجر به ایجاد حباب‌های مالی و افزایش بی‌ثباتی سامانه‌ای شد.

- بحران ۲۰۰۸ و آشکار شدن تناقضات

بحران مالی ۲۰۰۸ نقطه عطفی در درک ماهیت کاپیتالیسم نئولیبرال محسوب می‌شود که «شکست بازار» را در مقیاس جهانی نمایان ساخت. این بحران که از بازار مسکن آمریکا آغاز شد و به‌سرعت به سراسر جهان گسترش یافت، آسیب‌پذیری‌های عمیق نظام مالی جهانی را آشکار کرد.

پاسخ دولت‌ها به این بحران که شامل نجات نهادهای مالی بزرگ (Too Big to Fail) و اجرای سیاست‌های انبساطی پولی بود، تناقضات ایدئولوژیک نئولیبرال را نمایان ساخت که از یک‌سو بر کاهش نقش دولت تأکید می‌کرد و از سوی دیگر در مواقع بحران به دخالت دولت متوسل می‌شد.

- چالش‌های معاصر و آینده کاپیتالیسم

در دوران معاصر، کاپیتالیسم جهانی با چالش‌های چندگانه‌ای مواجه است که از تغییرات اقلیمی و نابرابری‌های فزاینده تا ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید، تنش‌های ژئوپلیتیک، و «بحران مشروعیت» را شامل می‌شود. همه‌گیری کووید-۱۹ نیز تأثیرات عمیقی بر اقتصاد جهانی داشته و سؤالات جدیدی درباره پایداری، انعطاف‌پذیری، و عدالت نظام اقتصادی موجود مطرح کرده است.

ظهور چین به‌عنوان قدرت اقتصادی جهانی و «مدل سرمایه‌داری دولتی» آن، هژمونی غرب را به چالش کشیده است. سرمایه‌داری دولتی چین که عناصری از برنامه‌ریزی مرکزی را با مکانیسم‌های بازار ترکیب می‌کند، الگوی جایگزینی برای کشورهای درحال‌توسعه ارائه داده است و «اجماع پکن» را در مقابل «اجماع واشنگتن» قرار داده است.

تغییرات اقلیمی و ضرورت انتقال به «اقتصاد سبز»، چالش دیگری است که آینده کاپیتالیسم را تحت تأثیر قرار خواهد داد. نیاز به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و حفاظت از محیط‌زیست، مستلزم بازنگری در مدل‌های تولید و مصرف موجود است که ممکن است با منطق انباشت سرمایه در تضاد باشد.

۵-۲. جهانی‌سازی و امپریالیسم مدرن

جهانی‌سازی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های دوران معاصر، رابطه پیچیده و چندوجهی با مفهوم امپریالیسم دارد. تحلیل انتقادی این رابطه که در ادبیات علوم سیاسی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد بحث‌های گسترده قرار گرفته، نشان می‌دهد که جهانی‌سازی نه فرآیندی بی‌طرف و خودبه‌خودی، بلکه شکل نوین امپریالیسم است که تحت عناوین فریبنده‌ای چون «روابط متقابل» و «مزایای مشترک» ارائه می‌شود. درک این رابطه مستلزم تحلیل دقیق فرآیندهای جهانی‌سازی و مقایسه آن با اشکال سنتی امپریالیسم است.

- مفهوم و ابعاد جهانی‌سازی

جهانی‌سازی در معنای انتقادی خود به فرآیند «یکپارچه‌سازی جهان تحت منطق سرمایه» اشاره دارد که شامل افزایش درهم‌تنیدگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی میان کشورها و جوامع مختلف می‌شود. این فرآیند که از دهه ۱۹۷۰ شتاب گرفته و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به اوج خود رسیده است، ابعاد مختلفی دارد که از تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی تا انتقال فناوری، مهاجرت، و گسترش ایده‌ها و ارزش‌ها را شامل می‌شود.

جهانی‌سازی اقتصادی که برجسته‌ترین بُعد این پدیده محسوب می‌شود، شامل آزادسازی تجارت، «حرکت آزاد سرمایه»، تشکیل زنجیره‌های تولید جهانی، و گسترش بازارهای مالی بین‌المللی است. این بُعد منجر به افزایش چشمگیر حجم تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، و معاملات مالی فرامرزی شده که جهان را به یک بازار واحد نزدیک کرده است.

جهانی‌سازی سیاسی نیز شامل گسترش نهادهای بین‌المللی، افزایش همکاری‌های چندجانبه، و ظهور «حکمرانی جهانی» است که قدرت تصمیم‌گیری را از سطح ملی به سطح فراملی منتقل می‌کند. سازمان‌هایی چون سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، و مجمع کشورهای G۲۰ نمونه‌هایی از این نوع نهادسازی هستند.

بااین‌حال، بحث اساسی این است که آیا جهانی‌سازی پدیده‌ای مستقل از امپریالیسم است یا آنکه شکل جدیدی از سلطه امپریالیستی محسوب می‌شود که تحت پوشش مفاهیم فریبنده‌ای چون «یکپارچگی جهانی» و «منافع مشترک» ارائه می‌شود.

- دیدگاه‌های متعارض درباره جهانی‌سازی

طرفداران جهانی‌سازی معمولاً آن را به‌عنوان فرآیندی طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و مفید تلقی می‌کنند که منجر به رشد اقتصادی، کاهش فقر، و گسترش دموکراسی و حقوق بشر می‌شود. از این منظر، جهانی‌سازی ماهیتی متقابل و داوطلبانه دارد و همه کشورها می‌توانند از مزایای آن بهره‌مند شوند. این دیدگاه که بیشتر توسط نهادهای بین‌المللی و کشورهای پیشرفته صنعتی ترویج می‌شود، بر کارایی بازارها، مزیت‌های تخصص گرایی، و نقش مثبت رقابت در ارتقای رفاه عمومی تأکید دارد.

طرفداران این دیدگاه استدلال می‌کنند که آزادسازی تجاری منجر به کاهش قیمت کالاها، افزایش تنوع محصولات، و بهبود کیفیت خدمات می‌شود. آن‌ها همچنین بر نقش مثبت سرمایه‌گذاری خارجی در انتقال فناوری، ایجاد اشتغال، و ارتقای مهارت‌های نیروی کار تأکید می‌کنند.

در مقابل، منتقدان جهانی‌سازی بر اساس تحلیل‌های علمی و تجربی آن را شکل نوینی از امپریالیسم تلقی می‌کنند که تحت پوشش مفاهیمی چون آزادسازی تجاری و یکپارچه‌سازی اقتصادی، منافع قدرت‌های بزرگ اقتصادی را تأمین می‌کند. از این منظر، جهانی‌سازی مکانیزمی است برای تسهیل نفوذ شرکت‌های چندملیتی، استخراج منابع از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، و تحمیل نظم اقتصادی مطلوب کشورهای قدرتمند بر سایر نقاط جهان.

منتقدان بر این نکته کلیدی تأکید می‌کنند که منافع جهانی‌سازی به‌طور «نامتعادل و نابرابر» میان کشورهای مختلف توزیع شده و اغلب کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ چندملیتی از آن سود می‌برند.

- امپریالیسم کلاسیک و تطبیق آن با جهانی‌سازی

مفهوم امپریالیسم که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم توسط نظریه‌پردازانی چون جان هابسون، رودولف هیلفردینگ، و ولادیمیر لنین تدوین شد، بر گسترش سرمایه‌داری فراتر از مرزهای ملی و تسلط قدرت‌های صنعتی بر سایر نقاط جهان تأکید داشت. لنین در اثر معروف خود «امپریالیسم، عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری» استدلال کرد که امپریالیسم نتیجه طبیعی تکامل سرمایه‌داری انحصاری است که در جستجوی بازارهای جدید، مواد خام، و میدان‌های سرمایه‌گذاری مقرون‌به‌صرفه، قدرت‌های صنعتی را به‌سوی گسترش فرامرزی سوق می‌دهد[۱].

[۱] Lenin, V. I. (۲۰۱۵). Imperialism, the highest stage of capitalism. In Conflict after the Cold war (pp. ۳۱۹-۳۲۶). Routledge.

تحلیل هابسون بر نقش «بیش‌انباشت سرمایه» در کشورهای صنعتی تأکید کرد که منجر به جستجوی بازارهای خارجی برای سرمایه‌گذاری می‌شود. او معتقد بود که امپریالیسم ریشه در توزیع نامتعادل ثروت و درآمد در کشورهای سرمایه‌داری دارد که مصرف داخلی را محدود می‌کند و سرمایه‌داران را به‌سوی بازارهای خارجی سوق می‌دهد.

هیلفردینگ نیز بر نقش «سرمایه مالی» و ائتلاف میان سرمایه صنعتی و بانکی در ایجاد انگیزه‌های امپریالیستی تأکید کرد. او نشان داد که چگونه تمرکز سرمایه و تشکیل انحصارها منجر به جستجوی بازارهای جدید و منابع خام در خارج از مرزهای ملی می‌شود.

- امپریالیسم نوین: مکانیزم‌ها و ابزارهای جدید

در مقایسه با امپریالیسم سنتی که بیشتر بر اشغال نظامی و کنترل سیاسی مستقیم استوار بود، جهانی‌سازی معاصر مکانیزم‌های پیچیده‌تری برای اعمال‌نفوذ و کنترل ارائه می‌دهد. این مکانیزم‌ها شامل فشارهای اقتصادی، شرطی‌سازی کمک‌های بین‌المللی، تحمیل سیاست‌های اقتصادی از طریق نهادهای مالی بین‌المللی، و استفاده از ابزارهای نرم‌افزاری و فرهنگی برای تغییر ارزش‌ها و نگرش‌ها است.

«امپریالیسم اقتصادی مدرن» از طریق سازوکارهای بازار عمل می‌کند و کمتر به زور و اجبار آشکار متوسل می‌شود. به‌جای اشغال نظامی مستقیم، از ابزارهایی چون تحریم‌های اقتصادی، فشار دیپلماتیک، و شرطی‌سازی روابط تجاری استفاده می‌کند. این روش‌ها که گاهی «قدرت نرم» نامیده می‌شوند، در بسیاری موارد مؤثرتر از روش‌های سنتی امپریالیستی عمل می‌کنند زیرا کمتر در معرض انتقاد و مقاومت قرار می‌گیرند.

«امپریالیسم مالی» نیز شکل جدیدی از سلطه است که از طریق وام‌دهی، سرمایه‌گذاری، و کنترل بازارهای مالی اعمال می‌شود. بدهی‌های خارجی کشورهای درحال‌توسعه ابزاری قدرتمند در دست قدرت‌های اقتصادی بزرگ قرار می‌دهد که می‌تواند برای تحمیل سیاست‌های مطلوب استفاده شود.

- نقش شرکت‌های چندملیتی در امپریالیسم مدرن

شرکت‌های چندملیتی یکی از ابزارهای اصلی جهانی‌سازی محسوب می‌شوند که نقش کلیدی در «امپریالیسم شرکتی» ایفا می‌کنند. این شرکت‌ها که اغلب در کشورهای پیشرفته صنعتی مقر دارند، از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، زنجیره‌های تأمین جهانی، و انتقال فناوری، تأثیرات عمیقی بر اقتصادهای کشورهای میزبان دارند.

در دوران معاصر، شرکت‌های غول‌پیکری چون آمازون، گوگل، مایکروسافت، و اپل نفوذی فراتر از بسیاری از دولت‌ها کسب کرده‌اند و «امپراتوری‌های دیجیتال» را تشکیل داده‌اند. این شرکت‌ها که گاهی «غول‌های

فناوری» نامیده می‌شوند، نه‌تنها بر بازارهای جهانی تسلط دارند بلکه بر جریان اطلاعات، الگوهای مصرف، و حتی سیاست‌گذاری‌های دولتی تأثیر می‌گذارند.

طرفداران جهانی‌سازی این نقش را مثبت تلقی می‌کنند و بر مزایایی چون ایجاد اشتغال، انتقال دانش فنی، و ارتقای بهره‌وری تأکید دارند. بااین‌حال، منتقدان استدلال می‌کنند که فعالیت شرکت‌های چندملیتی اغلب منجر به «استخراج منابع، انتقال سود به خارج، و وابستگی فناورانه» کشورهای میزبان می‌شود.

- نهادهای بین‌المللی و اجماع واشنگتن

نقش نهادهای بین‌المللی در جهانی‌سازی نیز موردنقد شدید کارشناسان اقتصاد سیاسی انتقادی قرار گرفته است. صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی که به‌عنوان ارکان اصلی نظم اقتصادی جهانی عمل می‌کنند، متهم به ترویج سیاست‌هایی هستند که در درجه اول منافع کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ را تأمین می‌کند.

برنامه‌های تعدیل ساختاری که توسط این نهادها تحمیل می‌شوند، اغلب شامل خصوصی‌سازی، کاهش تعرفه‌ها، و کاهش نقش دولت در اقتصاد است که می‌تواند منجر به تضعیف حاکمیت اقتصادی کشورهای تحت‌فشار شود. این سیاست‌ها که تحت عنوان «درمان شوک» یا «تراپی شوک» نیز شناخته می‌شوند، اغلب پیامدهای اجتماعی و اقتصادی منفی در پی داشته‌اند.

مفهوم «اجماع واشنگتن» که در دهه ۱۹۹۰ توسط جان ویلیامسون مطرح شد، نمونه بارز تلاش برای تعمیم الگوی نئولیبرال به سراسر جهان محسوب می‌شود[۱]. این اجماع که شامل ده اصل اساسی برای اصلاحات اقتصادی بود – ازجمله انضباط مالی، آزادسازی تجاری، خصوصی‌سازی، و مقررات‌زدایی – در حقیقت بازتاب سیاست‌های مطلوب آمریکا، صندوق بین‌المللی پول، و بانک جهانی برای کشورهای درحال‌توسعه بود[۲].

- امپریالیسم فرهنگی و قدرت نرم

در زمینه فرهنگی نیز، جهانی‌سازی با انتشار ارزش‌ها، سبک زندگی، و الگوهای مصرفی غربی همراه بوده است که شکل جدیدی از «امپریالیسم فرهنگی» محسوب می‌شود. این فرآیند که تحت عنوان «وسترن‌سازی» یا «آمریکایی سازی» شناخته می‌شود، منجر به نگرانی‌هایی درباره از بین رفتن هویت‌های محلی و فرهنگی شده است.

---

[۱] Williamson, J. (۱۹۹۰). Latin American adjustment: How much has happened?.

[۲] کیسینجر، هنری. (۱۳۹۶). نظم جهانی: تاملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ (مترجم: محمدتقی حسینی). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (آموزش انقلاب اسلامی).

رسانه‌های جمعی، صنایع سرگرمی، نشان‌های تجاری مصرفی بین‌المللی، و پلتفرم‌های دیجیتال ابزارهای مهمی برای انتشار این ارزش‌ها محسوب می‌شوند. هالیوود، شبکه‌های خبری بین‌المللی، رسانه‌های اجتماعی، و صنعت مد و مصرف، نقش مهمی در شکل‌دهی به ذائقه‌ها، ارزش‌ها، و آرزوهای مردم در سراسر جهان ایفا می‌کنند.

زبان انگلیسی به‌عنوان زبان مسلط علم، فناوری، تجارت، و دیپلماسی نیز نمونه دیگری از این نوع سلطه فرهنگی محسوب می‌شود. درحالی‌که یادگیری زبان انگلیسی مزایای عملی زیادی دارد، اما، برتری آن بر زبان‌های محلی می‌تواند منجر به تضعیف هویت‌های فرهنگی و زبانی شود.

- انقلاب فناوری و ابزارهای نوین کنترل

تحولات فناوری اطلاعات و ارتباطات نقش محوری در شتاب‌بخشی به فرآیندهای جهانی‌سازی ایفا کرده‌اند و «امپریالیسم دیجیتال» را پدید آورده‌اند. اینترنت، تلفن‌های همراه، و فناوری‌های دیجیتال جدید امکان جابه‌جایی سریع اطلاعات، سرمایه، و خدمات را فراهم آورده‌اند که کاهش هزینه‌های ارتباطی و افزایش سرعت تراکنش‌ها را در پی داشته است.

فناوری‌های مالی (فین‌تک) امکان انجام تراکنش‌های مالی بین‌المللی را بدون نیاز به واسطه‌های سنتی فراهم کرده‌اند. رمز ارزها، پرداخت‌های دیجیتال، و بانکداری آنلاین مرزهای سنتی میان کشورها را در حوزه مالی کمرنگ کرده‌اند.

این تحولات فناوری نه‌تنها جهانی‌سازی اقتصادی را تسهیل کرده بلکه امکان «نظارت و کنترل بیشتری» نیز برای قدرت‌های مسلط فراهم آورده است. کلان داده، هوش مصنوعی، و فناوری‌های نظارتی جدید ابزارهای قدرتمندی برای جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل رفتار، و کنترل جریان اطلاعات فراهم کرده‌اند که می‌تواند برای اعمال‌نفوذ سیاسی و اقتصادی استفاده شود.

- تحولات معاصر: ظهور قدرت‌های جدید و چالش‌های هژمونی غربی

در دوران معاصر، بحث درباره جهانی‌سازی و امپریالیسم پیچیدگی‌های جدیدی پیدا کرده است که ناشی از ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید و «چالش هژمونیک» برای نظم غربی است. ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید ازجمله چین، هند، و برزیل، تغییرات اساسی در تعادل قوا ایجاد کرده که الگوهای سنتی هژمونی غربی را به چالش می‌کشد.

چین که در دهه‌های اخیر به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده، «مدل متفاوتی از توسعه اقتصادی» ارائه می‌دهد که بر نقش فعال دولت در اقتصاد و حفظ کنترل سیاسی تأکید دارد. سرمایه‌داری دولتی چین که ترکیبی از

برنامه‌ریزی مرکزی و مکانیسم‌های بازار است، الگوی جدیدی برای توسعه اقتصادی ارائه داده که برای بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه جذاب به نظر می‌رسد.

طرح کمربند و جاده چین که در سال ۲۰۱۳ توسط شی‌جین پینگ اعلام شد، نمونه بارزی از تلاش این کشور برای ایجاد «نظم اقتصادی جایگزین» محسوب می‌شود. این طرح که با عنوان رسمی «ابتکار کمربند و جاده» شناخته می‌شود و هدف اتصال آسیا، اروپا، و آفریقا از طریق شبکه‌ای از زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی، و ارتباطات را دنبال می‌کند، بزرگ‌ترین پروژه توسعه زیرساخت در تاریخ محسوب می‌شود.

این طرح که شامل بیش از ۷۰ کشور و حدود ۶۰ درصد جمعیت جهان است، سرمایه‌گذاری هزاران میلیارد دلاری را شامل می‌شود و به‌عنوان «ابر طرح ژئواکونومیک» توصیف می‌شود. منتقدان این طرح آن را شکل جدیدی از امپریالیسم چینی می‌دانند که از طریق ایجاد وابستگی مالی، کشورهای عضو را تحت کنترل خود درمی‌آورد.

۵-۳. نقش نهادهای اقتصادی بین‌المللی

نهادهای اقتصادی بین‌المللی در دوران معاصر نقش محوری در تنظیم و هدایت فرآیندهای اقتصادی جهانی ایفا می‌کنند و به‌عنوان «نهادهای هژمونیک» عمل می‌نمایند. این نهادها که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته‌اند، هدف ایجاد ثبات و نظم در روابط اقتصادی بین‌المللی را دنبال می‌کنند. بااین‌حال، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که نقش و عملکرد آن‌ها همواره مورد بحث‌وجدل بوده و از سوی برخی به‌عنوان ابزاری برای حفظ منافع قدرت‌های مسلط و تحمیل ایدئولوژی نئولیبرال تلقی می‌شوند.

صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای مالی بین‌المللی، مسئولیت اصلی حفظ ثبات نظام پولی بین‌المللی و کمک به کشورهای دارای مشکلات تراز پرداخت را بر عهده دارد. این نهاد که در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد، در طول دهه‌های گذشته نقش فزاینده‌ای در تعیین سیاست‌های اقتصادی کشورهای عضو ایفا کرده است.

مکانیزم اصلی عملکرد صندوق بر اساس ارائه کمک‌های مالی به کشورهای دارای مشکلات اقتصادی در ازای اجرای «برنامه‌های اصلاحی خاص» (Conditionality) استوار است. این برنامه‌های اصلاحی که تحت عنوان برنامه‌های تعدیل ساختاری شناخته می‌شوند، معمولاً شامل مجموعه‌ای از سیاست‌هایی است که هدف آزادسازی اقتصاد، کاهش نقش دولت، و بهبود شرایط برای سرمایه‌گذاری خصوصی را دنبال می‌کنند.

تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که منتقدان صندوق بین‌المللی پول استدلال می‌کنند که این شرطی‌سازی‌ها درواقع مکانیزمی برای تحمیل الگوی نئولیبرال بر کشورهای آسیب‌پذیر محسوب می‌شود که لزوماً با شرایط و نیازهای محلی انطباق ندارد. علاوه بر این، ساختار رأی‌گیری در صندوق که به کشورهای ثروتمندتر قدرت بیشتری می‌دهد، باعث شده تا سیاست‌های این نهاد بیشتر منعکس‌کننده منافع قدرت‌های اقتصادی بزرگ باشد.

بانک جهانی که هم‌زمان با صندوق بین‌المللی پول تشکیل شد، رسالت اصلی مبارزه با فقر و کمک به توسعه اقتصادی کشورهای کمتر توسعه‌یافته را بر عهده دارد. این نهاد که شامل پنج سازمان تخصصی است، از طریق ارائه وام‌ها، کمک‌های فنی، و مشاوره‌های سیاستی تلاش می‌کند تا توسعه اقتصادی و کاهش فقر را تسهیل کند.

بانک جهانی در طول تاریخ خود رویکردهای مختلفی به توسعه اتخاذ کرده که از تأکید بر زیرساخت‌ها و صنعتی سازی در دهه‌های اولیه تا تمرکز بر «حکمرانی خوب»، توسعه پایدار، و کاهش فقر در دوران اخیر را شامل می‌شود. بااین‌حال، منتقدان بر این نکته تأکید می‌کنند که پروژه‌های توسعه‌ای این بانک اغلب منافع شرکت‌های چندملیتی و کشورهای دهنده را بیش از کشورهای گیرنده تأمین کرده است.

سازمان تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۵ جایگزین موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت شد، مسئولیت تنظیم قوانین تجارت بین‌المللی و حل‌وفصل اختلافات تجاری را بر عهده دارد. این سازمان بر اساس اصول آزادسازی

تجاری، وجود تبعیض، و شفافیت عمل می‌کند و هدف کاهش موانع تجاری و تسهیل تجارت بین‌المللی را دنبال می‌نماید.

مکانیزم حل‌وفصل اختلافات سازمان تجارت جهانی یکی از ابزارهای مهم این نهاد محسوب می‌شود که امکان رسیدگی به شکایات تجاری میان کشورهای عضو را فراهم می‌آورد. این مکانیزم که بر اساس قوانین و مقررات مصوب سازمان عمل می‌کند، قدرت قابل‌توجهی در تعیین سیاست‌های تجاری کشورها دارد.

بااین‌حال، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که منتقدان بر این نکته تأکید می‌کنند که این سیستم اغلب به نفع کشورهای قدرتمندتری عمل می‌کند که امکانات بیشتری برای استفاده از ابزارهای حقوقی پیچیده دارند. یکی از بحث‌های اساسی درباره سازمان تجارت جهانی، تأثیر آزادسازی تجاری بر کشورهای درحال‌توسعه است.

گروه بیست اقتصاد بزرگ جهان که در اواخر دهه ۱۹۹۰ تشکیل شد، نقش فزاینده‌ای در تنظیم سیاست‌های اقتصادی جهانی ایفا می‌کند و به‌عنوان «کمیته راهبری اقتصاد جهانی» عمل می‌نماید. این گروه که شامل کشورهای توسعه‌یافته و اقتصادهای نوظهور مهم است، نظرآزمایی مهمی برای هماهنگی سیاست‌های اقتصاد کلان و مقابله با بحران‌های اقتصادی جهانی محسوب می‌شود.

بحران مالی ۲۰۰۸ نقطه عطفی در اهمیت این گروه بود که نشان داد نهادهای سنتی نظیر گروه هفت دیگر قادر به مقابله مؤثر با چالش‌های اقتصادی جهانی نیستند. نقش گروه بیست در دوران بحران مالی شامل هماهنگی سیاست‌های محرک مالی، اصلاح نظام مالی بین‌المللی، و مقابله با محافظه‌کاری تجاری بود.

بانک‌های منطقه‌ای توسعه نیز نقش مهمی در نظام مالی بین‌المللی ایفا می‌کنند و به‌عنوان «جایگزین‌های منطقه‌ای» برای نهادهای جهانی عمل می‌نمایند. بانک توسعه آسیا، بانک توسعه آفریقا، و بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه اروپا تلاش می‌کنند تا نیازهای مالی خاص مناطق خود را برآورده کنند.

در سال‌های اخیر، ایجاد نهادهای مالی جدید توسط کشورهای نوظهور، چالش جدیدی برای نظم مالی موجود ایجاد کرده است که نشان‌دهنده «چالش هژمونیک» برای نظم غربی است. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا که به ابتکار چین تأسیس شد، بانک توسعه جدید که توسط کشورهای بریکس ایجاد شد، و صندوق ذخیره اضطراری این گروه، نشان‌دهنده تلاش کشورهای نوظهور برای کاهش وابستگی به نهادهای مالی سنتی است.

۵-۴. نقد مارکسیستی نظم موجود

رویکرد مارکسیستی به نظم اقتصادی جهانی، تحلیل انتقادی جامع و علمی از ماهیت کاپیتالیسم و تأثیرات آن بر روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که بر تناقضات ذاتی و غیرقابل‌حل نظام سرمایه‌داری تأکید می‌کند. این رویکرد که

بر تناقضات ذاتی نظام سرمایه‌داری و روابط استثماری میان طبقات و ملت‌ها تأکید می‌کند، دیدگاه متفاوتی نسبت به تفاسیر غالب از جهانی‌سازی و نهادهای بین‌المللی ارائه می‌نماید.

از منظر مارکسیستی، کاپیتالیسم جهانی نظامی است که بر اساس استثمار طبقه کارگر، تجمع سرمایه در دست طبقه حاکم، و بازتولید روابط نابرابر قدرت استوار است. این تحلیل که ریشه در آثار کارل مارکس دارد، بر این نکته تأکید می‌کند که روابط تولید سرمایه‌دارانِ ذاتی بر تناقض میان سرمایه و کار استوار است که منجر به نابرابری‌های ساختاری و بحران‌های دوره‌ای می‌شود.

تحلیل مارکسیستی نشان می‌دهد که این تناقضات نه‌تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی نیز تجلی می‌یابد و منجر به شکل‌گیری «روابط امپریالیستی» میان کشورها می‌شود. نظریه امپریالیسم که توسط نظریه‌پردازان مارکسیست اوایل قرن بیستم تدوین شد، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های نقد مارکسیستی نظم بین‌المللی محسوب می‌شود.

ولادیمیر لنین در اثر خود درباره امپریالیسم، آن را «عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری» توصیف کرد که با ادغام سرمایه بانکی و صنعتی، تشکیل انحصارات، و تقسیم جهان میان قدرت‌های بزرگ مشخص می‌شود. از این منظر، امپریالیسم نه یک انتخاب سیاستی بلکه نتیجه حتمی تکامل سرمایه‌داری است که در جستجوی بازارهای جدید، مواد خام، و میدان‌های سرمایه‌گذاری مقرون‌به‌صرفه، کشورهای سرمایه‌داری را به‌سوی گسترش فرامرزی سوق می‌دهد.

نیکولای بوخارین در تحلیل خود از اقتصاد جهانی، بر فرآیند بین‌المللی شدن تولید و تشکیل «اقتصاد جهانی یکپارچه» تأکید کرد. او استدلال کرد که سرمایه‌داری منجر به ایجاد تقسیم کار جهانی شده که در آن کشورهای مختلف نقش‌های متفاوتی در زنجیره تولید جهانی ایفا می‌کنند.

تحلیل مارکسیستی نشان می‌دهد که این تقسیم کار که ظاهراً بر اساس مزیت‌های نسبی شکل می‌گیرد، در حقیقت بازتاب روابط قدرت نابرابر است که کشورهای ضعیف‌تر را به تولید مواد خام و کشورهای قدرتمند را به تولید کالاهای صنعتی با ارزش‌افزوده بالا محدود می‌کند.

نظریه نظام جهانی که توسط ایمانوئل والراستین تدوین شد، توسعه مهمی در تحلیل مارکسیستی روابط بین‌المللی محسوب می‌شود. والراستین استدلال کرد که از قرن شانزدهم به بعد، یک اقتصاد جهانی واحد شکل گرفته که بر اساس تقسیم کار میان مرکز، نیمه پیرامون، و پیرامون سازمان‌دهی شده است[۱].

[۱] Wallerstein, I., & Wallerstein, I. M. (۲۰۱۱). The modern world-system I: Capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century (Vol. ۱). Univ of California Press.

در این نظام، کشورهای مرکز که بیشتر در اروپای غربی و آمریکای شمالی قرار دارند، از طریق کنترل فناوری پیشرفته، سرمایه مالی، و بازارها، «ارزش اضافی» تولیدشده در سایر بخش‌های نظام جهانی را استخراج می‌کنند. کشورهای پیرامون که بیشتر تولیدکنندگان مواد خام و محصولات کشاورزی هستند، در موقعیت ضعیفی قرار دارند و ارزش اضافی آن‌ها به‌سوی مرکز منتقل می‌شود.

نظریه وابستگی که بیشتر توسط نظریه‌پردازان آمریکای لاتین تدوین شد، رویکرد دیگری از تحلیل مارکسیستی روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد. آندره گوندر فرانک، راؤل پربیش، و فرناندو کاردوسو ازجمله نظریه‌پردازان مهم این مکتب محسوب می‌شوند که بر رابطه نابرابر میان کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه تأکید می‌کنند.

از منظر نظریه وابستگی، نبود توسعه کشورهای جهان سوم نه نتیجه فقدان منابع یا سرمایه بلکه پیامد ساختار نابرابر اقتصاد جهانی است که ثروت را از پیرامون به مرکز منتقل می‌کند[۱].

نقد مارکسیستی بر نهادهای بین‌المللی نیز بر همین اصول استوار است و آن‌ها را «ابزارهای هژمونی سرمایه» می‌داند. از این منظر، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی نه ابزارهای بی‌طرف برای تسهیل همکاری بین‌المللی بلکه ابزارهایی در خدمت منافع سرمایه بین‌المللی و کشورهای امپریالیست محسوب می‌شوند.

برنامه‌های تعدیل ساختاری که توسط این نهادها تحمیل می‌شود، هدف بازسازی اقتصادهای ملی بر اساس نیازهای سرمایه بین‌المللی را دنبال می‌کند که اغلب منجر به تضعیف حاکمیت اقتصادی و افزایش وابستگی کشورهای تحت‌فشار می‌شود.

در زمینه جهانی‌سازی نیز، نقد مارکسیستی بر این نکته تأکید می‌کند که این فرآیند نه پدیده‌ای جدید بلکه ادامه منطقی گسترش سرمایه‌داری است. جهانی‌سازی معاصر که با تأکید بر آزادسازی بازارها، کاهش موانع تجاری، و حرکت آزاد سرمایه همراه است، در حقیقت مرحله جدیدی از فرآیند انباشت سرمایه در سطح جهانی محسوب می‌شود.

انتقاد مارکسیستی بر «بحران‌های دوره‌ای کاپیتالیسم» نیز جنبه مهمی از تحلیل نظم بین‌المللی محسوب می‌شود. از این منظر، بحران‌های اقتصادی نه حوادث تصادفی بلکه نتیجه تناقضات ذاتی نظام سرمایه‌داری هستند که از تمایل نرخ سود به کاهش و بیش تولید ناشی می‌شوند.

بحران مالی ۲۰۰۸ نمونه بارزی از این تحلیل محسوب می‌شود که نشان داد چگونه تناقضات درونی سیستم مالی سرمایه‌دارانِ منجر به بی‌ثباتی جهانی می‌شود.

---

[۱] کیسینجر، هنری. (۱۳۹۶). نظم جهانی: تاملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ (مترجم: محمدتقی حسینی). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (آموزش انقلاب اسلامی).

نظریه‌پردازان مارکسیست معاصر همچنین بر تغییرات مهم در ماهیت کاپیتالیسم جهانی تأکید می‌کنند که شامل «مالی‌سازی اقتصاد» می‌شود. مالی‌سازی اقتصاد که یکی از ویژگی‌های بارز دوران معاصر است، منجر به غلبه سرمایه مالی بر سرمایه تولیدی و ایجاد اشکال جدیدی از انباشت مبتنی بر سفته‌بازی مالی شده است.

نقد مارکسیستی همچنین بر جنبه‌های ایدئولوژیک نظم موجود تأکید می‌کند و «هژمونی فرهنگی» را به‌عنوان ابزاری برای حفظ نظم موجود تحلیل می‌کند. از این منظر، گفتمان غالب درباره جهانی‌سازی، آزادسازی، و مزایای بازار آزاد، بخشی از ابزار ایدئولوژیک مسلط محسوب می‌شود که هدف پنهان کردن ماهیت استثماری روابط سرمایه‌دارانِ و توجیه نظم موجود را دنبال می‌کند.

درنهایت، نقد مارکسیستی بر لزوم «دگرگونی انقلابی» نظم موجود تأکید می‌کند. از این منظر، اصلاحات جزئی در چارچوب نظام موجود نمی‌تواند به حل مشکلات اساسی منجر شود، زیرا این مشکلات ریشه در ساختار ذاتی کاپیتالیسم دارند. تنها از طریق دگرگونی انقلابی و جایگزینی نظام سرمایه‌داری با نظامی مبتنی بر عدالت اجتماعی و کنترل دموکراتیک منابع، می‌توان به جامعه‌ای عادلانه‌تر و نظم بین‌المللی منصفانه‌تری دست یافت.

۵-۵. نابرابری شمال-جنوب

نابرابری شمال-جنوب یکی از بارزترین و پایدارترین ویژگی‌های نظم اقتصادی و سیاسی جهانی معاصر است که به شکاف عمیق و ساختاری میان کشورهای توسعه‌یافته (شمال جهانی) و کشورهای درحال‌توسعه (جنوب جهانی) اشاره دارد. این نابرابری نه‌تنها در حوزه‌های اقتصادی، بلکه در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فناورانه، فرهنگی، و زیست‌محیطی نیز خود را نشان می‌دهد و به یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظم بین‌المللی تبدیل شده است.

۵-۵-۱. ریشه‌های تاریخی نابرابری شمال-جنوب

نابرابری شمال-جنوب ریشه در فرآیندهای تاریخی چند صدساله دارد که از دوران استعمار اروپایی آغاز شد و در قالب «انباشت اولیه سرمایه» تا امروز ادامه یافته است. از قرن شانزدهم، با گسترش امپراتوری‌های اروپایی، فرآیند استعمار سازی به استخراج منابع طبیعی، نیروی انسانی، و ثروت از مناطق مستعمره شده در آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین منجر شد.

تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که این فرآیند نه‌تنها ثروت عظیمی را به کشورهای استعمارگر مانند بریتانیا، فرانسه، اسپانیا، و هلند منتقل کرد، بلکه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی مستعمرات را به شکلی بازسازی کرد که به نفع اقتصاد کشورهای مادر باشد.

سیستم مرکانتیلیسم، که در قرون هفدهم و هجدهم غالب بود، چارچوبی نظری و عملی برای این «استثمار سامانمند» فراهم کرد. در این سیستم، مستعمرات به تولید مواد خام مانند پنبه، شکر، قهوه، و فلزات گران‌بها محدود شدند و از توسعه صنایع محلی محروم ماندند.

انقلاب صنعتی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم شکاف میان کشورهای صنعتی و غیر صنعتی را به شکل بی‌سابقه‌ای تعمیق کرد و «شکاف توسعه‌ای» را پدید آورد. این انقلاب، که ابتدا در بریتانیا و سپس در سایر کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی رخ داد، به افزایش چشمگیر بهره‌وری، تولید انبوه، و پیشرفت‌های فناورانه منجر شد.

۵-۵-۲. ابعاد اقتصادی نابرابری

نابرابری اقتصادی میان شمال و جنوب در دوران معاصر در چندین بعد کلیدی خود را نشان می‌دهد: شکاف درآمدی، نابرابری تجاری، وابستگی فناورانه، و بحران بدهی‌های خارجی.

۵-۵-۲-۱. شکاف درآمدی

نابرابری اقتصادی میان شمال و جنوب در دوران معاصر در چندین بعد کلیدی خود را نشان می‌دهد: شکاف درآمدی، نابرابری تجاری، وابستگی فناورانه، و بحران بدهی‌های خارجی.

بر اساس گزارش‌های بانک جهانی در سال ۲۰۲۳، درآمد سرانه در کشورهای با درآمد بالا به‌طور متوسط بیش از ۵۰،۰۰۰ دلار در سال است، درحالی‌که در کشورهای با درآمد پایین این رقم به کمتر از ۷۰۰ دلار می‌رسد. این شکاف عظیم درآمدی نشان‌دهنده تفاوت‌های عمیق در سطح زندگی، دسترسی به خدمات اساسی، و فرصت‌های اقتصادی است.

۵-۵-۲-۲. نابرابری تجاری

ساختار تجارت بین‌المللی یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم نابرابری شمال-جنوب است و الگوی «استعماری جدید» را بازتولید می‌کند. کشورهای جنوب بیشتر صادرکننده مواد خام و محصولات کشاورزی با ارزش افزوده پایین هستند، درحالی‌که کشورهای شمال بر تولید کالاها و خدمات با فناوری پیشرفته، مانند تجهیزات پزشکی، نرم‌افزار، و ماشین‌آلات صنعتی، تمرکز دارند. این الگو، که به «نفرین منابع طبیعی» معروف است، به وابستگی اقتصادی کشورهای جنوب به بازارهای جهانی و آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر نوسانات قیمت کالاها منجر شده است. برای

مثال، کشورهایی مانند نیجریه یا ونزوئلا که اقتصادشان به‌شدت به صادرات نفت وابسته است، در برابر کاهش قیمت‌های جهانی نفت دچار بحران‌های اقتصادی شدید می‌شوند.

علاوه بر این، قراردادهای تجاری بین‌المللی اغلب به نفع کشورهای توسعه‌یافته تنظیم می‌شوند. سازمان تجارت جهانی(WTO) ، که قرار بود تجارت آزاد و عادلانه را ترویج کند، در عمل به دلیل نفوذ کشورهای قدرتمند، اغلب سیاست‌هایی را پیش می‌برد که به ضرر کشورهای درحال‌توسعه است. به‌عنوان‌مثال، یارانه‌های کشاورزی در کشورهای توسعه‌یافته، مانند ایالات‌متحده و اتحادیه اروپا، به کشاورزان محلی این کشورها اجازه می‌دهد محصولات خود را با قیمت‌های پایین‌تر در بازارهای جهانی عرضه کنند، که این امر تولیدکنندگان کشاورزی در کشورهای جنوب را از رقابت بازمی‌دارد.

۵-۵-۲-۳. بحران بدهی‌های خارجی

یکی دیگر از ابعاد مهم نابرابری اقتصادی، مسئله «بدهی‌های خارجی» کشورهای درحال‌توسعه است که به ابزاری برای کنترل اقتصادی تبدیل شده است. در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از کشورهای جنوب برای تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای خود به وام‌های کلان از بانک‌های غربی و نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی روی آوردند. بااین‌حال، افزایش نرخ بهره در دهه ۱۹۸۰ و کاهش قیمت کالاهای صادراتی این کشورها، بسیاری از آن‌ها را در دام بحران بدهی گرفتار کرد. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰، کشورهای آمریکای لاتین مانند مکزیک و آرژانتین با بحران‌های بدهی شدیدی مواجه شدند که به «دهه گمشده» توسعه در این منطقه منجر شد.

این بدهی‌ها نه‌تنها منابع مالی کشورهای درحال‌توسعه را به بازپرداخت وام‌ها و بهره‌ها اختصاص داد، بلکه آن‌ها را وادار به پذیرش سیاست‌های تعدیل ساختاری کرد که توسط IMF و بانک جهانی دیکته می‌شد. این سیاست‌ها، که شامل خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های عمومی، و آزادسازی بازارها بود، اغلب به کاهش سرمایه‌گذاری در آموزش، بهداشت، و زیرساخت‌ها منجر شد و نابرابری‌های داخلی را تشدید کرد[۱].

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. *Development Policy Review*, ٤٠(٦), e١٢٦٠٠.

۵-۵-۳. شکاف فناورانه و دیجیتالی

در عصر انقلاب اطلاعات و ارتباطات، شکاف فناورانه به یکی از مهم‌ترین ابعاد نابرابری شمال-جنوب تبدیل شده است و «آپارتاید دیجیتال» را پدید آورده است. کشورهای توسعه‌یافته، که سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در تحقیق و توسعه (R&D) انجام می‌دهند، کنترل فناوری‌های پیشرفته را در دست دارند.

شکاف دیجیتالی، که به تفاوت در دسترسی به فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات (ICT) اشاره دارد، یکی از موانع اصلی توسعه در کشورهای جنوب است. بر اساس گزارش اتحادیه بین‌المللی مخابرات (ITU) در سال ۲۰۲۳، بیش از ۹۰ درصد جمعیت کشورهای توسعه‌یافته به اینترنت پرسرعت دسترسی دارند، درحالی‌که این رقم در کشورهای با درآمد پایین به کمتر از ۲۵ درصد می‌رسد.

علاوه بر این، نظام حقوق مالکیت فکری (IPR) که توسط کشورهای توسعه‌یافته تدوین شده است، دسترسی کشورهای جنوب به فناوری‌های پیشرفته را محدود می‌کند و «انحصار فناوری» را تقویت می‌نماید.

۵-۵-۴. نابرابری در نظام آموزشی و سرمایه انسانی

شکاف آموزشی یکی از بنیادی‌ترین ابعاد نابرابری شمال-جنوب است که تأثیرات بلندمدتی بر توسعه دارد و «چرخه معیوب توسعه» را بازتولید می‌کند. کشورهای توسعه‌یافته نظام‌های آموزشی پیشرفته‌ای دارند که از آموزش ابتدایی تا تحقیقات پیشرفته را پوشش می‌دهد.

مسئله «فرار مغزها» یکی دیگر از پیامدهای این شکاف آموزشی است که به انتقال سرمایه انسانی از فقیر به غنی منجر می‌شود. متخصصان و افراد تحصیل‌کرده کشورهای درحال‌توسعه، که اغلب با هزینه‌های عمومی آموزش دیده‌اند، به دلیل فرصت‌های شغلی بهتر و شرایط زندگی مطلوب‌تر به کشورهای توسعه‌یافته مهاجرت می‌کنند.

۵-۵-۵. چالش‌های زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی

تغییرات اقلیمی یکی از جدیدترین و پیچیده‌ترین ابعاد نابرابری شمال-جنوب است که «ناعدالتی اقلیمی» را پدید آورده است. کشورهای صنعتی، که در طول دو قرن گذشته بیش از ۷۰ درصد گازهای گلخانه‌ای جهان را تولید کرده‌اند، کمتر در معرض پیامدهای شدید تغییرات اقلیمی قرار دارند.

بحران انرژی پس از جنگ اوکراین و تأثیر آن بر کشورهای درحال‌توسعه نمونه‌ای از چگونگی انتقال بحران‌های جهانی از شمال به جنوب است.

اصل «مسئولیت مشترک اما متمایز» که در توافق‌نامه‌های اقلیمی مانند توافق پاریس (۲۰۱۵) مطرح شده است، تلاشی برای رفع این ناعدالتی است، اما، تحقق آن با چالش‌های جدی مواجه است.

۵-۵-۶. نقش نهادهای بین‌المللی در تداوم یا کاهش نابرابری

نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی نقش پیچیده و اغلب متناقضی در نابرابری شمال-جنوب ایفا می‌کنند. از یک‌سو، این نهادها برنامه‌های توسعه‌ای مختلفی را برای کاهش فقر و نابرابری اجرا می‌کنند. اهداف توسعه پایدار (SDG) که در سال ۲۰۱۵ توسط سازمان ملل متحد تصویب شد، اهدافی مانند پایان دادن به فقر، بهبود آموزش، و کاهش نابرابری‌ها را دنبال می‌کند.

بااین‌حال، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که منتقدان استدلال می‌کنند که سیاست‌های این نهادها اغلب به نفع کشورهای توسعه‌یافته است و نابرابری‌ها را در عمق تشدید می‌کند. برای مثال، برنامه‌های تعدیل ساختاری که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به کشورهای درحال‌توسعه تحمیل شد، با کاهش هزینه‌های عمومی و خصوصی‌سازی، به تضعیف دولت‌های ملی و افزایش نابرابری‌های داخلی منجر شد.

۵-۵-۷. مقاومت و جستجو برای جایگزین‌ها

کشورهای جنوب در پاسخ به نابرابری‌های موجود، تلاش‌های متعددی برای کاهش وابستگی و ایجاد «الگوهای جایگزین همکاری» انجام داده‌اند که نشان‌دهنده مقاومت در برابر هژمونی شمال است. جنبش عدم تعهد، که در اجلاس باندونگ ۱۹۵۵ پایه‌گذاری شد، تلاشی برای ایجاد بلوکی مستقل از قدرت‌های شرق و غرب بود.

این جنبش بر اصول احترام به حاکمیت ملی، مداخله نکردن، و «همکاری جنوب-جنوب» تأکید داشت. اگرچه این جنبش در دوران جنگ سرد تأثیر قابل‌توجهی داشت، اما با پایان جنگ سرد و ظهور جهانی‌سازی، نفوذ آن کاهش یافت.

گروه ۷۷، که در سال ۱۹۶۴ تشکیل شد، یکی دیگر از تلاش‌های کشورهای جنوب برای «هماهنگی در مذاکرات بین‌المللی» بود. این گروه، که اکنون بیش از ۱۳۰ کشور را شامل می‌شود، در زمینه‌هایی مانند تجارت، توسعه، و محیط‌زیست مواضع مشترکی اتخاذ می‌کند.

در دهه‌های اخیر، گروه‌هایی مانند بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی) تلاش‌های جدیدی برای ایجاد «نهادهای مالی و اقتصادی جایگزین» انجام داده‌اند. بانک توسعه جدید (NDB) و صندوق ذخیره اضطراری که توسط بریکس تأسیس شده‌اند، به دنبال کاهش وابستگی به نهادهای مالی سنتی مانند IMF و بانک جهانی هستند.

۵-۵-۸. چالش‌ها و فرصت‌های آینده

نابرابری شمال–جنوب با چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی در قرن بیست و یکم مواجه است که شامل «انقلاب فناورانه»، «تحولات ژئوپلیتیک»، و «بحران‌های جهانی» می‌شود. فناوری‌های نوین، مانند هوش مصنوعی، انرژی‌های تجدید پذیر، و زیست‌فناوری، فرصت‌هایی برای جهش توسعه‌ای در کشورهای جنوب فراهم می‌کنند.

تغییرات اقلیمی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی کشورهای جنوب است که آن‌ها را با «بحران اگزیستانسیل» مواجه کرده است. این کشورها، که کمترین نقش را در ایجاد این بحران داشته‌اند، با پیامدهای شدیدی مانند کاهش محصولات کشاورزی، مهاجرت‌های اجباری، و تخریب زیرساخت‌ها مواجه هستند.

همه‌گیری کووید–۱۹ نمونه بارزی از نابرابری‌های جهانی بود که «آپارتاید واکسن» را پدید آورد. کشورهای توسعه‌یافته با تزریق بسته‌های محرک اقتصادی چند تریلیون دلاری و دسترسی سریع به واکسن‌ها توانستند اثرات همه‌گیری را کاهش دهند، درحالی‌که کشورهای درحال‌توسعه با کمبود منابع مالی، ضعف سامانه‌های بهداشتی، و تأخیر در دسترسی به واکسن مواجه شدند.

نابرابری شمال–جنوب یکی از پیچیده‌ترین و پایدارترین چالش‌های نظم بین‌المللی معاصر است که ریشه در تاریخ استعمار و گسترش سرمایه‌داری دارد. این نابرابری، که در ابعاد اقتصادی، فناورانه، آموزشی، و زیست‌محیطی تجلی می‌یابد، نشان‌دهنده شکست نظام سرمایه‌داری جهانی در تأمین عدالت و رفاه برای همه است.

برای ایجاد نظم بین‌المللی عادلانه‌تر، اصلاحات عمیقی در نهادهای جهانی، توزیع عادلانه‌تر منابع، تغییر در ساختار تجارت بین‌المللی، و توجه بیشتر به نیازهای کشورهای درحال‌توسعه ضروری است.

تحلیل جامع و انتقادی کاپیتالیسم جهانی و نظم بین‌المللی در این فصل نشان داد که نظام سرمایه‌داری نه‌فقط یک سیستم اقتصادی، بلکه نظامی فراگیر است که کلیه ابعاد زندگی بشری را تحت تأثیر قرار داده و ساختار نابرابر روابط قدرت جهانی را بنیان نهاده است.

کاپیتالیسم جهانی که از دوران انقلاب تجاری و استعمار اروپایی آغاز شده و تا دوران معاصر جهانی‌سازی نئولیبرال ادامه یافته، همواره بر اساس منطق انباشت سرمایه، استثمار نیروی کار، و ایجاد نابرابری‌های ساختاری عمل کرده است. این سیستم از طریق مکانیزم‌های مختلف ازجمله تجارت نابرابر، نهادهای مالی بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، و قدرت نرم فرهنگی، نظم جهانی را بر اساس منافع قدرت‌های مسلط تنظیم کرده است.

تحولات مختلف کاپیتالیسم از دوران برتون‌وودز تا عصر نئولیبرالی و مالی‌سازی اقتصاد نشان می‌دهد که این نظام قابلیت تطبیق با شرایط جدید را دارد، اما تناقضات اساسی آن همچنان باقی‌مانده است. بحران مالی ۲۰۰۸، همه‌گیری کووید–۱۹، و تغییرات اقلیمی تناقضات عمیق این نظام را آشکار کرده و سؤالات جدی درباره پایداری و عدالت آن مطرح کرده است.

جهانی‌سازی معاصر که تحت عنوان یکپارچگی اقتصادی جهانی تبلیغ می‌شود، در حقیقت شکل نوین امپریالیسم است که از طریق ابزارهای پیچیده‌تری نسبت به دوران کلاسیک عمل می‌کند. این فرآیند که با آزادسازی بازارها، کاهش موانع تجاری، و تسلط شرکت‌های چندملیتی همراه است، منجر به تعمیق نابرابری‌ها و تقویت موقعیت قدرت‌های مسلط شده است.

نهادهای اقتصادی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی نه ابزارهای بی‌طرف برای همکاری بین‌المللی، بلکه ابزارهایی در خدمت حفظ هژمونی اقتصادی و تحمیل سیاست‌های نئولیبرال هستند. شرطی‌سازی کمک‌ها، برنامه‌های تعدیل ساختاری، و اجماع واشنگتن نمونه‌هایی از مکانیزم‌های این نهادها برای تحمیل نظم مطلوب کشورهای قدرتمند هستند.

نقد مارکسیستی نظم موجود با تأکید بر تناقضات ذاتی کاپیتالیسم، روابط استثماری میان طبقات و ملت‌ها، و لزوم دگرگونی بنیادین، چارچوب نظری مهمی برای درک ماهیت نظم اقتصادی جهانی فراهم می‌آورد. نظریه‌های امپریالیسم، نظام جهانی، و وابستگی نشان می‌دهند که چگونه کاپیتالیسم جهانی ساختاری نابرابر ایجاد کرده که ثروت را از پیرامون به مرکز منتقل می‌کند.

نابرابری شمال–جنوب به‌عنوان یکی از بارزترین تجلیات این نظم نابرابر، در ابعاد اقتصادی، فناورانه، آموزشی، و زیست‌محیطی خود را نشان می‌دهد. این نابرابری که ریشه در تاریخ استعمار دارد، از طریق مکانیزم‌های جدید نظیر شکاف دیجیتالی، فرار مغزها، بحران بدهی، و ناعدالتی اقلیمی بازتولید می‌شود.

تلاش‌های کشورهای جنوب برای ایجاد الگوهای جایگزین از طریق جنبش‌هایی نظیر عدم تعهد، گروه ۷۷، و بریکس نشان‌دهنده مقاومت در برابر هژمونی شمال است، اما این تلاش‌ها هنوز نتوانسته‌اند ساختار بنیادی نظم موجود را تغییر دهند[۱].

ظهور قدرت‌های جدیدی نظیر چین با مدل سرمایه‌داری دولتی و طرح کمربند و جاده، چالش‌های جدیدی برای هژمونی غربی ایجاد کرده، اما همچنان در چارچوب منطق سرمایه‌داری عمل می‌کند.

از منظر اندیشه اسلامی، نظم اقتصادی مطلوب بر اصول عدالت، تعادل، تعاون، و مسئولیت اجتماعی استوار است که با منطق انباشت سرمایه و حداکثر سازی سود در تضاد قرار دارد. مفاهیم اسلامی نظیر اقتصاد عدالت محور، توزیع عادلانه ثروت، منع ربا، و اصل تکافل اجتماعی الگوهای جایگزینی را برای نظم اقتصادی بین‌المللی ارائه می‌دهند.

---

[۱].افشین ابراهیمی. (۲۰۲۵). تحلیل حقوقی نقش سازمان تجارت جهانی WTOدر حل و فصل اختلافات تجاری با تمرکز بر کشورهای در حال توسعه: بررسی چالش‌ها و فرصت‌ها. دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی, ۳(۱), ۱–۱۵.

چالش‌های معاصری نظیر تغییرات اقلیمی، نابرابری‌های فزاینده، بحران‌های مالی مکرر، و نبود پایداری اجتماعی نشان می‌دهند که کاپیتالیسم جهانی با بحران عمیق مشروعیت مواجه است. این بحران‌ها فرصت‌هایی برای بازاندیشی در مورد الگوهای توسعه و نظم اقتصادی فراهم می‌آورند.

آینده نظم بین‌المللی به توانایی جامعه جهانی در ایجاد جایگزین‌هایی عادلانه‌تر، پایدارتر، و انسانی‌تر برای کاپیتالیسم نئولیبرال بستگی دارد. این امر مستلزم همکاری میان کشورهای جنوب، تقویت نهادهای دموکراتیک، توسعه فناوری‌های سبز، و بازتعریف مفهوم توسعه بر اساس رفاه انسانی و حفاظت از محیط‌زیست است.

درنهایت، تحقق عدالت اقتصادی جهانی نیازمند دگرگونی بنیادین در ساختارهای قدرت، توزیع منابع، و اولویت‌های جهانی است که فراتر از اصلاحات سطحی، به تغییر ماهیت روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی می‌پردازد. تنها از طریق چنین تحولی می‌توان به نظمی دست یافت که در خدمت همه انسان‌ها باشد، نه‌فقط منافع قدرت‌های مسلط.

۵-۶. چالش‌های معاصر کاپیتالیسم جهانی

کاپیتالیسم جهانی در دهه ۲۰۲۰ با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مواجه است که بقای این نظام را زیر سؤال برده است. همه‌گیری کووید-۱۹، جنگ اوکراین، تنش‌های ژئوپلیتیک آمریکا-چین، و بحران اقلیمی همگی نشان‌دهنده آسیب‌پذیری‌های ساختاری این نظام هستند.

همه‌گیری کووید-۱۹ به‌وضوح نشان داد که زنجیره‌های تأمین جهانی چقدر شکننده هستند. اختلال در تولید و حمل‌ونقل منجر به کمبود کالاها و افزایش تورم در سراسر جهان شد. این بحران همچنین نابرابری‌های موجود را تشدید کرد.

جنگ اوکراین نیز تأثیرات عمیقی بر اقتصاد جهانی داشته است. تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه، افزایش قیمت انرژی و غذا، و اختلال در تجارت جهانی پیامدهای این درگیری بوده‌اند.

این چالش‌ها ضرورت بازنگری در مبانی کاپیتالیسم جهانی و حرکت به‌سوی الگوهای پایدارتر و عادلانه‌تر توسعه را نشان می‌دهند.

نتیجه‌گیری

تحلیل جامع کاپیتالیسم جهانی نشان می‌دهد که این نظام اگرچه رشد اقتصادی قابل‌توجهی ایجاد کرده، اما همراه با آن نابرابری‌های عمیق، بی‌ثباتی‌های مکرر، و تخریب محیط‌زیست را نیز به همراه داشته است.

نابرابری شمال–جنوب، هژمونی نهادهای بین‌المللی، و تسلط شرکت‌های چندملیتی نشان‌دهنده ماهیت نامتعادل این نظام است. نقد مارکسیستی و اندیشه اسلامی چارچوب‌هایی برای درک و انتقاد از این نظم ارائه می‌دهند.

چالش‌های معاصر نظیر تغییرات اقلیمی، پان دمی‌ها، و تنش‌های ژئوپلیتیک فرصت‌هایی برای بازنگری در مبانی نظم اقتصادی جهانی فراهم می‌آورند. آینده نظم بین‌المللی به توانایی جامعه جهانی در ایجاد الگوهای عادلانه‌تر و پایدارتر بستگی دارد

۶

اندیشه سیاسی اسلامی و نظم بین‌المللی عادلانه

مقدمه

اندیشه سیاسی اسلامی در تقابل با نظام وست‌فالیایی مدرن، چشم‌اندازی متمایز از نظم بین‌المللی عادلانه ارائه می‌دهد که ریشه در تجربه تاریخی چهارده قرن حکمرانی اسلامی دارد. این سنت فکری که بر پایه‌های الهی و متون مقدس بنا شده است، مفاهیم اساسی مانند امت، خلافت و عدالت را در مرکز تحلیل خود قرار می‌دهد .بررسی تطبیقی این مفاهیم با نظریات غربی نشان می‌دهد که اسلام نه‌تنها الگوی متفاوتی از سازمان‌یابی سیاسی ارائه می‌دهد، بلکه پاسخ‌های عملی برای بحران‌های مشروعیت نظام کنونی نیز فراهم می‌آورد.

در عصر معاصر، با شکست پروژه‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی در جهان اسلام، بازگشت به اصول اسلامی به‌عنوان راه‌حل بدیل مطرح شده است. متفکران اسلامی تلاش کرده‌اند تا جایگزین عادلانه‌ای برای نظم موجود ارائه دهند که بر اصول اسلامی استوار باشد. تحلیل آماری نشان می‌دهد که ۵۷ کشور عضو سازمان همکاری اسلامی در مجموع ۲۳٪ از جمعیت جهان و ۱۵٪ از اقتصاد جهانی را تشکیل می‌دهند، اما در سازوکارهای تصمیم‌گیری بین‌المللی نمایندگی متناسبی ندارند.

اندیشه سیاسی اسلامی در سه مرحله تاریخی تکامل یافته: ۱) دوران تکوین (قرن ۱–۴ ه.ق) با شکل‌گیری نهادهای پایه؛ ۲) دوران توسعه (قرن ۵–۱۰ ه.ق) با تکمیل مکاتب فقهی؛ و ۳) دوران تجدد (قرن ۱۳ ه.ق به بعد) با مواجهه چالش‌های وست‌فالیایی. این مراحل، ظرفیت انطباق اسلام با مدرنیته را نشان می‌دهد.

تجربه عملی کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران، مالزی، ترکیه و پاکستان نشان می‌دهد که پیاده‌سازی اصول اسلامی در عصر مدرن با چالش‌هایی همراه است، اما امکان‌پذیر است. این تجربه‌ها هم‌زمان دستاوردها و کاستی‌هایی دارند که بررسی آن‌ها برای فهم ظرفیت‌ها و محدودیت‌های اندیشه اسلامی ضروری است.

برای مثال، در بحران فلسطین (۲۰۲۳–۲۰۲۵)، اصول امت و عدالت اسلامی می‌تواند مبنایی برای ائتلاف جهانی مسلمانان علیه اشغال باشد، درحالی‌که رقابت چین–آمریکا نشان‌دهنده نیاز به نظم بدیل عادلانه است.

۱-۶ .مفهوم امت، خلافت و عدالت در اسلام

۱-۱-۶ .مفهوم امت در اسلام

امت به‌عنوان مفهوم محوری در اندیشه سیاسی اسلامی، جایگزینی برای مفهوم ملت–دولت در نظام وست‌فالیایی محسوب می‌شود. این واژه که در قرآن بیش از شصت بار تکرار شده، ابعاد مختلفی دارد که هر کدام بر جنبه‌ای از نظم اجتماعی و سیاسی تأکید می‌کند. تحلیل لسانی نشان می‌دهد که امت از ریشه "أمّ" (مادر) گرفته شده و بر پیوند عاطفی و معنوی اعضا تأکید دارد، درحالی‌که nation از "nasci" (زایش) لاتینی آمده و بر وحدت خونی متمرکز است.

در معنای قرآنی، امت فراتر از یک جماعت ساده است و شامل سه لایه معنایی می‌شود: امت به معنای گروه دارای هدف مشترک، امت به معنای دوره زمانی تاریخی، و امت به معنای فرد نمونه که الگوی عملی ارزش‌ها باشد. امت اسلامی به‌عنوان امت وسط معرفی می‌شود که رسالت تعادل، میانه‌روی و شهادت بر سایر امت‌ها را بر عهده دارد. تفسیر "امت وسط" در آیه ۱۴۳ سوره بقره، نه‌تنها بر موقعیت جغرافیایی، بلکه بر نقش میانجی‌گری تمدنی تأکید دارد.

فراملی بودن امت اسلامی آن را از مفهوم ملت مدرن متمایز می‌کند زیرا بر اساس عقیده و نه خون، خاک یا زبان شکل می‌گیرد. آمار نشان می‌دهد که مسلمانان جهان در ۱۹۵ کشور پراکنده‌اند و ۲۰۰ زبان مختلف صحبت می‌کنند، اما همچنان احساس تعلق مشترک دارند. این خصوصیت چشم‌اندازی جهانی ارائه می‌دهد که فراتر از مرزهای جغرافیایی و قومی است.

مسئولیت اخلاقی امت اسلامی در قالب «أمر بالمعروف و نهی از منکر» تعریف می‌شود که دامنه جهانی دارد .تحلیل فقهی نشان می‌دهد که این مسئولیت در سه سطح فردی، اجتماعی و بین‌المللی قابل اعمال است، و هر مسلمان بر اساس توان خود موظف است در تحقق آن نقش ایفا کند. این مسئولیت نه‌تنها در قلمرو داخلی جامعه اسلامی بلکه در سطح بین‌المللی نیز اعمال می‌گردد.

امت اسلامی با وحدت عقیدتی در میان تنوع قومی و زبانی، از ملت‌های همگن مدرن متمایز است. نظرسنجی‌های جهانی (Pew Research Center، ۲۰۲۲) نشان می‌دهد ۷۸٪ مسلمانان هویت اسلامی را مقدم بر ملی می‌دانند، مانند ائتلاف در بحران اوکراین (۲۰۲۲) که مسلمانان جهانی را متحد کرد.

عدالت‌محوری امت اسلامی آن را به‌عنوان حامل پیام عدالت الهی معرفی می‌کند. بررسی متون فقهی نشان می‌دهد که عدالت در اسلام هم بُعد عمودی (رابطه با خدا) و هم بُعد افقی (رابطه با خلق) دارد و امت مأموریت تجسم هر دو بُعد را در سطح جهانی بر عهده دارد.

از منظر نظم بین‌المللی، مفهوم امت الگوی «حکمرانی شبکه‌ای» ارائه می‌دهد که بر اساس ارزش‌های مشترک و نه منافع ژئوپلیتیک شکل می‌گیرد. این مفهوم با نظریه «جامعه بین‌المللی» هدلی بول مشابهت دارد، اما، تفاوت اساسی در مبنای مشروعیت دارد: بول بر عرف و عقل تأکید دارد، درحالی‌که امت بر وحی و عدالت الهی استوار است.

۲-۱-۶ . مفهوم خلافت و حکومت اسلامی

خلافت در اندیشه سیاسی اسلامی نه‌تنها شکل حکومت، بلکه فلسفه حکمرانی را تعین می‌کند که بر اصل "استخلاف" یعنی نمایندگی انسان از جانب خداوند استوار است. این مفهوم که ریشه در وظیفه انسان به‌عنوان خلیفه‌الله فی‌الارض دارد، ابعاد مختلفی از حکمرانی و رهبری را در بر می‌گیرد .تحلیل قرآنی نشان می‌دهد که خلافت هم بُعد انتولوژیک دارد (خلقت انسان برای خلافت) و هم بُعد اکسیولوژیک (ارزش‌های حاکم برخلافت).

مشروعیت دوگانه خلافت اسلامی آن را از سایر اشکال حکومت متمایز می‌کند: مشروعیت الهی که از طریق شریعت حاصل می‌شود و مشروعیت بشری که از طریق بیعت تحقق می‌یابد .فقهای اسلامی این دوگانگی را در قالب «تنصیص» (تعیین الهی) و «انتخاب» (انتخاب بشری) تبیین کرده‌اند که نشان‌دهنده تلفیق اصول دموکراتیک و تئوکراتیک است.

محدودیت شرعی خلیفه یکی از ضمانت‌های وجود استبداد در نظام اسلامی محسوب می‌شود. بررسی سوابق تاریخی نشان می‌دهد که حتی قدرتمندترین خلفا نیز در مواجهه با علما و فقها محدود شده‌اند، همان‌طور که خلیفه مأمون در برابر مخالفت احمد بن حنبل در فتنه خلق قرآن عقب‌نشینی کرد.

مسئولیت جهانی خلافت آن را از حکومت‌های ملی متمایز می‌کند. تحلیل منابع تاریخی نشان می‌دهد که خلفای عباسی خود را مسئول تمام مسلمانان جهان می‌دانستند و حتی در دورترین نقاط، نمایندگان خود را می‌فرستادند. خلیفه نه‌تنها حاکم مسلمانان در قلمرو خاصی بلکه رهبر معنوی و سیاسی تمام مسلمانان جهان محسوب می‌شود.

در عصر معاصر، خلافت تفاسیر گوناگونی دارد: از خلافت سنتی داعش (۲۰۱۴–۲۰۱۹) تا مدل مدرن اردوغان در ترکیه (۲۰۱۶ به بعد) و جمهوری اسلامی ایران. مودودی (در خلافت و پادشاهی، ۱۹۶۶)، قطب (در معالم فی الطریق، ۱۹۶۴) و آیت‌الله خمینی (در ولایت‌فقیه، ۱۹۷۰) هر کدام برداشتی انطباقی ارائه دادند.

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تنها نمونه معاصر تحقق نسبی حکومت اسلامی، تجربه‌ای منحصربه‌فرد از تلفیق اصول اسلامی با نهادهای مدرن ارائه داده است. آمار نشان می‌دهد که پس از ۴۵ سال، این نظام توانسته استقلال خود را حفظ کند و در مواجهه با تحریم‌ها مقاومت نماید، هرچند با چالش‌ها و انتقادات داخلی و خارجی همراه بوده است[۱].

۳-۱-۶. عدالت به‌عنوان مبنای نظم اسلامی

عدالت در اندیشه اسلامی نه‌تنها فضیلت اخلاقی، بلکه «اصل سازمان‌دهنده نظم سیاسی» محسوب می‌شود که تمام نهادهای اجتماعی باید بر اساس آن طراحی شوند. قرآن کریم عدالت را به‌عنوان یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبران معرفی می‌کند و بر آن تأکید می‌کند که حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی باید بر پایه عدالت استوار باشند. تحلیل آیه ۲۵ سوره حدید نشان می‌دهد که «قیام به عدالت» هدف نهایی نزول کتب آسمانی و ارسال پیامبران است.

عدالت توزیعی در اسلام بر اساس نظریه «حق الهی در اموال» شکل گرفته که شامل اصولی چون زکات، خراج، خمس، انفال و بیت‌المال می‌شود. جمع‌آوری کامل زکات (۲٫۵٪ دارایی) در ۵۷ کشور اسلامی می‌تواند سالانه ۲۰۰ میلیارد دلار تولید کند (بر اساس گزارش بانک جهانی، ۲۰۲۳) و فقر را ریشه‌کن سازد، مانند کاربرد آن در بحران اقتصادی فلسطین (۲۰۲۴).

زکات به‌عنوان رکن اقتصادی اسلام، نقش «ابزار باز توزیع ثروت» را ایفا می‌کند که با نظام‌های مالیاتی مدرن تفاوت‌های اساسی دارد. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که زکات بر دارایی محاسبه می‌شود نه بر درآمد، و هدف آن حذف طبقه فقر است نه تأمین هزینه‌های دولت. زکات به‌عنوان حق شناخته شده فقرا در اموال اغنیا، پایه‌ای برای عدالت اقتصادی فراهم می‌آورد.

---

[۱] جواد ساغری، سوسن صفاوردی، احمد بخشایشی اردستانی، محمدرضا حاتمی (۱۴۰۱). مفهوم‌شناسی حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. نشریه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۶، ۱۹۸۳–۲۰۰۴.

بیت‌المال نیز نهادی است که نقش «دولت رفاه اسلامی» را ایفا می‌کند .مطالعه منابع تاریخی نشان می‌دهد که در دوران عمر بن عبدالعزیز، بیت‌المال آن‌قدر پولدار شد که نیازمندی برای دریافت زکات پیدا نمی‌شد. این نهاد وظیفه تأمین نیازهای عمومی جامعه، حمایت از محرومان و توسعه زیرساخت‌های عمومی را بر عهده دارد.

عدالت کیفری در اسلام بر اصول «تناسب، بازدارندگی و اصلاح» استوار است که در چارچوب احکام شرعی تعریف می‌شود. تحلیل آماری کشورهایی که احکام اسلامی را اجرا می‌کنند نشان می‌دهد که نرخ جرم در آن‌ها پایین‌تر از میانگین جهانی است، هرچند این آمار با عوامل فرهنگی و اجتماعی نیز مرتبط است.

حقوق اقلیت‌ها در اسلام بر اساس نظریه «ذمه» شکل گرفته که اقلیت‌های مذهبی را تحت حمایت دولت اسلامی قرار می‌دهد .بررسی تاریخی نشان می‌دهد که یهودیان و مسیحیان در امپراتوری اسلامی از وضعیت بهتری نسبت به سایر امپراتوری‌ها برخوردار بودند، به‌طوری‌که آندالس به «فردوس سه دین» معروف شد.

عدالت بین‌المللی در اسلام بر اصل «نبود سلطه و نبود تبعیت» استوار است که امروزه در قالب جنبش عدم تعهد و جنوب جهان بازتاب یافته است .این مفهوم الگوی متفاوتی از عدالت جهانی ارائه می‌دهد که بر اساس اصول الهی و نه منافع قدرت‌های بزرگ شکل می‌گیرد.

۲-۶. اسلام و نظم جهانی از منظر قرآن و سیره

۱-۲-۶. مبانی قرآنی نظم بین‌المللی

قرآن کریم در قالب «حقوق بین‌الملل اسلامی» اصول جامعی برای تنظیم روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که پیش از کنوانسیون‌های مدرن، اصولی مانند حقوق غیرنظامیان، آزادی عقیده و حرمت سفیران را مطرح کرده است. این اصول که بر پایه عدالت، رحمت و حکمت الهی استوار هستند، چارچوب کاملی برای نظم جهانی عادلانه فراهم می‌آورند.

اصل تنوع و کثرت در آیه ۱۳ سوره حجرات، «تئوری تنوع خلاقانه» را مطرح می‌کند که برخلاف نظریات یکسان‌سازی فرهنگی، تنوع را نعمت الهی می‌داند .تحلیل زبان‌شناختی نشان می‌دهد که واژه «لتعارفوا» (تا یکدیگر را بشناسید) از ریشه «عرف» گرفته شده که هم بر شناخت و هم بر پذیرش دلالت دارد. این

آیه چندین نکته مهم بیان می‌کند: تنوع قومی و قبیله‌ای امری الهی و طبیعی است، هدف از تنوع تعارف متقابل است نه تضاد، و برتری بر اساس تقوا است نه نژاد.

آیه ۱۱ سوره روم نیز «نظریه تکثر فرهنگی» را مطرح می‌کند که اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها را از نشانه‌های خداوند می‌داند .این آیات بنیان نظری محکمی برای «کثرت‌گرایی فرهنگی» فراهم می‌آورد که با نظریات مدرن چند فرهنگی مشابهت دارد، اما مبنای الهی دارد.

اصل تجاوز نکردن و دفاع مشروع در آیه ۱۹۰ سوره بقره، «نظریه جنگ عادلانه» اسلامی را تأسیس می‌کند که قرن‌ها پیش از هوگو گروسیوس مطرح شده است .تحلیل فقهی نشان می‌دهد که این آیه پنج اصل بنیادین تعیین می‌کند: جنگ فقط در صورت تجاوز مجاز است، آغاز جنگ ممنوع است، حدود شرعی باید رعایت شود، صلح بر جنگ مقدم است، و هدف برقراری عدالت است نه انتقام.

اصل عهد (آیه ۱ مائده) بر وفای به پیمان‌ها تأکید دارد. سیره نبوی، مانند اعلام برائت پیش از نقض عهد، شفافیت دیپلماتیک را الگو می‌سازد – مثلاً در نقض توافقات آمریکا با ایران (۲۰۱۸).

اصل مشورت و شورا در آیه ۳۸ سوره شورا، «نظریه دموکراسی مشورتی» را مطرح می‌کند که می‌تواند در سطح بین‌المللی نیز اعمال شود. این اصل پایه‌ای برای «حکمرانی جهانی مشارکتی» فراهم می‌آورد که تصمیمات بر اساس گفت‌وگو و اجماع اتخاذ می‌شوند.

۲-۲-۶ .الگوی سیره نبوی در روابط بین‌المللی

سیره نبوی در قالب «پراکسیس سیاسی» نشان می‌دهد که چگونه اصول قرآنی می‌تواند در شرایط پیچیده سیاسی پیاده شود. پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال رسالت خود، اصول و قواعد مهمی برای تعامل با قبایل، اقوام و حکومت‌های مختلف وضع کرد. تحلیل رویدادهای سیره نشان می‌دهد که پیامبر ۶۴ معاهده و پیمان مختلف منعقد کرد که طیف گسترده‌ای از روابط بین‌المللی را پوشش می‌دهد.

میثاق مدینه به‌عنوان «نخستین قانون اساسی تاریخ» و پیش‌گام کنوانسیون‌های مدرن حقوق بشر محسوب می‌شود. این سند که شامل ۴۷ ماده است، اصولی مانند شهروندی مشترک، دفاع جمعی، استقلال قضایی و آزادی مذهبی را تضمین کرده که در آن زمان بی‌نظیر بود. میثاق مدینه نشان می‌دهد که پیامبر حتی با غیرمسلمانان نیز بر اساس احترام متقابل رفتار می‌کرد[۱].

[۱] سیدمحمدهادی موسوی. ۱۴۰۲. الگوی گروه بریکس برای تغییر نظم بین‌المللی «نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران گذر». دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع).

صلح حدیبیه به‌عنوان «شاهکار دیپلماسی» در سیره نبوی، نمونه‌ای از مذاکره پیچیده است که منجر به برد–برد شد. تحلیل مفاد این صلح نشان می‌دهد که پیامبر در ۱۰ بند توافق، تنها در ۳ بند امتیاز گرفت، اما، نتیجه بلندمدت به نفع مسلمانان بود. این صلح درس‌های مهمی ارائه می‌دهد: صلح حتی اگر ظاهراً نامساعد باشد، مفید است؛ انعطاف در مذاکره ضروری است؛ وفای به عهد مقدس است.

فتح مکه نیز نمونه‌ای از «پیروزی بدون انتقام» است که اصل «عفو در قدرت» را نمایش می‌دهد. آمار نشان می‌دهد که از ۱۰۰۰۰ نفر جمعیت مکه، تنها ۴ نفر اعدام شدند که همگی مرتکب جنایات جنگی بودند. این رفتار الگویی برای مدیریت پس از جنگ ارائه می‌دهد.

نامه‌های پیامبر به پادشاهان زمان نیز نمونه‌ای از «دیپلماسی فرهنگی» است که بر گفت‌وگو و نه تهدید متکی بود. بررسی محتوای این نامه‌ها نشان می‌دهد که پیامبر حتی با کسانی که پیامش را نپذیرفتند، زبان احترام استعمال کرد.

۳-۲-۶. اصول حکمرانی عادلانه در سیره خلفای راشدین

دوران خلفای راشدین به‌عنوان «آزمایشگاه عملی حکمرانی اسلامی» الگوهای متنوعی از پیاده‌سازی اصول اسلامی در شرایط مختلف ارائه می‌دهد. این دوران که حدود ۳۰ سال به طول انجامید، شاهد گسترش قلمرو اسلامی از شبه‌جزیره عربستان تا آسیای میانه و شمال آفریقا بود. آمار نشان می‌دهد که در این مدت، قلمرو اسلامی از ۳ میلیون کیلومترمربع به ۱۳ میلیون کیلومترمربع افزایش یافت، اما بدون تحمیل اجباری دین.

ابوبکر صدیق با تأسیس نظریه «پاسخگویی حاکم» اصل مهمی در حکمرانی اسلامی وضع کرد .تحلیل خطبه آغاز خلافت او نشان می‌دهد که او نخستین رهبر تاریخ است که صراحتاً مشروعیت خود را مشروط به رعایت قانون کرده است. او در مواجهه با فتنه ارتداد، رویکرد «عدالت انضباطی» اتخاذ کرد که هم زکات امتناعان را مجبور به پرداخت کرد و هم مدعیان نبوت را متوقف نمود، اما، فرصت توبه نیز فراهم آورد.

عمر بن خطاب نظام «دولت رفاه» را تأسیس کرد که شامل دیوان‌های مختلف، نظام حقوق ثابت و نظارت بر کارگزاران بود. مطالعه اسناد تاریخی نشان می‌دهد که عمر نخستین کسی است که نظام بیمه اجتماعی برای پیران، بیوه‌ها و معلولان ایجاد کرد. سیاست او در فتوحات نیز بر «ادغام فرهنگی» متکی بود نه «سلطه قومی».

عثمان بن عفان دوران «توسعه اقتصادی و فرهنگی» را رقم زد که در آن تجارت دریایی گسترش یافت و کتابخانه‌های عمومی تأسیس شدند .اما سیاست او در توزیع مناصب با انتقادات جدی مواجه شد که نشان‌دهنده ظهور «نقد سیاسی» در جامعه اسلامی بود. جمع‌آوری قرآن در دوران او نیز نمونه‌ای از «استانداردسازی فرهنگی» محسوب می‌شود.

علی بن ابی‌طالب با تأکید بر «عدالت توزیعی» و مقابله با تبعیض طبقاتی، نمونه‌ای از حکمرانی عدالت محور ارائه داد .تحلیل نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که علی نخستین متفکر سیاسی است که رابطه میان «فقر و فساد» را تحلیل کرده و راه‌حل‌های عملی ارائه داده است. سیاست او در برخورد با مخالفان نیز بر «مقابله با انحراف نه با افراد» متکی بود.

کلیه خلفای راشدین بر اصل «شورا» پایبند بودند که «دموکراسی مشورتی» محسوب می‌شود. آمار نشان می‌دهد که در ۳۰ سال خلافت راشدین، بیش از ۲۰۰ نشست شورایی برگزار شد که در آن تصمیمات مهم اتخاذ شدند. این رویکرد پایه‌ای برای «حکمرانی مشارکتی» فراهم آورد.

۳-۶ .دیدگاه متفکران اسلامی معاصر

۱-۳-۶. محمد اقبال و تجدید اندیشه اسلامی

محمد اقبال (۱۸۷۷–۱۹۳۸) به‌عنوان «فیلسوف نهضت اسلامی» در شبه‌قاره، نخستین کسی است که اسلام را در مواجهه مستقیم با مدرنیته غربی بازتفسیر کرده است. اقبال که در کمبریج، هایدلبرگ و مونیخ تحصیل کرده بود، توانست نظریه‌ای ارائه دهد که هم با فلسفه مدرن آشنا باشد و هم به متون اسلامی وفادار بماند.

نظریه «خودی» اقبال درواقع بازخوانی اسلامی از فلسفه نیچه و برگسون است که «اراده قدرت» را با «اراده الهی» جایگزین می‌کند .تحلیل اشعار فارسی و اردوی اقبال نشان می‌دهد که او «خودی» را در سه سطح فردی، قومی و امتی تعریف کرده که نشان‌دهنده دریافت عمیق او از دیالکتیک فرد و جامعه است. خودی در اندیشه اقبال به معنای خودآگاهی، اراده و فعالیت خلاق انسان است.

در حوزه نظم بین‌المللی، اقبال «اتحادیه‌های اسلامی منطقه‌ای» را پیشنهاد می‌دهد که پیش‌گام ایده اتحادیه اروپا محسوب می‌شود. قبال در سخنرانی الله‌آباد (۱۹۳۰، اسلام و تجدید) ایده کشورهای اسلامی مستقل را مطرح کرد که به پاکستان (۱۹۴۷) منجر شد و الگویی برای اتحادیه‌های اسلامی در برابر رقابت چین–آمریکا است. او معتقد است که جهان به نظمی نیاز دارد که بر عدالت و نه قدرت استوار باشد.

نظریه اجتهاد اقبال نیز نوآورانه است زیرا آن را از حوزه فقه به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی گسترش می‌دهد .اقبال معتقد است که اجتهاد باید «جمعی» باشد نه فردی، و باید از دستاوردهای علوم تجربی استفاده کند. این رویکرد راه را برای «اسلام علمی» باز می‌کند.

تأکید اقبال بر تعلیم و تربیت نیز پیش‌گام ایده‌های مدرن «آموزش برای توسعه» است. او نظام آموزشی دوگانه‌ای پیشنهاد می‌دهد که هم علوم اسلامی و هم علوم جدید را شامل شود، که بعدها در دانشگاه‌های اسلامی متعددی پیاده شد.

۲-۳-۶. سید قطب و مفهوم جاهلیت معاصر

سید قطب (۱۹۰۶–۱۹۶۶) با تدوین نظریه «جاهلیت معاصر» رادیکال‌ترین نقد اسلامی از نظم بین‌المللی مدرن ارائه داده است. قطب که در آمریکا تحصیل کرده و از نزدیک مدرنیته غربی را مشاهده کرده بود، به این نتیجه رسیده که غرب نه‌تنها راه‌حل مشکلات مسلمانان نیست، بلکه خود بخش اصلی مشکل است.

مفهوم «حاکمیت الهی» در اندیشه قطب پاسخ اسلامی به «حاکمیت ملی» در نظام وست‌فالیایی است. قطب با استناد به آیه «إن الحکم إلا لله» (یوسف/۴۰) استدلال می‌کند که هرگونه قانون‌گذاری بشری که مخالف شریعت باشد، شرک سیاسی محسوب می‌شود. این نظریه پایه فکری بسیاری از جنبش‌های اسلامی معاصر شده است.

نظریه «جماعت مؤمن» قطب درواقع بازخوانی اسلامی از تئوری «حزب انقلابی» لنین است .قطب معتقد است که تغییر باید از یک گروه کوچک اما متعهد آغاز شود که با الگوگیری از اصحاب پیامبر، جامعه را دگرگون کند. این ایده در قالب سازمان‌های مختلف اسلامی عملی شده است.

تحلیل قطب از نظام جهانی پیش‌گام نظریه‌های «نظم نوین جهانی» است. قطب (در معالم فی الطریق، ۱۹۶۴) سرمایه‌داری و کمونیسم را دو وجه شرک می‌داند، که نقدی پیشگویانِ بر نظم نوین جهانی (۱۹۹۱) است و الهام‌بخش جنبش‌های ضد غربی مانند حماس در فلسطین (۲۰۲۳).

انتقاد اصلی به قطب این است که تعریف او از جاهلیت آن‌قدر گسترده است که امکان تعامل سازنده با غیرمسلمانان را سلب می‌کند .متفکران معاصر مانند یوسف قرضاوی و طارق رمضان، تفسیری معتدل‌تر از اندیشه‌های قطب ارائه داده‌اند.

۳-۳-۶. علی شریعتی و بازخوانی انقلابی اسلام

علی شریعتی (۱۹۳۳–۱۹۷۷) با ترکیب «سوسیولوژی فرانسوی» و «عرفان اسلامی» روایت جدیدی از اسلام انقلابی ارائه داد که بر جنبش‌های آزادی‌بخش تأثیر عمیق گذاشت. شریعتی که در سوربن زیر نظر ژاک برک تحصیل کرده بود، توانست زبان علوم اجتماعی مدرن را برای بیان مفاهیم اسلامی به کار برد.

نظریه «انسان دوبُعدی» شریعتی درواقع تلفیق نظریه «انسان اقتصادی» آدام اسمیت و «انسان معنوی» صوفیه است .شریعتی معتقد است که انسان هم بُعد مادی دارد که باید آن را تأمین کرد و هم بُعد معنوی که باید آن را تکامل داد، و اسلام تنها آیینی است که هر دو بُعد را پوشش می‌دهد.

مفهوم «امت» در اندیشه شریعتی بازخوانی مارکسیستی مفهوم «طبقه» است .او امت اسلامی را «طبقه جهانی مستضعفان» می‌نامد که در برابر «استکبار جهانی» مبارزه می‌کند. این تفسیر امکان ائتلاف بین مسلمانان و سایر جنبش‌های آزادی‌بخش را فراهم آورد.

شریعتی در تحلیل نظم بین‌المللی، نظریه «شرق و غرب‌زدگی» را مطرح می‌کند که پیش‌گام نظریه‌های پسااستعماری است. شریعتی (در غرب‌زدگی، ۱۹۷۳) غرب‌زدگی و شرق‌زدگی را نقد می‌کند و بازگشت به خویشتن را پیشنهاد می‌دهد – مانند کاربرد آن در اعتراضات ضداستعماری یمن (۲۰۱۵–۲۰۲۵).

تأثیر شریعتی بر انقلاب ۱۹۷۹ ایران و سایر جنبش‌های اسلامی انکارناپذیر است. شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» ترجمان عملی اندیشه‌های اوست. بااین‌حال، منتقدان او را متهم به «عاطفی‌گرایی» می‌کنند که راه‌حل‌های عملی کمی ارائه می‌دهد.

۴-۳-۶. آیت‌الله خمینی و ولایت‌فقیه

آیت‌الله خمینی (۱۹۰۲–۱۹۸۹) با تدوین نظریه «ولایت‌فقیه» تنها تئوری سیاسی اسلامی است که توانسته در عمل پیاده شود و یک نظام سیاسی مستقل ایجاد کند. نظریه ولایت‌فقیه که در کتاب ۱۹۷۰ خمینی مطرح شد، پاسخ اسلامی به بحران مشروعیت در دنیای اسلام بود.

ولایت‌فقیه درعین‌حال که «تئوکراتیک» است، عناصری از «دموکراسی» نیز دارد، زیرا، فقیه باید شرایط مشخصی داشته باشد و مردم باید او را بپذیرند .تحلیل قانون اساسی جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که ۴۰٪ مواد آن مربوط به حقوق شهروندی است که با استانداردهای بین‌المللی مطابقت دارد.

در حوزه روابط بین‌الملل، خمینی نظریه «نه شرقی نه غربی» را مطرح کرد که پیش‌گام جنبش عدم تعهد در جهان اسلام شد. این نظریه که «استقلال همه‌جانبه» را هدف قرار می‌دهد، موجب شکل‌گیری «محور

مقاومت» در خاورمیانه شده است. جمهوری اسلامی با حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش در لبنان، فلسطین و عراق، نمونه‌ای از «سیاست خارجی ایدئولوژیک» ارائه داده است.

نقد اصلی به نظریه ولایت‌فقیه، تمرکز قدرت در دست فقیه است که امکان استبداد را فراهم می‌آورد. بااین‌حال، ۴۵ سال تجربه نشان داده که این نظام قابلیت انطباق با تغییرات دارد و نتوانسته منجر به فروپاشی شود[۱].

۵-۳-۶. اندیشمندان معاصر و تنوع نظرات

یوسف قرضاوی (۱۹۲۶-۲۰۲۲) با تدوین «فقه اولویات» و «فقه اقلیت‌ها» تفسیری معتدل از اسلام سیاسی ارائه داد که با جهان مدرن سازگارتر است .قرضاوی که رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان بود، معتقد است که اسلام می‌تواند با دموکراسی سازگاری داشته باشد اگر آن را «شورا» تعبیر کنیم.

راشد الغنوشی، رهبر جنبش النهضه تونس، نیز تفسیری دموکراتیک از اسلام ارائه داده که در قانون اساسی ۲۰۱۴ تونس عملی شد. تجربه تونس نشان داد که اسلام‌گرایان می‌توانند در چارچوب دموکراتیک عمل کنند، هرچند با چالش‌هایی مواجه شوند.

عبدالکریم سروش نیز با نظریه «انقباض و بسط تئوریک شریعت» تفسیری هرمنوتیکی از اسلام ارائه داده که امکان تطبیق با مدرنیته را فراهم می‌آورد. سروش معتقد است که دین ثابت است، اما، فهم ما از آن متغیر، که راه را برای اصلاحات دینی باز می‌کند.

---

[۱] سید صدرالدین موسوی، نورالله قیصری، مجید مطلبی نژاد (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و نظم بین‌الملل مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره). پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.

۶-۴ .نسبت اندیشه اسلامی با نظم لیبرال

۶-۴-۱ .تحلیل تطبیقی دو پارادایم

تقابل اندیشه اسلامی و نظم لیبرال درواقع تقابل دو «پروژه تمدنی» است که هر کدام ادعای جهان‌شمولی دارند. لیبرالیسم که از قرن ۱۷ اروپا آغاز شد، بر «فرد خودمختار»، «عقل ابزاری» و «بازار آزاد» استوار است. اسلام نیز ادعای جهان‌شمولی دارد؛ اما، بر «توحید»، «عدالت الهی» و «امت واحده» متکی است.

در حوزه مشروعیت سیاسی، لیبرالیسم بر «حاکمیت مردم» تأکید دارد درحالی‌که اسلام «حاکمیت خدا» را مطرح می‌کند. این تفاوت بنیادین موجب شده که برخی اسلام و دموکراسی را ناسازگار بدانند، درحالی‌که متفکران دیگر امکان تلفیق آن‌ها را در قالب «دموکراسی اسلامی» مطرح کرده‌اند.

تحلیل تجربه ۵۷ کشور عضو سازمان همکاری اسلامی نشان می‌دهد که طیف وسیعی از نظام‌های سیاسی در جهان اسلام وجود دارد: از جمهوری‌های سکولار مانند ترکیه گرفته تا تئوکراسی‌هایی مانند عربستان سعودی. این تنوع نشان می‌دهد که اسلام قابلیت انطباق با اشکال مختلف حکمرانی را دارد.

۶-۴-۲. چالش‌ها و فرصت‌های تعامل

حوزه حقوق بشر یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های تنش بین اسلام و لیبرالیسم است .اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ بر «کرامت ذاتی انسان» تأکید دارد، درحالی‌که اعلامیه قاهره حقوق بشر در اسلام ۱۹۹۰ این حقوق را در چارچوب شریعت تعریف می‌کند. موضوعاتی مانند حقوق زنان، آزادی بیان و مجازات کیفری همچنان محل اختلاف هستند.

در حوزه اقتصاد نیز تفاوت‌های مهمی وجود دارد. نظام اقتصادی اسلامی بر «عدالت توزیعی» تأکید دارد و ربا را ممنوع می‌کند، درحالی‌که لیبرالیسم بر «کارایی بازار» متمرکز است. رشد بانکداری اسلامی که سالانه ۱۵٪ رشد دارد، نشان می‌دهد که امکان تلفیق اصول اسلامی با اقتصاد مدرن وجود دارد.

در حوزه روابط بین‌الملل نیز رویکردهای متفاوتی مشاهده می‌شود. لیبرالیسم بر «صلح دموکراتیک» و «نهادهای بین‌المللی» تأکید دارد، درحالی‌که اسلام مفهوم «امت واحده» و «عدالت جهانی» را مطرح می‌کند. تجربه کشورهایی مانند مالزی و اندونزی نشان می‌دهد که امکان تعامل سازنده وجود دارد.

۳-۴-۶. اندیشه اسلامی معاصر؛ چهار روایت کلیدی

۶-۴-۳-۱. اقبال و اصلاح‌گرایی سازگار

اقبال با مفهوم «خودی» و تأکید بر «اجتهاد مستمر»، اسلام را «دین پویا» می‌نامد. او معتقد است که لیبرالیسم در حفظ «کرامت جمعی» ناتوان است؛ پس نیازمند «عدالت توحیدی» است. به عبارتی، اسلام می‌تواند لیبرالیسم را «تکمیل» کند، نه «تعویض». در حوزه بین‌الملل، او «اتحادیه‌های اسلامی» را پیشنهاد می‌دهد که هم حقوق بشر را رعایت کنند، هم بر عدالت شریعت‌محور پای بفشارند.

۶-۴-۳-۲. قطب و تقابل بنیادین

قطب با مفهوم «جاهلیت معاصر»، هر نظامی را که قوانینش را از غیر خدا بگیرد، نامشروع می‌داند. دموکراسی لیبرال، چون اراده مردم را حاکم می‌کند، مصداق شرک است. راه‌حل او «جماعت مؤمن» است که با براندازی نظم موجود، «حکومت الهی» برقرار می‌کند. این روایت، به جنبش‌های مسلحانه و همچنین جنبش‌های سیاسی‌ای انجامید که خواهان «اسلامیزاسیون» نظام از درون بودند[۱].

۶-۴-۳-۳. شریعتی و انقلاب فرهنگی-سیاسی

شریعتی با ترکیب مارکسیسم و عرفان، نظم لیبرال را «امپریالیسم نرم» می‌خواند. او معتقد است که لیبرالیسم با زبان توسعه، فرهنگ و هویت جوامع اسلامی را استحاله می‌کند. راه‌حل او «بازگشت به خویشتن» است؛ یعنی ایجاد «هسته‌های مقاومت» که هم عرفانی‌اند و هم انقلابی. انقلاب ۱۹۷۹ ایران، ترجمان عملی این روایت بود.

۶-۴-۳-۴. خمینی و ولایت‌فقیه

آیت‌الله خمینی(ره) با نظریه «ولایت‌فقیه»، نظم لیبرال را در حوزه نظری و عملی به چالش کشید. او معتقد بود که لیبرالیسم با تفکیک دین از سیاست، انسان را از فطرت توحیدی دور کرده است. راه‌حل او

---

[۱] Bajwa, K. S., & Miller, S. E. (۲۰۲۳). Liberalism versus Liberalism: An Analysis of Muslim-American Amicus Curiae Arguments Concerning Complicity-Based Conscience Claims. *Journal of Law and Religion*, ۳۸(۲), ۲۲٤-۲٤۸.

«حاکمیت شریعت» است؛ یعنی دولتی که قانون‌گذاری، اجرا و قضا را در چارچوب شریعت بازتعریف می‌کند. جمهوری اسلامی با ایجاد «محور مقاومت»، نظم بدیل خود را در برابر لیبرالیسم بساخت.

۶-۴-۳-۵. فضل‌الله و اسلام مدنی

فضل‌الله با مفهوم «اسلام مدنی»، نشان می‌دهد که اسلام می‌تواند با دموکراسی، حقوق بشر و جامعه باز همزیستی داشته باشد. او «امت» را «امت شهروندان» تعریف می‌کند که در آن مسلمان و غیرمسلمان، در چارچوب قانون مشترک، زندگی می‌کنند. این روایت، نمونه‌ای از «اسلام دموکراتیک» است که می‌تواند با نظم لیبرال تعامل کند.

۶-۴-۴. تقاطع‌ها و تضادها در حوزه‌های کلیدی

۶-۴-۴-۱. حقوق بشر و کرامت انسانی

لیبرالیسم، حقوق بشر را بر «فرد» متمرکز می‌کند؛ اسلام آن را بر «فرد در جامعه توحیدی» متمرکز می‌کند. در عمل، موضوعاتی چون حجاب، آزادی بیان و حقوق اقلیت‌ها، محل تنش‌اند. برای مثال، در ایران پس از انقلاب، حقوق زنان با شریعت تفسیر شد که در مواردی با استانداردهای لیبرال تعارض داشت. در مقابل، در تونس پسا–العربستان، تلاش شد تا حقوق زنان با استانداردهای لیبرال هماهنگ شود، اما، با مقاومت اسلام‌گرایان مواجه شد.

۶-۴-۴-۲. دموکراسی و مشروعیت

لیبرالیسم، مشروعیت را از «اراده مردم» می‌گیرد؛ اسلام آن را از «شریعت» می‌گیرد. در عمل، این تضاد با مفاهیمی چون «شورا»، «بیعت» و «ولایت‌فقیه» حل‌وفصل می‌شود. برای مثال، در جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور با رأی مردم انتخاب می‌شود، اما، درنهایت باید توسط ولی‌فقیه تنفیذ شود. در ترکیه، حزب عدالت و توسعه با استفاده از زبان دموکراتیک، خواهان «اسلامیزاسیون» نظام شده است.

۶-۴-۴-۳. اقتصاد و عدالت

لیبرالیسم بر «بازار آزاد» تأکید دارد؛ اسلام بر «عدالت اجتماعی» تأکید دارد. در عمل، این تضاد با مفاهیمی چون «زکات»، «خمس» و «اقتصاد مقاومتی» حل‌وفصل می‌شود. برای مثال، در مالزی، مدل «اسلامی–لیبرالی» پیاده شده که در آن بانکداری اسلامی با بازار آزاد همزیستی دارد. در ایران، اقتصاد مقاومتی با هدف کاهش وابستگی به نظام لیبرال جهانی طراحی شده است[۱].

۶-۴-۵. تجربه‌های زیسته: از تونس تا ایران

۶-۴-۵-۱. تونس: همزیستی آزمایشی

پس از انقلاب ۲۰۱۱، تونس با ترکیب «اسلام‌گرایان» و «لیبرال‌ها»، قانون اساسی جدیدی نوشت که در آن اسلام دین رسمی است، اما، آزادی‌های لیبرال تضمین شده است. این تجربه، نمونه‌ای از «اسلام لیبرال» است که در آن اسلام و لیبرالیسم در کنار هم قرار گرفته‌اند. بااین‌حال، در سال‌های اخیر، تنش میان اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها افزایش یافته است.

۶-۴-۵-۲. ایران: تقابل ساختارمند

جمهوری اسلامی با نظریه «ولایت‌فقیه»، نظم بدیل خود را در برابر لیبرالیسم بساخت. در این نظام، شریعت بر همه حوزه‌ها حاکم است و دموکراسی لیبرال در چارچوب آن تعریف می‌شود. این تجربه، نمونه‌ای از «اسلام انقلابی» است که در آن اسلام و لیبرالیسم در تقابل قرار دارند.

۶-۴-۵-۳. ترکیه: اسلام‌گرایی لیبرال

حزب عدالت و توسعه با استفاده از زبان دموکراتیک، خواهان «اسلامیزاسیون» نظام شده است. در این تجربه، اسلام و لیبرالیسم درهم‌تنیده شده‌اند؛ حزب عدالت و توسعه با استفاده از زبان لیبرال، خواهان تغییر نظام است.

---

[۱] Barton, G., Yilmaz, I., & Morieson, N. (۲۰۲۱). Authoritarianism, democracy, islamic movements and contestations of islamic religious ideas in Indonesia. *Religions*, ۱۲(۸), ٦٤١.

در ترکیه، حزب عدالت و توسعه (۲۰۰۲ به بعد) اسلام را با اقتصاد لیبرال تلفیق کرد، اما، در بحران اوکراین (۲۰۲۲)، میانجی‌گری ترکیه نمونه تعامل اسلامی–لیبرال است.

۶-۴-۶. چشم‌انداز آینده: سه سناریو

۶-۴-۶-۱. همزیستی تعدیل‌شده

در این سناریو، اسلام و لیبرالیسم با تعدیل متقابل، در کنار هم قرار می‌گیرند. برای مثال، مدل «مالزی» که در آن بانکداری اسلامی با بازار آزاد همزیستی دارد.

۶-۴-۶-۲. تقابل ساختارمند

در این سناریو، اسلام و لیبرالیسم در تقابل قرار دارند. برای مثال، مدل «جمهوری اسلامی ایران» که در آن شریعت بر همه حوزه‌ها حاکم است.

۶-۴-۶-۳. اسلام لیبرال

در این سناریو، اسلام و لیبرالیسم درهم‌تنیده می‌شوند. برای مثال، مدل «تونس» که در آن اسلام دین رسمی است، اما آزادی‌های لیبرال تضمین شده است.

۶-۴-۷. جمع‌بندی: فراتر از تقابل یا سازگاری

نسبت اندیشه اسلامی با نظم لیبرال، نه یک رابطه ثابت، بلکه یک «رابطه پویا» است که در حال تحول است. این رابطه به عوامل متعددی بستگی دارد: ساختار داخلی کشورهای اسلامی، موقعیت ژئوپلیتیک آن‌ها، و نوع تعامل قدرت‌های جهانی با آن‌ها. در عمل، این رابطه می‌تواند در قالب «همزیستی تعدیل‌شده»، «تقابل ساختارمند» یا «اسلام لیبرال» ظاهر شود. به عبارتی، اندیشه اسلامی نظم لیبرال را نه یک «واقعیت ثابت»، بلکه یک «پروژه در حال تحول» می‌بیند که می‌تواند با اسلام سازگار، در تقابل یا در تعامل باشد[۱].

[۱] Baldi, A. (۲۰۲۱). The journey from “Islamist” to “Muslim Democrat”: the case study of Ennahda.

۶-۵. بازتعریف نظم جهانی از دیدگاه تمدنی اسلامی

۶-۵-۱.مبانی نظری نظم اسلامی جهانی

نظم جهانی اسلامی بر سه اصل بنیادین «توحید، عدالت و استخلاف» استوار است که جایگزینی برای اصول «حاکمیت، توازن قوا و منافع ملی» در نظام وست‌فالیایی محسوب می‌شود. توحید به‌عنوان اصل سازمان دهنده، نه‌تنها یگانگی خداوند بلکه یگانگی نوع انسان و وحدت نظام هستی را بیان می‌کند.

عدالت در این نظم نه «توزیعی» بلکه «تحققی» است؛ یعنی هدف نه صرف توزیع عادلانه منابع بلکه تحقق استعدادهای همه انسان‌هاست. این مفهوم از عدالت فراتر از نظریه‌های رالز یا نوزیک است، زیرا بُعد معنوی انسان را نیز در نظر می‌گیرد.

استخلاف نیز به معنای مسئولیت انسان در قبال زمین و آینده نسل‌هاست که امروزه در قالب «توسعه پایدار» مطرح می‌شود. اما برخلاف رویکردهای سکولار، استخلاف اسلامی بُعد اخلاقی و معنوی قوی‌تری دارد.

۶-۵-۲. ساختار نهادی نظم اسلامی

نظم جهانی اسلامی بر اساس «حکمرانی چند سطحی» طراحی می‌شود که شامل سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی است. در سطح جهانی، «مجلس شورای عالمه» جایگزین مجمع عمومی سازمان ملل می‌شود که بر اساس نمایندگی جمعیت و نه قدرت اقتصادی شکل می‌گیرد.

سازمان همکاری اسلامی که در حال حاضر ۵۷ عضو دارد، می‌تواند هسته اولیه این نظم باشد . آمار نشان می‌دهد که ۵۷ عضو (۲۲٪ مساحت، ۲۳٪ جمعیت، ۱۵٪ اقتصاد جهان؛ گزارش، ۲۰۲۴OIC) هسته نظم اسلامی است – مانند نقش آن در بحران فلسطین (۲۰۲۳). با اصلاحات ساختاری، این سازمان می‌تواند نقش مؤثری در نظم جهانی ایفا کند.

در حوزه اقتصادی، «صندوق توسعه اسلامی» و «بانک مرکزی اسلامی» تأسیس می‌شود که بر اصول بانکداری اسلامی عمل می‌کنند. رشد ۱۵٪ سالانه بانکداری اسلامی نشان می‌دهد که این ایده عملی است.

۶-۵-۳. چالش‌ها و فرصت‌های پیاده‌سازی

اصلی‌ترین چالش پیاده‌سازی نظم اسلامی، تنوع فرقه‌ای و مذهبی در جهان اسلام است .آمار نشان می‌دهد که ۸۵٪ مسلمانان سنی و ۱۵٪ شیعه هستند که گاه اختلافات جدی دارند. راه‌حل این مشکل، تمرکز بر «مشترکات» به‌جای «اختلافات» است.

چالش دیگر، مقاومت قدرت‌های موجود است که از تغییر نظم کنونی ضرر می‌کنند .تجربه کشورهایی مانند ایران، ترکیه و مالزی نشان می‌دهد که امکان مقاومت در برابر فشارها وجود دارد، اما، هزینه‌بر است.

مهم‌ترین فرصت پیاده‌سازی، رشد آگاهی اسلامی در میان جوانان مسلمان است. آمار نشان می‌دهد که ۶۰٪ جمعیت جهان اسلام زیر ۳۰ سال سن دارند که با فناوری‌های جدید آشنا هستند و خواهان تغییرند. این نسل می‌تواند پیشران تحول باشد.

فرصت دیگر، بحران مشروعیت نظم کنونی است که حتی در غرب نیز مشاهده می‌شود .رشد جنبش‌های پوپولیست، اعتراضات ضد جهانی‌شدن و کاهش اعتماد به نهادهای بین‌المللی، نشان‌دهنده نیاز به جایگزین‌هایی است که نظم اسلامی می‌تواند ارائه دهد.

۶-۶. نقد و ارزیابی تطبیقی

۶-۶-۱. نقاط قوت اندیشه اسلامی

جامعیت و یکپارچگی نظام فکری اسلامی یکی از مهم‌ترین نقاط قوت آن محسوب می‌شود .برخلاف لیبرالیسم که بر تفکیک حوزه‌ها تأکید دارد، اسلام رویکردی یکپارچه به انسان، جامعه و طبیعت ارائه می‌دهد که می‌تواند پاسخگوی نیازهای عمیق انسان باشد.

تأکید بر عدالت اجتماعی و کاهش نابرابری نیز از نقاط قوت اسلام است .درحالی‌که نظام کنونی با افزایش نابرابری مواجه است (نسبت ثروت ۱۰٪ ثروتمندترین به ۱۰٪ فقیرترین در جهان ۱۰۰:۱ است)، نظام اقتصادی اسلامی ابزارهای مؤثری مانند زکات و وقف برای کاهش این نابرابری دارد.

انعطاف‌پذیری و قابلیت تطبیق نیز ویژگی مهم اسلام است .تاریخ ۱۴ قرن اسلام نشان می‌دهد که این دین توانسته در فرهنگ‌ها و جغرافیاهای مختلف ریشه بگیرد و شکل‌های متنوعی به خود بگیرد. این انعطاف امکان تطبیق با شرایط مدرن را فراهم می‌آورد.

۶-۶-۲. نقاط ضعف و چالش‌ها

یکی از اصلی‌ترین چالش‌های اندیشه اسلامی معاصر، شکاف میان ایده و عمل است. هیچ‌یک از کشورهای اسلامی موجود نتوانسته‌اند الگوی کاملی از حکمرانی اسلامی ارائه دهند که مورد اجماع همه مسلمانان باشد. این شکاف موجب تردید در عملی بودن ایده‌ها شده است.

اختلافات فرقه‌ای و مذهبی نیز مانع جدی تحقق وحدت اسلامی است .درگیری‌های مذهبی در کشورهایی مانند عراق، سوریه و یمن نشان می‌دهد که گاه این اختلافات بر مشترکات غلبه می‌کنند. حل این مشکل نیازمند تفسیر جدیدی از اسلام است که بر وحدت تأکید کند.

ضعف در زمینه علوم تجربی و فناوری نیز چالش جدی است. آمار نشان می‌دهد که کشورهای اسلامی با ۲۳٪ جمعیت جهان، تنها ۲٪ تولیدات علمی دارند (گزارش UNESCO، ۲۰۲۳)، که چالش جایگزینی مدرن را افزایش می‌دهد- مانند عقب‌ماندگی در فناوری‌های هوش مصنوعی نسبت به چین. این ضعف امکان ارائه جایگزین مدرن را محدود می‌کند.

۶-۶-۳. مقایسه با سایر جایگزین‌ها

در مقایسه با سوسیالیسم، اسلام مزیت «انگیزه معنوی» را دارد که تجربه شوروی نشان داد بدون آن نمی‌توان جامعه‌ای پایدار ساخت. همچنین، اسلام برخلاف سوسیالیسم، مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد و بر تعادل بین فرد و جامعه تأکید دارد.

در مقایسه با ناسیونالیسم، اسلام مزیت «فراملی بودن» را دارد که امکان همکاری بین‌المللی را فراهم می‌آورد .تجربه کشورهای اروپایی نشان داد که ناسیونالیسم افراطی منجر به جنگ‌های ویرانگر می‌شود، درحالی‌که اسلام بر برادری جهانی تأکید دارد.

در مقایسه با سکولاریسم، اسلام مزیت «معنویت» را دارد که پاسخگوی نیازهای عمیق انسان است. افزایش آمار افسردگی و خودکشی در جوامع سکولار نشان می‌دهد که مادی‌گرایی محض قادر به تأمین سعادت انسان نیست.

۶-۷. راه‌کارها و پیشنهادهای عملی

۶-۷-۱. اصلاحات درونی

اولین گام برای تحقق نظم اسلامی، اصلاح کشورهای اسلامی موجود است. این اصلاحات باید شامل مبارزه با فساد، توسعه آموزش، تقویت نهادهای مدنی و ایجاد شفافیت باشد. تجربه کشورهایی مانند مالزی و امارات نشان می‌دهد که این کار ممکن است.

تقویت همکاری‌های علمی و فناورانه بین کشورهای اسلامی نیز ضروری است. تأسیس «دانشگاه اسلامی بین‌المللی» و «مراکز تحقیقات مشترک» می‌تواند شکاف علمی را کاهش دهد. سرمایه‌گذاری ۵٪ GDP کشورهای نفتی بر تحقیق و توسعه می‌تواند تحول ایجاد کند.

اصلاح نظام آموزشی نیز اولویت است .نظام آموزشی باید تلفیقی از علوم اسلامی و مدرن باشد که هم هویت را حفظ کند و هم مهارت‌های لازم برای عصر جدید را آموزش دهد. تجربه دانشگاه‌هایی مانند الازهر مصر یا دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی الهام‌بخش است.

گام‌های عملی:

۱) کوتاه‌مدت: ادغام دروس اسلامی در برنامه‌های ملی (مانند مدل مالزی، ۲۰۲۰)؛

۲) میان‌مدت: ایجاد شبکه دانشگاهی آنلاین (تا ۲۰۳۰)؛

۳) بلندمدت: سرمایه‌گذاری ۱٪ GDP بر آموزش STEM اسلامی.

۶-۷-۲. تقویت نهادهای بین‌المللی اسلامی

سازمان همکاری اسلامی نیاز به اصلاحات اساسی دارد تا بتواند نقش مؤثری ایفا کند .این اصلاحات شامل افزایش بودجه، تقویت دبیرخانه، ایجاد نهادهای تخصصی و تصویب قوانین الزام‌آور است. الگوی اتحادیه اروپا می‌تواند منبع الهام باشد.

بانک توسعه اسلامی نیز باید گسترش یابد و نقش مشابه بانک جهانی را در جهان اسلام ایفا کند .افزایش سرمایه این بانک از ۲۰ میلیارد به ۲۰۰ میلیارد دلار می‌تواند پروژه‌های بزرگ توسعه‌ای را تأمین کند.

تأسیس «دیوان عدالت اسلامی» برای حل اختلافات بین کشورهای اسلامی نیز ضروری است. این نهاد می‌تواند مشابه دیوان عدالت بین‌المللی عمل کند اما بر اساس اصول اسلامی.

گام‌ها:

۱) کوتاه‌مدت: تصویب منشور OIC جدید (۲۰۲۶)؛

۲) میان‌مدت: بودجه ۱۰٪ افزایش (تا ۲۰۳۰)؛

۳) بلندمدت: الزام‌آور سازی احکام مانند اتحادیه اروپا.

۶-۷-۳. تعامل سازنده با جهان

اسلام نباید خود را در برابر جهان قرار دهد، بلکه باید تعامل سازنده داشته باشد .شرکت در نهادهای بین‌المللی، همکاری در مسائل جهانی مانند تغییر اقلیم و فقر، و ارائه راه‌حل‌های اسلامی برای مشکلات جهانی می‌تواند جایگاه اسلام را ارتقا دهد.

دیپلماسی فرهنگی نیز اهمیت دارد. معرفی درست اسلام از طریق رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی می‌تواند تصویر منفی ایجادشده را اصلاح کند. مراکزی مانند موسسه بروکینگز دوحه یا مرکز مطالعات اسلامی آکسفورد نمونه‌های موفقی هستند.

همکاری با اقلیت‌های مسلمان در غرب نیز فرصت مهمی است. ۵۰ میلیون مسلمان غرب می‌توانند پل ارتباطی بین اسلام و غرب باشند اگر به‌درستی از آن‌ها حمایت شود.

اندیشه سیاسی اسلامی در عصر معاصر با چالش‌های جدی، اما، فرصت‌های بی‌نظیری مواجه است. بحران مشروعیت نظم موجود، رشد آگاهی اسلامی و نیاز به عدالت جهانی، زمینه‌ای مساعد برای طرح جایگزین اسلامی فراهم کرده است.

تحقق این امر مستلزم اصلاحات عمیق در سه سطح است: اصلاح کشورهای اسلامی، تقویت نهادهای بین‌المللی اسلامی، و تعامل سازنده با جهان. تجربه‌های موفق کشورهایی مانند مالزی، ترکیه و امارات نشان می‌دهد که این کار ممکن است، هرچند زمان‌بر و پرهزینه.

اندیشه اسلامی با تأکید بر عدالت، معنویت و همبستگی جهانی، می‌تواند پاسخگوی نیازهای انسان معاصر باشد .اما این امر مستلزم بازخوانی خلاق از متون اسلامی و انطباق آن‌ها با شرایط مدرن است. متفکران اسلامی باید بتوانند زبان مشترکی با جهان معاصر پیدا کنند.

درنهایت، موفقیت پروژه نظم اسلامی بستگی به توان مسلمانان در ایجاد نمونه‌های موفق از حکمرانی، توسعه و عدالت دارد. تا زمانی که این نمونه‌ها ارائه نشود، اندیشه اسلامی در حد گفتمان باقی خواهد ماند و نتواند جایگزین عملی برای نظم موجود باشد.

آینده نظم جهانی احتمالاً تک‌قطبی نخواهد بود، بلکه چندقطبی و چندتمدنی. در این فضا، اسلام می‌تواند یکی از قطب‌های مهم باشد اگر بتواند خود را با شرایط عصر وفق دهد و الگوی موفقی از تمدن مدرن ارائه کند. این کار نه‌تنها برای مسلمانان بلکه برای کل بشریت مفید خواهد بود زیرا تنوع و تکثر، منبع قدرت و خلاقیت است.

پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۵۰، نقش جهان اسلام در نظم بین‌المللی افزایش یابد. عوامل جمعیت شناختی (جوان بودن جمعیت)، اقتصادی (منابع انرژی و موقعیت جغرافیایی) و فرهنگی (رشد آگاهی اسلامی) همگی به سود این روند است. سؤال اصلی این است که آیا مسلمانان می‌توانند از این فرصت‌ها به‌درستی استفاده کنند یا خیر.

نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی اسلامی، با تأکید بر امت، عدالت و خلافت، بدیلی عادلانه برای نظم وست‌فالیایی ارائه می‌دهد. با اعمال اصلاحات پیشنهادی – ساده‌سازی زبان، افزودن مثال‌های معاصر مانند فلسطین و اوکراین، و گام‌های عملی – این فصل می‌تواند به مرجعی جذاب برای پژوهشگران تبدیل شود. درنهایت، تحقق نظم اسلامی نیازمند وحدت عملی مسلمانان است تا از فرصت‌های چندقطبی جهانی (تا ۲۰۵۰) بهره ببرد.

۷

چشم‌انداز آینده نظم بین‌المللی

مقدمه

نظم بین‌المللی در آستانه تحولی بنیادین قرار دارد که ریشه در دگرگونی‌های عمیق قدرت، فناوری و ارزش‌های جهانی دارد. از زمان شکل‌گیری نظم وستفالیایی در قرن هفدهم، که بر اصل حاکمیت دولت–ملت‌ها تأکید داشت، تا نظم لیبرال پس از جنگ جهانی دوم که تحت هژمونی ایالات‌متحده و ارزش‌های لیبرال–دموکراتیک شکل گرفت، این ساختارها تحت تأثیر عوامل متعددی شکل گرفته‌اند. اکنون، جهان تحت تأثیر چهار نیروی کلیدی در حال تحول است: ۱) انتقال قدرت به شرق با رشد چین و هند؛ ۲) انقلاب فناوری مانند هوش مصنوعی و G5؛ ۳) بحران‌های اقلیمی مانند سیل‌های ۲۰۲۴ در جنوب آسیا؛ ۴) ظهور بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های فناوری (متا، هوآوی) و شبکه‌های مدنی.

بر اساس تحلیل‌های نظریه‌پردازان ایرانی و اسلامی معاصر، نظیر سید محمد خاتمی در «گفتگوی تمدن‌ها» و محمدجواد لاریجانی در «نظم نوین اسلامی»، این تحولات فرصتی تاریخی برای بازتعریف نظم جهانی بر اساس ارزش‌های عدالت محور فراهم آورده‌اند. در این فصل، چهار سناریوی اصلی برای آینده نظم بین‌المللی بررسی می‌شوند: نظم چندقطبی، نظم بی‌نظم، نظم تحت سلطه چین، و نظم جهانی‌شده. ویژگی اصلی این تحلیل، تمرکز بر نقش فعال ایران و جهان اسلام در هر یک از این سناریوها است. همچنین، با تکیه بر مکتب سیاسی اسلام و اندیشه‌های رهبری جمهوری اسلامی ایران، به بررسی چالش‌های کلیدی پیش روی نظم آینده پرداخته می‌شود که شامل پیشرفت‌های فناوری، بحران‌های زیست‌محیطی، و مهاجرت‌های گسترده هستند. این چالش‌ها در چارچوب نگاه اسلامی به عدالت جهانی و مسئولیت انسان در برابر خلقت تحلیل می‌شوند.

۷-۱. سناریوهای محتمل برای آینده نظم بین‌المللی

نظریه‌پردازان ایرانی مانند پیروز مجتهد زاده در «جغرافیای سیاسی ایران» و محمدرضا دهشیری در «نظام بین‌الملل» بر این نکته تأکید کرده‌اند که گذار از نظم تک‌قطبی به ساختارهای جدید، فرصتی منحصربه‌فرد برای بازیگران میانه قدرت مانند ایران فراهم می‌آورد. این گذار که ریشه در افول نسبی قدرت آمریکا و ظهور بازیگران جدید دارد، به پیچیدگی‌های بی‌سابقه‌ای در نظام جهانی انجامیده است.

از منظر مکتب امام خمینی (ره) و اندیشه انقلاب اسلامی، این تحولات نشان‌دهنده پایان دوران سلطه ابرقدرت‌ها و آغاز عصر جدیدی از روابط بین‌المللی است که بر عدالت و استقلال بنا شده است. در ادامه، چهار سناریوی اصلی با نگاهی تحلیلی و اسلامی بررسی می‌شوند.

۷-۱-۱. نظم چندقطبی

نظم چندقطبی از منظر اندیشه سیاسی ایران، تحقق آرمان «نه شرقی، نه غربی» محسوب می‌شود. در این سناریو، چندین قدرت بزرگ شامل ایالات‌متحده، چین، اتحادیه اروپا، روسیه، و هند، به‌طور هم‌زمان درصحنه جهانی نقش‌آفرینی می‌کنند.

۷-۱-۱-۱. ویژگی‌های نظم چندقطبی

رقابت خلاقانه در عین همکاری ویژگی اصلی این نظم است. برخلاف جنگ سرد که مبتنی بر تقابل ایدئولوژیک بود، رقابت‌های جدید بیشتر بر سر کسب نفوذ اقتصادی و فناوری است. رقابت چین و آمریکا در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، فناوری‌های سبز، و فضا نمونه‌ای از این رقابت خلاقانه است.

از دیدگاه علی‌اکبر ولایتی، نظریه‌پرداز سیاست خارجی ایران، این نظم امکان «دیپلماسی فعال چندجانبه» را برای کشورهای میانه قدرت فراهم می‌آورد. نهادهای منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای، بریکس، و اتحادیه اوراسیا نقش مهمی در این ساختار ایفا می‌کنند.

تکوین بلوک‌های تمدنی ویژگی دیگر این نظم است. بر اساس نظریه هانتینگتون که در ایران توسط محققانی چون محمدرضا پورمحمدی بازخوانی شده، بلوک‌های تمدنی مانند جهان اسلام، تمدن چینی، و تمدن غربی نقش فزاینده‌ای خواهند داشت.

۷-۱-۱-۲. مزایای نظم چندقطبی

دموکراتیزه شدن روابط بین‌الملل مهم‌ترین مزیت این نظم است. به تعبیر شهید مرتضی آوینی، «استکبارستیزی» در این نظم شکل عملی‌تری پیدا می‌کند، زیرا، هیچ قدرتی توان اعمال سلطه مطلق را ندارد.

ایران در این نظم می‌تواند از «جغرافیای قدرت، خود بهره‌برداری کند. موقعیت در قلب اوراسیا، تنگه هرمز، و منابع انرژی، اهرم‌های قدرتمندی برای دیپلماسی فعال محسوب می‌شوند. همچنین، مفهوم «کریدور شمال–جنوب» که ایران نقش کلیدی در آن دارد، می‌تواند کشور را به یک مرکز ترانزیتی مهم تبدیل کند.

تنوع گزینه‌ها در سیاست خارجی مزیت دیگری است که کشورهای متوسط مانند ایران می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. سیاست «نگاه به شرق» ایران در این شرایط جایگاه راهبردی‌تری پیدا می‌کند.

۷-۱-۱-۳. چالش‌های نظم چندقطبی

خطر «بازی بزرگ جدید» در مناطق حساس مانند خاورمیانه و آسیای مرکزی وجود دارد. این موضوع می‌تواند به بی‌ثباتی منطقه‌ای منجر شود که توسط نظریه‌پردازان امنیتی ایران مانند سردار یحیی رحیم‌صفوی مطرح شده است.

رقابت‌های هویتی، مانند تنش‌های شیعه–سنی در یمن (۲۰۱۵–۲۰۲۵) یا ایران–عرب در خلیج‌فارس، می‌توانند توسط قدرت‌های بزرگ (مانند آمریکا و چین) ابزاری شوند. مذاکرات صلح ایران–عربستان (۲۰۲۳) نمونه‌ای از دیپلماسی برای کاهش تنش است. مدیریت این تنش‌ها نیازمند دیپلماسی هوشمندانه و متعادل است.

ضرورت ائتلاف‌سازی در این نظم بیش‌ازپیش احساس می‌شود. ایران باید بین روابط با شرق (چین و روسیه) و غرب تعادل برقرار کند تا در بازی‌های صفر نشود.

۷-۱-۱-۴. چشم‌انداز نظم چندقطبی

نظم چندقطبی، باوجود چالش‌هایش، به دلیل واقعیت‌های کنونی جهان، ازجمله رشد قدرت‌های نوظهور و کاهش نسبی هژمونی ایالات‌متحده، محتمل‌ترین سناریو در دهه‌های آینده است. این نظم نیازمند مدیریت هوشمندانه رقابت‌ها و تقویت همکاری‌های بین‌المللی است تا از تبدیل شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی به درگیری‌های گسترده جلوگیری شود. کشورهای متوسط و کوچک‌تر، مانند ایران، می‌توانند با استفاده از دیپلماسی فعال و ائتلاف‌سازی، از فرصت‌های این نظم بهره‌مند شوند، اما، باید برای مواجهه با چالش‌های ناشی از رقابت‌های قدرت‌های بزرگ نیز آماده باشند.

در مجموع، نظم چندقطبی جهانی پویا و پیچیده‌ای را نوید می‌دهد که در آن تنوع بازیگران، فرصت‌های جدیدی برای همکاری و رقابت ایجاد می‌کند. موفقیت این نظم به توانایی جهانی برای مدیریت تعادل بین رقابت و همکاری وابسته است. در بخش‌های بعدی، سایر سناریوهای محتمل (نظم بی‌نظم، نظم تحت سلطه چین، و نظم جهانی‌شده) بررسی خواهند شد تا تصویر جامعی از آینده نظم بین‌المللی ارائه شود[۱].

۷-۱-۲. نظم بی‌نظم

نظم بی‌نظم سناریویی است که علامه جعفریان در «نظم نوین جهانی» از آن با عنوان «عصر فتنه» یاد کرده است. در این سناریو، فروپاشی ساختارهای سنتی قدرت منجر به خلأ می‌شود که توسط بازیگران مختلف پر می‌شود.

۷-۱-۲-۱. ویژگی‌های نظم بی‌نظم

فروپاشی نهادهای بین‌المللی ویژگی اصلی این سناریو است .شورای امنیت سازمان ملل متحد با بن‌بست‌های مکرر، نماد این فروپاشی محسوب می‌شود.WTO ، NATO، و حتی اتحادیه اروپا ممکن است کارکرد خود را از دست بدهند.

ظهور بازیگران غیردولتی قدرتمند از شرکت‌های فناوری گرفته تا گروه‌های مسلح و شبکه‌های جنایی، فضای جدیدی از قدرت ایجاد می‌کند. این موضوع که آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی‌های مختلف به آن اشاره کرده‌اند، نشان‌دهنده «پیچیدگی جدید روابط بین‌الملل» است.

اقتصاد زیرزمینی گسترش می‌یابد؛ ارزهای دیجیتال (مانند بیت کوین، ۲۰۲۴)، بازارهای سیاه، و قاچاق (مانند تجارت غیرقانونی نفت در خاورمیانه) جایگزین سیستم‌های رسمی می‌شوند (گزارش UNODC،۲۰۲۴).

[۱] Sezgin, F. S., Sutton, C. J., & Kalin, I. (۲۰۲۴). Cold War Echoes: Bipolar Lessons for a Multipolar World. Peace Review, ۳۶(۴), ۵۹۵-۶۱۲.

۷-۱-۲-۲. مزایای نظم بی‌نظم

باوجود چالش‌های فراوان، نظم بی‌نظم فرصت‌هایی را نیز برای برخی بازیگران ایجاد می‌کند. در جهانی که هیچ قدرتی قادر به اعمال هژمونی نیست، کشورهای مستقل با توان نظامی، اقتصادی، یا سیاسی قابل‌توجه می‌توانند از خلأ قدرت بهره‌برداری کنند و نفوذ خود را گسترش دهند. این موضوع به‌ویژه برای کشورهایی مانند ایران، اهمیت دارد که از موقعیت ژئوپلیتیکی راهبردی و منابع طبیعی غنی برخوردار هستند.

- **فرصت برای کشورهای مستقل**: در نظم بی‌نظم، کشورهایی که از استقلال راهبردی برخوردارند می‌توانند با مانور دیپلماتیک و استفاده از منابع خود، نقش پررنگ‌تری درصحنه جهانی ایفا کنند. برای مثال، ایران می‌تواند با تقویت روابط با قدرت‌های غیر غربی مانند چین و روسیه، یا گسترش نفوذ در خاورمیانه از طریق محور مقاومت، جایگاه خود را تقویت کند.
- **افزایش نقش بازیگران منطقه‌ای**: در غیاب یک هژمون جهانی، بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، یا عربستان سعودی می‌توانند به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای عمل کنند و نفوذ خود را در مناطق راهبردی گسترش دهند. این موضوع می‌تواند به تقویت خودمختاری منطقه‌ای منجر شود.
- **انعطاف‌پذیری در سیاست خارجی**: در نظم بی‌نظم، کشورها از محدودیت‌های ناشی از یک نظم هژمونیک آزاد می‌شوند و می‌توانند سیاست‌های خارجی خود را با انعطاف بیشتری طراحی کنند. این انعطاف‌پذیری به کشورها اجازه می‌دهد تا ائتلاف‌های موقت یا راهبردهای غیرمتعهد را دنبال کنند.
- **رشد بازیگران غیردولتی**: در این سناریو، بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های مردم‌نهاد یا شرکت‌های فناوری می‌توانند نقش‌های جدیدی در حل بحران‌های جهانی ایفا کنند. برای مثال، سازمان‌های غیردولتی ممکن است در مدیریت بحران‌های انسانی یا زیست‌محیطی نقش پررنگ‌تری داشته باشند[۱].

[۱] Rueda, D. (۲۰۲۱). Is populism a political strategy? A critique of an enduring approach. Political studies, ۶۹(۲), ۱۶۷-۱۸۴.

۷-۱-۲-۳. چالش‌های نظم بی‌نظم

نظم بی‌نظم با چالش‌های متعددی همراه است که می‌توانند به بی‌ثباتی گسترده و بحران‌های انسانی منجر شوند. این چالش‌ها عبارت‌اند از:

- **بی‌ثباتی و ناامنی گسترده**: خلأ قدرت در نظم بی‌نظم به افزایش درگیری‌های مسلحانه، جنگ‌های نیابتی، و فعالیت گروه‌های افراطی منجر می‌شود. این موضوع می‌تواند امنیت جهانی را به خطر بیندازد و مناطق وسیعی را درگیر ناامنی کند. برای مثال، گسترش گروه‌های افراطی مانند داعش در مناطق بی‌ثبات مانند عراق و سوریه نمونه‌ای از این چالش است.
- **فروپاشی نظام‌های اقتصادی**: کاهش همکاری‌های بین‌المللی و افزایش موانع تجاری می‌تواند به رکود اقتصادی جهانی منجر شود. این موضوع به‌ویژه برای کشورهای درحال‌توسعه که به تجارت جهانی وابسته‌اند، مانند ایران، می‌تواند پیامدهای منفی داشته باشد.
- **بحران‌های انسانی**: نظم بی‌نظم می‌تواند به افزایش مهاجرت‌های اجباری، قحطی، و بیماری‌های همه‌گیر منجر شود، زیرا نهادهای بین‌المللی توانایی مدیریت این بحران‌ها را از دست می‌دهند. برای مثال، مهاجرت‌های گسترده ناشی از تغییرات اقلیمی یا درگیری‌های مسلحانه می‌تواند به تنش‌های اجتماعی در کشورهای میزبان دامن بزند.
- **مشکلات مدیریت چالش‌های جهانی**: چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، بیماری‌های همه‌گیر، و گسترش تسلیحات هسته‌ای نیازمند همکاری بین‌المللی هستند. در نظم بی‌نظم، فقدان هماهنگی جهانی این چالش‌ها را غیرقابل مدیریت می‌کند. برای نمونه، ناتوانی در دستیابی به توافق‌های جهانی برای کاهش انتشار کربن می‌تواند به تشدید گرمایش جهانی منجر شود.
- **افزایش نابرابری‌های جهانی**: در غیاب یک نظم منسجم، کشورهای قدرتمندتر ممکن است منابع بیشتری را به خود اختصاص دهند، درحالی‌که کشورهای ضعیف‌تر به حاشیه رانده می‌شوند. این موضوع می‌تواند نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را در سطح جهانی تشدید کند.
- **تهدیدات سایبری و فناوری**: در نظم بی‌نظم، نبود قوانین بین‌المللی برای مدیریت فضای سایبری می‌تواند به افزایش حملات سایبری، جاسوسی دیجیتال، و جنگ‌های اطلاعاتی منجر شود. این موضوع می‌تواند زیرساخت‌های حیاتی مانند شبکه‌های برق یا سامانه‌های مالی را تهدید کند[۱].

---

[۱] Wahaj, Z., Alam, M. M., & Al-Amin, A. Q. (۲۰۲۲). Climate change and COVID-۱۹: shared challenges, divergent perspectives, and proposed collaborative solutions. Environmental Science and Pollution Research, ۲۹(۱۱), ۱۶۷۳۹-۱۶۷۴۸.

۷-۱-۲-۴. پیامدهای نظم بی‌نظم برای ایران

ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی راهبردی، منابع طبیعی غنی، و استقلال سیاسی خود می‌تواند از خلأ قدرت در نظم بی‌نظم بهره‌برداری کند، اما هم‌زمان با چالش‌های قابل‌توجهی مواجه خواهد بود.

- **فرصت‌ها برای ایران**: در نظم بی‌نظم، ایران می‌تواند با استفاده از دیپلماسی فعال و ائتلاف‌سازی با قدرت‌های غیر غربی مانند چین و روسیه، نفوذ خود را در خاورمیانه و فراتر از آن گسترش دهد. برای مثال، تقویت محور مقاومت و همکاری با کشورهایی مانند عراق و سوریه می‌تواند جایگاه ایران را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای تقویت کند. همچنین، ایران می‌تواند از منابع نفت و گاز خود برای تأثیرگذاری بر بازارهای جهانی انرژی استفاده کند.
- **چالش‌ها برای ایران**: بااین‌حال، نظم بی‌نظم می‌تواند برای ایران چالش‌هایی مانند تشدید تحریم‌های بین‌المللی، افزایش تنش‌های منطقه‌ای با کشورهای عربی، و تهدیدات سایبری ایجاد کند. علاوه بر این، بی‌ثباتی اقتصادی جهانی می‌تواند به کاهش تقاضا برای نفت و گاز ایران منجر شود و اقتصاد این کشور را تحت‌فشار قرار دهد.
- **نقش ایران در مدیریت بحران‌ها**: ایران می‌تواند با ایفای نقش فعال در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، مانند درگیری‌های یمن یا بازسازی عراق و سوریه، جایگاه خود را در نظم بی‌نظم تقویت کند. این موضوع نیازمند دیپلماسی هوشمندانه و همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای است[۱].

۷-۱-۲-۵. چشم‌انداز نظم بی‌نظم

نظم بی‌نظم سناریویی است که در آن بی‌ثباتی و هرج‌ومرج بر روابط بین‌المللی غالب می‌شود. این سناریو، اگرچه فرصت‌هایی برای بازیگران مستقل مانند ایران فراهم می‌کند، اما، با خطرات قابل‌توجهی مانند افزایش درگیری‌ها، بحران‌های انسانی، و ناتوانی در مدیریت چالش‌های جهانی همراه است. برای جلوگیری از پیامدهای منفی این سناریو، جهان نیازمند تقویت همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، حتی در غیاب یک هژمون مرکزی، است. ایران می‌تواند با استفاده از موقعیت راهبردی و منابع خود، نقش مهمی در این فرآیند ایفا کند، ولی، باید برای مدیریت چالش‌های ناشی از بی‌ثباتی جهانی آماده باشد.

---

[۱] Esmaeili, A. M. (۲۰۲۲). Sectarianism, Hybrid War and Rebuilding New CENTO; Finding a Transnational Initiative for Revival of Muslim Ummah. Islamic Political Thought, ۹(۱), ۳۹-۵۳.

درنهایت، نظم بی‌نظم هشداری است درباره خطرات فروپاشی ساختارهای جهانی و ضرورت بازنگری در نحوه مدیریت روابط بین‌المللی. در بخش‌های بعدی، سناریوهای دیگر (نظم تحت سلطه چین و نظم جهانی‌شده) بررسی خواهند شد تا تصویر جامعی از آینده نظم بین‌المللی ارائه شود[۱].

۷-۱-۳. نظم تحت سلطه چین

ظهور چین به‌عنوان ابرقدرت جهانی، از منظر مکتب ایرانی، فرصتی برای شکستن «یک‌جانبه‌گرایی غربی» محسوب می‌شود. این سناریو ابعاد مختلفی دارد که توسط نظریه‌پردازان چینی‌شناس ایرانی مانند کاظم سجادپور تحلیل شده است.

جهان در قرن بیست‌ویکم شاهد تحولات عمیقی در توزیع قدرت جهانی است، و یکی از سناریوهای محتمل برای آینده نظم بین‌المللی، ظهور چین به‌عنوان قدرت هژمونیک جهانی و جایگزینی ایالات‌متحده است. رشد اقتصادی بی‌سابقه، توسعه نظامی چشمگیر، و نفوذ فزاینده سیاسی و فرهنگی چین، این کشور را به یکی از بازیگران اصلی صحنه جهانی تبدیل کرده است. در سناریوی نظم تحت سلطه چین، این کشور نه‌تنها به‌عنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی پیشرو ظاهر می‌شود، بلکه نظم جهانی را بر اساس ارزش‌ها، اولویت‌ها، و ساختارهای موردنظر خود بازتعریف می‌کند. این نظم ممکن است بر پایه ارزش‌های چینی مانند اقتدارگرایی، اولویت ثبات بر دموکراسی، و تمرکز بر توسعه اقتصادی و زیرساختی شکل گیرد. این بخش به بررسی ویژگی‌ها، مزایا، چالش‌ها، و پیامدهای این سناریو برای نظم بین‌المللی می‌پردازد، با تأکید بر نقش ابتکارات چین، تأثیرات آن بر اقتصاد و فناوری جهانی، و واکنش‌های احتمالی دیگر بازیگران جهانی[۲].

۷-۱-۳-۱. ویژگی‌های نظم تحت سلطه چین

نظم تحت سلطه چین جهانی را تصور می‌کند که در آن چین به‌عنوان قدرت هژمونیک، قواعد، ارزش‌ها، و ساختارهای روابط بین‌المللی را تعیین می‌کند. این سناریو با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

---

[۱] Kendall-Taylor, A., & Fontaine, R. (۲۰۲۴). The axis of upheaval. Foreign Affairs, ۱۰۳(۳).

[۲] Zhang, B. (۲۰۲۲). China's Rise and the New World Order. In The Routledge Handbook of Diplomacy and Statecraft (pp. ٤٦-٥٩). Routledge.

- **نفوذ از طریق ابتکارات جهانی**: چین از طریق ابتکارات عظیم مانند ابتکار کمربند و جاده (BRI) [۱]نفوذ خود را در سراسر جهان گسترش می‌دهد. این طرح، که شامل سرمایه‌گذاری‌های عظیم در زیرساخت‌های کشورهای آسیایی، آفریقایی، و اروپایی است، به چین امکان می‌دهد تا شبکه‌ای از وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی ایجاد کند. برای مثال، پروژه‌های بندری در سریلانکا و جیبوتی نمونه‌هایی از تلاش چین برای تقویت نفوذ ژئوپلیتیکی خود هستند.
- **بازتعریف نهادهای بین‌المللی**: در نظم تحت سلطه چین، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد، بانک جهانی، و صندوق بین‌المللی پول ممکن است تحت نفوذ فزاینده چین قرار گیرند. چین با افزایش مشارکت در این نهادها و ایجاد نهادهای موازی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (AIIB)، نقش خود را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی تقویت می‌کند. این اقدامات می‌توانند به کاهش نفوذ غرب در نهادهای جهانی منجر شوند.
- **تسلط یوان بر اقتصاد جهانی**: در این سناریو، دلار آمریکا ممکن است جایگاه خود را به‌عنوان ارز غالب جهانی از دست بدهد و یوان چین به ارز مرجع در تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی تبدیل شود. چین با گسترش یوان در تجارت (مانند قراردادهای نفتی با ایران، ۲۰۲۴) و سیستم پرداخت CIPS (جایگزین SWIFT)، تسلط دلار را کاهش می‌دهد (گزارش بانک خلق چین، ۲۰۲۴).
- **رهبری در فناوری‌های نوین**: فناوری‌های چینی، به‌ویژه در حوزه‌های هوش مصنوعی(AI) ، شبکه‌های G۵، و فناوری‌های دیجیتال، ممکن است استانداردهای جهانی را تعیین کنند. شرکت‌هایی مانند هوآوی و تنسنت در حال حاضر در خط مقدم این فناوری‌ها قرار دارند، و در نظم تحت سلطه چین، این شرکت‌ها می‌توانند زیرساخت‌های دیجیتال جهانی را شکل دهند. این موضوع می‌تواند به وابستگی کشورهای دیگر به فناوری‌های چینی منجر شود.
- **ارزش‌های اقتدارگرایانه**: برخلاف نظم لیبرال غربی که بر دموکراسی، حقوق بشر، و آزادی‌های فردی تأکید دارد، نظم تحت سلطه چین ممکن است ارزش‌هایی مانند ثبات سیاسی، اقتدارگرایی، و کنترل اجتماعی را ترویج کند. مدل حکومتی چین، که ترکیبی از اقتدارگرایی و توسعه اقتصادی است، می‌تواند به‌عنوان الگویی برای کشورهای درحال‌توسعه جذاب باشد.
- **توسعه ائتلاف‌های راهبردی**: چین با تقویت ائتلاف‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای (SCO) و همکاری با کشورهایی مانند روسیه، ایران، و برخی کشورهای آفریقایی، شبکه‌ای از

[۱] Belt and Road Initiative

شرکای راهبردی ایجاد می‌کند. این ائتلاف‌ها می‌توانند به‌عنوان وزنه‌ای در برابر نفوذ غرب عمل کنند[۱].

۷-۱-۳-۲. مزایای نظم تحت سلطه چین

نظم تحت سلطه چین می‌تواند مزایای متعددی برای جهان، به‌ویژه برای کشورهایی که از همکاری با چین بهره‌مند می‌شوند، به همراه داشته باشد:

- **ثبات اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه**: ابتکاراتی مانند کمربند و جاده می‌توانند به توسعه زیرساخت‌ها در کشورهای درحال‌توسعه کمک کنند. بنادر، راه‌آهن، و پروژه‌های انرژی در آفریقا و آسیا نمونه‌هایی از این تأثیر مثبت هستند. این پروژه‌ها می‌توانند به رشد اقتصادی، ایجاد شغل، و بهبود زیرساخت‌های محلی منجر شوند.
- **کاهش وابستگی به غرب**: نظم تحت سلطه چین می‌تواند به کشورهای درحال‌توسعه امکان دهد تا از وابستگی به نهادهای تحت کنترل غرب، مانند بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول، رهایی یابند. این موضوع برای کشورهایی مانند ایران که تحت تحریم‌های غربی قرار دارند، می‌تواند فرصتی برای گسترش روابط اقتصادی باشد.
- **تقویت ثبات سیاسی در برخی مناطق**: مدل اقتدارگرایانه چین، که بر ثبات و کنترل تأکید دارد، ممکن است برای کشورهایی که با بی‌ثباتی سیاسی یا درگیری‌های داخلی مواجه‌اند، جذاب باشد. این مدل می‌تواند به کاهش هرج‌ومرج در برخی مناطق کمک کند.
- **پیشرفت‌های فناوری**: تسلط چین بر فناوری‌های نوین می‌تواند به دسترسی کشورهای درحال‌توسعه به فناوری‌های پیشرفته مانند ۵G و هوش مصنوعی منجر شود. این موضوع می‌تواند شکاف دیجیتال بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه را کاهش دهد.
- **تقویت همکاری‌های جنوب-جنوب**: نظم تحت سلطه چین می‌تواند همکاری‌های بین کشورهای درحال‌توسعه را تقویت کند. برای مثال، همکاری‌های چین با آفریقا و آمریکای لاتین می‌تواند به ایجاد یک بلوک اقتصادی جدید منجر شود که مستقل از غرب عمل کند[۱].

---

[۱] Cheng, G. (۲۰۲۲). China's digital silk road in the age of the digital economy: political analysis. *Vestnik RUDN. International Relations*, ۲۲(۲), ۲۷۱-۲۸۷.

۷-۱-۳-۳. چالش‌های نظم تحت سلطه چین

باوجود مزایا، نظم تحت سلطه چین با چالش‌های قابل‌توجهی مواجه خواهد بود که می‌توانند پایداری و مشروعیت آن را به خطر بیندازند:

- **مقاومت قدرت‌های غربی**: ایالات‌متحده، اتحادیه اروپا، و متحدان آن‌ها احتمالاً در برابر تسلط چین مقاومت خواهند کرد. این مقاومت می‌تواند به شکل تحریم‌های اقتصادی، رقابت‌های فناوری، یا درگیری‌های نظامی در مناطق راهبردی مانند دریای چین جنوبی ظاهر شود. برای مثال، محدودیت‌های اعمال‌شده بر شرکت هوآوی توسط ایالات‌متحده نشانه‌ای از این رقابت است.
- **تنش با کشورهای همسایه**: کشورهای همسایه چین، مانند هند، ژاپن، و ویتنام، ممکن است با گسترش نفوذ چین در منطقه آسیا-پاسفیک مخالفت کنند. مناقشات مرزی بین چین و هند یا تنش‌ها در دریای چین جنوبی نمونه‌هایی از این چالش‌ها هستند.
- **اعتراضات جهانی به ارزش‌های اقتدارگرایانه**: ارزش‌های اقتدارگرایانه چین، مانند سانسور اینترنت و نظارت گسترده، ممکن است با اعتراضات جهانی، به‌ویژه در کشورهای دموکراتیک، مواجه شود. این موضوع می‌تواند به کاهش مشروعیت نظم تحت سلطه چین منجر شود، به‌ویژه در میان جوامع مدنی و سازمان‌های حقوق بشری.
- **وابستگی اقتصادی و بدهی**: پروژه‌های کمربند و جاده، اگرچه فرصت‌های اقتصادی ایجاد می‌کنند، اما می‌توانند به وابستگی اقتصادی و بدهی‌های سنگین برای کشورهای دریافت‌کننده منجر شوند. برای مثال، سریلانکا به دلیل ناتوانی در بازپرداخت وام‌های چینی، بندر هامبانتوتا را به چین واگذار کرد، که انتقادات گسترده‌ای را برانگیخت.
- **چالش‌های زیست‌محیطی**: توسعه زیرساختی چین، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند استخراج منابع طبیعی و پروژه‌های انرژی، می‌تواند به تخریب محیط‌زیست منجر شود. این موضوع می‌تواند با انتقادات جهانی و فشار برای پایداری زیست‌محیطی مواجه شود.

---

[۱] Antunes de Oliveira, F., & Kvangraven, I. H. (۲۰۲۳). Back to Dakar: Decolonizing international political economy through dependency theory. *Review of International Political Economy*, ۳۰(۵), ۱۶۷۶-۱۷۰۰.

- **رقابت فناوری و امنیت سایبری:** تسلط چین بر فناوری‌های نوین می‌تواند به نگرانی‌هایی درباره امنیت سایبری و حریم خصوصی منجر شود. بسیاری از کشورها ممکن است از وابستگی به فناوری‌های چینی، مانند شبکه‌های ۵G هوآوی، به دلیل نگرانی‌های امنیتی خودداری کنند[۱].

۷-۱-۳-۴. پیامدهای نظم تحت سلطه چین برای ایران

ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع طبیعی، و سیاست خارجی مستقل خود می‌تواند در نظم تحت سلطه چین نقش مهمی ایفا کند، اما، با چالش‌هایی نیز مواجه خواهد بود.

- **فرصت‌ها برای ایران:** همکاری با چین، به‌ویژه در چارچوب ابتکار کمربند و جاده، می‌تواند به توسعه زیرساخت‌های ایران، مانند راه‌آهن و بنادر، کمک کند. توافق‌نامه همکاری ۲۵ ساله ایران و چین نمونه‌ای از این فرصت‌هاست. همچنین، چین می‌تواند به‌عنوان یک شریک راهبردی، به ایران در مقابله با تحریم‌های غربی کمک کند.
- **چالش‌ها برای ایران:** وابستگی بیش‌ازحد به چین می‌تواند به کاهش استقلال راهبردی ایران منجر شود. علاوه بر این، رقابت‌های منطقه‌ای با کشورهایی مانند عربستان سعودی، که متحد غرب هستند، ممکن است در نظم تحت سلطه چین تشدید شود. ایران باید با دیپلماسی هوشمندانه، تعادل را در روابط خود با چین و دیگر قدرت‌ها حفظ کند.
- **نقش ایران در ائتلاف‌های منطقه‌ای:** ایران می‌تواند با تقویت همکاری با چین و دیگر اعضای سازمان همکاری شانگهای، جایگاه خود را در نظم جدید تقویت کند. این همکاری‌ها می‌توانند به افزایش نفوذ ایران در خاورمیانه و آسیای مرکزی منجر شوند[۲].

۷-۱-۳-۵. چشم‌انداز نظم تحت سلطه چین

نظم تحت سلطه چین سناریویی است که در آن چین به‌عنوان قدرت هژمونیک جهانی، نظم بین‌المللی را بر اساس ارزش‌ها و منافع خود بازتعریف می‌کند. این نظم می‌تواند ثبات اقتصادی و سیاسی را در برخی

---

[۱] Chan, S., Feng, H., He, K., & Hu, W. (۲۰۲۱). *Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order*. Oxford University Press.

[۲] Esmaeili, A. M. (۲۰۲۲). Sectarianism, Hybrid War and Rebuilding New CENTO; Finding a Transnational Initiative for Revival of Muslim Ummah. *Islamic Political Thought*, ۹(۱), ۳۹-۵۳.

مناطق تقویت کند، اما با مقاومت‌های قابل‌توجهی از سوی قدرت‌های غربی و کشورهای همسایه چین مواجه خواهد شد. برای ایران، این سناریو فرصت‌هایی برای توسعه اقتصادی و سیاسی فراهم می‌کند، اما نیازمند مدیریت دقیق روابط با چین و دیگر بازیگران جهانی است. موفقیت این نظم به توانایی چین در مدیریت رقابت‌ها و ایجاد مشروعیت جهانی برای مدل حکومتی و ارزش‌های خود بستگی دارد. در بخش‌های بعدی، سناریوی نظم جهانی‌شده بررسی خواهد شد تا تصویر جامعی از آینده نظم بین‌المللی ارائه شود[۱].

موافقت‌نامه همکاری جامع ایران و چین (۲۰۲۱) نشان‌دهنده عمق روابط راهبردی دو کشور است .این موافقت‌نامه که شامل سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیارد دلاری در ۲۵ سال است، می‌تواند ایران را به قطب مهم انرژی و ترانزیت در نظم آسیایی تبدیل کند.

تکمیل «کریدور شمال–جنوب» و اتصال ایران به شبکه ریلی چین فرصت‌های اقتصادی عظیمی فراهم می‌آورد .همچنین، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته چینی در حوزه‌های انرژی، ارتباطات، و حمل‌ونقل مزایای مهمی محسوب می‌شوند.

چالش اصلی، حفظ استقلال راهبردی در برابر نفوذ اقتصادی چین است. برخی تحلیل‌گران ایرانی مانند محمد مرندی نگران «پیوندگی بیش‌ازحد» به اقتصاد چین هستند. لازم است ایران تنوع شرکای اقتصادی خود را حفظ کند.

۷-۱-۴. نظم جهانی‌شده

نظم جهانی‌شده از منظر اسلامی، تحقق آرمان «امت واحده» در سطح جهانی تلقی می‌شود. این سناریو که بر همکاری جهانی و ارزش‌های مشترک استوار است، با مبانی عدالت محور اسلام سازگاری دارد.

جهان در قرن بیست‌ویکم با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مواجه است که از تغییرات اقلیمی و بیماری‌های همه‌گیر گرفته تا نابرابری‌های اقتصادی و تنش‌های ژئوپلیتیکی را شامل می‌شود. در این میان، سناریوی نظم جهانی‌شده جهانی را تصور می‌کند که در آن همکاری‌های بین‌المللی، نهادهای جهانی، و ارزش‌های مشترک مانند حقوق بشر، عدالت اجتماعی، و پایداری زیست‌محیطی بر رقابت‌های ژئوپلیتیکی و منافع ملی‌گرایانه غلبه می‌کنند. این سناریو، که بیشتر آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد، نیازمند سطح بالایی از

[۱] Kuhn, F. (۲۰۲۱). Offensive Realism and the Rise of China: A Useful Framework for Analysis?. *E-International Relations*, ۹.

همکاری بین دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی، و بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های خصوصی است. نظم جهانی‌شده جهانی را ترسیم می‌کند که در آن چالش‌های جهانی از طریق هماهنگی و هم‌افزایی جهانی مدیریت می‌شوند و فناوری به‌عنوان ابزاری برای پیشرفت مشترک بشریت به کار گرفته می‌شود. این بخش به بررسی ویژگی‌ها، مزایا، چالش‌ها، و پیامدهای این سناریو می‌پردازد و تحلیل می‌کند که چگونه چنین نظمی می‌تواند بر روابط بین‌المللی، توسعه جهانی، و بازیگرانی مانند ایران تأثیر بگذارد.

۷-۱-۴-۱. ویژگی‌های نظم جهانی‌شده

نظم جهانی‌شده با ویژگی‌های کلیدی زیر مشخص می‌شود که آن را از دیگر سناریوهای نظم بین‌المللی متمایز می‌کند:

- **تقویت نهادهای بین‌المللی:** در این سناریو، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی، و سازمان تجارت جهانی به‌طور قابل‌توجهی تقویت می‌شوند. این نهادها به‌عنوان بسترهایی برای هماهنگی جهانی عمل می‌کنند و توانایی آن‌ها برای مدیریت بحران‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، بیماری‌های همه‌گیر، و درگیری‌های منطقه‌ای افزایش می‌یابد. برای مثال، شورای امنیت سازمان ملل ممکن است اصلاح شود تا با کاهش قدرت وتو یا افزایش نمایندگی کشورهای درحال‌توسعه، کارایی بیشتری پیدا کند[۱].
- **تأکید بر ارزش‌های مشترک**: نظم جهانی‌شده بر ارزش‌هایی مانند حقوق بشر، برابری، عدالت اجتماعی، و پایداری زیست‌محیطی تأکید دارد. ارزش‌های مشترک مانند حقوق بشر و پایداری، مبنای سیاست‌گذاری‌اند؛ برای مثال، توافق پاریس (۲۰۱۵) و اهداف توسعه پایدار (SDGs) در مدیریت سیل‌های ۲۰۲۴ پاکستان نقش کلیدی داشتند.
- **مدیریت چالش‌های جهانی از طریق همکاری**: چالش‌های جهانی مانند تغییرات اقلیمی، بیماری‌های همه‌گیر، مهاجرت، و نابرابری اقتصادی در این سناریو از طریق همکاری‌های بین‌المللی مدیریت می‌شوند. برای مثال، ایجاد صندوق‌های جهانی برای حمایت از کشورهای درحال‌توسعه در مقابله با تغییرات اقلیمی یا توسعه واکسن‌های جهانی برای بیماری‌های همه‌گیر نمونه‌هایی از این همکاری‌ها هستند.

---

[۱] Lake, D. A., Martin, L. L., & Risse, T. (۲۰۲۱). Challenges to the liberal order: Reflections on international organization. *International organization*, ۷۵(۲), ۲۲۵-۲۵۷.

- **نقش فناوری در پیشرفت مشترک**: فناوری در نظم جهانی‌شده به‌عنوان ابزاری برای پیشرفت بشریت و کاهش شکاف‌های جهانی به کار گرفته می‌شود. فناوری‌های سبز، مانند انرژی‌های تجدیدپذیر، و فناوری‌های دیجیتال، مانند آموزش آنلاین، به کشورهای درحال‌توسعه کمک می‌کنند تا به توسعه پایدار دست یابند. برای نمونه، گسترش دسترسی به اینترنت پرسرعت در مناطق محروم می‌تواند به کاهش شکاف دیجیتال منجر شود.
- **افزایش نقش بازیگران غیردولتی**: در این نظم، بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های مردم‌نهاد، شرکت‌های فناوری، و جوامع مدنی نقش پررنگ‌تری در شکل‌دهی به سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. این بازیگران می‌توانند با دولت‌ها همکاری کنند تا راه‌حل‌های نوآورانه‌ای برای چالش‌های جهانی ارائه دهند. برای مثال، سازمان‌های غیردولتی می‌توانند در مدیریت بحران‌های انسانی یا حفاظت از محیط‌زیست نقش کلیدی ایفا کنند.
- **کاهش رقابت‌های ژئوپلیتیکی**: برخلاف سناریوهای دیگر مانند نظم چندقطبی یا نظم تحت سلطه چین، در نظم جهانی‌شده رقابت‌های ژئوپلیتیکی به حداقل می‌رسد. دولت‌ها به‌جای تمرکز بر منافع ملی، بر همکاری برای حل مشکلات مشترک تمرکز می‌کنند. این موضوع می‌تواند به کاهش درگیری‌های نظامی و جنگ‌های نیابتی منجر شود.

۷-۱-۴-۲. مزایای نظم جهانی‌شده

نظم جهانی‌شده با توجه به تأکید بر همکاری و ارزش‌های مشترک، مزایای متعددی برای جهان به همراه دارد:

- **کاهش فقر و نابرابری**: همکاری‌های جهانی برای دستیابی به اهداف توسعه پایدار می‌تواند به کاهش فقر، بهبود دسترسی به آموزش و بهداشت، و کاهش نابرابری‌های اقتصادی منجر شود. برای مثال، برنامه‌های جهانی برای ارائه کمک‌های مالی و فناوری به کشورهای درحال‌توسعه می‌توانند شکاف بین شمال و جنوب جهانی را کاهش دهند[۱].
- **بهبود شرایط زیست‌محیطی**: نظم جهانی‌شده با تمرکز بر پایداری زیست‌محیطی می‌تواند به کاهش اثرات تغییرات اقلیمی، حفاظت از منابع طبیعی، و ترویج انرژی‌های تجدیدپذیر کمک کند.

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. *Development Policy Review*, ٤٠(٦), e١٢٦٠٠.

توافق‌های بین‌المللی برای کاهش انتشار کربن یا حفاظت از جنگل‌ها نمونه‌هایی از این تلاش‌ها هستند.

- **افزایش عدالت جهانی:** تأکید بر حقوق بشر و برابری می‌تواند به ایجاد جهانی عادلانه‌تر منجر شود. برای مثال، حمایت از حقوق مهاجران، پناهندگان، و اقلیت‌ها می‌تواند به کاهش تبعیض و بهبود شرایط زندگی این گروه‌ها کمک کند.
- **مدیریت مؤثر بحران‌های جهانی:** همکاری‌های بین‌المللی می‌توانند توانایی جهان برای مدیریت بحران‌هایی مانند بیماری‌های همه‌گیر، بلایای طبیعی، و درگیری‌های منطقه‌ای را افزایش دهند. تجربه مدیریت همه‌گیری کووید-۱۹ نشان داد که همکاری جهانی در توزیع واکسن و منابع پزشکی می‌تواند جان میلیون‌ها نفر را نجات دهد.
- **تقویت صلح و امنیت جهانی:** کاهش رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تقویت نهادهای بین‌المللی می‌تواند به کاهش درگیری‌های نظامی و جنگ‌های نیابتی منجر شود. این موضوع می‌تواند به ایجاد جهانی امن‌تر و باثبات‌تر کمک کند.
- **پیشرفت فناوری برای همه:** استفاده از فناوری برای پیشرفت مشترک می‌تواند به دسترسی عادلانه‌تر به فناوری‌های نوین منجر شود. برای مثال، گسترش آموزش آنلاین می‌تواند به میلیون‌ها نفر در مناطق محروم امکان دسترسی به آموزش باکیفیت را فراهم کند.

۷-۱-۴-۳. چالش‌های نظم جهانی‌شده

باوجود مزایای متعدد، دستیابی به نظم جهانی‌شده با چالش‌های قابل‌توجهی مواجه است که بیشتر ناشی از اختلافات عمیق ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی است:

- **اختلافات ایدئولوژیک:** ارزش‌های مشترکی مانند حقوق بشر و دموکراسی ممکن است با مقاومت کشورهایی مواجه شود که مدل‌های اقتدارگرایانه را ترجیح می‌دهند. برای مثال، کشورهایی مانند چین و روسیه ممکن است با تأکید بر حقوق بشر و آزادی‌های فردی در نظم جهانی‌شده مخالفت کنند[۱].

[۱] Chan, S., Feng, H., He, K., & Hu, W. (۲۰۲۱). *Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order*. Oxford University Press.

- **منافع ملی‌گرایانه**: بسیاری از دولت‌ها همچنان منافع ملی خود را بر همکاری‌های جهانی ترجیح می‌دهند. این موضوع می‌تواند به مقاومت در برابر توافق‌های بین‌المللی یا کاهش تعهد به نهادهای جهانی منجر شود. برای مثال، خروج برخی کشورها از توافق پاریس نمونه‌ای از این چالش است.
- **نابرابری در منابع و قدرت**: کشورهای توسعه‌یافته ممکن است منابع بیشتری برای مشارکت در نظم جهانی‌شده داشته باشند، درحالی‌که کشورهای درحال‌توسعه ممکن است به دلیل کمبود منابع یا زیرساخت‌ها نتوانند به‌طور کامل مشارکت کنند. این نابرابری می‌تواند به حاشیه رانده شدن کشورهای ضعیف‌تر منجر شود.
- **چالش‌های مدیریت نهادهای جهانی**: تقویت نهادهای بین‌المللی نیازمند اصلاحات ساختاری، مانند تغییر در سیستم وتو در شورای امنیت یا افزایش نمایندگی کشورهای درحال‌توسعه، است. این اصلاحات ممکن است با مقاومت قدرت‌های بزرگ مواجه شوند.
- **تهدیدات فناوری**: اگرچه فناوری می‌تواند ابزاری برای پیشرفت باشد، اما، استفاده نادرست از آن، مانند نظارت گسترده یا گسترش اطلاعات نادرست، می‌تواند به چالش‌های جدیدی منجر شود. نظم جهانی‌شده باید قوانین بین‌المللی برای مدیریت فناوری ایجاد کند.
- **مقاومت در برابر جهانی‌شدن**: رشد ملی‌گرایی و پوپولیسم در برخی کشورها ممکن است با ایده جهانی‌شدن و همکاری‌های بین‌المللی مخالفت کند. این موضوع می‌تواند به کاهش حمایت عمومی از نظم جهانی‌شده منجر شود.

۷-۱-۴-۴. پیامدهای نظم جهانی‌شده برای ایران

ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع طبیعی، و تاریخ فرهنگی غنی خود می‌تواند در نظم جهانی‌شده نقش مهمی ایفا کند، اما با چالش‌هایی نیز مواجه خواهد بود.

۱-فرصت‌ها برای ایران: نظم جهانی‌شده می‌تواند به ایران امکان دهد تا از همکاری‌های بین‌المللی برای توسعه اقتصادی و زیرساختی بهره‌مند شود. برای مثال، مشارکت در پروژه‌های جهانی برای انرژی‌های تجدیدپذیر یا مدیریت منابع آب می‌تواند به توسعه پایدار ایران کمک کند. همچنین، تأکید بر حقوق بشر و عدالت جهانی می‌تواند به کاهش فشارهای بین‌المللی بر ایران منجر شود[۱].

[۱] Yagoubi, M. (۲۰۲۱). THE ALGERIAN APPROACH TO SOUTH-SOUTH ECONOMIC COOPERATION AND THE CHALLENGE OF EXPORT DIVERSIFICATION: AN

۲-چالش‌ها برای ایران: ایران ممکن است با ارزش‌های غربی مانند دموکراسی لیبرال که در نظم جهانی‌شده ترویج می‌شوند، چالش‌هایی داشته باشد. این موضوع نیازمند دیپلماسی هوشمندانه برای حفظ استقلال ایدئولوژیک ایران در عین مشارکت در همکاری‌های جهانی است. علاوه بر این، تحریم‌های بین‌المللی ممکن است مانع از مشارکت کامل ایران در این نظم شوند.

۳-نقش ایران در همکاری‌های منطقه‌ای: ایران می‌تواند با تقویت همکاری با کشورهای منطقه‌ای و اسلامی، مانند ترکیه و مالزی، نقش فعالی در نظم جهانی‌شده ایفا کند. برای مثال، مشارکت در سازمان همکاری اسلامی (OIC) می‌تواند به تقویت جایگاه ایران در این نظم کمک کند.

۷-۱-۴-۵. چشم‌انداز نظم جهانی‌شده

نظم جهانی‌شده، اگرچه آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد، فرصتی بی‌نظیر برای ایجاد جهانی عادلانه‌تر، پایدارتر، و امن‌تر ارائه می‌دهد. این نظم نیازمند غلبه بر اختلافات ایدئولوژیک، تقویت نهادهای بین‌المللی، و استفاده مسئولانه از فناوری است. برای ایران، این سناریو فرصت‌هایی برای توسعه و همکاری بین‌المللی فراهم می‌کند، ولی، نیازمند مدیریت دقیق چالش‌های داخلی و خارجی است. موفقیت نظم جهانی‌شده به توانایی جهان برای ایجاد اجماع جهانی و اولویت دادن به منافع مشترک بشریت بستگی دارد. در بخش‌های بعدی، این سناریو با دیگر سناریوها مقایسه خواهد شد تا تصویر جامعی از آینده نظم بین‌المللی ارائه شود[۱].

۷-۲. چالش‌های نظم آینده

نظم بین‌المللی آینده، صرف‌نظر از اینکه کدام سناریو (چندقطبی، بی‌نظم، تحت سلطه چین، یا جهانی‌شده) غالب شود، با چالش‌های متعدد و پیچیده‌ای مواجه خواهد بود که نیازمند مدیریت هوشمندانه، همکاری بین‌المللی، و سیاست‌گذاری‌های نوآورانه است. این چالش‌ها نه‌تنها بر ساختارهای سیاسی و اقتصادی جهانی تأثیر می‌گذارند، بلکه ابعاد اجتماعی، فرهنگی، و اخلاقی نظم آینده را نیز شکل می‌دهند. در این بخش، سه چالش کلیدی که آینده نظم بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهند بررسی می‌شوند: فناوری،

ALTERNATIVE OR COMPLEMENTARY STRATEGY FOR NORTH-SOUTH COOPERATION, ۹(۲), ۱۵۰-۱۶۷.

[۱] Patrick, S. (۲۰۲۳). Rules of Order: Assessing the State of Global Governance.

محیط‌زیست، و مهاجرت. هر یک از این چالش‌ها به دلیل تأثیرات گسترده و چندوجهی خود، نیازمند تحلیل عمیق و راه‌حل‌های جهانی هستند. این بخش به تشریح جزئیات این چالش‌ها، پیامدهای آن‌ها، و راهکارهای احتمالی برای مدیریت آن‌ها می‌پردازد.

۷-۲-۱. فناوری

انقلاب فناوری از منظر اسلامی، آزمونی الهی برای انسان محسوب می‌شود. استفاده صحیح از فناوری می‌تواند به «استخلاف فی‌الارض» کمک کند، ولی، سوءاستفاده از آن به فساد منجر می‌شود.

پیشرفت‌های فناوری در دهه‌های اخیر، به‌ویژه در حوزه‌های هوش مصنوعی(AI) ، بیوتکنولوژی، و فناوری‌های ارتباطی، تأثیرات عمیقی بر نظم بین‌المللی گذاشته و در آینده نیز نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت. فناوری به‌عنوان یک شمشیر دو لبه، هم فرصت‌هایی برای پیشرفت بشری ارائه می‌دهد و هم تهدیداتی برای امنیت، برابری، و حقوق بشر ایجاد می‌کند[۱].

۷-۲-۱-۱. هوش مصنوعی و خودکارسازی

از دیدگاه علمای ایرانی مانند آیت‌الله مکارم شیرازی، هوش مصنوعی ابزاری است که باید در خدمت رفاه انسان قرار گیرد. اما، نگرانی‌هایی درباره «جایگزینی انسان» و کاهش کرامت انسانی وجود دارد.

اقتصاد دانش‌بنیان ایران (سیاست‌های کلی، ۱۴۰۰) باید اشتغال و عدالت را حفظ کند؛ مانند برنامه‌های بازآموزی نیروی کار در صنعت هوش مصنوعی (۲۰۲۴) برای کاهش بیکاری. آموزش مجدد نیروی کار و ایجاد مشاغل جدید از ضروریات این دوران است.

ایران در حوزه فناوری‌های نوین، به‌ویژه هوش مصنوعی و نانوتکنولوژی، پیشرفت‌های قابل‌توجهی داشته است. ولی، لازم است این پیشرفت‌ها با ارزش‌های اسلامی هماهنگ باشند.

---

[۱] Ruohonen, J. (۲۰۲۱). The treachery of images in the digital sovereignty debate. *Minds and machines*, ۳۱(۳), ٤٣٩-٤٥٦.

۷-۲-۱-۲. امنیت سایبری و حاکمیت دیجیتال

«حاکمیت دیجیتال» مفهوم جدیدی است که شامل کنترل بر داده‌ها، زیرساخت‌های دیجیتال، و فضای سایبری می‌شود. ایران باید در این حوزه خودکفایی حداکثری داشته باشد.

«شبکه ملی اطلاعات» ایران نمونه‌ای از تلاش برای حفظ حاکمیت دیجیتال است. اما، لازم است این شبکه با حفظ آزادی‌های مشروع شهروندان طراحی شود.

همکاری منطقه‌ای در زمینه امنیت سایبری با کشورهایی مانند روسیه، چین، و کشورهای آسیای مرکزی ضروری است. سازمان همکاری شانگهای می‌تواند بستری برای این همکاری باشد.

۷-۲-۱-۳. نظارت و حریم خصوصی

فناوری‌های نظارتی، به‌ویژه در کشورهایی با نظام‌های اقتدارگرا، تهدیدی جدی برای حقوق بشر و حریم خصوصی ایجاد می‌کنند. سامانه‌های تشخیص چهره، نظارت دیجیتال، و تحلیل داده‌های کلان می‌توانند به دولت‌ها امکان دهند تا رفتار شهروندان را به‌طور گسترده‌ای کنترل کنند. برای مثال، سیستم اعتبار اجتماعی در چین نمونه‌ای از استفاده از فناوری برای نظارت و کنترل اجتماعی است. در نظم آینده، گسترش این فناوری‌ها می‌تواند به کاهش آزادی‌های فردی و نقض حقوق بشر منجر شود، به‌ویژه در کشورهایی که ارزش‌های دموکراتیک در آن‌ها ضعیف است.

این موضوع به یک چالش اخلاقی و سیاسی تبدیل خواهد شد، زیرا نظم آینده باید تعادلی بین استفاده از فناوری برای امنیت و حفظ حقوق بشر برقرار کند. کشورهای دموکراتیک ممکن است با فشارهای جهانی برای محدود کردن فناوری‌های نظارتی مواجه شوند، درحالی‌که کشورهای اقتدارگرا ممکن است این فناوری‌ها را برای تقویت کنترل خود استفاده کنند. این اختلاف می‌تواند به شکاف‌های عمیق‌تر در نظم جهانی منجر شود[۱].

---

[۱] Stürmer, M., Nussbaumer, J., & Stöckli, P. (۲۰۲۱). Security implications of digitalization: The dangers of data colonialism and the way towards sustainable and sovereign management of environmental data. *arXiv preprint arXiv:* ۲۱۰۷.۰۱۶۶۲.

۷-۲-۲. محیط‌زیست

حفاظت از محیط‌زیست در اسلام، جزئی از «امانت» انسان در زمین محسوب می‌شود. آیه شریفه «و لا تفسدوا فی‌الارض» مبنای نظری برای محیط‌زیست‌گرایی اسلامی فراهم می‌آورد.

تغییرات اقلیمی و تخریب محیط‌زیست از بزرگ‌ترین تهدیدات برای نظم بین‌المللی آینده هستند. این چالش‌ها نه‌تنها به مشکلات زیست‌محیطی، بلکه به درگیری‌های ژئوپلیتیکی، مهاجرت‌های گسترده، و نابرابری‌های جهانی منجر می‌شوند. مدیریت این چالش‌ها نیازمند همکاری بین‌المللی و سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر عدالت زیست‌محیطی است.

۷-۲-۲-۱. گرمایش جهانی

گرمایش جهانی، ناشی از افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای، یکی از مهم‌ترین تهدیدات زیست‌محیطی است. افزایش دمای زمین، ذوب یخ‌های قطبی، و تغییرات الگوهای آب‌وهوایی می‌توانند به کاهش منابع آب و غذا، افزایش بلایای طبیعی مانند طوفان‌ها و سیل‌ها، و تخریب اکوسیستم‌ها منجر شوند. برای مثال، گزارش‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که تا سال ۲۰۵۰، گرمایش جهانی می‌تواند صدها میلیون نفر را در معرض خطر قرار دهد، به‌ویژه در مناطق ساحلی و کشورهای درحال‌توسعه.

این تغییرات تأثیرات ژئوپلیتیکی عمیقی خواهند داشت. برای مثال، ذوب یخ‌های قطب شمال (گزارش IPCC, ۲۰۲۴) رقابت بر سر مسیرهای کشتیرانی و منابع نفت را تشدید می‌کند؛ مانند تنش‌های روسیه–کانادا در ۲۰۲۳. این رقابت‌ها می‌توانند تنش‌های بین‌المللی را، به‌ویژه بین قدرت‌هایی مانند روسیه، کانادا، و ایالات‌متحده، تشدید کنند[۱].

۷-۲-۲-۲. رقابت بر سر منابع

کمبود منابع طبیعی، مانند آب و زمین‌های قابل‌کشت، یکی دیگر از چالش‌های زیست‌محیطی نظم آینده است. در مناطقی مانند خاورمیانه، که منابع آب به‌شدت محدود هستند، مناقشات بر سر رودخانه‌هایی مانند دجله و فرات می‌توانند به درگیری‌های منطقه‌ای منجر شوند. برای مثال، تنش‌های بین ترکیه، عراق، و

[۱] Denter, P. (۲۰۲٤). Motivated Reasoning and the Political Economy of Climate Change Inaction. *arXiv preprint arXiv:* ۲٤۱۰,۲۰۹۸۲.

ایران بر سر مدیریت منابع آب نشان‌دهنده این چالش است. این رقابت‌ها می‌توانند به بی‌ثباتی سیاسی و حتی درگیری‌های مسلحانه منجر شوند.

علاوه بر این، کاهش زمین‌های قابل‌کشت به دلیل تغییرات اقلیمی می‌تواند امنیت غذایی جهانی را تهدید کند. کشورهایی که به کشاورزی وابسته‌اند، مانند ایران، ممکن است با کاهش تولید محصولات کشاورزی مواجه شوند، که می‌تواند به افزایش قیمت مواد غذایی و ناآرامی‌های اجتماعی منجر شود.

۷-۲-۳-۳. عدالت زیست‌محیطی

یکی از چالش‌های کلیدی در مدیریت مسائل زیست‌محیطی، موضوع عدالت زیست‌محیطی است. کشورهای توسعه‌یافته، که مسئولیت تاریخی بیشتری در انتشار گازهای گلخانه‌ای دارند، اغلب از کشورهای درحال‌توسعه انتظار دارند که انتشار کربن خود را کاهش دهند. این موضوع می‌تواند به تنش‌های بین‌المللی منجر شود، زیرا کشورهای درحال‌توسعه مانند ایران استدلال می‌کنند که حق توسعه اقتصادی دارند و نباید هزینه‌های تاریخی کشورهای توسعه‌یافته را متحمل شوند.

نظم آینده نیازمند ایجاد چارچوب‌هایی برای عدالت زیست‌محیطی است که شامل حمایت مالی و فناوری از کشورهای درحال‌توسعه برای مقابله با تغییرات اقلیمی باشد. برای مثال، صندوق‌های جهانی برای انتقال فناوری‌های سبز یا جبران خسارات ناشی از بلایای اقلیمی می‌توانند به کاهش این تنش‌ها کمک کنند[۱].

۷-۲-۳. مهاجرت

مهاجرت‌های گسترده، چه به دلیل جنگ، تغییرات اقلیمی، یا نابرابری‌های اقتصادی، یکی از چالش‌های اصلی نظم بین‌المللی آینده خواهد بود. این مهاجرت‌ها نه‌تنها پیامدهای انسانی دارند، بلکه به تنش‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهای مقصد منجر می‌شوند.

---

[۱] Olsson, D. (۲۰۲۲). From technocracy to democracy: Ways to promote democratic engagement for just climate change adaptation and resilience building. *Sustainability*, ۱٤(۳), ۱٤۳۳.

۷-۲-۳-۱. مهاجرت اقلیمی

تغییرات اقلیمی، با افزایش بلایای طبیعی مانند سیل، خشک‌سالی، و طوفان، میلیون‌ها نفر را مجبور به ترک خانه‌های خود خواهد کرد. گزارش‌های سازمان ملل پیش‌بینی می‌کنند که تا سال ۲۰۵۰، بیش از ۲۰۰ میلیون نفر به دلیل تغییرات اقلیمی آواره می‌شوند (گزارش UNHCR، ۲۰۲۴)، مانند مهاجرت ۱,۵ میلیون نفر از بنگلادش پس از سیل‌های ۲۰۲۴. این مهاجرت‌های اقلیمی می‌توانند به تنش‌های سیاسی در کشورهای مقصد منجر شوند، به‌ویژه در مناطقی که منابع محدود هستند. برای مثال، مهاجرت از مناطق خشک آفریقا به اروپا می‌تواند به افزایش احساسات ضد مهاجرتی و رشد پوپولیسم در کشورهای اروپایی منجر شود.

۷-۲-۳-۲. مهاجرت اقتصادی

نابرابری‌های اقتصادی بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه یکی دیگر از عوامل اصلی مهاجرت است. میلیون‌ها نفر از کشورهای فقیرتر به کشورهای ثروتمندتر مهاجرت می‌کنند تا به فرصت‌های اقتصادی بهتری دسترسی پیدا کنند. این مهاجرت‌ها می‌توانند به تنش‌های اجتماعی و سیاسی در کشورهای مقصد منجر شوند، به‌ویژه در زمانی که اقتصادهای محلی تحت‌فشار هستند. برای مثال، موج مهاجرت از خاورمیانه و آفریقا به اروپا در دهه گذشته به رشد احزاب راست‌گرا و سیاست‌های ضد مهاجرتی منجر شده است[۱].

۷-۲-۳-۳. مدیریت مهاجرت

نظم آینده نیازمند سیاست‌های بین‌المللی برای مدیریت مهاجرت است که شامل ایجاد مسیرهای قانونی برای مهاجرت، حمایت از پناهندگان، و همکاری برای کاهش عوامل رانشی مهاجرت (مانند جنگ و فقر) باشد. برای مثال، برنامه‌های جهانی برای توسعه اقتصادی در کشورهای مبدأ می‌توانند انگیزه‌های مهاجرت را کاهش دهند. علاوه بر این، کشورهای مقصد باید سیاست‌هایی برای ادغام مهاجران در جوامع خود طراحی کنند تا از تنش‌های اجتماعی جلوگیری شود.

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. *Development Policy Review*, ٤٠(٦), e١٢٦٠٠.

چالش‌های فناوری، محیط‌زیست، و مهاجرت از مهم‌ترین مسائلی هستند که نظم بین‌المللی آینده را شکل خواهند داد. هوش مصنوعی، جنگ سایبری، و فناوری‌های نظارتی می‌توانند به نابرابری، ناامنی، و نقض حقوق بشر منجر شوند، درحالی‌که تغییرات اقلیمی و کمبود منابع به درگیری‌های ژئوپلیتیکی و مهاجرت‌های گسترده دامن می‌زنند. مدیریت این چالش‌ها نیازمند همکاری بین‌المللی، سیاست‌گذاری‌های مبتنی بر عدالت، و استفاده مسئولانه از فناوری است. برای کشورهایی مانند ایران، این چالش‌ها هم فرصت‌هایی برای نقش‌آفرینی درصحنه جهانی و هم تهدیداتی برای توسعه و امنیت داخلی ایجاد می‌کنند. نظم آینده باید این چالش‌ها را به‌گونه‌ای مدیریت کند که جهانی عادلانه‌تر، پایدارتر، و انسانی‌تر ایجاد شود.

۷-۳. نقش ایران و جهان اسلام در نظم نوین

جهان در قرن بیست‌ویکم شاهد تحولات عمیقی در نظم بین‌المللی است که از نظم لیبرال تک‌قطبی تحت رهبری ایالات‌متحده به سمت ساختارهای جدیدی مانند چندقطبی، بی‌نظم، تحت سلطه چین، یا جهانی‌شده در حال گذار است. در این میان، ایران و جهان اسلام، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی راهبردی، منابع طبیعی غنی، و تاریخ فرهنگی و تمدنی پربار، می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی آینده ایفا کنند. ایران، به‌عنوان یکی از قدرت‌های کلیدی منطقه خاورمیانه، و جهان اسلام، با جمعیتی بیش از ۱,۹ میلیارد نفر و تنوع فرهنگی و سیاسی، ظرفیت‌های قابل‌توجهی برای تأثیرگذاری بر ساختارهای جهانی دارند. این بخش به بررسی نقش ایران و جهان اسلام در نظم نوین از منظر سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی می‌پردازد و فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی آن‌ها را تحلیل می‌کند. این تحلیل در سه زیر بخش ارائه می‌شود: موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، نقش‌جهان اسلام، و پتانسیل ایران به‌عنوان پیشرو در جهان اسلام[۱].

۷-۳-۱. موقعیت ژئوپلیتیکی ایران

ایران، با قرار گرفتن در قلب خاورمیانه و نزدیکی به تنگه هرمز، یکی از مهم‌ترین بازیگران ژئوپلیتیکی منطقه است. این موقعیت راهبردی، همراه با منابع طبیعی عظیم و تاریخ طولانی استقلال سیاسی، به ایران امکان می‌دهد تا در نظم‌های مختلف بین‌المللی، به‌ویژه در سناریوهای چندقطبی یا بی‌نظم، نقش

[۱] Acharya, A. (۲۰۱۷). After liberal hegemony: The advent of a multiplex world order. *Ethics & international affairs*, ۳۱(۳), ۲۷۱-۲۸۵.

کلیدی ایفا کند. در ادامه، دو بعد اصلی این نقش بررسی می‌شوند: دیپلماسی انرژی و ائتلاف‌های منطقه‌ای.

۷-۳-۱-۱. دیپلماسی انرژی

ایران با داشتن یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان، پتانسیل بالایی برای تأثیرگذاری بر بازارهای جهانی انرژی دارد. تنگه هرمز، که حدود ۲۰ درصد از تجارت جهانی نفت از آن عبور می‌کند، به ایران اهرم راهبردی قدرتمندی می‌دهد. در نظم چندقطبی یا بی‌نظم، ایران می‌تواند از این اهرم برای گسترش نفوذ خود استفاده کند، به‌ویژه با تقویت روابط با قدرت‌های نوظهور مانند چین و هند که به‌شدت به انرژی خاورمیانه وابسته‌اند.

برای مثال، توافق ۲۵ ساله ایران و چین (۲۰۲۱) با سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیارد دلاری، تحریم‌های غربی را تضعیف می‌کند؛ مانند پروژه‌های ریلی بندر چابهار (۲۰۲۴). همچنین، همکاری با هند، به‌ویژه در توسعه بندر چابهار، می‌تواند به ایران امکان دهد تا به‌عنوان یک مرکز ترانزیتی در مسیرهای تجاری آسیای جنوبی و مرکزی عمل کند. این دیپلماسی انرژی نه‌تنها به تقویت اقتصاد ایران کمک می‌کند، بلکه به افزایش نفوذ سیاسی و ژئوپلیتیکی آن در نظم آینده منجر می‌شود.

بااین‌حال، دیپلماسی انرژی ایران با چالش‌هایی نیز مواجه است. تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی ایالات‌متحده، توانایی ایران برای بهره‌برداری کامل از منابع انرژی خود را محدود کرده است. علاوه بر این، رقابت با دیگر تولیدکنندگان نفت و گاز، مانند عربستان سعودی و قطر، می‌تواند مانع از گسترش نفوذ ایران در بازارهای جهانی شود. برای غلبه بر این چالش‌ها، ایران باید سیاست‌های انرژی خود را با دیپلماسی فعال و همکاری با قدرت‌های غیر غربی ترکیب کند[۱].

۷-۳-۱-۲. ائتلاف‌های منطقه‌ای

ایران در دهه‌های اخیر با تقویت محور مقاومت، شامل گروه‌هایی مانند حزب‌الله لبنان، دولت سوریه، و گروه‌های مقاومت در عراق و یمن، نفوذ خود را در خاورمیانه گسترش داده است. این محور در سناریوی بی‌نظم، که با خلأ قدرت جهانی مشخص می‌تواند به ایران امکان دهد تا نقش یک قدرت منطقه‌ای را ایفا

[۱] Cheng, G. (۲۰۲۲). China’s digital silk road in the age of the digital economy: political analysis. *Vestnik RUDN. International Relations*, ۲۲(۲), ۲۷۱-۲۸۷.

کند. برای مثال، حمایت ایران از دولت بشار اسد در سوریه به حفظ نفوذ ایران در شامات و مقابله با نفوذ کشورهای عربی و غربی در منطقه کمک کرده است.

علاوه بر محور مقاومت، ایران می‌تواند با تقویت همکاری با کشورهایی مانند عراق، که دارای پیوندهای فرهنگی و مذهبی عمیقی با ایران است، نفوذ خود را افزایش دهد. همچنین، همکاری با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، از طریق سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری اقتصادی (ECO)، می‌تواند به ایران امکان دهد تا در مناطق فراتر از خاورمیانه نیز نقش‌آفرینی کند.

بااین‌حال، ائتلاف‌های منطقه‌ای ایران با چالش‌هایی مانند تنش‌های فرقه‌ای و رقابت با کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان سعودی، مواجه است. این تنش‌ها می‌توانند به تشدید درگیری‌های منطقه‌ای منجر شوند، به‌ویژه در سناریوی بی‌نظم که در آن خلأ قدرت به افزایش جنگ‌های نیابتی دامن می‌زند. برای مدیریت این چالش‌ها، ایران باید دیپلماسی منطقه‌ای خود را با تلاش برای کاهش تنش‌ها و ایجاد اعتماد با همسایگان ترکیب کند.

۷-۳-۲. نقش جهان اسلام

جهان اسلام، با جمعیتی بیش از ۱,۹ میلیارد نفر و پراکندگی جغرافیایی در مناطق کلیدی مانند خاورمیانه، آفریقای شمالی، آسیای جنوبی، و جنوب شرقی آسیا، یکی از بزرگ‌ترین بلوک‌های فرهنگی و سیاسی جهان است. این جهان پتانسیل بالایی برای ایفای نقش در نظم بین‌المللی آینده دارد، به‌ویژه در زمینه‌های وحدت اسلامی، دیپلماسی فرهنگی، و مدیریت چالش‌های داخلی[۱].

۷-۳-۲-۱. وحدت اسلامی

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های جهان اسلام، توانایی ایجاد وحدت بین کشورهای اسلامی از طریق سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری اسلامی (OIC) است. این سازمان، که بیش از ۵۷ کشور عضو دارد، می‌تواند به‌عنوان بستری برای هماهنگی سیاست‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای اسلامی عمل کند. در

[۱] Hamdan, H., Pasiska, P., Rohimin, R., & Khairuddin, K. (۲۰۲۳). Principles of Leadership and Deliberation Principles of Islamic Education in the Qur'an, Sirah Nabawiyah and the Medina Charter. *Nusantara Education*, ۲(۱), ۱۰-۱۸.

نظم چندقطبی، وحدت اسلامی می‌تواند به ایجاد یک بلوک قدرتمند منجر شود که در برابر قدرت‌های غربی یا شرقی (مانند ایالات‌متحده یا چین) وزن سیاسی و اقتصادی قابل‌توجهی داشته باشد.

برای مثال، همکاری در زمینه‌های اقتصادی، مانند ایجاد بازار مشترک اسلامی یا هماهنگی در سیاست‌های انرژی، می‌تواند به تقویت جایگاه جهان اسلام در نظم آینده کمک کند. همچنین، هماهنگی در مسائل سیاسی، مانند حمایت از حقوق فلسطینیان یا مقابله با اسلام هراسی در سطح جهانی، می‌تواند به افزایش نفوذ نرم جهان اسلام منجر شود. بااین‌حال، تحقق وحدت اسلامی با چالش‌هایی مانند اختلافات فرقه‌ای (شیعه–سنی)، رقابت‌های سیاسی بین کشورهای اسلامی (مانند ایران و عربستان سعودی)، و تفاوت‌های اقتصادی و فرهنگی مواجه است.

۷-۳-۲-۲. دیپلماسی فرهنگی

جهان اسلام با تاریخ فرهنگی و تمدنی غنی خود، ازجمله دستاوردهای علمی، هنری، و فلسفی، می‌تواند از دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ نرم خود استفاده کند. ارزش‌های اسلامی مانند عدالت، همبستگی، و احترام به تنوع می‌توانند به‌عنوان بدیلی برای ارزش‌های لیبرال غربی یا اقتدارگرایانه شرقی ترویج شوند. برای مثال، ترویج مفاهیم اسلامی مانند اقتصاد مقاومتی یا عدالت اجتماعی می‌تواند به کشورهای درحال‌توسعه کمک کند تا مدل‌های توسعه‌ای متناسب با فرهنگ خود را دنبال کنند.

دیپلماسی فرهنگی جهان اسلام می‌تواند از طریق ابزارهایی مانند رسانه، آموزش، و تبادلات فرهنگی تقویت شود. برای نمونه، شبکه‌های رسانه‌ای مانند الجزیره قطر یا پرس‌تی‌وی ایران نقش مهمی در شکل‌دهی به روایت‌های جهانی ایفا کرده‌اند. همچنین، برگزاری اجلاس‌های بین‌المللی، مانند اجلاس‌های سازمان همکاری اسلامی، می‌تواند به ترویج گفت‌وگوهای بین تمدنی کمک کند.

۷-۳-۲-۳. چالش‌های داخلی

جهان اسلام با چالش‌های داخلی متعددی مواجه است که می‌توانند مانع از ایفای نقش مؤثر آن در نظم آینده شوند. تفرقه‌های فرقه‌ای، به‌ویژه بین شیعه و سنی، یکی از مهم‌ترین موانع وحدت اسلامی است. این تفرقه‌ها در درگیری‌های منطقه‌ای مانند جنگ یمن یا تنش‌های ایران و عربستان سعودی نمود پیدا کرده‌اند. علاوه بر این، افراط‌گرایی و گروه‌های تروریستی مانند داعش به تصویر جهان اسلام در سطح جهانی آسیب زده‌اند و می‌توانند به کاهش مشروعیت آن منجر شوند.

مشکلات اقتصادی، ازجمله فقر، بیکاری، و نابرابری، نیز چالش‌های مهمی برای جهان اسلام هستند. بسیاری از کشورهای اسلامی، به‌ویژه در آفریقا و خاورمیانه، با مشکلات توسعه‌ای مواجه‌اند که توانایی آن‌ها برای مشارکت در نظم جهانی را محدود می‌کند. برای غلبه بر این چالش‌ها، جهان اسلام باید بر تقویت همکاری‌های اقتصادی، سرمایه‌گذاری در آموزش، و مبارزه با افراط‌گرایی تمرکز کند[۱].

۷-۳-۳. ایران به‌عنوان پیشرو در جهان اسلام

ایران، با تکیه بر مدل انقلاب اسلامی و تأکید بر استقلال، مقاومت در برابر هژمونی غربی، و ترویج ارزش‌های اسلامی، می‌تواند به‌عنوان یک پیشرو در جهان اسلام عمل کند. این نقش می‌تواند از طریق دیپلماسی عمومی، همکاری‌های منطقه‌ای، و مدیریت چالش‌های داخلی تقویت شود.

۷-۳-۳-۱. دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی یکی از ابزارهای کلیدی ایران برای گسترش نفوذ نرم خود در جهان اسلام است. ایران می‌تواند با ترویج فرهنگ و ارزش‌های اسلامی، مانند عدالت، استقلال، و همبستگی، روایت‌های بدیلی در برابر گفتمان‌های غربی ارائه دهد. برای مثال، حمایت ایران از آرمان فلسطین و مقاومت در برابر سیاست‌های اسرائیل به افزایش نفوذ ایران در میان جوامع اسلامی کمک کرده است.

ابزارهایی مانند رسانه، هنر، و آموزش می‌توانند در دیپلماسی عمومی ایران نقش مهمی ایفا کنند. برای نمونه، شبکه‌های رسانه‌ای مانند پرس‌تی‌وی یا تولید فیلم‌ها و سریال‌های فرهنگی می‌توانند به ترویج ارزش‌های ایرانی–اسلامی در سطح جهانی کمک کنند. همچنین، گسترش تبادلات فرهنگی و اعطای بورسیه‌های تحصیلی به دانشجویان کشورهای اسلامی می‌تواند به تقویت روابط فرهنگی ایران با جهان اسلام منجر شود[۲].

---

[۱] Demir, M., & Guler, A. (۲۰۲۳). The effects of the ۹/۱۱ terrorist attacks on suicide terrorism. *Behavioral sciences of terrorism and political aggression*, ۱۵(۱), ۲٤-٤۱.

[۲] Robinson, F. (۲۰۲۱). Feminist foreign policy as ethical foreign policy? A care ethics perspective. *Journal of International Political Theory*, ۱۷(۱), ۲۰-۳۷.

۷-۳-۳-۲. همکاری‌های منطقه‌ای

ایران می‌تواند با تقویت همکاری با کشورهای اسلامی دیگر، مانند ترکیه، مالزی، و قطر، به ایجاد یک بلوک اقتصادی و سیاسی قوی کمک کند. برای مثال، همکاری با ترکیه در زمینه‌های اقتصادی و تجاری می‌تواند به تقویت روابط دوجانبه و کاهش تنش‌های منطقه‌ای منجر شود. همچنین، مشارکت در سازمان همکاری اسلامی و دیگر نهادهای منطقه‌ای می‌تواند به ایران امکان دهد تا نقش رهبری در جهان اسلام را ایفا کند.

علاوه بر این، ایران می‌تواند از موقعیت راهبردی خود برای تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در حوزه‌های انرژی، حمل‌ونقل، و تجارت استفاده کند. برای مثال، توسعه بندر چابهار به‌عنوان بخشی از کریدور شمال–جنوب می‌تواند به ایران امکان دهد تا به‌عنوان یک مرکز ترانزیتی بین آسیای مرکزی، جنوب آسیا، و خاورمیانه عمل کند.

۷-۳-۳-۳. چالش‌ها

ایران برای ایفای نقش پیشرو در جهان اسلام با چالش‌های متعددی مواجه است. تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی ایالات‌متحده، توانایی ایران برای توسعه اقتصادی و گسترش نفوذ خود را محدود کرده‌اند. این تحریم‌ها نه‌تنها اقتصاد ایران را تحت‌فشار قرار داده‌اند، بلکه به کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و دسترسی به فناوری‌های نوین منجر شده‌اند.

تنش‌های منطقه‌ای با کشورهای عربی، به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، یکی دیگر از چالش‌های کلیدی ایران است. این تنش‌ها، که اغلب ریشه در اختلافات فرقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیکی دارند، می‌توانند به کاهش نفوذ ایران در جهان اسلام منجر شوند. برای مثال، رقابت ایران و عربستان در یمن و لبنان به تشدید تنش‌های منطقه‌ای دامن زده است.

مشکلات داخلی، مانند بیکاری، تورم، و نارضایتی‌های اجتماعی، نیز می‌توانند توانایی ایران برای ایفای نقش پیشرو را محدود کنند. برای غلبه بر این چالش‌ها، ایران باید بر اصلاحات اقتصادی، تقویت دیپلماسی منطقه‌ای، و ترویج گفت‌وگوی بین مدنی تمرکز کند.

ایران و جهان اسلام پتانسیل بالایی برای ایفای نقش در نظم بین‌المللی آینده دارند. موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، منابع طبیعی غنی، و تاریخ فرهنگی آن، همراه با جمعیت عظیم و تنوع فرهنگی جهان اسلام، این امکان را فراهم می‌کند تا این بازیگران در سناریوهای مختلف نظم جهانی نقش‌آفرینی کنند. دیپلماسی

انرژی و ائتلاف‌های منطقه‌ای ایران می‌توانند نفوذ این کشور را در خاورمیانه و فراتر از آن تقویت کنند، درحالی‌که وحدت اسلامی و دیپلماسی فرهنگی جهان اسلام می‌توانند به ایجاد یک بلوک قدرتمند در نظم چندقطبی یا جهانی‌شده منجر شوند. بااین‌حال، چالش‌هایی مانند تحریم‌ها، تنش‌های منطقه‌ای، و مشکلات داخلی نیازمند مدیریت هوشمندانه هستند. ایران، با تکیه بر مدل انقلاب اسلامی و دیپلماسی فعال، می‌تواند به‌عنوان پیشرو در جهان اسلام عمل کند و به شکل‌دهی به نظمی عادلانه‌تر و پایدارتر کمک کند[۱].

۷-۴. اخلاق، سیاست، و انسان در نظم جهانی آینده

از منظر اندیشه اسلامی، سیاست باید در خدمت انسان و تحقق عدالت باشد .قرآن کریم در آیه «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا» مبنای تنوع و همکاری انسانی را ترسیم کرده است.

نظم بین‌المللی آینده، صرف‌نظر از اینکه تحت کدام سناریو (چندقطبی، بی‌نظم، تحت سلطه چین، یا جهانی‌شده) شکل گیرد، نه‌تنها از منظر سیاسی و اقتصادی، بلکه از منظر اخلاقی و انسانی نیز اهمیت بسزایی دارد. ارزش‌های اخلاقی و جایگاه انسان به‌عنوان محور این نظم، تعیین‌کننده کیفیت، پایداری، و مشروعیت آن خواهند بود. در جهانی که با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مانند تغییرات اقلیمی، پیشرفت‌های سریع فناوری، و مهاجرت‌های گسترده مواجه است، اخلاق و انسان‌محوری می‌توانند به‌عنوان راهنمایی برای سیاست‌گذاری‌های جهانی عمل کنند. این بخش به بررسی سه بعد کلیدی می‌پردازد: اخلاق در روابط بین‌المللی، نقش انسان در نظم آینده، و چالش‌های اخلاقی نظم آینده. هدف این تحلیل، ارائه دیدگاهی جامع درباره چگونگی گنجاندن ارزش‌های اخلاقی و انسانی در نظم جهانی آینده است تا جهانی عادلانه‌تر، پایدارتر، و انسانی‌تر شکل گیرد[۲].

---

[۱] Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. *Development Policy Review*, ٤٠(٦), e١٢٦٠٠.

[۲] Wahaj, Z., Alam, M. M., & Al-Amin, A. Q. (۲۰۲۲). Climate change and COVID-۱۹: shared challenges, divergent perspectives, and proposed collaborative solutions. *Environmental Science and Pollution Research*, ۲۹(۱۱), ١٦٧٣٩-١٦٧٤٨.

۷-۴-۱. اخلاق در روابط بین‌المللی

«اخلاق‌مداری» در سیاست خارجی ایران ریشه در تعالیم اسلامی دارد. اصولی مانند «وفای به عهد»، «عدالت»، و «دفاع از مستضعفان» محورهای اصلی این رویکرد هستند.

اخلاق در روابط بین‌المللی اغلب تحت تأثیر منافع ملی، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، و اولویت‌های اقتصادی قرار می‌گیرد. بااین‌حال، نظم بین‌المللی آینده نیازمند بازتعریف نقش اخلاق در سیاست جهانی است تا بتواند به چالش‌های پیچیده قرن بیست‌ویکم پاسخ دهد. این بازتعریف باید بر سه محور اصلی تمرکز کند: عدالت جهانی، حقوق بشر، و اخلاق زیست‌محیطی.

۷-۴-۱-۱. عدالت جهانی از منظر اسلامی

مفهوم «عدالت» در اسلام فراتر از عدالت توزیعی است و شامل عدالت تقویمی، ترمیمی، و کیفری نیز می‌شود. در سطح بین‌المللی، این مفهوم شامل عدالت در دسترسی به منابع، فناوری، و فرصت‌ها است.

«نظام اقتصادی اسلامی» جایگزین مناسبی برای نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی محسوب می‌شود. اصول اسلامی مانند تحریم ربا، زکات (۲٫۵٪ دارایی)، و وقف، نظم اقتصادی عادلانه‌تری می‌سازند؛ مانند بانکداری اسلامی در مالزی (۲۰۲۴) که فقر را کاهش داد.

«بانکداری اسلامی» که در ایران، مالزی، و برخی کشورهای دیگر رواج یافته است، نشان‌دهنده قابلیت عملی‌شدن اقتصاد اسلامی است. گسترش این نظام در سطح جهانی می‌تواند جایگزین مناسبی برای سیستم مالی ربا محور باشد.

۷-۴-۱-۲. حقوق بشر از دیدگاه اسلامی

«اعلامیه حقوق بشر اسلامی» که در قاهره (۱۹۹۰) تصویب شد، رویکرد اسلامی به حقوق بشر را ترسیم می‌کند .این اعلامیه بر کرامت انسان، عدالت، و مسئولیت اجتماعی تأکید دارد.

«حق بر توسعه» یکی از حقوق اساسی از منظر اسلامی است. کشورهای درحال‌توسعه حق دارند بدون دخالت خارجی و با حفظ هویت فرهنگی خود مسیر توسعه را طی کنند.

«حقوق زنان در اسلام» بر اساس عدالت و تکریم قرار دارد. مدل ایرانی حضور زنان در جامعه، از تحصیل و اشتغال گرفته تا مشارکت سیاسی، الگویی متفاوت از مدل‌های غربی ارائه می‌دهد.

۷-۴-۱-۳. اخلاق زیست‌محیطی

حفاظت از محیط‌زیست یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی نظم آینده است. تغییرات اقلیمی، تخریب اکوسیستم‌ها، و کاهش منابع طبیعی تهدیدات وجودی برای بشریت هستند. نظم آینده باید حفاظت از محیط‌زیست را به‌عنوان یک مسئولیت مشترک اما متفاوت بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه تعریف کند. کشورهای توسعه‌یافته، که مسئولیت تاریخی بیشتری در انتشار گازهای گلخانه‌ای دارند، باید نقش بزرگ‌تری در کاهش اثرات تغییرات اقلیمی ایفا کنند، درحالی‌که کشورهای درحال‌توسعه حق توسعه اقتصادی پایدار را دارند.

برای مثال، توافق پاریس (۲۰۱۵) یک گام مهم در جهت همکاری جهانی برای کاهش انتشار کربن بود، اما، اجرای آن با چالش‌هایی مانند عدم تعهد برخی کشورها مواجه شده است. نظم آینده باید مکانیزم‌هایی برای جبران خسارات زیست‌محیطی، انتقال فناوری‌های سبز، و حمایت مالی از کشورهای درحال‌توسعه ایجاد کند. ایران، که با مشکلاتی مانند کمبود آب و آلودگی هوا مواجه است، می‌تواند از این مکانیزم‌ها برای توسعه پایدار بهره‌مند شود. بااین‌حال، فشارهای بین‌المللی برای کاهش انتشار کربن ممکن است با نیازهای توسعه‌ای ایران تعارض داشته باشد، که نیازمند دیپلماسی زیست‌محیطی هوشمندانه است[۱].

۷-۴-۲. نقش انسان در نظم آینده

انسان در اندیشه اسلامی «خلیفه الله فی‌الارض» است که مسئولیت عمرانی، اخلاقی، و معنوی دارد. این مسئولیت در نظم جهانی آینده باید محقق شود.

۷-۴-۲-۱. فناوری و انسان

«فناوری انسان‌محور» از منظر اسلامی یعنی فناوری‌ای که کرامت انسان را حفظ کند و به رفاه عمومی کمک کند. استفاده از فناوری برای نظارت، کنترل، یا تهدید انسان‌ها مغایر با تعالیم اسلامی است.

---

[۱] Olsson, D. (۲۰۲۲). From technocracy to democracy: Ways to promote democratic engagement for just climate change adaptation and resilience building. *Sustainability*, ۱٤(۳), ۱٤۳۳.

«هوش مصنوعی اخلاق‌مند» مفهوم جدیدی است که باید در توسعه فناوری رعایت شود. الگوریتم‌ها باید بر اساس اصول عدالت، شفافیت، و پاسخگویی طراحی شوند.

ایران در حوزه «اخلاق فناوری» می‌تواند پیشرو باشد. تأسیس «کمیته اخلاق فناوری» و تدوین «منشور اخلاقی فناوری» گام‌های مهمی در این جهت هستند.

۷-۴-۲-۲. تنوع فرهنگی و گفتگوی تمدن‌ها

«تنوع فرهنگی» در قرآن کریم به‌عنوان «آیتی از آیات الهی» معرفی شده است. نظم آینده باید این تنوع را حفظ کند و از یکسان‌سازی فرهنگی جلوگیری نماید.

«گفتگوی تمدن‌ها» که توسط استاد خاتمی مطرح شد، بدیل مناسبی برای «برخورد تمدن‌ها» هانتینگتون است. این رویکرد بر تعامل سازنده و یادگیری متقابل تأکید دارد.

ایران به دلیل تنوع قومی، زبانی، و فرهنگی داخلی، ظرفیت بالایی برای میزبانی گفتگوهای بین مدنی دارد .شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، و یزد می‌توانند مراکز این گفتگوها باشند.

۷-۴-۲-۳. مشارکت جهانی

نظم آینده باید امکان مشارکت همه انسان‌ها، صرف‌نظر از ملیت، قومیت، یا وضعیت اقتصادی، را در تصمیم‌گیری‌های جهانی فراهم کند. این موضوع شامل تقویت نقش جوامع مدنی، سازمان‌های مردم‌نهاد، و گروه‌های حاشیه‌ای در سیاست‌گذاری‌های جهانی است. برای مثال، ایجاد بسترهایی برای مشارکت جوانان، زنان، و اقلیت‌ها در نهادهای بین‌المللی می‌تواند به افزایش مشروعیت نظم جهانی کمک کند.

ایران می‌تواند با حمایت از ابتکارات جهانی برای مشارکت شهروندی، مانند اجلاس‌های سازمان ملل یا اجلاس‌های بین مدنی، نقش فعالی در این زمینه ایفا کند. بااین‌حال، چالش‌هایی مانند محدودیت‌های داخلی در زمینه مشارکت مدنی ممکن است مانع از تحقق این هدف شوند[۱].

---

[۱] Spierings, N., & Geurts, N. (۲۰۲۵). Mixed methods, mixed feelings: a review of hurdles faced and vaulting poles to apply when wanting to do and publish mixed methods research. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, ۱-۲۲.

۷-۴-۳. چالش‌های اخلاقی نظم آینده

نظم آینده با چالش‌های اخلاقی متعددی مواجه خواهد بود که می‌توانند پایداری و مشروعیت آن را به خطر بیندازند. این چالش‌ها شامل رقابت بین مدل‌های حکومتی، نابرابری دیجیتال، و مدیریت بحران‌های انسانی هستند.

اقتدارگرایی در برابر دموکراسی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های اخلاقی نظم آینده، رقابت بین مدل‌های اقتدارگرایانه (مانند چین) و دموکراتیک (مانند غرب) است. این رقابت می‌تواند به تضعیف ارزش‌های اخلاقی جهانی، مانند حقوق بشر و آزادی بیان، منجر شود. برای مثال، مدل اقتدارگرایانه چین، که بر ثبات و کنترل اجتماعی تأکید دارد، ممکن است برای برخی کشورهای درحال‌توسعه جذاب باشد، اما با اعتراضات جوامع مدنی در کشورهای دموکراتیک مواجه شود.

نظم آینده باید چارچوبی برای گفت‌وگوی بین این مدل‌ها ایجاد کند تا ارزش‌های مشترک شناسایی شوند. برای مثال، تأکید بر عدالت اجتماعی و توسعه پایدار می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای همکاری بین کشورهای اقتدارگرا و دموکراتیک عمل کند. ایران، با تکیه بر ارزش‌های اسلامی و تأکید بر استقلال، می‌تواند در این گفت‌وگوها نقش میانجی ایفا کند.

۷-۴-۳-۱. نابرابری دیجیتال

دسترسی نابرابر به فناوری‌های جدید یکی دیگر از چالش‌های اخلاقی نظم آینده است. کشورهایی که در توسعه فناوری‌های پیشرفته مانند هوش مصنوعی و G۵ پیشرو هستند، می‌توانند نفوذ خود را در نظم جهانی افزایش دهند، درحالی‌که کشورهای درحال‌توسعه ممکن است از این رقابت عقب بمانند. این نابرابری دیجیتال می‌تواند به تشدید شکاف بین شمال و جنوب جهانی منجر شود.

برای مثال، گسترش شبکه‌های G۵ توسط شرکت‌هایی مانند هوآوی ممکن است به کشورهای درحال‌توسعه کمک کند، ولی، وابستگی به فناوری‌های خارجی می‌تواند استقلال آن‌ها را تهدید کند. نظم

آینده باید سیاست‌هایی برای انتقال فناوری و کاهش شکاف دیجیتال طراحی کند. ایران می‌تواند با سرمایه‌گذاری در فناوری‌های بومی و همکاری با کشورهای دیگر، از این چالش بهره‌مند شود[۱].

۷-۴-۳-۲. مدیریت بحران‌های انسانی

نظم آینده باید قادر به مدیریت بحران‌های انسانی، مانند جنگ، مهاجرت، و قحطی، با رویکردی اخلاقی و انسانی باشد. برای مثال، مهاجرت‌های گسترده ناشی از تغییرات اقلیمی یا درگیری‌های مسلحانه نیازمند سیاست‌های جهانی برای حمایت از پناهندگان و ایجاد مسیرهای قانونی برای مهاجرت هستند. تجربه بحران مهاجرت به اروپا در دهه گذشته نشان داد که نبود هماهنگی جهانی می‌تواند به تنش‌های سیاسی و اجتماعی منجر شود.

ایران، که خود میزبان میلیون‌ها پناهنده از کشورهای همسایه مانند افغانستان است، می‌تواند در مدیریت بحران‌های انسانی نقش فعالی ایفا کند. برای مثال، همکاری با سازمان ملل برای حمایت از پناهندگان یا ترویج برنامه‌های توسعه در کشورهای مبدأ می‌تواند به کاهش فشارهای مهاجرتی کمک کند.

«مسئولیت در برابر نسل‌های آینده» یکی از اصول اساسی اخلاق اسلامی است. حفظ محیط‌زیست، منابع طبیعی، و میراث فرهنگی از مصادیق این مسئولیت است.

«اقتصاد پایدار اسلامی» بر اساس اعتدال، اسراف نکردن، و حفظ توازن طبیعی شکل می‌گیرد. اصل «لا ضرر و لا قرار» مبنای قانون‌گذاری زیست‌محیطی در جهان اسلام است.

ایران می‌تواند در «دیپلماسی زیست‌محیطی» نقش پیشرو ایفا کند. میزبانی اجلاس‌های محیط‌زیست، توسعه فناوری‌های سبز، و ترویج سبک زندگی پایدار ابزارهای این دیپلماسی هستند.

آینده نظم بین‌المللی در تعامل میان چهار سناریوی اصلی شکل خواهد گرفت. ایران و جهان اسلام نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرآیند دارند، به شرط آنکه بتوانند وحدت، اقتدار، و جذابیت خود را حفظ کنند.

«مدل اسلامی نظم نوین» بر سه رکن استوار است: عدالت، حکمت، و رحمت. این مدل می‌تواند جایگزین مناسبی برای نظم‌های موجود باشد که بر قدرت محض یا منفعت خودخواهانه بنا شده‌اند.

---

[۱] Heeks, R. (۲۰۲۲). Digital inequality beyond the digital divide: conceptualizing adverse digital incorporation in the global South. *Information Technology for Development*, ۲۸(٤), ٦٨٨-٧٠٤.

موفقیت ایران در نظم آینده مستلزم تعادل میان «اصالت و معاصرت»، «استقلال و تعامل»، و «قدرت سخت و قدرت نرم» و این تعادل نیازمند رهبری حکیم، ملت آگاه، و دیپلماسی خلاق است.

جهان اسلام در آستانه فرصت تاریخی‌ای قرار دارد تا نقش اصلی خود را در تمدن انسانی بازیابد. تحقق این آرمان نیازمند غلبه بر تفرقه‌ها، تقویت همکاری‌ها، و ارائه مدل جذاب حکمرانی اسلامی است.

درنهایت، نظم آینده باید انسان‌محور، عدالت‌مدار، و پایدار باشد .اگر این ویژگی‌ها محقق شود، جهان آینده محل تحقق آرمان‌های انسانی و الهی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

نظم بین‌المللی آینده تحت تأثیر سناریوهای چندقطبی، بی‌نظم، تحت سلطه چین، یا جهانی‌شده شکل می‌گیرد. ایران و جهان اسلام با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیکی، دیپلماسی انرژی، و ارزش‌های عدالت محور اسلامی می‌توانند نقش کلیدی ایفا کنند. اصلاحات پیشنهادی – ساده‌سازی زبان، افزودن مثال‌های معاصر مانند سیل‌های ۲۰۲۴ و مذاکرات یمن، و گام‌های عملی مانند تقویت OIC – این فصل را منسجم‌تر و کاربردی‌تر می‌کند. موفقیت نظم آینده به همکاری جهانی، مدیریت چالش‌های فناوری و اقلیمی، و اولویت عدالت و انسان‌محوری بستگی دارد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱) بزرگمهری، مجید .(۱۴۰۰) .تاریخ روابط بین‌الملل (۱۸۷۰-۱۹۴۵)، تهران: سمت.

۲) کیسینجر، هنری .(۱۳۹۶) .نظم جهانی: تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ (مترجم: محمدتقی حسینی). شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۳) مورگنتا، هانس‌جواکیم، &تامپسون، کنت. (۱۳۸۴)، سیاست میان ملتها: تلاش در راه قدرت و صلح (مترجم: حمیرا مشیرزاده). وزارت امور خارجه.

۴) منتظر قائم، اصغر؛ تقی‌زاده، کامبیز؛ بیگی‌زاده، مرضیه. (۱۳۹۳-۱۳۹۴). عناصر تشکیل‌دهنده گفتمان سیاسی امام خمینی (ره). اندیشه سیاسی در اسلام.

۵) مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل .سمت.

۶) پولادی، کمال .(۱۳۹۶). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام .نشر مرکز.

۷) والتز، کنث ن .(۱۳۹۴) .نظریه سیاست بین‌الملل (مترجم: روح‌اله طالبی آرانی). مخاطب.

۸) ونت، الکساندر .(۱۳۹۸) .نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل (مترجم: حمیرا مشیرزاده). وزارت امور خارجه.

ب) منابع فارسی

۱) ابوالحسنی، سیدرحیم. (۲۰۲۳). الگوی تحلیلی رفتار از کنش اجتماعی–سیاسی.

۲) اسدیان، مرمر؛ موالی‌زاده، سیدباسم؛ حسینی. (۲۰۲۲). بررسی تطبیقی دادگاه عدل اسلامی با دادگاه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای .پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۲(۴)، ۲۷۳–۳۰۰.

۳) افشین، ابراهیمی. (۲۰۲۵). تحلیل حقوقی نقش سازمان تجارت جهانی (WTO) در حل‌وفصل اختلافات تجاری با تمرکز بر کشورهای درحال‌توسعه . دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی، ۳(۱)، ۱–۱۵.

۴) بیگدلی؛ دهقانی فیروزآبادی؛ برزگر؛ کیهان؛ چگنی‌زاده؛ غلامعلی. (۲۰۲۳). افول نظم بین‌المللی لیبرال از منظر رهیافت‌های نظری مکتب لیبرالیسم. دانش سیاسی، ۱۹(۲)، ۳۴۹–۳۷۴.

۵) توحیدفام، محمد .(۱۳۸۲) .دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن: سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر غرب .روزنه.

۶) توکلی، احمد .(۲۰۰۶) .جهانی شدن و جهانی‌سازی، از ادعا تا واقعیت.

۷) جلالی. (۲۰۱۰). رویکردی نوین به حقوق تطبیقی و رابطهٔ آن با حقوق بین‌الملل .مطالعات حقوق خصوصی ،(۴۰) ۲.

۸) جهان‌بزرگی، احمد .(۱۳۸۸) .اصول سیاست و حکومت .تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۹) خسروی، علیرضا؛ اسدی، علی‌اکبر .(۱۴۰۰) .نظم بین‌المللی و سناریوهای آینده (ویراسته فاطمه پورحسینی). پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۰) خسروی، علیرضا؛ اسدی، علی‌اکبر .(۱۴۰۲) .نظم بین‌المللی و سناریوهای آینده .پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۱) خدابخشی؛ حسن‌خانی. (۲۰۲۳). ماهیت‌یابی جنگ روسیه و اوکراین از منظر رئالیسم تدافعی .مطالعات سیاسی، ۶۱(۱۶)، ۵۵–۸۲.

۱۲) دکتر منتظر قائم، اصغر؛ تقی‌زاده، کامبیز؛ بیگی‌زاده، مرضیه .(۱۳۹۳-۱۳۹۴) .عناصر تشکیل‌دهنده گفتمان سیاسی امام خمینی (س) .اندیشه سیاسی در اسلام.

۱۳) رحیمیان، رقیه. (۱۳۹۷). جهانی‌شدن و تحدید حاکمیت ملی در کشورهای درحال‌توسعه .آواز قلم سدید.

۱۴) ساوه‌درودی، مصطفی؛ خلیلی، ابراهیم؛ ملکی، عباس. (۲۰۱۳). بحران‌های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران.

۱۵) ساغری، جواد؛ صفاوردی، سوسن؛ بخشایشی اردستانی، احمد؛ حاتمی، محمدرضا. (۱۴۰۱). مفهوم‌شناسی حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای .جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۶، ۱۹۸۳–۲۰۰۴.

۱۶) سیاحی، حسین. (۱۴۰۲). نظام بین‌الملل: مفهوم و تحلیل نظری در روابط بین‌الملل .اجلاس بین‌المللی علوم سیاسی.

۱۷) عبدی، مهرشاد؛ امیری، مهدی. (۲۰۲۳). قرن آینده–قرن آسیا: فرصت‌ها و چالش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران.

۱۸) علیرضا–بیگی. (۲۰۲۱). سیاست خارجی بایدن در قبال کشورهای شورای همکاری خلیج فارس.

۱۹) فقیه‌حبیبی، علی. (۲۰۲۲). مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال نقض حقوق محیط‌زیست.

۲۰) قاسمی، فرهاد. (۱۴۰۱). گامی به‌سوی الگوی نظری نظم پراکنشی– شاخه‌ای در سیاست بین‌الملل نوین. ژئوپولیتیک، ۱، ۲۸۹–۳۱۴.

۲۱) کرمانیان، رقیه. (۱۳۹۷). جهانی‌شدن و تحدید حاکمیت ملی در کشورهای درحال‌توسعه .آواز قلم سدید.

۲۲) مجید، مطلبی‌نژاد؛ قیصری، نورالله؛ موسوی، سید صدرالدین. (۱۳۸۹). تبیین نظم بین‌الملل موجود و مطلوب در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) .پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۲۳) محمودی‌کیا؛ فرهادی. (۲۰۱۹). بررسی مقایسه‌ای کنش سیاست خارجی ایران و ترکیه در قبال بحران سوریه .مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۲(۴۷)، ۱۵۱–۱۷۸.

۲۴) مظاهری، مصطفی. (۱۴۰۳). تبیین و بررسی مقایسه‌ای مفهوم نظام بین‌الملل با نظام جهانی .جغرافیا و روابط انسانی، ۴، ۱۱۲–۱۳۱.

۲۵) مشیرزاده، حمیرا .(۱۳۹۵) .تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل .سمت.

۲۶) معصومی، محمدعلی. (۱۴۰۲). کارکردهای سیاست در اندیشه سیاسی امام خمینی .مشرق موعود، ۶۹، ۱۰۹–۱۳۲.

۲۷) موسوی، سیدمحمدهادی. (۱۴۰۲). الگوی گروه بریکس برای تغییر نظم بین‌المللی. دانشگاه افسری امام حسین(ع).

۲۸) میرزایی، محمد. (۲۰۲۲). بررسی تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر افول هژمونی آمریکا .مطالعات بیداری اسلامی، ۱۱(۱)، ۲۹-۵۴.
۲۹) همدانی، مصطفی؛ تحریری، محمدباقر؛ خالقی‌موحد، محسن؛ بیون، کبری. (۱۴۰۳). درآمدی بر روش‌شناسی اجتهاد در علم اخلاق اسلامی .سمت.
۳۰) وفایی، عارف؛ حسن‌یار، محمدرسول. (۱۳۹۸). رویکردهای مختلف روشی در مطالعات سیاسی اسلام . پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، ۳۵-۵۱.
۳۱) طهماسبی، برنا؛ بصیرت‌منش. (۲۰۲۴). هویت فراملی و رویکرد تقابل‌جویانه در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) .تاریخ‌نامه انقلاب.
۳۲) حاجی‌پور؛ رمضانی. (۲۰۲۴). راهکارهای قرآن و سنت جهت نهادینه‌سازی اخلاق سیاست در روابط بین‌الملل . پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۱۱(۲۴)، ۱۱-۳۹.
۳۳) غمامی؛ آجرلو. (۲۰۱۸). الزامات تحقق امت اسلامی و گذار از دولت مدرن .حکومت اسلامی، ۲۳(۳)، ۱۶۷-۱۹۵.
۳۴) گودرزی، فرشاد. (۲۰۲۵). اینستاگرام به‌مثابه فناوری مکمل نئولیبرالیسم.

پ) منابع انگلیسی

۱) Acharya, A. (۲۰۱۷). After liberal hegemony: The advent of a multiplex world order. *Ethics & International Affairs, ۳۱(۳), ۲۷۱-۲۸۵.*
۲) Antunes de Oliveira, F., & Kvangraven, I. H. (۲۰۲۳). Back to Dakar: Decolonizing international political economy. *Review of International Political Economy, ۳۰(۵), ۱۶۷۶-۱۷۰۰.*
۳) Bajwa, K. S., & Miller, S. E. (۲۰۲۳). Liberalism versus Liberalism... *Journal of Law and Religion, ۳۸(۲), ۲۲۴-۲۴۸.*
۴) Baldi, A. (۲۰۲۱). The journey from “Islamist” to “Muslim Democrat”: the case study of Ennahda.
۵) Barton, G., Yilmaz, I., & Morieson, N. (۲۰۲۱). Authoritarianism, democracy... *Religions, ۱۲(۸), ۶۴۱.*
۶) Chan, S., Feng, H., He, K., & Hu, W. (۲۰۲۱). Contesting revisionism: China, the United States, and the transformation of international order. Oxford University Press.
۷) Cheng, G. (۲۰۲۲). China’s digital silk road... *Vestnik RUDN. International Relations, ۲۲(۲), ۲۷۱-۲۸۷.*
۸) Demir, M., & Guler, A. (۲۰۲۳). The effects of the ۹/۱۱ terrorist attacks on suicide terrorism. *Behavioral Sciences of Terrorism, ۱۵(۱), ۲۴-۴۱.*

۹) Denter, P. (۲۰۲۴). Motivated Reasoning and the Political Economy of Climate Change Inaction. *arXiv preprint*.

۱۰) Esmaeili, A. M. (۲۰۲۲). Sectarianism, Hybrid War and Rebuilding New CENTO... *Islamic Political Thought, ۹(۱), ۳۹-۵۳*.

۱۱) Hamdan, H., Pasiska, P., Rohimin, R., & Khairuddin, K. (۲۰۲۳). Principles of Leadership... *Nusantara Education, ۲(۱), ۱۰-۱۸*.

۱۲) Heeks, R. (۲۰۲۲). Digital inequality beyond the digital divide... *Information Technology for Development, ۲۸(۴), ۶۸۸-۷۰۷*.

۱۳) Hobbes, T. (۱۹۹۶). Leviathan. Richard Tuck, ed. *Cambridge, Cambridge UP*, ۸۷.

۱۴) Kendall-Taylor, A., & Fontaine, R. (۲۰۲۴). The axis of upheaval. *Foreign Affairs, ۱۰۳(۲)*.

۱۵) Kuhn, F. (۲۰۲۱). Offensive Realism and the Rise of China. *E-International Relations, ۹*.

۱۶) Lake, D. A., Martin, L. L., & Risse, T. (۲۰۲۱). Challenges to the liberal order... *International Organization, ۷۵(۲), ۲۲۵-۲۵۷*.

۱۷) Lenin, V. I. (۲۰۱۵). Imperialism, the highest stage of capitalism. In *Conflict after the Cold war* (pp. ۳۱۹-۳۲۶). Routledge.

۱۸) Machiavelli, N. (۱۹۹۸). The Prince, trans. Harvey C. Mansfield. *Chicago, IL: The University of Chicago Press*, ۳۲, ۲۲-۵.

۱۹) Morgenthau, H. J., Thompson, K. W., & Clinton, W. D. (۱۹۸۵). *Politics among nations: The struggle for power and peace* (Vol. ٦٨٨). New York: Knopf.

۲۰) Nguyen, T. C. (۲۰۲۲). The effects of financial crisis on income inequality. *Development Policy Review, ۴۰(۶), e۱۲۶۰۰*.

۲۱) Olsson, D. (۲۰۲۲). From technocracy to democracy... *Sustainability, ۱۴(۳), ۱۴۳۳*.

۲۲) Patrick, S. (۲۰۲۳). Rules of Order: Assessing the State of Global Governance.

۲۳) Quinn, R., & Gibson, B. (۲۰۱۷). *An Analysis of Kenneth Waltz's Theory of International Politics. Macat Library.*

۲۴) Reicher, D. (۲۰۰۴). Mearsheimer, John J.: The Tragedy of Great Power Politics. Österreichische Zeitschrift für Soziologie, ۲۹(۴), ۹۷-۱۰۰.

۲۵) Ricardo, D. (۱۸۱۷). *On the principles of political economy and taxation: London*.

۲۶) Robinson, F. (۲۰۲۱). Feminist foreign policy as ethical foreign policy? *Journal of International Political Theory, ۱۷(۱),* ۲۰-۳۷.

۲۷) Rueda, D. (۲۰۲۱). Is populism a political strategy? *Political Studies, ۶۹(۲),* ۱۶۷-۱۸۴.

۲۸) Ruohonen, J. (۲۰۲۱). The treachery of images in the digital sovereignty debate. *Minds and Machines, ۳۱(۳),* ۴۳۹-۴۵۶.

۲۹) Rueda, D. (۲۰۲۱). Is populism a political strategy?...

۳۰) Sezgin, F. S., Sutton, C. J., & Kalin, I. (۲۰۲۴). Cold War Echoes... *Peace Review, ۳۶(۴),* ۵۹۵-۶۱۲.

۳۱) Spierings, N., & Geurts, N. (۲۰۲۵). Mixed methods, mixed feelings... *Journal of Ethnic and Migration Studies,* ۱-۲۲.

۳۲) Spindler, M. (۲۰۰۷). Robert O. Keohane/Joseph S. Nye, Power and Interdependence. World Politics in Transition, Boston ۱۹۷۷. In *Schlüsselwerke der Politikwissenschaft* (pp. ۲۰۵-۲۰۹). Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften.

۳۳) Stürmer, M., Nussbaumer, J., & Stöckli, P. (۲۰۲۱). Security implications of digitalization... *arXiv preprint.*

۳۴) Wallerstein, I., & Wallerstein, I. M. (۲۰۱۱). *The modern world-system I: Capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century* (Vol. ۱). Univ of California Press.

۳۵) Wahaj, Z., Alam, M. M., & Al-Amin, A. Q. (۲۰۲۲). Climate change and COVID-۱۹... *Environmental Science and Pollution Research, ۲۹(۱۱),* ۱۶۷۳۹-۱۶۷۴۸.

۳۶) Wendt, A. (۱۹۹۹). *Social theory of international politics* (Vol. ۶۷). Cambridge university press.

۳۷) Williamson, John. "What Washington Means by Policy Reform." In Latin American Adjustment: How Much Has Happened? Washington, DC: Institute for International Economics, ۱۹۹۰

۳۸) Yagoubi, M. (۲۰۲۱). The Algerian approach to South-South economic cooperation. مجلة الباحث الإقتصادي, ۹(۲), ۱۵۰-۱۶۷.

۳۹) Zhang, B. (۲۰۲۲). China's Rise and the New World Order. In *The Routledge Handbook of Diplomacy and Statecraft* (pp. ۴۶-۵۹).